

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهدویت محور مشترک مذاهب اسلامی

(مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین المللی دکتربین مهدویت)

جلد اول



مهدویت محور مشترک مذاهب اسلامی (ج ۱)

حروف نگار:	ناصر احمد پور
صفحه آرا:	علی جواد دهقان
طراح جلد:	ابوالفضل بیگدلی نسب
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
نوبت چاپ:	اول / ۱۳۹۸
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
لینوگرافی:	رنجبران
صحافی:	پاسدار اسلام
مرکز پخش:	قم - خیابان صفاییه، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۴۰۹۰۱

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

فراخوان چهاردهمین همایش بین‌المللی دکتربین مهدویت	۷
سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین پورسیدآقای (دبیر همایش) در افتتاحیه	۱۱
سخنرانی آیت‌الله اعرافی در افتتاحیه چهاردهمین همایش بین‌المللی دکتربین مهدویت	۱۷
سخنرانی آیت‌الله اراکی در اختتامیه چهاردهمین همایش بین‌المللی دکتربین مهدویت	۲۷
گزارش کمیسیون اصالت مهدویت (۱) توسط دکتربین سیدرضی موسوی گیلانی	۳۵
گزارش کمیسیون اصالت و مهدویت (۲) توسط دکتربین آیتی	۳۹
گزارش کمیسیون مهدویت و آینده جهان توسط دکتربین جواد جعفری	۴۱
گزارش کمیسیون مهدویت و کارکردها توسط دکتربین سید محمدرضی آصف آگاه	۴۵
بیانیه اختتامیه چهاردهمین همایش بین‌المللی دکتربین مهدویت	۴۷
اصالت و مهدویت (۱)	
معناشناسی تطبیقی انتظار و زمینه‌سازی قیام امام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف در اندیشه فریقین	۵۱
جواد جعفری	
ارزبابی شبهات فرقه زیدیه در باب مهدی موعود عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف براساس آراء شیخ صدوق	۸۷
فرح رامین افسانه کیتویی	
جریان مستمر امامت الهی در تفسیر آیه هدایت از منظر فریقین	۱۱۳
محمد مهدی حائری پور	

قرآن و آینده جهان	۱۳۱
سیدمسعود پورسیدآقای - حجت الله باقری پور	
تحلیل اعتقادورزی و تواتر حدیثی مهدویت در اهل سنت	۱۶۵
حسین الهی نژاد - سیدحسن سیادتی	
مهدویت در کیسانیه از وفات محمدبن حنفیه تا وفات ابوهاشم (۸۱ - ۹۸)	۱۹۷
رضا برادران - نعمت الله صفری فروشانی	
علل و زمینه های پذیرش ولادت امام مهدی (عج) از سوی عده ای از دانشمندان اهل سنت	
.....	۲۳۳
سیدعلی حسنی	
بررسی اثبات پذیری مقامات معنوی مهدی موعود (عج) در روایات اهل سنت	۲۶۳
مجتبی خانی - سید محمدجواد سیدنظری	
ضرورت اعتقاد به مهدویت در میان اهل سنت	۲۹۵
قنبرعلی صمدی	
استمرار امامت در آیه اطاعت	۳۳۳
حبیب توحید	
ویژگی های شخصی امام مهدی (عج) در روایات معتبر اسلامی	۳۶۳
مرتضی موحدی	
آموزه های مهدوی در تفسیر تطبیقی آیه ۳۳ سوره توبه با تأکید بر آراء تفسیری شیعی ۳۹۷	
محمدهادی منصوری - صدیقه گوهری بهاری	
نسب شناسی تحلیلی امام مهدی (عج) از منظر فریقین	۴۲۳
سیدتقی واردی	

فراخوان چهاردهمین همایش بین المللی دکترین مهدویت

مهدویت محور مشترک مذاهب اسلامی

(شعبان المعظم ۱۴۳۹ / اردیبهشت ماه ۱۳۹۷)

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ﴾ (توبه: ۳۳)

قال رسول الله ﷺ: «المهدى منّا اهل البيت يصلحه الله فى ليلة»

(سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۷)

مهدویت امری اصیل و ریشه دار و مورد اتفاق مذاهب مختلف اسلامی است. طرح این اندیشه بالنده و مورد اتفاق و تبیین ابعاد و کارکردهای آن می تواند مسلمانان را در دست یافتن به اهداف مورد نظر دین و وحدت جوامع اسلامی یاری دهد. مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) با همکاری مجمع تقریب مذاهب اسلامی چهاردهمین همایش بین المللی دکترین مهدویت را به این موضوع مهم اختصاص داده است تا گامی در جهت تقریب بین مذاهب اسلامی برداشته باشد؛ امید است اندیشمندان مذاهب اسلامی ما را در این امر مهم یاری رسانند.

محور اول: اصالت مهدویت

۱. آینده جهان از منظر قرآن

۲. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در تفاسیر مذاهب اسلامی
۳. جایگاه اعتقاد به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در منابع روایی مذاهب اسلامی
۴. بررسی تطبیقی وجوه مشترک روایات مهدوی در مذاهب اسلامی
۵. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آراء اندیشمندان مذاهب اسلامی
۶. ویژگی‌های امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در منابع روایی مذاهب اسلامی

محور دوم: مهدویت و آینده جهان

۱. وضعیت جامعه بشری در آستانه ظهور
۲. حوادث عصر ظهور در روایات مذاهب اسلامی (سفیانی، خسف بیداء، فتح بیت المقدس، نزول حضرت عیسی علیه السلام و...)
۳. حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۴. جهان در عصر حاکمیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (عدالت، امنیت، رفاه، آبادانی، گسترش علوم و...)

محور سوم: کارکردها

۱. تغییر در نگرش به جهان و تاریخ
۲. اصلاح و تغییر رفتارهای فردی و اجتماعی
۳. ایجاد انقلاب و حرکت‌های سیاسی
۴. تغییر در نگرش به جامعه آرمانی
۵. ارائه چشم‌انداز برای جوامع معاصر

توضیحات

- کلیه مقالات از امتیاز پژوهشی ISC برخوردار می‌گردند.
- به مقالات برتر، رتبه فرهنگی دانشگاه تعلق می‌گیرد.
- چاپ مقالات برتر در فصل‌نامه علمی پژوهشی مشرق موعود.
- مقالات باید حداکثر تا تاریخ ۱۰ اسفندماه ۱۳۹۶ به دبیرخانه همایش ارسال شود.
- مقالات ارائه شده که مضمون آنها به عناوین پیشنهادی فراخوان نزدیک

باشد با تأیید کمیته علمی پذیرفته خواهند شد.

- مقالات ارائه شده نباید بیشتر در دیگر همایش‌های علمی یا مجلات و فصل‌نامه‌های پژوهشی در داخل و خارج از کشور ارائه یا چاپ شده یا کپی‌برداری از مقالات دیگران باشد.

- مقالات برگزیده با حضور نویسندگان آنها در همایش ارائه خواهند شد.
- کمیته علمی همایش، مقالات برگزیده شده را به صلاح‌دید خود در مجلات مؤسسه چاپ و منتشر خواهد کرد و از ارائه‌کنندگان قدردانی شایسته به عمل خواهد آورد.

- اصل مقاله حداکثر تا هفت هزار و پانصد کلمه (۲۵ صفحه) با فرمت «Word» به صورت لوح فشرده یا پست الکترونیک یا از طریق پایگاه اینترنتی، به دبیرخانه همایش ارسال گردد. (شماره تماس و ایمیل در صفحه اول مقاله درج گردد)

- مقالات ارسالی بایستی دارای چکیده، مقدمه، ساختار مناسب و فهرست منابع به همراه سوابق علمی و پژوهشی نویسنده باشد.
- همایش در ۶ و ۷ اردیبهشت ۱۳۹۷ (۱۰ و ۱۱ شعبان المعظم) برگزار خواهد شد.

نشانی دبیرخانه دائمی همایش: قم - خیابان شهدا (صفائیه)، کوچه ۲۵،
پلاک ۲۷ / کدپستی: ۴۵۶۵۱-۳۷۱۳۷

تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۳۷۱۴-۱۵ نمابر: ۰۲۵-۳۷۸۳۳۷۱۳

پایگاه اینترنتی: <http://mahdaviat-conference.com>

نشانی الکترونیکی:

mahdimaqaleh@gmail.com

maqaleh@brightfuture.ir

سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین پورسیدآقای

(دبیر همایش) در افتتاحیه

سلام علیکم جمیعاً ورحمه الله . اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم . بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة على رسول الله وعلى آله آل الله لاسيما بقية الله . السلام على المهدي الذي وعد الله عزوجل بهم الامم قال الله الحكيم في محكم كتابه ﴿هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون﴾. هديه به پیشگاه مقدس امام زمان ارواحنا فداء و جهت تعجیل در فرج آقا صاحب الزمان اجماعاً صلواتی عنایت بفرمایید.

خیر مقدم عرض می کنم محضر مبارک حضار محترم و مهمانان عزیز از کشورهای مختلف و از استان های مختلف کشور ایران اسلامی ، این شیعه خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف ، برادران عزیز اهل سنت ، علماء بزرگوار اهل سنت و همه عزیزی که لطف کردند و به این مجلس تشریف آوردند و ما را سرافراز کردند . خیر مقدم عرض می کنم به محضر مبارک نمایندگان بیوت مراجع عظام تقلید (دامت برکاتهم) مدیر حوزه های علمیه سراسر کشور حضرت آیت الله اعرافی (دامت برکاته) دیگر بزرگانی که افتخار دادند که ما در خدمت شان هستیم ؛ حضرت آیت الله طوسی ، جناب آقای دکتر فیروزآبادی ، جناب آقای دکتر احمدی مقدم و همه عزیزان و سروران از نهادهای مختلف و جای جای

این کشور عزیز.

مستحضر هستید که موضوع همایش امسال ما مهدویت محور مشترک مذاهب اسلامی است. ما معتقدیم که بایستی بر مشترکات تاکید کنیم و این مشترکات این قدر زیاد است که می‌تواند موارد افتراق را پوشش دهد. ما اهداف مشترکی داریم. افق چشم‌انداز مشترکی داریم که بین همه مذاهب اسلامی مشترک است. این افق چشم‌انداز فرانسلی بشریت پیش روی ماست. وقتی اهداف مشترکی بود می‌تواند برخی از موارد افتراق را پوشش دهد. از این رو این موضوع مهم موضوع همایش امسال ماست.

بنده گزارش مختصری در مورد کارهایی که در یکسال گذشته انجام شده است تا امروز بتوانیم در دهه مهدویت در ایام نیمه شعبان و ایام ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این همایش عظیم را به مدت دو روز برگزار کنیم، ارائه می‌کنم. وقتی فراخوان بعد از جلسات متعدد کارشناسی و آماده می‌شود به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شود و به نهادهای علمی در سراسر جهان و چه در داخل کشور خودمان فرستاده می‌شود. جلسات متعددی در طول سال داریم که از اساتید فن و علماء بزرگوار در این رابطه مقالاتی را جذب می‌کنیم. تعداد مقالاتی که تا الان توانسته‌اند نمره قبولی در این همایش کسب کنند ۱۲۰ مقاله به صورت آزاد بوده است و ۱۴۴ مقاله از مراکز علمی که من اسامی آن مراکز علمی را عرض خواهم کرد. ۷۸ خلاصه مقاله و مقاله کامل از خارج کشور داریم که در مجموع ۱۷ کشور از سراسر جهان است که نام آنها آورده می‌شود.

یک همچنین همایشی آن هم در سه محور اصالت مهدویت، مهدویت و آینده جهان، مهدویت و کارکردها و نقش آن، بدون همکاری علمی و همکاری اجرایی نهادهای مختلف میسر نیست. مراکز علمی‌ای که با ما همکاری کرده‌اند عبارتند از: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، دانشگاه عالی دفاع ملی، دانشگاه معارف اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه السلام،

دانشگاه باقر العلوم علیه السلام، دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام، جامعة المصطفی العالمیه علیه السلام، مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم السلام، مرکز تخصصی مهدویت، پژوهشکده مهدویت و آینده پژوهی، پژوهشکده مسجد مقدس جمکران، دانشگاه مذاهب اسلامی، جامعة الزهراء علیها السلام، مؤسسه آینده روشن، مرکز تخصصی موعود حوزه علمیه قم و دانشگاه ادیان و مذاهب.

اینها که حدود ۲۰ مرکز علمی هستند پیش نشست هایی در داخل آن مراکز برگزار شده است و نشست هایی با ما داشته اند. پیش نشست های مشترکی داشته ایم که بتواند مقالات برگزیده در این فرصت محدود همایش منتخب و ارائه شود.

مهمان هایی که ما داریم، مهمان های خارجی از ۱۷ کشور هستند: اسپانیا، تانزانیا، سوریه، لبنان، عراق، پاکستان، هند، روسیه، بحرین، عمان، ترکیه، بنگلادش، یمن، مصر، عربستان، قزاقستان، الجزایر و اندونزی.

مهمان های داخلی ما به ویژه از علما و برادران اهل سنت ما از استان های سیستان و بلوچستان، کردستان، گلستان، هرمزگان و بعضی از برادران و علما اهل سنت از غیر این استان ها که ما توفیق داریم در محضر این عزیزان هستیم و در همایش ما شرف حضور دارند.

حدود ۱۰ سفیر از کشورهای اسلامی در همایش ما شرکت دارند که من از همه آنها مجدداً تشکر می کنم. برنامه های ما به این صورت است که یک برنامه افتتاحیه و اختتامیه ای داریم و در مراسم افتتاحیه بعد از سخنرانی حضرت آیت الله اعرافی مدیر حوزه های علمیه برنامه اهدای لوح به مهدی یاوران را داریم که به حدود ۳۰ مهدی یاور هدایایی به رسم یادبود تقدیم می شود و از بهترین مقاله، بهترین کتاب، پایان نامه و مقاله داخلی و خارجی تقدیر می شود. یک رونمایی داریم از دو نرم افزار، یکی نرم افزار مؤسسه آینده روشن حاوی کارهای علمی که تاکنون داشته است و یکی هم آخرین مسیح

که بسیار کار ارزشمندی است و گفتگویی است با قریب به ۲۰ تن از شخصیت‌های اهل سنت و بعضی از شخصیت‌های خارج از کشور درباره این اندیشه گران سنگ که حقیقت محور مشترک بین مذاهب اسلامی است. به رغم اینکه دشمن بر طبل موارد اختلافی می‌کوبد، علمای مذاهب مختلف این رسالت را بردوش دارند که موارد مشترک را مدام مطرح کند و آنها را سرلوحه کار خود قرار دهند. ما مطمئنیم این اندیشه گران سنگ و این افق چشم‌اندازی که برای ما ترسیم کرده‌اند اگر مبنای کار ما قرار بگیرد و در آن سمت و سو حرکت کنیم راهبردهای نظام دینی را در عصر غیبت، دستیابی به آن افق چشم‌انداز قرار دهیم، بینی مستکبران عالم به خاک مالیده خواهد شد. شاید همین است رمز اینکه خیلی دوست ندارند این اندیشه مطرح بشود نه طالب وحدت مذاهب اسلامی و شیعه و سنی و دیگر مذاهب هستند و نه به طور خاصی این اندیشه را دوست دارند که مطرح شده اصلاً نمی‌خواهند مطرح شود چون طرح این اندیشه یعنی زوال مستکبرین عالم این اندیشه یعنی حکام کشورهای اسلامی باید عادل باشند و صالح باشند. این اندیشه یعنی خلقی که منتظر ظهور مصلح است خودش باید صالح باشد در میان اندیشه‌های دینی و آموزه‌های مذهبی هیچ آموزه‌ای به این توان و ظرفیت نیست بعد از اندیشه توحید و نبوت اندیشه‌ای همسان و هم‌تراز این اندیشه نداریم چه در بسیج توده‌ها چه در خودسازی افراد چه در تحولی که در جوامع ایجاد می‌کند و افق چشم‌انداز را تغییر می‌دهد و طبیعتاً راه رسیدن به آن افق با آنچه امروز کشورهای اسلامی طی می‌کنند متفاوت خواهد بود. همین باعث شده است که مستکبران و حکام سوء و علمای سوء و درباری نخواهند این اندیشه مطرح بشود و تلاش می‌کنند این اندیشه مظلوم بماند. من از همین فرصت استفاده می‌کنم و از علمای در مجلس استدعا دارم در برابر این علما سوء درباری که همه ما و شما با آنها مخالفیم و دین را چهره‌اش را بد نشان

داده‌اند باید بایستیم و این اندیشه را پررنگ مطرح بکنیم به خصوص کارکردها و نقش این اندیشه حیاتی را برای مردم بیان بکنیم و این رسالتی است که ما بر دوش داریم. ما باید مناسبت‌هایی را ایجاد کنیم تا پیروان مذاهب مختلف با این اندیشه و آن اصل آرمانی حضرت و کسی که احیاگران اصل است بیشتر آشنا شوند. این معرفت که آمد عشق به آن اصل و به رهبرش خواهد آمد به آن موعود و منجی خواهد آمد و طبیعتاً رفتار ما براساس آن معرفت و آن محبت متحول می‌شود.

مجدداً تقدیر و تشکر می‌کنم از حضار مراسم.

بعد از مراسم افتتاحیه چهار کمیسیون کار خودشان را آغاز می‌کنند. دو کمیسیون درباره اصالت مهدویت و دو کمیسیون در رابطه با مهدویت و آینده جهان و مهدویت و کارکردها و نقش آن.

از محضر علمای مذاهب مختلف هم در سالن و هم در کمیسیون‌ها استفاده خواهیم کرد.

فقط عرض کنم یک چنین کار به این بزرگی یقیناً همکاران متعددی می‌طلبند. مؤسسه کوچکی مثل مؤسسه آینده روشن نمی‌تواند کاری به این عظمت انجام دهد مگر اینکه نهادهای مختلف دست به دست هم دهند و این همایش ما یکی از مصادیق وحدت همه نهادها است. این قدر عشق و علاقه به این بزرگوار هست که ما دست نیاز به سوی هر نهادی و فردی که دراز کردیم، لبیک گفت و این از عشق و محبت مردم به این بزرگوار و این اندیشه حکایت دارد.

همکاران اجرایی ما:

- صدا و سیما، مرکز قم؛

- وزارت امور خارجه؛

- بنیاد حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشرف؛

- مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)؛
 - مجمع تقریب مذاهب اسلامی؛
 - سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛
 - ستادکل نیروهای مسلح؛
 - شبکه نور؛
 - شبکه قرآن؛
 - مسجد مقدس جمکران؛
 - رادیو معارف؛
 - نیروی انتظامی استان قم؛
 - شهرداری قم؛
 - معاونت بین الملل حوزه.
- علمای اهل سنت خراسان و بوشهر را از قلم انداختم که از آنها هم تشکر می‌کنم.

سخنرانی آیت الله اعرافی در افتتاحیه چهاردهمین همایش

بین المللی دکترین مهدویت

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم، نحمده و نستعینه، نستغفره و نشکره و نتوسل الیه و نتوکل علیه و نصلى و نسلم علی خیرته فی خلقه حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد، و علی آله الطیبین الطاهرین المنتجبین، سیما بقیه الله فی الارضین.

بنده هم به نوبه خودم خدمت همه شما خواهران و برادران ارجمنند، مهمانان عزیز، شخصیت‌ها، اساتید، علما و بزرگواران حاضر در جلسه خیرمقدم و خوش آمد عرض می‌کنم. وظیفه همه است که از مؤسسه آینده روشن و سرپرست و مسئول بزرگوار آن حضرت حاج آقای پورسیدآقای و همه همکاران‌شان و نهادها و دستگاه‌های سهیم در برگزاری این نشست مبارک و چهاردهمین نشست دکترین مهدویت، تقدیر و تشکر نموده و همچنین ایام میلاد امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به همه حضار محترم، برادران، خواهران گرامی، اساتید و سروران ارجمنند تبریک عرض می‌نمایم و به‌طور ویژه باید از همه کسانی که در پربارشدن این نشست با مقالات ارزشمند خودشان و با سخنان علمی خودشان نقش داشته‌اند تشکر کنیم و از میراثی که در این سال‌ها این نهاد و نهادهای دیگر فعال در عرصه مهدویت پدید آورده‌اند تشکر باید کرد. از اقدامات و فعالیت‌های ارزشمند علمی و تحقیقی که در قلمرو مسائل منجی

و مهدویت انجام شده، درس‌های عمیق، درس‌های اجتهادی خوب و فعالیت‌های علمی متنوعی که راه‌اندازی شده باید صمیمانه تشکر کرد. بنده در فرصتی که در محضر شریف شما هستم، علاوه بر ادای این وظیفه و عرض تبریک این ایام، در چند محور نکاتی را موجز و فشرده تقدیم می‌کنم.

از آن جایی که مهدویت به عنوان محور مشترک مذاهب اسلامی و اندیشه مشترک مذاهب اسلامی مطرح شده است و ظرفیت همگرایی در عالم اسلام حول این محور الهام‌بخش و نجات‌بخش وجود دارد، اولین نکته را به همگرایی، هم‌افزایی، تعامل و تقریب مذاهب اسلامی اختصاص خواهیم داد. امروز پیش از هر زمانی امت اسلام و جهان اسلام، نیاز به یک همگرایی میان امت دارد. امتی که دارای این سرمایه‌های بزرگ انسانی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است، اکنون دچار تفرقه‌های زیادی شده است. امتی که از بیش از یک و نیم میلیارد جمعیت تشکیل شده است. دومین جمعیت دینی عالم را دارا می‌باشد و بیش از ۵۰ کشور در دست امت اسلام است و اقلیت مسلمانان در همه کشورهای عالم حضور دارند و بیش از دیگران معادن و ذخایر و منابع عالم در دست آن‌ها است و مناطق مهم سوق‌الجیشی در دست امت اسلام است و دارای سابقه بزرگ است و با این همه سرمایه‌های فکری، معنوی و اندیشه‌های گرانسنگ الآن دچار تفرقه است. الآن طعمه‌ای در دست متکبران عالم است. با دسیسه‌های مختلف، امت را مورد تهدید قرار داده‌اند و ما همه در این زمان نیاز به بازگشت آن امت داریم، نیاز به بازگشت به وحدت و همگرایی داریم. عرض اول من این است که از همگرایی تعبیرهای مختلفی شده است:

۱. برخی تصور کرده‌اند، وحدت امت یعنی انتخاب یک مذهب و تحمیل آن بر همه امت، این شدنی نیست؛

۲. برخی فکر کرده‌اند که وحدت و همگرایی یعنی جمع مذاهب و ادغام و

همگرایی و تلفیق مذاهب، این هم به لحاظ فلسفی و واقعی امکان پذیر نبوده و شدنی نیست؛

۳. کسانی هم گمان کرده اند که وحدت امت یعنی اسلام بدون مذاهب، این هم شدنی نیست، برای این که همه به ویژگی های امت خود اهتمام دارند؛ ۴. یک پروسه ویژه مذهبی و معرفتی است. کسانی فکر کرده اند که وحدت یعنی همه درست است. این هم چیزی نیست که پیروان همه مذاهب به آن تن بدهند. از لحاظ فلسفی و از نظر معرفتی هم درست نیست.

بنابراین این چهار تئوری و نظریه ای که خیلی مختصر اشاره و در محضرتان عرض کردم، نمی تواند وحدت امت و همگرایی جهان اسلام را تأمین کند. این چهار شکل و فرضیه از لحاظ فلسفی و نظری درست نیست و همین طور از لحاظ واقعی هم عملی نمی شود. بنابراین وقتی که ما سخن از وحدت میان امت به میان می آوریم و از همگرایی و تعامل همه مذاهب، اقوام و نژادها در جهان اسلام، این چهار تئوری مدنظرمان نیست.

اگر امام ما و انقلاب و گفتمان انقلاب اسلامی بروحدت و تعامل تکیه کرده اند این چهار تئوری که ذکر شد مقصود نیست. همه مذاهب پایبند ویژگی های خودشان هستند و بر مبنای خودشان اصرار دارند. ما هم به عنوان پیروان مذهب اهل بیت (علیهم السلام) در این حوزه متمایز از دیگران هستیم و برای ممیزات مان خودمان استدلال داریم و در آن استدلال ها قاطع هستیم.

طبیعی است که این چهار نظریه که مذاهب اسلامی باید یکی باشد و بقیه محو شود یا این که اسلام بلامذاهب یا این که بگوییم همه را حق می دانیم، این مواردی نیست که واقع بینانه باشد. آن چه واقع بینانه است همان نظریه پنجم هست. نظریه پنجم این است که ما این تکثرا در عالم واقع بپذیریم، ضمن این که استدلال های خودمان را در ممیزات مان داریم؛ اما تکثرا بپذیریم و بر مشترکات مان تأکید کنیم. از افراط ها و تعصب های ناروا بپرهیزیم

و مصالح عالیه امت اسلام را مورد تأکید قرار دهیم. این یک نکته که ما باید در تئوری‌های مان و در تقریب و تعامل اسلامی این نظریه پنجم را بپذیریم. مطلب دومی که اشاره وار خوب است در این جمع شریف عرض شود این است است که تفاوت ادیان و مذاهب در یک اندیشه یا یک قلمرو مطرح می‌شود.

وقتی می‌گوییم این دین و آن دین، این دین و آن مذهب، اینها با هم تمایز دارند. این تمایز در آموزه‌ها به انواع و اقسام مختلفی تصور می‌شود که من به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنم و بعد هم تطبیق می‌دهم به اندیشه مهدویت که در تمامی اندیشه‌ها و آموزه‌های دینی و مذهبی آمده و دین یا مذهب دیگر در آن موضوع و قلمرو سخن دیگری ندارد:

- نوع اول این که یکی سخن گفته و دیگری ساکت است؛

- نوع دوم این است که در موضعی هر دو مذهب یا دین وارد شده‌اند اما سخن‌شان به نحوه تبیینی است این مذهب در این موضوع چیزی می‌گوید که مذهب دیگر آن را نفی می‌کند یا به شکل دیگر و متفاوت عرضه می‌کند. حالا به صورت تعارض و نفی یا به صورت تباین؛

- نوع سوم از تفاوت دو دین در یک مسئله این است که تفاوت یک اندیشه در یک موضوع به نحو عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین به اصطلاحات علم اصول است.

من عرض کنم که بعد از این دو مقدمه مطلبی دارم و آن این که پنج نظریه در وحدت مذاهب محتمل بوده که نظریه پنجم مورد قبول است و تفاوت‌های آموزه‌های ادیان که حداقل به سه شکل منطقی قابل تصور است؛ اما درباره مهدویت به نظر می‌رسد که عمدتاً از نوع سوم است؛ نمی‌خواهم بگویم در همه تفصیل آن چه در همه مذاهب اسلامی یا در ادیان آمده است کاملاً یکی است، نه تفاوت دارد. اولاً و ثانیاً این است که عمده این تفاوت به نحو عام -

خاص و کلی - جزئی است. وقتی کسی مجموع روایاتی که در کتب اهل سنت است را ملاحظه بکند، بعد آن‌ها را با هم مقایسه کند، با آن‌چه در روایات شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام آمده است؛ عمده این مسائل از نوع سوم است یعنی مشترکاتی به شکل عام دارند که در همین کتاب «السنة النبوية فی مصادر المذاهب الاسلامیة» که مجمع تقریب چاپ کرده، آمده است. اگر جلد ۶ و بخش آخر آن را ببینید ۳۰۰ صفحه درباره مشترکات روایات و فریقین و مذاهب درباره اهل بیت علیهم‌السلام است. آن‌جا حدود ۷۴۰ روایت نقل شده است که تقریباً نیمی از آن‌ها از منابع اهل سنت و نیمی از منابع شیعه است. شاید هم این کتاب هنوز جامع نباشد حضرت آیت الله طوسی این‌جا تشریف دارند و خیریت فن هستند و حتماً اوقف به مسئله اما آن‌جا این تعداد روایات شاید حدود ۱۰۰ گزاره و توصیف را از مسائلی که دو طرف یا همه اطراف درباره مهدویت دارند مطرح کرده‌اند؛ البته روایات متفاوت هم دارد ولی تصور من بیشتر آن است که آن‌چه در مهدویت شیعی آمده است، تفصیلی‌تری است از آن‌چه کلیات آن در کتب ادیان و مذاهب دیگر آمده است. نسبت این‌ها کمتر جایی به تباین می‌رسد. این هم یک ادعایی است که تا حد زیادی قابل اثبات است و این نکته می‌تواند ما را پیرامون مهدویت بیش از هر چیزی جمع کند. البته این نکته را هم باید بدانیم که تمام تفاسیلی که در گزاره‌های مهدویت وجود دارد لااقل از یک تواتر اجمالی و معنوی در بسیاری از گزاره‌های مهدویت برخورداریم.

اصل قصه مهدویت با پنج یا شش گزاره پیرامون آن، تواتر روشنی دارد و حتی در حد تواتر لفظی است. تفاسیل آن‌هم شاید در خیلی از بخش‌هایش به همین شکل باشد و در بخش‌هایی هم در حد استفاضه است.

بنابراین علیرغم وجود تمایزها در آموزه‌ها و گزاره‌های ادیان و مذاهب پیرامون مهدویت، عمده این تمایزها از نوع سوم است که حالت تعارضی و

تباینی ندارد و حالت بیان و سکوت ندارد، بلکه حالت عموم و خصوص و اجمال و تبیین دارد و این نکته مهمی است درباره مقایسه آموزه‌های مهدوی در میان مذاهب و حتی در میان ادیان؛ چون قصه مهدویت همان‌طوری که می‌دانیم اولاً انسانی است؛ ثانیاً دینی به معنای عام است؛ ثالثاً دین ابراهیمی و توحیدی است؛ رابعاً اسلامی است و خامساً شیعی است. این پنج سطح در آموزه‌های مهدوی است. عرض ما آن است که آن نسبت سوم در همه این سطوح موجود است یعنی یک کلیاتی ما داریم در آن لایه اول، که انسانی است و یه کلیاتی داریم که در لایه دوم یک مقدار تفصیلی تر نگاه می‌کند و در لایه سوم در ادیان ابراهیمی تفصیلی تر می‌شود. در لایه چهارم در اندیشه دینی و روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است باز تر و روشن تر می‌شود و در لایه پنجم یک شفافیت بیشتری پیدا می‌کند. این پنج لایه است که از عام به خاص می‌آید، از کلی به جزئی می‌آید و از حالت‌های کلی و اجمالی به تفصیل و تشریح بیشتر سوق پیدا می‌کند و این یک نسبت تباین و تعارض نیست. آموزه‌ها همه در یک قطارند همه در یک مسیرند و تفاوت‌ها بیشتر حالت عموم و خصوص و اطلاق و تقیید دارد. به عبارت دیگر اندیشه مهدویت هرچه قدر از لایه‌های بالا به لایه‌های پائین بیاییم شفافیت و تعیین بیشتر پیدا می‌کند.

در اندیشه شیعی و روایات اهل بیت علیهم‌السلام طبعاً ما شاهد این هستیم که آن منجی کاملاً شخص معینی است و حی و حاضر است. جاهای دیگر هم این مسئله نفی نشده است. ولی در شیعه تصریح شده است که آن امامی که محور رستاخیز بزرگ است، آن امام در طول قرن‌ها زنده است، رابطه ما با او رابطه زنده و فعال است و حتی تأثیر بر این عالم دارد، در عالم تشریع و حتی تکوین، ارتباط با او هم در این عالم امکان‌پذیر است گرچه هر ادعایی را نباید پذیرفت؛ و همین‌طور مدل زندگی اجتماعی و حتی سیاسی بشر در عصر

غیبت او با یک مدل تعین یافته نظام‌وار است. این هم یک مسئله است که ما در قصه مهدویت شاهد آن هستیم. این دو نکته محور بحث بود.

محور دیگر آن که اگر ما به آیات شریفه مراجعه کنیم که حالا آیاتی که با قصه مهدویت، شخص امام یا آن اتفاق بزرگ و رستاخیز عظیم پایان زمان ارتباط دارد با نحوه ورود مستقیم باشد، تطبیقات باشد، بیان افراد و ابرز مصادیق باشد، آمارها و ارقام متفاوتی داده شده است که در جریان هستید؛ اما به نظرمی‌رسد که در قرآن کریم آیاتی داریم که اطلاق و تمامیت آن آیه به جز با قیام آخرالزمان و آن حاکمیت مطلق جهانی قابل تفسیر نیست. البته همه آیات شریفه این‌طور نیست؛ چند گروه می‌شود اما در میان این طوایف آیات بعضی آیات داریم که به اطلاقش قابل تفسیر نیست جز با همان روایاتی که تشریح می‌شود. این که فرمود: «يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا گرچه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید؛ اتمام نور خدایی زمین این یک قله‌ای است که به جز با یک حاکمیت جهانی محقق نخواهد شد. «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؛ این یک مفهومی دارد که قابل تطبیق با موارد دیگر نیست اگر هم تطبیق شود، تطبیق‌های نسبی و ناقص است. آن تطبیق جامع و کامل یک الگوی دیگری را می‌طلبد. سه چهارآیه از این قبیل است. این هم یک نکته مهمی است که ما نباید به سادگی از کنار آن بگذریم. البته مناقشاتی شده و پاسخ‌هایی داده شده است. ولی به گمانم با یک عقل سلیم و استظهار عرفی خوب، امکان تفسیر اینها جز با قیام جهانی و ظهور موعود کل امکان‌پذیر نیست.

و نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این که قصه رستاخیز و آخرالزمان و آن قیام جهانی و ظهور آن موعود جزء فلسفه خلقت است؛ دلایلش مختلف است؛ این روایت هم برادران اهل سنت دارند و هم در منابع شیعه آمده است؛

که اگر نماند از دنیا جز یک روز خداوند آن روز را به قدری طول دهد تا این که امام ظهور کند. این معنایش این است که قوام عالم و تمام خلقت و فلسفه آفرینش به چیزی وصل است؛ که اگر یک روز بیشتر از عالم باقی نمانده باشد، باید آن اتفاق بیافتد والا فلسفه خلقت عالم دچار یک نقص است، قله‌ای در تحقق عدالت و انسانیت و ارزش‌ها وجود دارد که اگر آن نیاید تمام سیربشردر تاریخ ناقص است و فلسفه خلقت برمی‌گردد. چند تعبیر داریم که مهدویت را روح و جان تاریخ و فلسفه خلقت و مایه معنی‌دار شدن همه تجلیات عالم می‌داند از جمله این روایتی که در منابع ما هم آمده است. این چند نکته ای بود که در این محضر شریف باعرض اعتذار و امتنان خواستم عرض بکنم.

اما در پایان خوب است به این نکته هم اشاره بکنیم و در ابتدا هم عرض کردم، امت ما امروزه نیاز به بازگشت به آموزه‌های مشترک و به امید در برابر هجمه‌های سپاه شیطان و اهریمن بر فکر و عقیده و اخلاق خود نیازمند است. این امید، اساس ماندگاری شریعت و استواری دین و غلبه بردشمنان فکر اعتقاد و اخلاق ما است. این امید را باید از مکتب مهدویت بیاموزیم. هیچ‌گاه ملتی و امتی در جهان به قله فتح و پیروزی نخواهد رسید و نمی‌تواند از کیان و هویت خود صیانت بکند، مگر آن که امید در دل داشته باشد و انتظار آن امید است، نه امید فردی بلکه امید تاریخی، امید اجتماعی، امید فرهنگی و امید سیاسی برای مقاومت در برابر همه هجمه‌های شیطانی است. این آن فلسفه اساسی انتظار است. انتظار را نباید در لایه‌های فردی فقط معنی کرد که آن هم معنی دارد و بسیار مهم است. انتظار یک پدیده اجتماعی است. انتظار فرج در سطح اجتماعی، هویت جامعه منتظر است، موتور محرک است، ابزار صیانت از فکر و هویت دینی و اسلامی در برابر همه هجمه‌ها است. انتظار معنایش این نیست که همه چیز به آن دوره موعود گره خورده باشد نه، انتظار هم اکنون موتور محرک است الآن مایه حیات و امید امت و

جهان اسلام است.

اگرما این روح انتظار را با همین مبادی مشترک که در همه مذاهب اسلامی است، در کالبد امت بدمیم، حتماً امت جان تازه‌ای می‌گیرد و انتظار مقوله تمدنی است. در سایه انتظار و ارزش‌های مهدوی می‌شود همه شریعت پیامبر را زنده کرد و امت را زیر یک پرچم جمع کرد. این حقایقی هست که در راهبرد کلان انتظار وجود دارد.

مع‌الاسف در همین برهه‌های اخیر یک شاهزاده نادان، که چیزی از معارف دین نمی‌داند به معارف و آموزه‌های همه امت توهین کرد. آن‌گاه که گفت: این‌ها گفتمان انقلاب اسلامی است. آن‌ها به مهدی معتقد هستند و چنین و چنان.

باید کسی به او بگوید و حتماً علمای بزرگ اسلام از همه مذاهب به او خواهند گفت: آن‌که توبه او تاخته‌ای و جسارت کرده‌ای در کتب و منابع همه مذاهب اسلامی است. امتداد شریعت پیامبر خداست. وحشت دشمنان از این اندیشه مهدوی و انتظار است؛ او هم تبعاً همراه با آنهاست.

عجیب است که امروز در یک گردشی این‌ها از آن نگاه متحجرانه دینی به سمت یک نگاه لیبرالیستی دور از دین حرکت کرده‌اند و از افراطی به تفریطی؛ از افراطی به افراط دیگر؛ اما هرگز ما با مذاهب مختلف از آموزه‌های پیامبر ﷺ و خاندان و صحابه پاک او جدا نخواهیم شد.

به فضل خدا در پرتو احیای این اندیشه در همه عالم، امت به اسلام بر خواهد گشت و با تکیه بر اندیشه انتظار در برابر تجاوزها خواهد ایستاد. جریان‌های تند افراطی در هر جا و هر گوشه‌ای باشد، مقبول ما نیست و موجب تفرق می‌شود؛ بنابراین انتظار می‌تواند همه تندروی‌ها را به حاشیه راند و امت را به سمت وحدت و همگرایی سوق دهد. در پایان مجدداً مقدم همه شما سروران از سراسر کشور اسلامی و سایر بلاد را گرمی می‌دارم و بسیار تقدیر

و تشکرمی‌نمایم و امید است که توفیقات در راستای این انتظار الهی روزافزون
شود.

سخنرانی آیت الله اراکی در اختتامیه چهاردهمین همایش

بین المللی دکترین مهدویت

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله والصلاة على رسول الله وعلى آله آل الله لاسيما بقية الله.

مهدویت مقوله عظیم اجتماعی، اعتقادی، سیاسی و مربوط به آینده جهان و جهان اسلام است که توسط برگزارکنندگان این همایش مورد توجه قرار گرفته است. موضوع صحبت من یکی از مهم ترین موضوعات مربوط به مسئله مهدویت است و شاید بالاخص برای جامعه ایران مهم ترین موضوع باشد. مسئله ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از مهم ترین و اساسی ترین مسئله های تخلف ناپذیر اجتماع الهی است و یکی از مهم ترین سنت های امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مسئله امت همراه او است.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با چه امتی جهان را دگرگون می نماید؟ از سنت های قرآن این است که خدا برای رساندن جامعه به آن غایت مطلوب، ابتدا رهبرانی برمی گزیند و همراه این رهبران در مرحله دوم امتی برمیگزیند. در طول تاریخ امت هایی برگزیده شده اند و قانون استبدال بر آنها اعمال شده است؛ استبدال که به آن در کتاب *سنن التطور الاجتماعي في القرآن الكريم* پرداخته شده است و همچنین در کتاب دیگر *سنن القيادة الالهية في التاريخ* پرداختم و در آن جا اشاره کردیم؛ در کنار سنت تخلف ناپذیر وجود یک حجت در عالم آفرینش و جهان

هستی که مورد پذیرش تمام مسلمین است، چه شیعه و چه سنی. در صحیح مسلم داریم که مورد اتفاق مسلمین است «الائمة من قریش مابقی من الناس اثنان». (صحیح مسلم، ج ۶، ۳)

اما تنها مسئله، مسئله وجود امام نیست بلکه باید امت همراه هم باشد. امت‌هایی که همراه رهبران الهی‌اند و جامعه بشر را باید به آن غایت نهایی‌اش برسانند، امت‌هایی هستند که باید بر دو پیمان پایدار و وفادار و استوار باشند. آن دو پیمان عبارتند از:

۱. پیمان اطاعت «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (مائده: ۷) که با همه امت انبیاء بسته شده است من جمله با امت پیامبر ﷺ؛

۲. پیمان نصرت «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۱۱۱). این همان پیمانی است که حضرت علی (ع) آن را در پایان زندگی خود اعلام کردند: فزت ربّ الکعبه؛ یعنی من بر این دو پیمان پایدار بودم.

در قرآن کریم اشاره شده است که بنی اسرائیل پیمان شکنی کردند، این قانون استبدال بر آنها حاکم شد و بنی اسرائیل از عرصه تاریخ سنت‌های الهی برکنار گذاشته شدند: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» (مریم: ۵۹) «فِيمَا نَقُصُّهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء: ۱۵۵). این مطلب در قرآن کریم تاکید شده است.

ابتدا بنی اسرائیل برای یک همچین امر مهمی برگزیده شدند: «وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ» (دخان: ۳۲). ولی در نتیجه پیمان شکنی

که هم پیمان اطاعت را شکستند و هم پیمان نصرت را، این قوم مشمول قانون استبدال شدند و کنار گذاشته شدند و قوم دیگری که آن قوم عبارت بودند از قوم فرزندان اسماعیل و قوم مسلمین جایگزین قوم بنی اسرائیل شدند.

و همچنین ابتدا از قوم مسلمین، قوم عرب برای این کار برگزیده شد بدون شک قوم عرب پیشتر بودند برای تشکیل این قوم مسلمین. لذا فرمود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه: ۲). مشخص است منظور از امیین قوم عرب بوده است.

لکن از آیات قرآن استفاده می شود که در پای بندی به این میثاق قومی دیگر جایگزین قوم عرب می شوند. این را از خودم نمی گویم بلکه هم در قرآن کریم و هم در روایات آمده است. ذیل آیه ۳ سوره جمعه: «وآخرین منهم لما يلحقوا بهم» در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ روایتی آمده در تفسیر «وآخرین منهم»: عن أبي هريرة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم إذا نزلت عليه سورة الجمعة فلما قرأ وأخرين منهم لما يلحقوا بهم قال رجل من هؤلاء يا رسول الله فلم يراجعه النبي صلى الله عليه وسلم حتى سأله مرة أو مرتين أو ثلاثا قال وفيما سلمان الفارسي قال فوضع النبي صلى الله عليه وسلم يده على سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الشريا لناله رجال من هؤلاء (صحیح مسلم، ج ۷، ۱۹۱-۱۹۲) این را هم صحیح مسلم آورده در فضل فارس، و هم صحیح بخاری در باب تفسیر سورة الجمعة. (صحیح بخاری، ج ۶، ۶۳) در قرآن ۵ آیه هست که بنابر تفاسیر، اینها مخصوص ایرانیان است و اینها قوم دیگری هستند که سرانجام به یاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند پرداخت و اینان بر پیمان اطاعت و نصرت وفادار خواهند بود و به یاری این قوم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت جهانی را برپا می کند.

در این مورد همان طور که گفته شد پنج آیه هست. یکی از آن ها آیه ۳ سوره

جمعه بود که ذکر شد. آیه دیگر، آیه ۸۹ سوره انعام: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَمْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾ (انعام: ۸۹)، زمخشری در کشف در تفسیر این آیه از مجاهد آورده: هم الفرس ومعنی توکیلهم بها أنهم وفقوا للإيمان بها والقيام بحقوقها كما يوكل الرجل بالشئ ليقوم به ويتعهد به ويحافظ عليه. (الكشاف، ج ۲، ۳۴)

آیه سوم آیه ۳۹ سوره توبه است: ﴿لَا تَتَّبِعُوا يَعْذِبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (توبه: ۳۹). باز هم در تفسیر «یستبدل قوماً غیرکم» آمده: منظور از این قوم، قوم الفرس.

آیه چهارم آیه ۳۸ سوره محمد است: ﴿...وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمُ﴾ (محمد: ۳۸). باز زمخشری در تفسیر این آیه می گوید: وسئل رسول الله ﷺ عن القوم وكان سلمان إلى جنبه، فضرب على فخذيه وقال: هذا وقومه، والذي نفسي بيده لو كان الإيمان موطأً بالثريا لتناولوه رجال من فارس (الكشاف، ج ۳، ۵۴۰). همین مطلب و روایت را در تفسیر آیه ۵۴ سوره مائده هم آورده است.

آیه پنجم: آیه ۵۴ سوره مائده است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائده: ۵۴). باز زمخشری می گوید: سئل رسول الله عنهم؛ فسوف ياتي الله بقوم كيست؟ سوف هم آورده است. معلوم می شود در آینده های نه خیلی نزدیک این قوم خواهند آمد. ... فضرب یده علی عاتق سلمان وقال: هذا وذووه... (الكشاف، ج ۱، ۶۲۱). فخررازی هم در تفسیرش می گوید: وقال آخرون: هم الفرس لأنه روي أن النبي ﷺ لما سئل عن هذه الآية ضرب بيده على عاتق سلمان وقال: هذا وذووه، ثم قال: لو كان الدين معلقا بالثريا لناله رجال من أبناء فارس. (تفسير فخررازی، ج ۱۲، ۱۸)

روایات زیادی در این مورد آمده من در این عرایضم خواستم دورنمایی از این بحث را بیان کنم که این دورنمای مهمی است و این مبحث مهمی است که در آینده تاریخ اسلام و برای بازگشت اسلام و تحقق آن جامعه و آن غایت نقش ایرانیان، نقش اول است.

در منابع اهل سنت مکرر این تعبیر آمده: «يَقَاتِلُونَكُمْ عَلَى الدِّينِ كَمَا قَاتَلْتُمُوهُ». یک روزگاری شما جنگیدید تا آنها را وارد اسلام کنید و روزی آنها خواهند جنگید تا شما را وارد اسلام کنند. این نشانه جایگاه ویژه ایرانیان است و این سنت بزرگ الهی است که جامعه پایانی و جامعه غایی انبیاء الهی است؛ آن جامعه‌ای که فرمود: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». این سنت مکتوب است. سنت مکتوب یعنی سنتی که تغییرناپذیر است. برخی از سنت‌ها تغییرپذیر هستند که به وسیله دعا، به واسطه تغییر و اصلاح امت‌ها تغییر می‌پذیرند اما یکی از سنت‌های تغییرناپذیر، برقراری جامعه پایانی است و آن جامعه، جامعه عدل است و آن جامعه‌ای است که خداوند با اشاره فرمود: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْمِيزَانَ لَقِيَوْمَ النَّاسِ بِالْقِسْطِ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» سرانجام تحقق می‌پذیرد، منتهی تحقق سنت این چنین است که در آغاز رهبران الهی مردم را دعوت می‌کنند به اقامه عدل در جامعه بشری. آن جامعه‌ای که پاسخ مثبت می‌دهد به دعوت انبیا، جامعه موعود است. پاسخ مثبت هم این است که بر این دو میثاق پایدار بماند نه تنها بپذیرد بلکه «أَمَرَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ بِاللَّهِ وَمَلَايَكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۲۸۵). «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۴۷). آنهایی که بر این پیمان اطاعت پایدار نمانند، از دایره ایمان خارج می‌شوند و جزء آن امت نخواهند بود، این

یک پیمان است؛ چون برخی «وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ» (احزاب: ۱۳) می‌آمدند اذن عدم جنگ می‌گرفتند «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» (احزاب: ۱۳) اینها فرمان اطاعت را نشکسته بودند فرمان دوم را شکسته بودند همان نصرت را، براساس سعه صدر و رحمة للعالمین بودن رسول الله ﷺ می‌آمدند و از ایشان اذن می‌گرفتند. در روایت داریم یکی از یاران سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا آمد خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام عرض کرد آقا من تا جایی که ببینم می‌توانم دشمن را از شما دفع کنم با شما خواهم بود؛ اجازه بدهید اگر دیدم کار از کار گذشته و کاری از من بر نمی‌آید بروم؛ حضرت گفت اختیار با خودت است هر وقت خواستی برو. حضرت فرمود چطوری می‌روی گفت اسبم را جایی مخفی کردم، هر وقت خواستم می‌تازانم و می‌روم؛ روز عاشورا آن لحظات آخر امام را رها کرد با اذن سیدالشهداء علیه السلام این معذور نیست. این که اذن بگیرد از سیدالشهداء علیه السلام کافی نیست. این پیمان نصرت را انجام نداده و لو پیمان اطاعت را نشکسته است. آن قومی می‌توانند جزء کسانی باشند که حکومت پایانی و جامعه عدل پایانی را بپا کنند که هم بر پیمان اطاعت و هم پیمان نصرت ثابت قدم باشند و فشارها آنها را از آن پیمان‌ها جدا نکند. اتحاد کلمه دشمن، انبوهی دشمن، قدرت دشمن، عده و عده دشمن، فشارهای گوناگون، آنها را از پایداری دریای این پیمان منصرف نکند.

و در لایخافون لومة لائم، سوره مائده اشاره به جنگ فرهنگی و رسانه‌ای و تبلیغاتی دارد که علیه یاران اسلام و یاران رسول اکرم ﷺ و یاران امام زمان علیه السلام ایجاد می‌شود. باید قوم پایدار قومی باشند که از جنگ رسانه‌ای نهراسد و جنگ رسانه‌ای آنها را از دور رهبر پراکنده ننماید؛ لایخافون لومة لائم. لومة یعنی ملامت ملامت کنندگان و تبلیغات سوء آنها؛ هم جنگ روانی و هم جنگ میدانی آنها را خسته نکند و در هر دو جنگ پایدار بمانند.

«یجاهدون فی سبیل الله» اشاره به پایداری در جنگ میدانی ولایخافون لومة لائم اشاره به پایداری در جنگ روانی است.

امیدواریم این حرکتی که ما از آن به حرکت جنبش مقاومت اسلامی یاد می‌کنیم که از ایران آغاز شد و در حال گسترش است به آن جامعه موعود ختم شود و این به معنی آن است که جامعه اسلامی در حال بازگشت به پیمان خدا و رسول ﷺ است. جامعه اسلامی در پیمان با خدا و رسول ﷺ کوتاهی کرد. آن روزی که علی علیه السلام تنها ماند در روایات زیادی داریم در صحیح مسلم و بخاری و غیر اینها: باینا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة فی المنشط والمکره وان لا ننازع الامرأهله وان نقوم أو نقول بالحق حیثما کننا لا نخاف فی الله لومة لائم. (صحیح بخاری، ج ۸، ۱۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۶، ۱۶) بیعت با رسول الله ﷺ سراین پیمان بود که با همه مسلمین گرفت. هر مسلمی که بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله» در این میثاق داخل شده است.

فرمان پیامبر ﷺ این بود: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوالامر منکم» (نساء: ۵۹). علی بن ابی طالب علیه السلام و به اتفاق کل مسلمین ولی الامر است. خوب این جا اطاعت نسبت به ولی مسلمین صورت گرفت؟ آیا نصرت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفت؟ همین جا بود که شکست پیمان صورت گرفت و پیمان اطاعت و نصرت با رسول اکرم ﷺ شکسته شد، هنگامی که علی علیه السلام تنها ماند.

ما معتقدیم یک دوران بازگشت شروع شده و این دوران بازگشت به پیمان است. بازگشت به زمان رسول اکرم ﷺ است و بازگشت به حوزه رسول خداست. مسلمین باید به این پیمان برگردند.

ما معتقدیم خط مقاومت یک تعریف دارد و این چیزی جز بازگشت به این دو پیمان با رسول خدا ﷺ و خدای متعال نیست و خداوند دارد ما را آزمایش

می‌کند. دارد امت اسلامی را آزمایش می‌کند که در برابر صهیونیست‌ها چه کار می‌کنند؟ صهیونیست‌ها به اتفاق کلمه مسلمین، اعداء رسول ﷺ و اسلام‌اند: اشد عداوتاً للذین آمنوا، یهود است.

امروز هم، سرزمین ما را اشغال کردند و پیرو جوان را می‌کشند، کودک و بزرگ را می‌کشند.

این‌جا فرمان رسول خدا ﷺ چیست؟ رسول خدا ﷺ در کدام جبهه است؟ این سوال برای همه جامعه اسلامی است. پس بازگشت به پیمان اطاعت از رسول خدا ﷺ و یاری و نصرت رسول خدا ﷺ این است که ما در خط مقاومت باقی بمانیم تا پیروزی کامل و شکست صهیونیست‌ها و انداختن آن‌ها در دریای مدیترانه؛ بروند طرف فرانسه و انگلیس. این چیزی است که تحقق خواهد یافت و وعده خدا در این عرصه محقق خواهد شد. خداوند مؤمنین را به دو چیز وعده داده است: ۱. وعده دنیایی؛ ۲. وعده آخرتی. وعده دنیایی‌اش همین است: «لِيَسْتَخْلَفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (نور: ۵۵). وعده آخرتی آن هم همان جنبه عدلی است که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (زمر: ۷۴).

گزارش کمیسیون اصالت مهدویت (۱) توسط دکتر سیدرضی

موسوی گیلانی

در سه روز و نیم مقالاتی را عزیزان ارائه دادند. در صبح ۶ دیروز مقاله و عصر امروز ۹ مقاله و امروز هم ۵ مقاله روی هم ۲۰ مقاله ارائه شد. در این میان در روز گذشته در نوبت صبح ۴ مقاله خارجی بود و ۲ مقاله داخلی و افرادی از لبنان، انگلیس، سوریه و عراق مقالات خودشان را ارائه دادند که نوعاً این مقالات بر محوریت نگرش مذاهب متفاوت درباره مهدویت بود. از جمله نگرش مذاهب حنفی، شافعی، و زیدیه که ۳ مقاله از ۶ مقاله را تشکیل می داد.

به تعبیر دیگر در کمیسیونی که من بودم. بیشتر معطوف به نظر دیگر فرقه ها و مذاهب اسلامی بود. عصر دیروز ۹ مقاله توسط پژوهشگران مرکز مذاهب اسلامی ارائه شد که این ۹ مقاله بیشتر تلاش داشت تا نگرش مذاهب اهل سنت را درباره اهل سنت مورد بررسی قرار دهد.

امروز هم ۵ مقاله ارائه شد که از این ۵ مقاله یک مقاله درباره فرقه اباضیه بود و یک مقاله تطبیقی بود بین نگرش یک مفسر اهل سنت آلوسی در روح المعانی و نگرش مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه یک مفسر سיעی در المیزان به تطبیق این پرداخت. مقاله دیگر نگرش فرقه قادیانه را درباره مهدویت مورد توجه قرار داد و یه مقاله دیگر نگرش یک فرقه متصوفه دیوبندیه و نگرش علمای دیوبندیه را در این باره مورد دقت نظر قرار داد. در کل این ۲۰ مقاله خیلی خلاصه با نقطه نقل و مرکزی این بود

که همه مذاهب فقهی و همه فرقه‌های صوفیه همه اینها در اصل اعتقاد به مهدویت هیچ تردیدی نداشتند و قدر محققین این است که اعتقاد به آمدن منجی امری یقینی است هرچند که در جزئیات این اصل با هم تردید داشتند.

در واقع ما یک نگاه برون دینی و درون دینی داشتیم. در نگاه درون دینی یکی از اصول همه مشترک این مقالات که تکیه بر نظر مذاهب داشت. هیچ تردیدی درباره اصل آمدن حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف وجود نداشت ولی اختلافات در جزئیات بود. با توجه به این که امسال رویکرد همایش اعتقاد مذاهب اسلامی بود. شاید بشود این را گفت نقطه ثقل این همایش دانست که ما هیچ مذهبی نداشتیم که مدعی بر این باشد که ما باور به آمدن یک مصلح را در آخر الزمان قبول نداریم.

چند اصطلاح در این مقالات مورد توجه واقع شد:

۱. اصطلاح آینده پژوهی؛

۲. اصطلاح آینده نگری.

آینده پژوهی یک بحثی هست که در دهه‌های اخیر در علوم اجتماعی مطرح شد. و ناظر به زمان نزدیک ماست، یعنی دهه‌های بعد چه خواهد شد. در واقع یک نوع مطالع و پیشگویی نسبت به دهه‌های آینده است.

و آینده نگری را داریم که باز این معادل فلسفه تاریخ است در کنار واژه کلیدی آینده پژوهی که متعلق به علوم اجتماعی است که یکی از پرسش‌های اساسی آینده نگری این است از سه پرسش وجود دارد که سرانجام تاریخ و زندگی بشریت به کجا منتهی خواهد شد. لفظ آینده نگری یا لفظ فلسفه تاریخ در ادبیات قرآنی از سه تعبیر به سنن الهی یا سنت الله می‌شود و بهتر است لفظی را که در فلسفه از آن تعبیر به فلسفه تاریخ می‌کنیم در ادبیات قرآنی از آن تعبیر به سنت الهی بکنیم. و همه مقالات را که دوستان خواندند ضمن بحث

به این اصطلاح هم پرداختند این بود که از سنت‌های الهی آن‌چنان که از قرآن و روایات استشمام می‌شود آمدن مصلح خواهد بود و این، این که سرانجام تاریخ بشریت به نیکویی تمام خواهد شد.

گزارش کمیسیون اصالت و مهدویت (۲) توسط دکتر آیتی

در کمیسیون ۲۳ مقاله ارائه شد از مرکز تخصصی مهدویت، دانشگاه مذاهب اسلامی، مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم السلام، جامعه الزهراء علیها السلام، مؤسسه امام خمینی رحمته الله علیه، جامعه المصطفی العالمیه، دانشگاه امام حسین علیه السلام، پژوهشکده مسجد جمکران، مرکز تخصصی کلام، دانشگاه بین المللی اهل بیت علیهم السلام و مؤسسه آینده روشن.

جا دارد از تلاش پژوهشگران که موجب غنای بحث ها شده اند تشکر کنیم. به تناسب موضوع همایش، مقالات در جهت اثبات اصالت اندیشه مهدویت در همه مذاهب اسلامی بود با همه اختلافات جزئی که دارند. اگر بخواهیم تقسیم بندی کنیم در چهار محور مقاله ارائه شد.

محور اول: در مورد انعکاس اندیشه دانشمندان مذاهب اسلامی بود و این که آنان تصریح به این معنا کردند که با اختلافات موجود همه فرقه ها و مذاهب، اعتقاد به مهدویت و اشتراکاتی دارند. مذاهب مختلف اهل سنت و فرق مختلف شیعه. دو مقاله خوب در مورد واکاوی اندیشه شیعیان زیدیه مذهب داشتیم و یک مقاله اندیشه کیسانیه را واکاوی کرده بود و یک مقاله در مورد اندیشه متصوفه غرب آسیا بود؛

محور دوم: رویکرد قرآنی داشتند. قرآن تنها سند متفق مذاهب مختلف است که تلاش شده با اصالت اندیشه مهدویت را از منظر قرآن کریم تبیین

کند. یک مقاله درخصوص آیه اطاعت داشتیم که استمرار اطاعت از آیه ولایت را بررسی کرده بود؛

محور سوم: در مورد آیه صادقین بود که تلاش شده بود استمرار امامت را در طول تاریخ اثبات شود. برخی از مقالات رویکرد حدیثی داشتند و مشترکات اهل سنت و شیعه در مورد شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اندیشه مهدویت را بررسی کرده بودند که یک مقاله در مورد روایات معتبر این اندیشه را بررسی کرده بود پی‌گیری کرده بود؛

و محور چهارم: مقالاتی که رویکرد انتقادی داشت. مثل مقالاتی را که در مورد نقد رویکرد (رشیدرضا) نوشته شده بود یا مقاله‌ای که در مورد تفتازانی و جرجانی و فخر رازی نوشته شده بود و به نقد کشیده بود. و نهایتاً مقاله‌ای که واژه مهدوی را در دائرة المعارف بریتانیا به نقد کشیده بود. مجموعاً در طول این ۱۴ همایش امسال ما چند گام جلوتر بودیم به لحاظ جزئی شدن موضوعات و مسئله محور شدن موضوعات و پژوهش‌ها رشد کرده بود.

گزارش کمیسیون مهدویت و آینده جهان توسط دکتر جواد

جعفری

عرض سلام و تبریک خدمت همه دوستان به مناسب ولادت حضرت
حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف دارم.

همان طور که استاد معظم ما حاج آقای پورسیدآقای فرمودند بنده در
کمیسیون مهدویت و آینده جهان در این دوروز در خدمت بزرگواران
ارائه دهنده مقاله بودم که در این دوروز ۲۳ مقاله و سخنرانی فرصت شد ارائه
شود. یکی از حسن های بسیار خوبی که در کمیسیونی که بنده در خدمت
دوستان بودم حضور برادران بسیار خوب و خون گرم ما از برادران اهل تسنن
بودند که در کمیسیون ما حضور داشتند و از شهر بوشهر و آذربایجان غربی و
سیستان و بلوچستان و کردستان حضور داشتند و سخنرانی های متعددی را
ارائه کردند که من به بعضی از این ها اشاره می کنم. در این کمیسیونی که ما در
خدمت دوستان بودیم. یکی از مقالاتی که ارائه شد به بررسی فرجام فتنه ها
پرداخت و باطل بودن جهادی خواندن گروه های تکفیری را اثبات کرد که یک
چنین حرفی را نمی شود در مورد آن ها گفت آن ها دارند جهاد می کنند. مقاله
دیگری را در مورد هویت و کار بست وجودی حضرت مهدی پس از ظهور از
دیدگاه فریقین که به ابعاد معنوی و مادی پس از ظهور اشاره کردند و آنها را
توضیح دادند بعد از این ۲ مقاله در خدمت ماموستا عبدالقادر بیضاوی از
علمای بسیار خوب اهل تسنن بودیم که ایشان ابتدا اشاره ای به معنویت این

همایش داشتند و تذکر دادند که من چنین معنویتی در همایش‌هایی که شرکت می‌کنم کم دیدم و بعد هم به اشتراکات شیعه و اهل سنت و نزول حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و نماز جماعت شان پشت سر امام مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى اشاره کردند و در آخر هم فرمودند که غرب دشمن اسلام است و نباید دشمن شیعه یا اهل سنت به تنهایی قلمداد شود. مقاله‌ای دیگر داشتیم درباره ظهور تکنولوژی ارتباطات که ارائه دهنده مقاله گفتند که با پیشرفت تکنولوژی فهم ما از روایات تغییر می‌کند و البته باید احتیاط بکنیم و در تبیین و تفسیر روایات و آزاد عمل نکنیم. مقالاتی هم به بحث شهر مرو پرداختند مقاله‌ای به ودایع امامت و کارکرد آن‌ها پرداخت. بعد دوباره در خدمت مولوی حسین بر بودم از برادران اهل سیستان و بلوچستان که بیان کردند ۲۵ صحابه احادیث مهدویت را بیان کردند و پیشنهاد دادند که بهتراست آموزه‌ای مهدوی به صورت گسترده آموزش داده بشود و این همایش‌ها در سایر استان‌ها و سایر زمان‌ها هم برگزار شود. ویژگی‌های آرمان شهر عصر ظهور یکی از مقالات بود که ارائه شد. باز هم در خدمت ماموستا مدرسی از برادران اهل تسنن کردستان بودیم که به زبان عربی سخنرانی خودشان را ارائه دادند و به لزوم اخوت بین مسلمانان و بیان اعتقادات اهل سنت راجع به مهدویت پرداختند و بعد هم در خدمت ماموستا رازی بودیم یکی از برادران اهل سنت استان کردستان که به لزوم وجود قانون در جامعه که به اثبات این همیشه مجری برای این قانون وجود داشته باشد اشاره کردند و مقاله‌ای در رابطه با آینده جهان از منظر سنت‌های الهی داشتیم که به لزوم امتحان شدن مردم و غربال مردم و لزوم تغییر انسان‌ها برای ظهور امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى (اشاره داشتند بحثی در رابطه با سرزمین بیداء در روایات موضوع یکی دیگر از مقالات بود باز هم در خدمت یکی از برادران اهل تسنن از مشهد جناب جامی الاحمدی که به نشانه‌های ظهور و این که کفار هم به بن بست رسیده‌اند اشاره کردند و حکومت ایران شمه‌ای از

حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و به اعتقادات اهل سنت در رابطه با مهدویت پرداختند. چون وقت نیست من همه مقالات را عرض نمی‌کنم. فقط در خدمت شیخ خلیل افراهم بودیم که برادران اهل سنت بوشهر بودند از برادران پرانرژی بودن که درباره فتنه مسیح دجال صحبت کردند و علامت‌های قیامت و امام راحل رحمه الله و مقام معظم رهبری را جزو مجددین دین مطرح کردند که در هر ۱۰۰ سال دین می‌آیند و دین را احیا می‌کنند و منکرین مهدویت را و حدیث لا مهدی الا عیسی را نقد ورد کردند و اعترافات وهابیان به وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را هم بیان کردند و البته مقالات دیگری هم بود که به دلیل ذیق وقت من به آن‌ها نمی‌پردازم برای خشنودی و تعجیل در فرج آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صلواتی ختم کنید.

گزارش کمیسیون مهدویت و کارکردها توسط دکتر سید

محمد رضی آصف آگاه

در این کمیسیون ۳۰ مقاله از ۳ کشور ایران، افغانستان و اندونزی در ۱۲ مرکز علمی مؤسسه آینده روشن، مرکز تخصصی مهدویت، مرکز تخصصی کلام، پژوهشکده مسجد مقدس جمکران، دانشگاه عالی دفاع ملی، دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، دانشگاه معارف اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، دانشگاه امام صادق علیه السلام، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دانشگاه عالی امام حسین علیه السلام و دانشگاه مذاهب اسلامی.

مقاله با ۴ رویکرد علمی نگارش و ارائه شدند. ۱۰ مقاله با رویکرد آینده پژوهانه، ۱۲ مقاله با رویکرد کارکردها، ۲۰ مقاله با رویکرد تمدن و ۶ مقاله با رویکرد اجتماعی.

چند مقاله با رویکرد آینده پژوهانه و راهبرد متوسمانه ناظر به آیه ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ (حجر: ۷۵) بیان چشم انداز، عوامل مؤثر در تحقق جامعه مهدوی، شاخص های جامعه مهدوی، تحلیل شکاف بین وضع موجود جامعه بشری با وضع مطلوب و تعیین راهبر سامان یافتند.

مقاله های کارکردگرا بر ارائه مهدویت قرآنی به عنوان حامل اتحاد راهبری، حرکت انقلابی مذاهب اسلامی و تاکید بر نقاط مشترک بین مذاهبی تاکید داشتند. هرچند اکثر اهل سنت معتقد به عدم تولد امام مهدی-اند، اما در آمادگی برای ظهور می توانند هم هم افزایی کنند. در صف اول این آمادگی

می‌تواند ایران و انقلاب اسلامی باشد.

تأکید بر کارکردهای مهدویت در اسلام و تغییر رفتار فردی و اجتماعی با رویکرد فرامذهبی و اجتماع بر اعتقاد به اصالت مهدویت، تشکیل دولت مقتدر اخلاقی معنویت‌گرا مبتنی بر نظام امامت در برابر دولت اقتدارگرهای غربی.

مقاله‌های دیگر این کمیسیون بر امور ذیل تأکید داشتند:

۱. انتظار جمعی روایات نبوی می‌فرماید افضل الاعمال امتی انتظار الفرج.

عبارت «امتی» بر عنوان امت و اجتماع بار شده است نه فرد و شخص؛

۲. تکامل اجتماعی و دگرگرا؛

۳. تأکید بر جنبه تمدنی مهدویت به عنوان گسترده‌ترین واحد فرهنگی؛

۴. تأکید بر تشکیل جبهه صالحان و وظایف منتظران؛

۵. نظم متعالی تکامل‌گرا؛

۶. تأکید بر اصالت مهدوی به جای مهدی‌های ساختگی.

در نهایت بایسته‌های جامعه شیعی در قبال ظهور بیان شد که عبارتند از:

۱. امید تا مانند جماعه یهودی به تشکیل صهیونیسم نینجامد؛

۲. حاکمیت اسلامی با عنصر مهدوی و نایب آن در غیبت تا به تکفیر

نرسد؛

۳. انتشار معارف اسلامی بر پایه احیای امر ولایت (رحم الله امرأ اخیی

امرنا) تا جامعه منتظر تشکیل شود؛

۴. جذب حداکثری تا اجتماع جهانی به دست آیند.

و در یک کلام بر نقاط مشترک میان مذاهب اسلامی و استفاده از زبان

بین‌المذاهبی بسیار تأکید شد.

بیانیه اختتامیه چهاردهمین همایش بین المللی دکترین

مهدویت

بسم الله الرحمن الرحيم
«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳).

السلام على المهدي الذي وعد الله عز وجل به الامم و يملأ الله به الارض
قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

با استعانت از خداوند و دعای خیر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف، دوازدهمین
امام و خاتم الانبیاء، چهاردهمین همایش بین المللی دکترین مهدویت با
موضوع «مهدویت محور مشترک مذاهب اسلامی» به مدت دو روز در شهر
مقدس قم، شهر علم و اجتهاد، خون و قیام برگزار شد. در این همایش باشکوه
که با استقبال کم نظیری مواجه بود، قریب به یکصد نفر از علما و
شخصیت های برجسته مذاهب اسلامی از شیعه و سنی در فضایی صمیمی
و سرشار از محبت و برادری از داخل و ۱۶ کشور خارجی حضور داشتند.

در فرصت دو روز برگزاری این همایش بین المللی که با مشارکت مجمع
جهانی تقریب مذاهب اسلامی و همکاری ۲۰ مرکز حوزوی و دانشگاهی همراه
بود، در دبیرخانه دائمی همایش ۱۲۶ مقاله مورد پذیرش و توسط پژوهشگران
داخلی و خارجی در چهار کمیسیون ارائه و مورد پرسش و پاسخ قرار گرفت و
تنی چند از علمای برجسته اهل سنت نیز در کمیسیون ها به ایراد سخنرانی

پرداختند.

در تمامی این مقالات و سخنرانی‌ها، مهدویت به عنوان محور مشترک مذاهب اسلامی مورد تأکید و مقرر شد دانش‌وران و اندیش‌ورزان مذاهب اسلامی، بر ظرفیت‌ها و کارکردها و نقش بی‌بدیل این آموزه بالنده و افق چشم‌انداز امت اسلامی اهتمام بیشتری بورزند. همگان بر این عقیده بودند که آموزه گرانشنگ مهدویت، اندیشه‌ای اصیل و خاستگاه آن قرآن و روایات معتبر و متواتر پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است و ضروری است که در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه شیعه و اهل سنت، ابعاد مختلف این اندیشه به ویژه با رویکرد تطبیقی تدریس شود و در طول سال نیز نشست‌های علمی توسط فریقین برگزار گردد.

در این همایش باشکوه علما و شخصیت‌های برجسته شیعه و سنی از سراسر جهان و داخل کشور، بر طرح صحیح، عالمانه و خردمندانه این اندیشه تأکید و مسکوت و مغفول گذاشتن آن را گناهی نابخشودنی و مطلوب حاکمان جور و علماء سوء و دنیاطلب و درباری دانستند.

هم‌چنین تأکید شد، این اندیشه به عنوان آرمان مشترک و به مثابه افق چشم‌انداز امت اسلامی می‌تواند موجب تحولی در نگرش انسان، به جهان و تاریخ شود و سبب اصلاح و تغییر رفتارهای فردی و اجتماعی و ایجاد انقلاب و حرکت‌های سیاسی شود.

راه برون‌رفت جوامع اسلامی از تنگناهای موجود و دست یافتن به قله‌های وحدت و عزت و شکوه و به خاک مالیدن بینی مستکبران، طرح بیشترین اندیشه در میان توده‌های مردم، توسط علمای وارسته فریقین است.

در پایان ضمن تقدیر و تشکر مجدد از همه حضار و شرکت‌کنندگان به ویژه میهمانان و علما و شخصیت حاضر در مجلس اعلام می‌شود موضوع همایش پانزدهم در سال آینده «مهدویت و چالش‌ها» با دو محور؛ چالش‌های فکری -

فرهنگی و چالش‌های اجتماعی - سیاسی است. فراخوان اجمالی و تفصیلی این همایش در سایت همایش قرار داده شده و امید است همه نهادهای حوزوی و دانشگاهی و فرهیختگان جامعه همچون سال‌های گذشته ما را در این امر مهم یاری دهند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

اصالت و مهدویت (۱)

معناشناسی تطبیقی انتظار و زمینه سازی قیام امام

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در اندیشه فریقین

جواد جعفری^۱

چکیده

عقیده به قیام امام مهدی علیه السلام اعتقادی مشترک میان شیعه و اهل تسنن است. انتظار و زمینه سازی دو امری است که با این عقیده مرتبط است. نوشته حاضر درصدد بررسی این دو در منابع شیعه و اهل تسنن است. به دلیل روایات فراوان در این باره، مقاله حاضر (جز در موارد نادر) تنها به روایات معتبر استناد کرده است. این تحقیق نشان می دهد انتظار مهدی موعود علیه السلام نزد فریقین امری مشترک است؛ حتی برداشت منفی و پاسخ آن نیز در فریقین مطرح شده است. لزوم زمینه سازی نیز نزد فریقین حتی نزد منکرین اصل مهدویت روشن است. در ادامه وجود گروهی که همیشه به دنبال حق طلبی هستند و زمینه ظهور را فراهم می کنند از روایات فریقین به اثبات رسیده و ویژگی هایی برای آن ها بیان شده مانند آغاز قیام از شرق و پایان آن در بیت المقدس، آسیب ندیدن از مخالفت ها، نبرد آخر با مسیح دجال به رهبری امام مهدی علیه السلام و همراهی حضرت عیسی علیه السلام در پایان نیز روایت دعوت مرد قمی به حق طلبی آورده شده و مقصود امام خمینی رحمه الله از «صدور انقلاب» بیان شده است که ترویج و ایجاد سه امر مهم اسلام ناب، استقلال از بیگانگان و مردم سالاری بوده

۱. استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده حج و زیارت قم (javad1350jafari@gmail.com).

است. سخن محمد بن سلمان نیز نقد شده و روشن گردیده که بهره‌ای از حقیقت ندارد و تنها برای شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی بیان شده است.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، انتظار، زمینه‌سازی، امام خمینی ره، قم، بیت المقدس، محمد بن سلمان.

مقدمه

عقیده به امام مهدی علیه السلام، یعنی باورداشت قیام مهدی موعود علیه السلام در آخرالزمان، عقیده‌ای فراگیر در جهان اسلام است (آلبانی، ۱۴۳۱ق: ج ۹، ۲۷۸).^۱ احادیث فریقین چه شیعه و چه اهل تسنن گویای این است که پیامبر برگوار اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمدن مردی صالح از خاندانش را بشارت داده است (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۷، ۴۲۶؛ طوسی، ۱۴۲۵ق: ۱۷۹).^۲ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی می‌کند که فرزندی از نسل ایشان قیام نماید و با تشکیل حکومتی جهانی همه عالم را پراز عدل و داد کند (ابوداود، ۱۴۳۰ق: ج ۴، ۱۰۶؛ ابن بابویه، ۱۳۵۹ش: ج ۱، ۲۸۰).^۳ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وقوع این اتفاق

۱. حتی وهابیان که بنای ناسازگاری با جهان اسلام دارند در این امر ناگزیر از همراهی شده‌اند. آلبانی در این مورد می‌نویسد: إن عقیده خروج المهدی عقیده ثابتة متواترة عنه صلی الله علیه و آله و سلم يجب الإيمان بها لأنها من أمور الغيب، والإيمان بها من صفات المتقين كما قال تعالى: (الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) وإن إنكارها لا يصدر إلا من جاهل أو مكابر.

۲. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي؛ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: أُبَشِّرُوا بِالْمَهْدِيِّ قَالَ ثَلَاثًا.

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مَنِيَّ أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَؤَاتِيهِمْ اِسْمُهُ اِسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اِسْمُ أَبِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا، وَعَدْلًا كَمَا مِلَنْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا» وَقَالَ: فِي حَدِيثِ سُفْيَانَ: «لَا تَذْهَبْ، أَوْ لَا تَنْقُضِ، الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ

بزرگ را قبل از قیامت حتمی بیان کرده‌اند (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۷، ۲۰۹؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸ق: ج ۲، ۵۹).^۱

اگر از افراد انگشت شماری در شیعه و اهل تسنن بگذریم که به دلیل «عدم درک صحیح آیات و روایات»^۲ یا «متأثر شدن از تندروری‌های مدعیان دروغین مهدویت»^۳ یا «مرعوب شدن در برابر پندارهای غربیان»^۴ نگاهی تردیدآمیز و بعضاً انکارآلود به آموزه مهدویت دارند، این آموزه میان مسلمانان عقیده‌ای پذیرفته شده و انکارناپذیر است.

انبوه روایات هم مضمون و بعضاً هم لفظ در کتاب‌های شیعه و اهل تسنن در مورد حضرت مهدی به روشنی نشان می‌دهد افزون بر مشترک بودن اصل این عقیده در میان تمام فرق اسلامی، اکثر مسائل و موضوعات آن نیز میان مسلمانان مشترک است.^۵

الْعَزَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَواطِئُ أَشْمُهُ أَشْمِي. [حكم الألباني]: حسن صحيح؛ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... وَالَّذِي يَعْثُرُنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ.

۱. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، أَجْلِي أَقْنَى، يَمْلِكُ الْأَرْضَ عَدْلًا، كَمَا مَلِكْتُ قَبْلَهُ ظُلْمًا؛ قَالَ النَّبِيُّ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ لِلْحَقِّ مِمَّا وَذَلِكَ حِينَ يَأْذَنُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ وَمَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ فَاتَّوَهُ وَلَوْ عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَخَلِيفَتِي.

۲. افرادی مانند ابن خلدون و عبدالله بن زید آل محمود قطری نویسنده کتاب لا مهدی بینظر بعد الرسول خیر البشر و عذاب محمود الحُمَش صاحب کتاب المهدی المنتظر فی روایات اهل السنة و الشيعة الإمامية دراسة حدیثية نقدية.

۳. افرادی مانند محمد رشید رضا صاحب مجله و تفسیر المنار و احمد امین مصری نویسنده کتاب المهدی و المهدویة.

۴. افرادی مانند احمد کسروی نویسنده کتاب شیعه‌گری.

۵. مانند نام اصلی، لقب مهدی، خاندان، حتی ویژگی‌های ظاهری امام، وقایع قبل و هنگام قیام، محل قیام، تعداد یاران اصلی، فرو آمدن حضرت عیسی علیهما السلام، عدالت‌گستری، جهانی بودن حکومت، سیره حکومتی، اوصاف جهان در دوران حکومت امام مهدی علیهما السلام و... برای اطلاع دقیق تر رجوع شود به کتاب اشتراکات شیعه و اهل سنت در عقیده مهدویت اثر نگارنده.

وجوه مشترک می تواند محور اصلی گفتگو و اتحاد میان مذاهب اسلامی باشد. این مژده نبوی توانایی این را دارد که به گونه ای کارآمد ضمن ایجاد وحدت و همدلی در میان امت اسلامی، مسلمانان را به آینده روشن شان متوجه گرداند و نیرویی تازه در کالبد جهان اسلام بدمد.

آموزه بالنده مهدوی می تواند موجب گردد تا مسلمانان دست در دست هم داده زمینه های آمدن آن مرد الهی را فراهم کنند (ابوداود، ۱۴۳۰ق: ج ۴، ۱۰۸؛ ابن ماجه، ۱۴۳۰ق: ج ۲، ۱۳۶۸؛ نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۷۳).^۱ باایمان به این وعده الهی در برابر دشمنان اسلام بایستند و تا تحقق وعده الهی با متجاوزان مبارزه کنند (بخاری، ۱۴۲۲ق: ج ۹، ۱۰۱).^۲ مبارزه ای نه تنها در عرصه نظامی بلکه در تمام عرصه های موجود و ممکن (نوی، ۱۳۹۲ق: ج ۱۳، ۶۷).^۳ مبارزه ای که تا زمان قیام مهدی علیه السلام ادامه یابد (مسلم بن حجاج، بی تا: ج ۱، ۱۳۷)^۴ و عدم همراهی سازش کاران و سست عنصران در اراده

۱. عَنْ هَلَالِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ يُقَالُ لَهُ الْحَارِثُ بْنُ حَرْابٍ، عَلَى مُقَدِّمَتِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ، يَوْطِئُ أَوْ يَمْكُنُ لَأَلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا مَكَنْتُ فُرَيْشَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَحَبَّ عَلِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ نَصْرُهُ أَوْ قَالَ: «إِجَابَتُهُ»؛ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَزْءِ الرُّبَيْدِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَوْطِئُونَ لِلْمَهْدِيِّ» يَعْنِي سُلْطَانَهُ؛ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بَقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَظْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ ثُمَّ يَظْلُبُونَهُ فَلَا يَعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سَبِيقَتَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَتَلَاهُمْ شُهُدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوَأْذَرْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.

۲. عَنْ الْمُغْبِرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ».

۳. أَنَّ هَذِهِ الطَّائِفَةَ مُفَرَّقَةٌ بَيْنَ أَنْوَاعِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ شُجْعَانٌ مُقَاتِلُونَ وَمِنْهُمْ فَتَهَاءٌ وَمِنْهُمْ مُحَدِّثُونَ وَمِنْهُمْ رَهَادٌ وَآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَمِنْهُمْ أَهْلُ أَنْوَاعٍ أُخْرَى مِنَ الْخَيْرِ وَلَا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونُوا مُجْتَمِعِينَ بَلْ قَدْ يَكُونُونَ مُتَفَرِّقِينَ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ.

۴. أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يَقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، قَالَ: فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام، فَيَقُولُ آمِينَ لَهُمْ؛ تَعَالَى صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمْرَاءُ تَكْرِمَةً اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ.

پولادین آن‌ها تأثیری نگذارد (مسلم بن حجاج، بی‌تا: ج ۳، ۱۵۲۳).^۱
بی‌تردید باید به اصول ثابت مهدویت که میان تمام فرق اسلامی مشترک است، تمسک نمود.

نگارنده برای نشان دادن میزان نزدیکی و فراوانی «اشتراک شیعه و اهل سنت در عقیده مهدویت» با تأکید بر روایات صحیح‌السند برادران اهل تسنن تحقیقی مختصر را در کتابی مستقل ارائه کرده است^۲ که امید دارد مورد توجه امت اسلامی قرار گیرد.

جای بسی تعجب و البته بیشتر تأسف است که گروهی خود را مسلمان بدانند اما از این آموزه وحدت بخش و قدرت آفرین برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان استفاده کنند و موجبات تضعیف امت اسلامی را فراهم آورند. یکی از وظایف مهم اندیشمندان شیعه و اهل تسنن آن است که با تبیین صحیح آموزه‌های مهدویت توطئه‌های تفرقه افکنانه را خنثی نموده و از این آموزه بالنده برای فردای امت اسلامی اندیشه‌ای نو دراندازند.

یکی از مؤلفه‌های مهم در مهدویت، موضوع انتظار قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و پیرو این انتظار، زمینه‌سازی برای قیام حضرت است.

برخی از جریان‌های تفرقه افکن در صدد القای این سخن به مخاطبان خود هستند که آموزه «انتظار» ساخته شیعیان است و اهل تسنن چنین عقیده را ندارند.

نوشتار حاضر با هدف روشن کردن این مطلب به نگارش درآمده است تا ثبات کند عنصر انتظار در معارف مهدوی اهل تسنن نیز وجود دارد؛ بلکه زمینه‌سازی برای قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه که نتیجه و نمود بیرونی انتظار است،

۱. عَنْ ثَوْبَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ.

۲. جعفری، اشتراکات شیعه و اهل سنت در عقیده مهدویت.

بسیار روشن‌تر و گسترده‌تر در کتاب‌های روایی اهل تسنن نقل و شرح شده است.

امید است نوشته حاضر قدمی کوچک در راستای تقریب و نزدیکی مسلمانان به هم باشد و از این راه زمینه ظهور امام مهدی (عجل الله تعالی و تعالی سلوات و رحمت) فراهم گردد.

انتظار

واژه انتظار در روایات شیعه بسیار تکرار شده است. انتظار فرج برترین رفتار (ابن بابویه، ۱۳۶۲ ش: ج ۲، ۶۱۰) حتی برترین عبادت (برقی، ۱۳۷۱ ق: ج ۱، ۲۹۱) شمرده شده است. به گونه‌ای که خداوند بدون آن اعمال دیگر را نمی‌پذیرد (نعمانی، ۱۳۹۷ ق: ۲۰۰). منتظران ظهور نیز برترین مردم دوران غیبت امام مهدی (عجل الله تعالی و تعالی سلوات و رحمت) معرفی شده‌اند (طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۲، ۳۱۷).^۴ روایات تصریح دارد که انتظار باید در زندگی شخص بسیار پررنگ باشد و صبح و شام او را دربرگیرد (نعمانی، ۱۳۹۷ ق: ۱۵۸)؛^۵ زیرا انتظار فرج خود مایه فرج و

۱. عَنْ أَبِي بصيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا يَضِلُّخُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ قَالَ... وَانْتَظَرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ انْتِظَارُ الْفَرَجِ.

۲. عَنِ الشَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ انْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ.

۳. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ فَقُلْتُ بَلَى فَقَالَ... وَانْتَظَارُ لِقَائِهِ.

۴. عَنْ أَبِي حمزة الثمالي عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ (ع) فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي... يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيَّبَتْهُ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنتَظِرِينَ لظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ.

۵. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّقِيلِيِّ عَنْ أَبِيهِ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا أَصْبَحْتَ وَآمَسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَحْبِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ وَ وَاَلِ مَنْ كُنْتَ تُؤَالِي وَ انْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً.

گشایش است (طوسی، ۱۴۲۵ق: ۴۵۹).^۱ در روایتی دلیل گشایش امور با انتظار، شناخت امراهل بیت علیهم السلام معرفی شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۳۷۱).^۲

برخی شارحان حدیث، گشایش در سایه معرفت را، هم به معنای گشایش در آخرت تفسیر کرده اند؛ یعنی رها شدن از عذاب همیشگی، هم به معنای گشایش در حال حاضر دانسته اند؛ یعنی نجات از وسوسه ها شیاطین و دل تنگی های دوران غیبت (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ج ۶، ۳۲۴).

برای انتظار آدابی نیز در روایات بیان شده است که رعایت آن ها فرد را موفق به یاری امام زمانش می کند؛ مانند همراه کردن انتظار با صبر (حمیری، ۱۴۱۳ق: ۳۷۹)،^۳ پرهیزکاری و اخلاق نیکو (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۰۰).^۴

در بیان مقام منتظر و پاداش انتظار نقل شده است که اگر کسی در حال انتظار از دنیا برود مانند کسی است که در خیمه امام قائم علیه السلام بوده است؛ بلکه مانند کسی است که کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده (برقی، ۱۳۷۱ق: ج ۱، ۱۷۳).^۵ یا مانند کسی است که همراه امام زمان علیه السلام شمشیر زده است و حتی کنار پیامبر به شهادت رسیده است (برقی، ۱۳۷۱ق: ج ۱، ۱۷۴).^۶

۱. عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ فَقَالَ أَوْ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ انْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ قُلْتُ لَا أَذْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي فَقَالَ نَعَمْ انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.

۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَتَى الْفَرَجُ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ وَأَنْتَ وَمِمَّنْ يَرِيدُ الدُّنْيَا مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فَرَجَ عَنْهُ لَا يَنْتَظِرُهُ.

۳. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا... فَقَالَ: مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَانْتِظَارَ الْفَرَجِ.

۴. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ... قَالَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَخَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ.

۵. عَنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي مَنْ مَاتَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ قَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ.

۶. عَنِ الْفَيْضِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ لَا تَبُلْ كَمَنْ قَاتَعَ مَعَهُ بِسِيفِهِ ثُمَّ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ.

عقیده انتظار به قدری در مذهب شیعه معروف و مهم است که برخی از نویسندگان اهل تسنن شیعه را با همین نام نامیده‌اند. فخر رازی در معرفی امامیه می‌نویسد آن‌ها «اصحاب الانتظار» هستند (فخر رازی، بی‌تا: ص ۵۵). در منابع روایی اهل تسنن نیز انتظار فرج، عبادت (بیهقی، ۱۴۲۳ق: ج ۱۲، ۳۵۷)^۱ بلکه برترین عبادت خوانده شده است (بزار، ۲۰۰۹م: ج ۱۳، ۷؛ ترمذی، ۱۳۹۵ق: ج ۵، ۵۶۵)^۲ و سفارش به صبر هنگام انتظار نیز نقل شده است (قضاعی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۶۲).^۳ شارحان حدیث نیز دلیل برترین عبادت بودن انتظار را چند امر دانسته‌اند. یکم: حسن ظن به خدا و ناامید نبودن از رحمت الهی بیان کرده‌اند (امیر صنعانی، ۱۴۳۲ق: ج ۲، ۵۷۳)؛ دوم: پذیرفتن حکم و قضای الهی (ملاعلی قاری، ۱۴۲۲ق: ج ۴، ۱۵۲۹)؛ سوم: روی آوردن کامل به خداوند و تنها از او انتظار گشایش داشتن (مناوی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ۱۸۷) و قطع علاقه از سایر اسباب (حکیم الترمذی، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۱)؛ چهارم: واگذار کردن امور به خداوند (عزیزی، بی‌تا: ج ۲، ۱۸۸).

همچنین گفته‌اند از این که در ابتدای روایت به درخواست از خداوند دستور داده شده و سپس می‌فرماید انتظار برترین عبادت است، نقش کلیدی دعا در انتظار روشن می‌شود. زیرا دعاکننده انتظار دارد دعایش به هدف اجابت برسد و این انتظار اجابت، روحیه خضوع و تذلل را در فرد افزایش می‌دهد (امیر صنعانی، ۱۴۳۲ق: ج ۶، ۴۰۸).

با وجود سفارش به انتظار و بیان فضیلت آن در منابع فریقین، از دیرباز برخی از نویسندگان اهل تسنن و اخیراً فرقه وهابیت با شدت بیشتری این آموزه را در تشیع مورد حمله قرار داده‌اند.

۱. عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةً».
 ۲. عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ إِنْْتَظَارُ الْفَرَجِ مِنْ اللَّهِ».
 ۳. عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْْتَظِرُوا الْفَرَجَ بِالصَّبْرِ عِبَادَةً».

یکی از نویسندگان وهابی که سعی کرده تمام سخنان سلفش را در حمله به شیعه جمع‌آوری کند چنین می‌نویسد:

آن‌ها درباره انتظار روایات فراوانی دارند که مجلسی ۷۷ مورد از آن را در بابی با عنوان «باب فضیلت انتظار فرج و مدح شیعه در زمان غیبت و آنچه سزاوار است در آن زمان انجام شود» گردآوری کرده است؛ تا جایی که به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده‌اند که: «بافضلیت‌ترین اعمال امت من، انتظار فرج از خداوند بلندمرتبه است» یعنی خروج منتظرشان (قفاری، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۸۵۹).

چنان‌که ملاحظه می‌شود وی از شدت بدگمانی به شیعه حتی روایت نبوی را که در سنن ترمذی و دیگر کتب روایی معتبر اهل تسنن آمده و بسیاری از شارحان اهل تسنن در مورد آن مطلب نوشته‌اند، خبری می‌داند که شیعه به پیامبر ﷺ نسبت داده است.

وی حتی چند سطر پیش تر ادعا می‌کند که روایات انتظار فرج جعلی است و برای زدودن اندوه از شیعیان ساخته شده است (همان). در حالی که چنان‌که اشاره شد شارحان اهل تسنن نیز ناامید نشدن از رحمت الهی را از آثار انتظار بیان کرده‌اند.

از این رو کسانی که همانند این وهابی می‌اندیشند و «انتظار مهدی موعود» را تنها ساخته شیعه می‌پندارند، باید توجه نمایند که اولاً اصل «انتظار فرج» به تعبیر استاد شهید مطهری (مطهری، ۱۳۹۲ش: ج ۲۴، ۴۰۷) از يك اصل کلی اسلامی و قرآنی استنتاج می‌شود و آن اصل «حرمت یأس از روح الله» است.^۱ علاوه که در روایات و منابع اهل تسنن نیز عبادت بلکه برترین عبادت‌ها بیان شده است؛ و باید گفت اگر گشایش در ابتلائات و سختی‌های فردی و

۱. «يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (يوسف: ۸۷).

کوچک افضل عبادات باشد، به چه دلیل انتظارگشایش در امر تمام مردم که در آخرالزمان رخ خواهد داد، افضل اعمال نباشد؟

ثانیاً انتظار امام مهدی علیه السلام هم مفهومی شیعی نیست، چراکه وقتی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وعده می دهد که در آینده مردی از تبار من زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، انتظار خودبه خود شکل می گیرد و دیگر نیازی به حدیث دیگر نیست که دستور به انتظار دهد (مناوی، ۱۳۵۶ق: ج ۵، ۲۶۲؛ تویجری، ۱۴۰۳ق: ۲۴۳).^۱ برادران اهل تسنن نیز طبق احادیث نبوی براین باورند که مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله در آخرالزمان خواهد آمد و جهان آکنده از ظلم و ستم را از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بنابراین، آنان نیز منتظر امام مهدی علیه السلام هستند. ابن قیم جوزیه می نویسد:

مسلمانان خروج مهدی از اهل بیت نبوت را انتظار می کشند که زمین را از عدالت لبریز می کند چنان که از ستم پر شده است (ابن قیم جوزیه، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ۳۳۸).

سخن وی دلیلی روشن بر وجود انتظار در میان مسلمانان غیر شیعی است. علاوه بر تصریح وی، آن چه انتظار مهدی موعود علیه السلام را در میان اهل تسنن اثبات می کند وجود ده ها کتاب در مورد مهدویت است که با عنوان «المهدی المنتظر» نوشته شده است. بدیهی است که اگر انتظار ساخته دانشمندان شیعه بود، اهل تسنن از به کارگیری آن پرهیز می کردند.

کتاب هایی مانند: «عقد الدررفی أخبار المهدی المنتظر»، سلمی، متوفای ۵۸۶ق؛ «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، ابن حجر هیتمی، متوفای ۹۷۴ق؛ «فرائد فوائد الفکر فی الإمام المهدی المنتظر»، مرعی کرمی، متوفای

۱. علامه مناوی در شرح حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قیام امام مهدی علیه السلام می نویسد: و هذا هو المهدی المنتظر خروجه آخر الزمان؛ تویجری پس از بیان حدیثی از حضرت علی علیه السلام در مورد امام مهدی علیه السلام می نویسد: و من كان بهذه الصفة فهو المهدی المنتظر.

۱۰۳۳ق؛ «عقیده اهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر»، عباد، متوفای ۱۳۵۲ق؛ «تحدید (تحدیق) النظر فی أخبار الإمام المنتظر»، ابن مانع، متوفای ۱۳۸۵ق؛ «الإحتجاج بالأثر علی من أنکر المهدی المنتظر»، تویجری، متوفای ۱۴۱۳ق؛ «المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة»، بستوی، (معاصر) چنان که ملاحظه می شود نویسندگان معاصر حتی وهابی که سرناسازگاری با شیعه دارند در عنوان کتاب شان از واژه «منتظر» استفاده کرده اند.

از این رو روشن است که اگر اغراض مذهبی و فرقه ای کنار نهاده شود، آشکار خواهد شد که شیعه و سنی در مقوله انتظار هم عقیده و هم نظر هستند. زیرا هم اصل انتظار را قبول دارند هم انتظار حضرت مهدی موعود را. یکی از دلایلی که موجب شده تا برخی انتظار را تخطئه و شیعه را سرزنش کنند این است که گمان کرده اند انتظار مطرح شده در مذهب تشیع نتیجه اعتقاد به غیبت امام مهدی علیه السلام است. چنان که از تعبیر منتقدان می توان این را دریافت؛ زیرا معمولاً می گویند شیعیان منتظرند تا امام شان از غیبت برگردد. اینان چون شدیداً مخالف اعتقاد به غیبت هستند این مخالفت و انکار را به انتظار نیز سرایت می دهند.

در حالی که انتظار امام مهدی علیه السلام برگرفته از غیبت نیست هر چند در دوران غیبت، انتظار شدید تر و مهم تر می گردد. دلیل این مدعا آن است که انتظار در دوران حضور ائمه: نیز وجود داشته است و روایت متعددی در این زمینه وجود دارد (خزازی، ۱۴۰۱ق: ۲۶۴).^۱ البته چنان که گفته شد به دلیل اهمیت انتظار در دوران غیبت در برخی روایات به انتظار در دوران غیبت تأکید شده

۱. عَنْ مَسْعَدَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ إِذْ أَنَا هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ انْحَنَى مُتَكِنًا عَلَى عَصَاهُ فَسَلَّمَ فَرَدَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَوَابَ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَاوِلْنِي يَدَكَ أَقْبِلْهَا فَأَعْطَاهُ يَدَهُ فَقَبَّلَهَا ثُمَّ بَكَى فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَا يَبْكِيكَ يَا شَيْخٌ؟ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَقَمْتُ عَلَى فَائِيكُمْ مِئْةَ مِائَةٍ سَنَةٍ أَقُولُ هَذَا الشَّهْرَ وَهَذِهِ السَّنَةُ وَقَدْ كَبُرْتُ سِنِي وَدَقَّ عَظْمِي وَاقْتَرَبَ أَجَلِي وَلَا أَرَى مَا أُحِبُّ.

است؛ اما هرگز این روایات بدین معنی نیست که انتظار از غیبت نشئت می‌گیرد. بلکه چنان که پیش‌تر اشاره شد انتظار از وجود وعده نشئت می‌گیرد و این وعده مشترک میان تمام مذاهب اسلامی است. از این رو تمام مسلمانان منتظر قیام امام مهدی علیه السلام هستند.

البته برخی زمینه‌های دیگر نیز وجود دارد که موجب شده ست انتظار در میان اهل تسنن به صورت جدی شکل نگیرد. یکی این که اهل تسنن معتقد به امام مهدی‌ای که در میان مردم زندگی می‌کند، نیستند و اعتقاد دارند شخصی به نام مهدی از نسل پیامبر در آخر الزمان متولد خواهد شد و جهان را اصلاح خواهد نمود. ثانیاً آن‌ها قیام امام مهدی علیه السلام را از اشراف الساعه (نشانه‌های قیامت) می‌دانند؛ یعنی معتقدند در کمتر از ده سال پس از قیام امام مهدی علیه السلام قیامت برپا می‌شود و عملاً امام فرصتی برای حکومت و پرورش انسان‌ها نخواهد داشت. از این رو قیام ایشان تأثیر پایداری ندارد تا برای آن انتظاری قوی شکل گیرد.

برداشت دوگانه از انتظار

مهم‌ترین که دوگونه بودن برداشت از انتظار نیز در نوشته فریقین مورد توجه واقع شده است که به نوبه خود نشان‌دهنده وحدت عقیده مسلمانان در انتظار مهدی موعود علیه السلام است. شهید مطهری رحمه الله می‌نویسد:

انتظار فرج و آرزو و امید و دل بستن و به آینده دوگونه است: انتظاری که سازنده و نگه‌دارنده است، تعهدآور است، نیروآفرین و تحرک‌بخش است، به گونه‌ای است که می‌تواند نوعی عبادت و حق‌پرستی شمرده شود و انتظاری که گناه است، ویرانگر است اسارت‌بخش است، فلج‌کننده است و نوعی «اباحی‌گری» باید محسوب گردد (مطهری، ۱۳۹۲ ش: ج ۲۴، ۴۰۷).

ایشان در توضیح انتظار ویرانگر می‌گوید:

برداشت قشری از مردم از مهدویت و قیام و انقلاب مهدی موعود علیه السلام این است که صرفاً ماهیت انفجاری دارد؛ فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلم‌ها و تبعیض‌ها و اختناق‌ها و حق‌کشی‌ها و تباهی‌ها ناشی می‌شود... علی‌هذا هر اصلاحی محکوم است، زیرا هر اصلاح يك نقطه روشن است؛ تا در صحنه اجتماع نقطه روشنی هست دست غیب ظاهر نمی‌شود. برعکس، هر گناه و هر فساد و هر ظلم و هر تبعیض و هر حق‌کشی، هر پلیدی‌ای به حکم این‌که مقدمه صلاح کلی است و انفجار را قریب الوقوع می‌کند رواست... این گروه طبعاً به مصلحان و مجاهدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر با نوعی بغض و عداوت می‌نگرند، زیرا آنان را از تأخیر اندازان ظهور و قیام مهدی موعود علیه السلام می‌شمارند. برعکس، اگر خود هم اهل گناه نباشند، در عمق ضمیر و اندیشه با نوعی رضایت به گناهکاران و عاملان فساد می‌نگرند، زیرا اینان مقدمات ظهور را فراهم می‌نمایند (همان: ۴۳۶).

تشکیل نظام جمهوری اسلامی در ایران بر پایه ولایت فقیه و نیابت از امام غایب بهترین دلیل براعتقاد به اقدام و عمل در دوران انتظار نزد علما شیعه است. از این رو به آوردن سخنان اندیشمندان جهان تشیع چندان نیازی نیست.

نویسندگان اهل سنت حتی وهابیان نیز در نوشته‌های خود به این دوگونگی برداشت توجه کرده‌اند و گوشزد می‌کنند که نباید برداشت منفی موجب تخطئه اعتقاد به مهدویت شود.

یکی از وهابیان معاصر می‌نویسد اگر افرادی مانند رشید رضا یا احمد امین مصری اندیشه مهدویت را موجب ترک عمل و فرافکنی مسئولیت و بسنده کردن به اشک و ناله می‌دانند، این بدفهمی و اشتباه به خودشان برمی‌گردد و ارتباطی به اصل اندیشه مهدویت ندارد؛ زیرا تاریخ درخشان اسلام پراست از جنبش‌های اسلامی صحیحی که برای برافراشتن کلمه الله تلاش‌های مهمی

کرده‌اند و اندیشه مهدویت مایه تشویق و جرئت یافتن آن‌ها شده است. پس بر مسلمانان واجب است که تلاش‌شان را در این راه مصرف نمایند (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۳۸۱).

عفانه رئیس بخش فقه و قانون دانشکده تبلیغ و اصول دین دانشگاه قدس می‌گوید:

این عقیده صحیح نیست که گفته شود هرگز دولت اسلامی پیش از ظهور مهدی منتظر برپا نمی‌شود. از این رو جایز نیست مسلمانان اقدام برای برپایی دولت اسلامی را به بهانه ظهور مهدی ترک کنند. این کار باطلی است (عفانه، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ۲۰۳).

خالد الراشد از شاگردان عبدالعزیز بن باز می‌گوید:

بندگان خدا زمان خروج مهدی را تنها خدا می‌داند. از این امت خواسته نشده است که بنشینند و اقدام را ترک نمایند و تنبلی نمایند به امید ظهور ایشان در یک روز و ماه و سالی بلکه برامت اسلامی لازم است اقدام نمایند و برای ظهور و خروج ایشان مقدمات امر را فراهم نمایند (خالد الراشد، بی‌تا: درس ۵۶، ۱۰).

آلبانی حدیث‌شناس معروف وهابی با آن‌که در بسیاری از مسائل اسلامی با جهان اسلام همراه نیست اما در باب نفی برداشت غلط از انتظار با مسلمانان همنواست و می‌نویسد:

اعتقاد به خروج مهدی مستلزم فرافکنی و ترک آمادگی و اقدام برای برپایی حکم خدا در زمین نیست. بلکه عکس آن صحیح است. زیرا تلاش مهدی هرگز بیش پیامبر ما نخواهد بود. کسی که ۲۳ سال مدام برای تثبیت پایه‌های اسلام و برپایی حکومت اسلامی تلاش کرد. حال مهدی ممکن است چه کاری بتواند بکند اگر امروز خروج کند و مسلمانان را فرقه فرقه بپایند؟ نمی‌تواند دولت اسلامی را برپا نماید مگر پس از ایجاد وحدت در میان آن‌ها و تشکیل صفی واحد زیر یک پرچم و این کار بدون شک نیاز به زمانی طولانی دارد که خدا مقدار آن را می‌داند. پس شریع و عقل هر دو اقتضا می‌کند که

مسلمانان مخلص به این امر لازم بپردازند تا اگر مهدی خروج کرد غیر از رهبری آن‌ها برای پیروزی به چیز دیگری نیاز نباشد و اگر خروج نکرد به تکلیف واجب خود عمل کرده‌اند (آلبانی، ۱۴۳۱ق: ج ۹، ۲۹۷ و ۳۰۴).

سخنان و دیدگاه‌های نقل شده نشان می‌دهد برداشت اشتباه و مخرب از انتظار در تمام جوامع اسلامی وجود دارد و اندیشمندان نیز از تمام مذاهب آن را رد کرده‌اند و انتظار را مایه تلاش و اقدام دانسته‌اند نه گوشه‌گیری و ترک عمل.

حق طلبان زمینه‌ساز ظهور

معلوم شد انتظار در نزد اندیشمندان فریقین مایه تحرک و اقدام است. بی‌شک هدف نهایی در این اقدام و عمل، فراهم کردن زمینه‌ها برای ظهور است. حتی کسانی که اعتقادی به آمدن امام مهدی علیه السلام ندارند این مسئله را پذیرفته‌اند که اگر این وعده صحیح باشد باید برای فراهم کردن زمینه‌ها تلاش کرد.

محمد رشید رضا می‌نویسد:

حق تصدیق خروج مهدی‌ای که اسلام را تجدید می‌کند و عدالت را در میان تمام مردم منتشر می‌کند این است که تصدیق‌کنندگان را به آماده شدن برای ظهورش وادارد. به این صورت که گروهی قدرتمند را تشکیل دهند تا به رهبری امام مهدی علیه السلام قیام کنند و او را برای برپایی پایه‌های امامتش کمک نمایند. درحالی که چنین نمی‌کنند.

بلکه آن‌چه را مایه حمایت و حفظ قدرت اسلام است ترک کرده‌اند و آن ایجاد وحدت کلمه در امت اسلامی و آماده کردن قوت و قدرت به میزان توانی است. در عوض به درگیری باهم و فروگذاران و تضعیف هم پرداخته‌اند و آن‌چه از سرزمین‌شان جدا شده و از شوکت‌شان کم شده موجب پندگیری‌شان نشده است. این رفتار با تکیه بر نزدیک دانستن آمدن مهدی انجام می‌شود. معتقدند او

همه چیز را به حالت اول برمی گرداند و از ابتدا آغاز می کند (محمد رشید رضا، ۱۹۹۰م: ج ۹، ۴۱۶).

یعنی بدیهی بودن لزوم زمینه سازی برای ظهور حتی نزد منکرین این امر نیز آشکار است.

روایات متعددی در جوامع روایی فریقین بر وجود زمینه سازان ظهور دلالت دارد. استاد شهید مطهری رحمته الله در مورد وجود گروه مبارزان در دوران پیش از ظهور می گوید:

در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام به آن حضرت ملحق می شوند. بدیهی است که این گروه ابتداء ساکن خلق نمی شوند و به قول معروف از پای بوته هیزم سبز نمی شوند. معلوم می شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه هایی عالی وجود دارد که چنین گروه زبده را پرورش می دهد. این خود می رساند که نه تنها حق و حقیقت به صفر نرسیده است، بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشند از نظر کیفیت ارزنده ترین اهل ایمان اند و در ردیف یاران سید الشهداء علیهم السلام (مطهری، ۱۳۹۲ش: ج ۲۴، ۴۳۹).

چنین قیام حق طلبانه ای در روایات و منابع بسیار معتبر اهل تسنن به کرات نقل شده است. یوسف بن یحیی سلمی (متوفای بعد ۶۵۸ قمری) در کتاب عقد الدرر بابی مستقل با عنوان «الباب الخامس فی أن الله تعالی یبعث من یوطئ له قبل إمارته» (مقدسی شافعی سلمی، ۱۴۱۰ق: ۱۸۷) دارد که روایات زمینه سازان ظهور را نقل می کند. وی در این باب حدود بیست صفحه ای، احادیث را از کتاب هایی مانند صحیح بخاری و مسلم گردآوری کرده است.

ویژگی های قیام حق طلبان

هرچند قیام برای حق خواهی در طول تاریخ وجود داشته است و به تصریح

پیامبر ﷺ در امت اسلامی نیز تا قیامت ادامه خواهد یافت، اما حق خواهانی که حرکت آن‌ها منتهی به ظهور امام مهدی ﷺ خواهد شد ویژگی‌هایی دارد که از روایات قابل استفاده است.

آغاز قیام از شرق

مرحوم نعمانی با سندی معتبر^۱ حدیث زیر را از امام باقر (ع) نقل کرده است:

كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالشَّرْقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يَعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَصَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوَأْذُرُكُمْ ذَلِكَ لَا شَكَّ فِيهِ نَفْسِي. لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۷۳)؛

انگار گروهی را می‌بینم که از مشرق خروج کرده‌اند. حق را طلب می‌کنند اما به آن‌ها داده نمی‌شود. باز آن را طلب می‌کنند اما به آن‌ها داده نمی‌شود. هنگامی که می‌بینند چنین است شمشیرهای شان را به گردن می‌گیرند. پس آن‌چه می‌خواهند داده می‌شود اما آن را نمی‌پذیرند تا آن‌که قیام می‌کنند و آن را نمی‌دهند مگر به صاحب شما. کشته شدگان شان شهیدند؛ اما اگر من آن را درک کنم خویش را برای صاحب این امر نگه می‌دارم.

در این روایت تصریح شده است که گروهی پیش از قیام امام مهدی (ع) را

به منظور حق خواهی از شرق قیام می‌کنند و در نهایت دست آورد خود را تقدیم حضرت می‌دارند. جالب است که این مضمون در روایات اهل تسنن نیز به

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ (زیدی جارودی، ثقة) قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (فطحي، ثقة جليل) عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ (فطحي، ثقة على التحقيق) عَنْ أَبِيهِ (فطحي، رجع عنها عند موته، ثقة جليل من أصحاب الإجماع على قول) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ (إمامي، ثقة) عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى (الحناط، إمامي، ثقة على التحقيق) عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ يُحْيَى بْنِ سَامٍ (إمامي ثقة) عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَأْبَلِيِّ (إمامي، ثقة جليل) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: ...

همین شکل نقل شده است. حاکم نیشابوری با سند خود^۱ از ابن مسعود نقل کرده است که پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيَلْقَى أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَظْرِيدًا وَتَشْرِيدًا فِي الْبِلَادِ، حَتَّى تَرْتَفِعَ رَايَاتُ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يَعْطُونَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَيَنْصُرُونَ، فَنُزِّلُكُمْ مِنْكُمْ أَوْ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلَيَأْتِ إِمَامَ أَهْلِ بَيْتِي وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الشَّلْحِ، فَأَتَاهَا رَايَاتُ هُدًى يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي أَسْمُهُ اسْمِي وَأَسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي، فَيَمْلِكُ الْأَرْضَ فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق: ج ۴، ۵۱۱)؛

ما اهل بيتي هستيم که خداوند آخرت را برای ما انتخاب کرده است و اهل بيت من پس از من با طرد و تنهائی در شهرها مواجه خواهند شد تا آنکه پرچم های سیاهی از شرق بلند می شوند و حق را طلب می کنند اما داده نمی شود. سپس دوباره طلب می کنند اما داده نمی شود برای بار سوم طلب می کنند، داده نمی شود. پس روبه نبرد می آورند و یاری می شوند. اگر کسی از شما یا نسل شما آن را درک کرد به محضر امام از اهل بيت من برود اگرچه بر روی برف بخزد؛ زیرا آن پرچم هدایتی است که به مردی از خاندان من می دهند که همان من است و نام پدرش همانم پدر من، زمین را مالک می شود و پراز عدل و داد می کند همان گونه که پراز ظلم و ستم شده است.

این روایت را سنن ابن ماجه از کتب سته حدیثی اهل سنت نیز آورده است. بزرگان دیگری نیز مانند ابن ابی شیبہ (ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹ق: ج ۷، ۵۲۷)، بزار (بزار، ۲۰۰۹م: ج ۴، ۳۵۵) ابوعمرودانی (ابوعمرودانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۱۰۳۰)،

۱. أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ دَاوُدَ الْحَافِظُ، بِالْكُوفَةِ، أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ الْقُرَشِيَّ، أَنَّ يَزِيدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيَّ، أَنَّ حَنَانَ بْنَ سَدِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ الْأُمَلَانِيَّ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ، وَعَبِيدَةَ السَّلْمَانِيَّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَيْتَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُسْتَبْشِرًا ... فَقَالَ: ...

طبرانی (طبرانی، بی تا: ج ۶، ۳۰) نقل کرده اند؛ اما به دلیل وجود «یزید بن ابی زیاد» در سند حدیث آن را ضعیف دانسته اند. رجال سند مستدرک همه ثقه هستند. البته افراد متعصبی مانند ذهبی به دلیل شیعی بود «حنان بن سدید» خواسته اند حدیث را جعلی قلمداد کنند (ابن الملقن، ۱۴۱۱ق: ج ۷، ۳۳۲۳)؛ اما این سخن ادعایی بی دلیل است زیرا کسی از رجالیان حنان را تضعیف نکرده است.

روشن ترین حدیث در مورد شروع زمینه سازی پیش از ظهور از مشرق حدیثی است که ابن ماجه صاحب یکی از شش کتاب معتبر حدیثی اهل تسنن در کتاب خود آورده است. در این حدیث پیامبر ﷺ با صراحت می فرمایند:

يُخْرِجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ (ابن ماجه، ۱۴۳۰ق: ج ۵، ۲۱۵)؛

مردمانی از مشرق قیام می کنند و برای امام مهدی ﷺ زمینه سازی می کنند یعنی برای به قدرت رسیدنش.

هرچند سند این حدیث ضعیف دانسته شده است، اما با وجود روایات هم مضمون پیشین و به ویژه روایات بعدی، قابل تقویت و اعتباربخشی است.

پایان قیام در بیت المقدس و اطراف آن

در روایت ابو امامه باهلی از پیامبر اسلام ﷺ به این نکته تصریح شده است.

لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الدِّينِ ظَاهِرِينَ لَعَدُوَّهُمْ قَاهِرِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ إِلَّا مَا أَصَابَهُمْ مِنْ لَأْوَاءَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَذَلِكَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَيْنَ هُمْ؟ قَالَ: بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَأَكْنَافُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۳۶، ۶۵۷)؛

همیشه گروهی از امت من بردین پیروز و بردشمن شان مسلط

هستند. کسی با آنان مخالفت کند آسیبی به آنان نمی‌زند مگر سختی‌ای که به آن‌ها می‌رسد تا آن که امر الهی فرامی‌رسد درحالی که آن‌ها در همین حال اند. گفتند ای رسول خدا آن‌ها کجایند؟ فرمود: در بیت المقدس و اطراف آن.

با توجه به روایات بیان شده روشن می‌گردد حرکتی از شرق شروع می‌شود و در نهایت به بیت المقدس و اطراف آن می‌رسد.

برخی از شارحان حدیث این گروه مبارز را «اهل شام» دانسته‌اند (ابن بطال، ۱۴۲۳ق: ج ۱۰، ۶۰؛ ابن ملقن، ۱۴۱۱ق: ج ۳۲، ۳۹۴؛ طیبی، ۱۴۱۷ق: ج ۸، ۲۶۴۳)؛ اما چنین برداشتی با متن روایت سازگار نیست. صحیح آن است که گفته شود «بیت المقدس» اشاره به مکان است نه اهل؛ یعنی گروهی که قرار است در آخرین نبرد باشند کسانی هستند که در بیت المقدس و اطراف آن می‌جنگند. نه آن که اهل آن جا باشند.^۱

آلبانی حدیث شناس وهابی روایات مربوط به این گروه را که با عنوان «الطائفة المنصورة» معرفی می‌کند، صحیح و ثابت می‌داند و به مستفیض بودن آن از صحابه اعتراف دارد (آلبانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۵۴۰)؛ زیرا به گفته وی هشت تن از صحابه این روایات را نقل کرده‌اند (همان: ج ۴، ۶۰۴)؛ حتی در جایی ادعای تواتر نیز کرده است (آلبانی، ۱۴۳۱ق: ج ۹، ۲۲۷).

۱. در صحیح مسلم، ج ۳، ۱۵۲۵ حدیثی بدین عبارت نقل شده است: (عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «لَا يَزَالُ أَهْلُ الْغَرْبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».) برخی چنین معنا کرده‌اند که منظور عرب‌ها و اهل شام هستند اما نووی شارح معروف کتاب صحیح مسلم ضمن نقل این معانی، معنایی را در آخر می‌آورد که صحیح‌تر به نظر می‌رسد زیرا با روایات دیگر سازگار است. (نووی، ۱۳۹۲ق: ج ۱۳، ۶۸) الْمُرَادُ بِأَهْلِ الْغَرْبِ أَهْلُ الشِّدَّةِ وَ الْجَلْدِ وَ غَرْبُ كُلِّ شَيْءٍ حَذُّهُ، یعنی منظور مکان نیست صفت و روحیه است. اهل صلابت و سختی و هوشمند و دارای برش.

آسیب ندیدن از خیانت‌ها و مخالفت‌ها

در برخی روایات تصریح شده است که این گروه زمینه‌ساز و مبارز از طرف برخی افراد و گروه‌ها مورد خیانت و بی‌مهری قرار می‌گیرند و تنها گذارده می‌شوند و حتی با آن‌ها مخالفت و دشمنی می‌شود اما این مخالفت‌ها و تنها گذاشتن‌ها آسیبی به آن‌ها نمی‌زند. بخاری نقل می‌کند که پیامبر ﷺ این جمله را بارها فرموده‌اند:

لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ (بخاری، ۱۴۲۲ق: ج ۴، ۲۰۷)؛

همیشه از امت من گروهی برای امر الهی به پا می‌خیزند. کسی که آن‌ها را تنها بگذارد و کسی که با آن‌ها مخالفت کند آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند. تا آن‌که امر الهی فرامی‌رسد درحالی‌که آن‌ها بر کار خود استوارند.

آخرین دشمن مسیح دروغین

ابوداود یکی از روایات بیان‌گر این حرکت عظیم را روایت عمران بن حصین از پیامبر اسلام ﷺ می‌داند که فرمود:

لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يِقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ نَاوَاهُمْ حَتَّى يَقَاتِلَ آخِرُهُمُ الْمَسِيحُ الدَّجَالُ (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق: ج ۴، ۱۴۱، باب فی دوام الجهاد)؛

همیشه گروهی از امت من برای حق نبرد می‌کنند. بر کسی که با آنان به دشمنی خیزد پیروز می‌شوند تا آن‌که آخرین گروه‌شان با مسیح دروغین می‌جنگند.

این روایت نشان می‌دهد آخرین سنگر دشمن تعلق به کسانی دارد که خود را مسیحی می‌دانند اما در این ادعا دروغ‌گویی بیش نیستند.

فرو آمدن حضرت عیسیٰ علیه السلام در جمع آنان

روایت نقل شده در بند پیشین در نقل احمد بن حنبل از عمران چنین است: «حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَيَنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام؛ (ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۳۳، ۸۳) تا آن که امر الهی فرا می رسد و حضرت عیسی علیه السلام فرو می آید»، یعنی آخرین گروهی که با مسیح دروغین خواهند جنگید، شاهد فرو آمدن حضرت عیسی علیه السلام در میان خود خواهند بود.

مراجعه به روایات فریقین نشان می دهد که فرو آمدن حضرت عیسی علیه السلام در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام است؛ و این احادیث اشاره به نبرد پایانی در بیت المقدس دارد. ملاعلی قاری در شرح خود به این مطلب تصریح کرده است (قاری، ۱۴۲۲ق: ج ۶، ۲۴۷۴).^۱

حضور امام مهدی علیه السلام در میان آنان

آخرین و مهم ترین نکته بیان شده در این روایات تصریح به فرو آمدن حضرت عیسی علیه السلام در میان این گروه مبارز است در حالی که امام مهدی علیه السلام نیز در میان آنان حضور دارد. مسلم با سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يَقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام، فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ: تَعَالَى صَلِّ لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أَمْرَاءُ تَكْرِمَهُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ (مسلم بن حجاج، بی تا: ج ۱، ۱۳۷)؛

همواره گروهی از امت من در راه حق نبرد می کنند و تا روز قیامت پیروزند. فرمود: پس عیسی فرزند مریم فرو می آید و فرمانده آنان می گوید: بیا و برای ما نماز بگذار (امامت کن). می گوید: نه برخی از

۱. (حَتَّى يَقَاتِلَ آخِرُهُمْ): أَيْ: الْمَهْدِيُّ وَعِيسَى عليه السلام وَاتَّبَاعُهُمَا (الْمَسِيحُ الدَّجَالُ): وَ يُقَاتِلُهُ عِيسَى عليه السلام بَعْدَ نُزُولِهِ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِي دِمَشْقَ بَابَ لَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ حِينَ حَاضِرِ الْمُسْلِمِينَ وَ فِيهِمُ الْمَهْدِيُّ، وَ بَعْدَ قَتْلِهِ لَا يَكُونُ الْجِهَادُ بَاقِيًا.

شما بربرخی امیرند کرامتی است که خداوند برای این امت قرار داده است.

شارحان حدیث در مورد این که این امیر کیست با آوردن حدیثی که تصریح دارد گفته اند منظور امام مهدی علیه السلام است. عباد می نویسد حارث بن ابی اسامه در مسند خود با سندش از جابر نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول أمیرهم المهدی: تعالی صل بنا» و از ابن قیم در المنار المنیف نقل کرده است که سند حدیث نیز خوب است. بعد ادامه داده این حدیث نشان می دهد امیری که در صحیح مسلم نقل شده که از حضرت عیسی علیه السلام درخواست می کند تا در نماز جلوایستند امام مهدی علیه السلام است (عباد، بی تا: درس ۴۸۲، ۳). آلبانی نیز همین سخن را دارد (آلبانی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۲۷۸).

البته در روایات متعددی جزئیات بیشتری در مورد این گروه ذکر شده است که به لحاظ ضعف منبع و سند آن روایات از ذکر آن ها صرف نظر شد (ر.ک: ابن حماد، کتاب الفتن).

دعوتگری از قم

علامه مجلسی از کتاب تاریخ قم نقل می کند که امام کاظم علیه السلام فرمودند:

رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كُزِبَ الْحَدِيدَ لَا تُرْهِمُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يُجِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۵۷، ۲۱۶)؛

مردی از اهل قم مردم را به حق دعوت می کند. گروهی دور او جمع می شوند مانند پاره های آهن، طوفان های سهمگین لغزشی در آن ها ایجاد نمی کند و از نبرد خسته نمی شوند و نمی ترسند و بر خدا توکل می کنند «و عاقبت از آن متقیان است».

این روایت تصریح دارد مردی از قم، مردم را برای حق طلبی دعوت می کند و

گروهی پولادین و مستحکم به دعوت او پاسخ می دهند که از جنگ نمی هراسند و خسته نمی شوند.

فراز پایانی حدیث (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) پایان آیه ۱۲۸ سوره اعراف است: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ موسی علیه السلام به قومش گفت: از خدا یاری بجوید و شکیبا باشید که زمین از آن خداست، آن را به هرکس بخواهد وامی گذارد و آینده از آن پرهیزگاران است). در تفسیر این آیه اهل بیت: به دو نکته اشاره کرده اند. اول آن که منظور از وارثان و متقیان ما اهل بیت هستیم (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۴۰۷).^۱ دوم این که مصداق آینده از آن پرهیزگاران است، تشکیل آخرین دولت توسط ما اهل بیت است (طوسی، ۱۴۲۵ق: ۴۷۲).^۲

با توجه به اشاره پایانی حدیث به وراثت و حکومت اهل بیت به نظر نگارنده بعید نیست این گروه که به دعوت مردی از قم سامان یافته است، آغازگر گروه حق طلبی باشد که روایات فریقین حرکت آن را از شرق دانسته اند و روایات معتبر اهل تسنن نهایت آن قیام را جنگ در بیت المقدس و اطراف آن بیان کرده اند که در نهایت به بیان روایات فریقین به ظهور امام مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی ختم می شود و دست آورد این حرکت در اختیار امام مهدی علیه السلام قرار می گیرد. مهم ترین نکته قابل استفاده از روایات این است که همراهی نکردن و حتی مخالفت دیگر دولت ها در به ثمر رسیدن این حرکت خللی ایجاد نمی کند. این نکته بزرگ ترین بشارت و دلگرمی برای مبارزان حق طلبی است که در اطراف بیت المقدس نبرد می کنند.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ أَنَا وَاهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْثَقْنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: دَوْلَتُنَا آخِرُ الدَّوَلِ وَلَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلِكُوا قَبْلَنَا لِنَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيَرَتَنَا إِذَا مَلِكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سَيَرَةِ هَؤُلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

صدور انقلاب

در پایان مناسب است نظرات حضرت امام خمینی رحله بنیانگذار این حرکت مبارک حق طلبی در جهان معاصر در مورد «صدور انقلاب» آورده شود تا پاسخی باشد بر شبهه مطرح شده از طرف معاندان در مورد هدف نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از اعلان لزوم «صدور انقلاب».

وقتی در سال ۱۳۵۸ برای اولین بار خبرنگار خارجی از امام رحله در مورد صدور انقلاب سؤال می کند ایشان پاسخ می دهند:

اسلام برای يك کشور، برای چند کشور، برای يك طایفه، حتی برای مسلمین نیست. اسلام برای بشر آمده است. خطاب های اسلام «یا ایها الناس» است. گاهی «یا ایها المؤمنون» و یا «یا ایها الناس» است؛ و همه بشر را اسلام می خواهد زیر پوشش عدل خودش قرار بدهد. حکومت ها مع الأسف توجه ندارند به اینکه در زیر سایه اسلام، زیر بیرق اسلام همه مسائل کشورهای شان حل می شود (خمینی، بی تا: ج ۱۱، ۲۹۵، ۲۶ آذر ۱۳۵۸).

امام رحله در این فراز، مقصود از صدور انقلاب را «عرضه اسلام» به جهان بیان می کند. امام در سال ۵۹ منظور از صدور انقلاب را چنین بیان می کنند:

ما که می گوییم انقلاب مان را می خواهیم صادر کنیم به همه کشورهای اسلامی، بلکه به همه کشورهای که مستکبرین بر ضد مستضعفین هستند، می خواهیم يك همچو وضعیتی پیش بیاوریم که دولت يك دولت زورگوی جبار آدمکش - امثال ذلک - نباشد و ملت يك ملتی نباشد که دشمن با دولت است. ما می خواهیم بین ملت ها و دولت ها آشتی بدهیم.... ما میل داریم که همه ممالک اسلامی، همه کشورهای اسلامی، همه کشورهای مستضعفین دنیا این طور بشود که يك جمعیت باشند. در بین خود این جمعیت و در بین همین جمعیت، نخست وزیر، رئیس جمهور، مجلس، افراد دیگری که در بنگاه های دولتی هستند، تعیین بشوند تا آسیب بردار

نباشد (همان: ج ۱۳، ۹۵، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹).

امام راحل رحمه‌الله در قسمت منظور از صدور انقلاب را «ایجاد جمهوری» به معنای واقعی آن یعنی مردم‌سالاری را بیان می‌کنند. دو ماه دیگر دوباره امام فرمودند:

این‌که می‌گوییم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند. ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند و دادند و دست آن‌ها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود، آرزوی ما این است. معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و همه دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودنی که هستند و از این‌که همه مخازن آن‌ها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند نجات بدهد (همان: ج ۱۳، ۲۸۱، ۲۸ مهر ۱۳۵۹).

امام در این قسمت منظور از صدور انقلاب را «استقلال کشورها از بیگانگان» و قدرت یافتن ملت بر سرنوشت خویش بیان می‌دارد و با صراحت تمام، کشورگشایی و تسلط بر کشورهای دیگر را رد می‌کند.

امام راحل رحمه‌الله حدود سه سال بعد در جمله‌ای تاریخی دورنمای صدور انقلاب را «قیام مستضعفان در برابر مستکبران» بیان کردند که نویدبخش آماده شدن زمینه‌های ظهور است:

ما امروز دورنمای صدور انقلاب اسلامی را در جهان مستضعفان و مظلومان بیش از پیش می‌بینیم و جنبشی که از طرف مستضعفان و مظلومان جهان علیه مستکبران و زورمندان شروع شده و در حال گسترش است، امیدبخش آتیه روشن است و وعده خداوند تعالی را نزدیک و نزدیک‌تر می‌نماید. گویی جهان مهیا می‌شود برای طلوع

آفتاب ولایت از افق مکه معظمه و کعبه آمال محرومان و حکومت
مستضعفان (همان: ج ۱۷، ۴۸۰، ۱۵ خرداد ۱۳۶۲).

هرچند امام عزیز در وصیت نامه سیاسی - الهی خویش صراحتاً به بحث
صدور انقلاب نپرداخته است، اما مطالبی را دارند که گویای سخنان گذشته
ایشان است. در فرازی از وصیت نامه آورده اند:

و بر جمیع مسلمانان، عموماً، واجب است این امانت الهی را که در
ایران به طور رسمی اعلام شده و در مدتی کوتاه نتایج عظیمی به بار
آورده، با تمام توان حفظ نموده و در راه ایجاد مقتضیات بقای آن و
رفع موانع و مشکلات آن کوشش نمایند؛ و امید است که پرتونور آن
بر تمام کشورهای اسلامی تابیدن گرفته و تمام دولت ها و ملت ها با
یکدیگر تفاهم در این امر حیاتی نمایند و دست ابرقدرت های
عالم خوار و جنایت کاران تاریخ را تا ابد از سر مظلومان و ستمدیدگان
جهان کوتاه نمایند (همان: ج ۲۱، ۴۰۳، وصیت نامه).

در این فراز تأکید امام بر «استقلال کشورها از بیگانگان» است. در فرازی
دیگر آورده اند:

و اما به ملت های اسلامی توصیه می کنم که از حکومت جمهوری
اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومت های جائز
خود را در صورتی که به خواست ملت ها که خواست ملت ایران
است سرفروود نیاورند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید، که مایه
بدبختی مسلمانان، حکومت های وابسته به شرق و غرب می باشند
(همان: ج ۲۱، ۴۱۲، وصیت نامه).

در این فراز تأکید امام بر «ایجاد جمهوری» و اداره کشور با اراده ملت است.
باز امام راحل ادامه می دهند:

اگر این چهره با آن جمال جمیل که قرآن و سنت در همه ابعاد به آن
دعوت کرده از زیر نقاب مخالفان اسلام و کج فهمی های دوستان
خود نمایی نماید، اسلام جهانگیر خواهد شد و پرچم پرافتخار آن در
همه جا به اهتزاز خواهد آمد (همان: ج ۲۱، ۴۲۹، وصیت نامه).

در این فراز تأکید امام بر «عرضه اسلام» واقعی بر ملت‌هاست. ایشان در فرازی پایانی نیز می‌نویسند:

و شما ای مستضعفان جهان و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان به پا خیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرت‌ها و عمال سرسپرده آنان نترسید؛ و حکام جنایتکار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمت‌گزار متعهد، زمام امور را به دست بگیرید و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید و به سوی يك دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همه مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رسانند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است (همان: ج ۲۱، ۴۴۸، وصیت‌نامه).

این فراز جامع سه نکته اساسی‌ای است که امام راحل علیه السلام در تبیین معنای «صدور انقلاب» بیان داشته‌اند. در انتها نیز ثمره این حق طلبی را که تحقق وعده نهایی الهی بیان کرده است.

آری امام راحل علیه السلام صدور انقلاب را زمینه‌ساز ظهور می‌دانستند و در آخرین بیان خود که نامه‌ای به فرزندان شهدا بود بدین امر تصریح کرده بودند:

نورچشمان عزیزم، فرزندان محترم شهدا، جانبازان، اسرا و مفقودین - ایدهم الله تعالی... آخرین سخنم در اینجا با شما اینکه به جمهوری اسلامی، که ثمره خون پدرانان است تا پای جان وفادار بمانید و با آمادگی خود و صدور انقلاب و ابلاغ پیام خون شهیدان، زمینه را برای قیام منجی عالم و خاتم الاوصیا و الاولیا، حضرت بقیة الله - روحی فداه - فراهم سازید (همان: ج ۲۰، ۳۸، ۸ اردیبهشت ۱۳۶۵).

چنان که روشن شد ایشان سه اصل را در صدور انقلاب مدنظر داشته‌اند.

عرضه اسلام ناب، قطع دست بیگانگان (استقلال) و اجرای خواست ملت‌ها (مردم‌سالاری). امام در تبیین صدور انقلاب هرگز سخنی از ترویج عقاید شیعه یا امام غایب یا ولایت فقیه به میان نیاورده است. به عبارت دیگر صدور انقلاب را هرگز به معنای جنبشی قومی و مذهبی ندانسته‌اند بلکه معنای آن را تحقق بخشیدن به مضمون روایات فریقین و عمل به انتظار حقیقی و حرکتی اسلامی (نه صرفاً شیعی) برای تحقق زمینه‌های ظهور موعود اسلام بیان کرده‌اند.

مع‌الأسف آن‌چه معاندان از آن غافل‌اند یا خود را به تغافل زده‌اند سخنان روشن امام خمینی علیه السلام در معنای صدور انقلاب است. محمد بن سلمان ولیعهد جوان عربستان برای شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی مدعی شده است بنابه آن‌چه در وصیت‌نامه امام خمینی علیه السلام آمده است نظام جمهوری اسلامی ایران برای زمینه‌سازی ظهور امام غایب در صدد ترویج اندیشه‌های مذهب جعفری^۱ و ولایت فقیه در سایر کشورهاست.^۲ هرچند به بشارت روایات دشمنی‌ها به حرکت حق طلب ضرری نخواهد توانست بزند اما به هرروی روشن شد که سخنان امام راحل علیه السلام گواهی انکارناپذیر بر غلط بودن سخنان این حاکم خام است. امام تسلط بر کشورهای دیگر را به صراحت رد کرده‌اند و تنها ترویج اسلام ناب را برای دست‌یابی ملت‌ها به استقلال و مردم‌سالاری، لازم

۱. کیف تتفاهم مع نظام قائم علی‌ایدیولوجیا متطرفة منصوب علیها فی دستوره و فی وصیة الخمينی و یجب أن یسیطر علی العالم الإسلامی و نشر المذهب الجعفری الاثنی عشری الخاص بهم فی جمیع أنحاء العالم الإسلامی حتی یظهر المهدی المنتظر. (مصاحبه با شبکه MBC دوم می ۲۰۱۷).

۲. إن النظام الإيراني الذی یحاول نشر فکرة المتطرف عبر الترویج لولایة الفقیه، یسعی لذلك اعتقاداً منهم أن الإمام المخفی سیظهر و سيعود لیحكم العالم من ایران و ینشر الإسلام حتی فی الولايات المتحدة و هم یروجون لذلك کل یوم منذ الثورة الإيرانية فی عام ۱۹۷۹م و هذا الشیء مسلم به فی قوانینهم و تثبتة أفعالهم. (مصاحبه با مجله آتلانتیک آمریکا، سوم آوریل ۲۰۱۸).

دانسته‌اند.

نتیجه‌گیری

بررسی روایات انتظار در کتب فریقین نشان داد انتظار موعود نزد فریقین امر مشترکی است حتی برداشت منفی و پاسخ آن نیز در فریقین بیان شده است. در موضوع زمینه‌سازی برای ظهور نیز لزوم آن نزد فریقین حتی نزد منکرین مهدویت بیان شد. وجود گروهی که همیشه به دنبال حق‌طلبی هستند و زمینه ظهور را فراهم می‌کنند از روایات فریقین قابل استفاده بود. ویژگی‌های گروه زمینه‌ساز نیز معلوم شد که شروع قیام از شرق و پایان یافتن آن در بیت المقدس است. کمک نکردن به آن‌ها حتی مخالفت با آن‌ها آسیبی را متوجه آن‌ها نمی‌کند. نبرد آخرشان با دجال به رهبری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و با نزول حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود. در پایان نیز روایت دعوت مرد قمی به حق‌طلبی بیان شد و معلوم گردید مقصود امام خمینی رحمه الله از صدور انقلاب هرگز گرایش‌های شیعی نیست بلکه به دنبال ترویج و ایجاد سه امر مهم اسلام ناب، استقلال و مردم‌سالاری هستند. معلوم شد سخن بن سلمان بهره‌ای از حقیقت ندارد و تنها برای شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی بیان شده است.

منابع

قرآن کریم

- آلبانی، محمد بن حاج نوح، سلسلة الأحادیث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، رياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، اول، (ج ۱-۴: ۱۴۱۵ق)، (ج ۶: ۱۴۱۶ق)، (ج ۷: ۱۴۲۲ق).
- _____، موسوعة الالبانی فی العقيدة، صَنَعَةُ: شادی بن محمد بن سالم آل نعمان، یمن: مرکز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقیق التراث والترجمة، اول، ۱۴۳۱ق.
- ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، المصنف فی الأحادیث والآثار، محقق: کمال یوسف الحوت، ریاض: مكتبة الرشد، اول، ۱۴۰۹ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین وتمام النعمة، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، دوم، ۱۳۵۹ش.
- _____، الخصال، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرّسین، اول، ۱۳۶۲ش.
- _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، مصحح: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، اول، ۱۳۷۸ق.
- ابن بطلال، علی بن خلف، شرح صحیح البخاری، تحقیق: أبوتیمیم یاسر بن إبراهیم، ریاض: مكتبة الرشد، دوم، ۱۴۲۳ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق: احمد محمد شاکر، قاهره: دار الحديث، اول، ۱۴۱۶ق.
- ابن قیم الجوزیه، محمد بن أبی بکر، إغاثة اللهفان فی حکم طلاق الغضبان، محقق: محمد عقیفی، لبنان: مكتبة فرقد الخانی، دوم، ریاض: المكتب الإسلامی، ۱۴۰۸ق.
- ابن ماجه، محمد بن یزید الربعی، سنن ابن ماجه، محقق: شعيب الأرناؤوط؛

- عادل مرشد؛ محمد کامل قرہ بللی؛ عبد اللطیف حرز اللہ، بی جا: دارالرسالۃ العالمیۃ، اول، ۱۴۳۰ق.
- ابن الملقن، عمر بن علی، *مختصر استدراک الحافظ الدہلی علی مستدرک أبی عبد اللہ الحاکم*، تحقیق ج ۱-۲: عبد اللہ بن حمد اللحدان، ج ۳-۷: سعد بن عبد اللہ بن عبد العزیز آل حمید، ریاض: دارالعاصمۃ، اول، ۱۴۱۱ق.
- ابو داود، سلیمان بن اشعث، *سنن أبی داود*، محقق: شعیب الأرئوط / محمد کامل قرہ بللی، بی جا: دارالرسالۃ العالمیۃ، اول، ۱۴۳۰ق.
- ابو عمرو دانی، عثمان بن سعید، *السنن الواردة فی الفتن وغوائلها والساعة و أشرطها*، محقق: رضاء اللہ بن محمد إدريس المبارکفوری، ریاض: دارالعاصمۃ، اول، ۱۴۱۶ق.
- امیر صنعانی، محمد بن اسماعیل، *التنویر شرح الجامع الصغیر*، محقق: محمد إسحاق محمد إبراهيم، ریاض: مکتبۃ دارالسلام، اول، ۱۴۳۲ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول اللہ ﷺ وسننه وأيامه (صحيح البخاری)*، محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بی جا: دارطوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، اول، ۱۴۲۲ق.
- برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، محقق: جلال الدین محدث، قم: دارالکتب الإسلامیۃ، ۱۳۷۱ق.
- بزار، احمد بن عمرو، *مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار*، محقق: محفوظ الرحمن زین اللہ، (حقق الأجزاء من ۱ إلى ۹) وعادل بن سعد (حقق الأجزاء من ۱۰ إلى ۱۷) وصبری عبد الخالق الشافعی (حقق الجزء ۱۸)، المدینۃ المنورۃ: مکتبۃ العلوم والحکم، اول، از ۱۹۸۸م - ۲۰۰۹م.
- بستوی، عبد العظیم عبد العظیم، *المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة*، مکۃ المکرمۃ: المکتبۃ المکیۃ، بیروت: دار ابن حزم للطباعة و النشر والتوزیع، اول، ۱۴۲۰ق.

- بيهقي، احمد بن حسين، *شعب الإيمان*، تحقيق، عبدالعلي عبدالحميد حامد، رياض: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، اول، ١٤٢٣ق.
- ترمذی، محمد بن عيسى، *سنن الترمذی*، تحقيق: احمد محمد شاكر (ج ١-٢)؛ محمد فؤاد عبدالباقي (ج ٣)؛ إبراهيم عطوة عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج ٤-٥)، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، دوم، ١٣٩٥ق.
- تويجری، حمود بن عبدالله، *الاحتجاج بالأثر على من أنكر المهدى المنتظر*، رياض: الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد، اول، ١٤٠٣ق.
- حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، *المستدرک على الصحيحين*، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، اول، ١٤١١ق.
- حكيم ترمذی، محمد بن علي، *نوادير الأصول في أحاديث الرسول ﷺ*، محقق: عبد الرحمن عميرة، بيروت: دار الجيل، بی تا.
- حمیری، عبدالله بن جعفر، *قرب الإسناد*، مصحح: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، اول، ١٤١٣ق.
- خالد الراشد، *دروس الشيخ خالد الراشد*، دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية، [الكتاب مرقم آليا، ورقم الجزء هورقم الدرس، ٨٠ درسا]، بی تا.
- خزاززای، علی بن محمد، *كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر*، مصحح: عبداللطيف حسيني كوه كمری، قم: بيدار، ١٤٠١ق.
- طبرانی، سليمان بن احمد، *المعجم الأوسط*، محقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهره: دارالحرمين، بی تا.
- طبرسی، احمد بن علي، *الإحتجاج على أهل اللجاج*، مصحح: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، اول، ١٤٠٣ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *كتاب الغيبة*، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية،

- سوم، ۱۴۲۵ق.
- طیبی، حسین بن عبد اللہ، شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بـ (الکاشف عن حقائق السنن)، تحقیق: عبد الحمید ہنداوی، ریاض: مکتبہ نزار مصطفی الباز، اول، ۱۴۱۷ق.
 - عباد، عبد المحسن بن حمد، شرح سنن ابی داود، دروس صوتیہ قام بتفریغہا موقع الشبکہ الإسلامیہ، <http://www.islamweb.net> [الکتاب مرقم آلیا ورقم الجزء هورقم الدرس ۵۹۸ درساً]، بی تا.
 - عفانہ، حسام الدین بن موسی، فتاویٰ یسألونک، (ج ۱ تا ۱۰) فلسطین: مکتبہ دندیس، الضفة الغربیہ، (ج ۱۱ تا ۱۴)، قدس: المکتبہ العلمیہ و دارالطیب للطباعة و النشر، اول، ۱۴۲۷-۱۴۳۰ق.
 - فخر رازی، محمد بن عمر، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، محقق: علی سامی النشار، بیروت: دارالکتب العلمیہ، بی تا.
 - عزیز، علی بن احمد، السراج المنیر شرح الجامع الصغیر فی حدیث البشیر النذیر، بی جا: بدون، بی تا.
 - قاری، علی بن سلطان محمد، مرقاة المفاتیح: شرح مشکاة المصابیح، بیروت: دارالفکر، اول، ۱۴۲۲ق.
 - قضاعی، محمد بن سلامہ، مسند الشہاب، محقق: حمدی بن عبد المجید السلفی، بیروت: مؤسسة الرسالة، دوم، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۶م.
 - قفاری، ناصر بن عبد اللہ، اصول مذهب الشیعہ الإمامیہ الإثنی عشریہ - عرض و نقد، بی جا: بدون، اول، ۱۴۱۴ق.
 - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تہران: اسلامیہ، چہارم، ۱۴۰۷ق.
 - مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی - الأصول والروضة، مصحح: ابوالحسن شعرانی، تہران: المکتبہ الإسلامیہ، اول، ۱۳۸۲ق.
 - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، بیروت: مؤسسة الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق.

- محمد رشیدین علی رضا، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، بی جا: هیئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰ م.
- مسلم بن حجاج، المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله ﷺ، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد مطهری، تهران: صدرا، ششم، ۱۳۹۲ ش.
- مقدسی شافعی سلمی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی أخبار المتظرو هو المهدی علیہ السلام، محقق: مهيب بن صالح بن عبد الرحمن البوريني، الأردن: مكتبة المنار، الزرقاء، دوم، ۱۴۱۰ ق.
- موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیہ السلام، بی تا.
- مناوی، محمد عبد الرؤوف بن تاج العارفین، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ریاض: مكتبة الإمام الشافعی، سوم، ۱۴۰۸ ق.
- _____، فیض القدير شرح الجامع الصغیر، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، اول، ۱۳۵۶ ق.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبة، مصحح علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، اول، ۱۳۹۷ ق.
- نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی، دوم، ۱۳۹۲ ق.

عَلَّاهُ تَعَالَى
فَرَحَبُ الشَّرِيفِ

ارزیابی شبهات فرقه زیدیه در باب مهدی موعود

براساس آراء شیخ صدوق

فرح رامین^۱

افسانه کیتویی^۲

چکیده

گمان می‌رود که دوران اخیر، زمانه شکوفایی مهدی‌باوری در میان زیدیان - به خصوص زیدیان یمن - باشد. این امر، ضرورت پرداختن به آموزه مهدویت و پاسخ دادن به شبهات پیروان زیدیه در قرون اولیه اسلام را آشکار می‌سازد. گرچه شماری اندک از زیدیان در باب اندیشه مهدوی به امامیه شباهت دارند، اما رکن اصلی اعتقادی ایشان، یعنی آشکاری امر به معروف و نهی از منکر از طرف امام، جهاد با شمشیر را ضروری می‌سازد. از این رو، این فرقه، چندان به مهدویت شخصی و به‌ویژه «غیبت امام» اعتقادی نداشته و جوهره مهدویت را در رفاه و عدالت اجتماعی در سایه دین می‌دانند و از آن‌جا که به اندیشه اعتزال گرایش دارند، به روایات نیز توجه چندانی نمی‌کنند. مهدویت در این گروه در طول تاریخ، دچار زیادت‌ها و نقصان‌های بسیاری بوده و همین امر موجب پیچیدگی و ابهام این آموزه گشته است.

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه قم (نویسنده مسئول) (f.ramin@qom.ac.ir).

۲. دانشجوی ارشد فلسفه دانشگاه قم (afssan.keytoie@gmail.com).

سؤال اصلی که این پژوهش با آن روبرو است، این است که: مهم‌ترین شبهاتی که زیدیه برآموزه مهدویت وارد کرده‌اند چیست و چگونه می‌توان از این اصل اعتقادی شیعی در برابر هجمه‌ها دفاع کرد؟ شبهاتی مانند عدم صحت و ساختگی بودن روایات دال بر دوازده تن بودن ائمه علیهم‌السلام، عدم امکان شناخت امام مهدی علیه‌السلام و در نتیجه عدم وجود ایشان، فقدان دلیل موجه در حصر غیبت ائمه علیهم‌السلام در وجود مبارک امام دوازدهم علیه‌السلام، عدم وجود نص بر امامت مهدی علیه‌السلام، باوجود وجوب عقلی آن از نظر امامیه، لغو و بیهوده بودن اعتقاد به امام غایب و پنهان. در این تحقیق، برآنیم با توجه به آراء عقلی و نقلی شیخ صدوق به این شبهات پاسخ گوییم.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه‌السلام، مهدویت، غیبت، زیدیه، شیخ صدوق.

مقدمه

آرزوی بزرگ هر انسان معنویت‌مدار و حق‌طلبی برپیروزی خوبی بریدی و عدالت برظلم استوار است. این آرزو چنان ریشه دار است که در همه ادیان اعم از توحیدی و غیرتوحیدی مورد تاکید است. مسئله انتظار و مهدویت نقش کلیدی در حل بحران‌های فکری، مادی و معنوی بشر دارد. انسان امروز با بحران بزرگ معنویت رو به رو و دچار سردرگمی و آشفتگی است. به نظر می‌رسد اعتقاد به وجود موعودی جهانی و الهی می‌تواند بشر را از این گرداب مهلك نجات بخشد. فرهنگ بزرگ مهدوی تأثیرشگرفی بر رفتارهای فردی و اجتماعی و رابطه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها دارد. انتظاری بزرگ برای قیام مصلح در تمام دوران‌ها با انسان همراه بوده و باعث حرکت‌های عظیم اجتماعی و انقلاب‌های بزرگ و تأثیرگذار گشته است. تاریخ جهان اسلام در کنار تاریخ تمام ادیان زمینی و الهی، همواره انتظار و حرکت برای همراهی با منجی را گواهی می‌دهد. مسلمانان از نخستین ایام منتظر ظهور بوده‌اند و این امر

نشان دهنده فراگیری، رسوخ و اهمیت بسیار زیاد این اندیشه است. اقتضائات سیاسی و اجتماعی بحث مهدویت پس از قیام امام حسین علیه السلام بسیار بیش از پیش موجب حرکت گردید. اندیشه مهدویت از آموزه‌های مسلم شیعیان است که بازتاب خود را در مقابله با بنی امیه نشان داد. یکی از قیام‌هایی که در پرتو نجات بخشی آخرالزمانی به وقوع پیوست در قیام‌های علویان زیدی مسلک خود را نشان داد. فرقه زیدیه در تلاش برای دست یابی به قدرت و برای ایجاد عدالت و رفع ظلم شکل گرفت. شهادت حسین بن علی علیه السلام این تفکر سیاسی را در ذهن شیعیان به وجود آورد که آیا امامان شیعه نباید بر مبنای حرکت سیاسی امام حسین علیه السلام دست به قیام زنند؟ آیا قیام از شرایط امامت محسوب نمی‌شود؟ آیا سکوت در مقابل ظالمان زمینه طغیان آنان و در نتیجه پر شدن جهان از ظلم نیست؟ موضع‌گیری در برابر این قبیل سؤال‌ها باعث شکل‌گیری قیام زید بن علی گردید. قیام مسلحانه زید، علیه امویان از جمله قیام‌های مهمی است که بعد از واقعه کربلا اتفاق افتاد. زید بن علی بین سال‌های ۷۸ تا ۸۰ هجری قمری در شهر مدینه به دنیا آمد و نزد پدر و برادر بزرگوارش امام باقر علیه السلام در مدینه علم آموخت. او قیام کرد در حالی که بنا بر روایات، داعیه امامت نداشت و مردم را به بیعت با خود به عنوان امام فرا نخواند؛ بلکه با شعار «الرضا من آل محمد» به امامان مورد قبول امامیه دعوت نمود (حاتم، ۱۴۱۶: ۱۹۷-۱۹۸). روایات در مدح و ستایش زید و این‌که وی برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده مستفیض است و روایت‌های قدح او تماماً ضعیف هستند (خوئی، ۱۴۱۰: ج ۷، ۳۴۵-۳۵۰). قیام وی ضربه مهلکی بر مشروعیت خلفای اموی وارد کرد. پس از وی فرقه زیدیه شکل گرفت که پیروان زید بن علی و قائل به امامت او و امامت هر فاطمی‌ای که به خود دعوت کند و در ظاهر عادل، عالم و شجاع باشد و با او بر شمشیر کشیدن برای جهاد بیعت شود، هستند (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۳۹). بنابراین، این فرقه

برای امام پنج شرط را ضروری می‌دانند: فرزند حضرت فاطمه علیها السلام بودن، به شریعت اسلام عالم بودن، اهل زهد و شجاع بودن و قیام باشمشیر که نشأت گرفته از رکن اصلی اعتقادی ایشان، یعنی امر به معروف و نهی از منکر است. نام فرقه زیدیه از سوی پیروان و خون‌خواهان زید برایشان اطلاق و قائل به عدل، توحید و امامت زید بعد از ائمه سه‌گانه و وجوب خروج بر ظلم و استحقاق امامت به واسطه فضل و دعوت می‌باشند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۴۶۲).

جنبش زیدی تا قرن دوم از تألیفات چندانی بهره‌مند نبود؛ اما پس از قرن دوم و سوم بزرگان زیدی به این مسئله توجه نمودند و توانستند میراث معرفتی بسیاری از خود به جا بگذارند. در این میان امام هادی علیه السلام الی الحق سهم بزرگی در تألیفات زیدیه داشت. وی در مذهب زیدی امام و مجتهد بود و مذهب نوینی بنیان نهاد که به هادی‌یه شناخته می‌شود. زیدیان به سرعت و در همان آغاز در کوفه به چندین فرقه تقسیم شدند؛ از جمله دلایلی که باعث منشعب شدن این فرقه گردید، اجتهاد، اختیار و پراکندگی بسیار میان بلاد اسلامی و هم‌چنین وجود ائمه مجتهد و هم‌زمان در یک دوران بود که موجب شد حداقل سه گرایش فکری و عقیدتی مهم در آن‌ها پدید آید: سلیمانیه، صالحیه و جارودیه (شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۵۷-۱۶۲؛ البغدادی، ۱۴۱۹: ۲۲). دو فرقه سلیمانیه و صالحیه بیش‌تر تحت تأثیر عقاید کلامی حنفی و معتزلی هستند و به اهل سنت نزدیک‌ترند. علمای این دو گروه، چندان اعتقادی به مهدویت نداشته و یا این آموزه در میان آنان بسیار کم‌رنگ است؛ زیرا از نظر آنان لزوم به قیام و امر به معروف و نهی از منکر به طور آشکار، جایی برای اعتقاد به امام غائبی که شیعه امامی معتقد است نمی‌گذارد. اما اعتقادات فرقه جارودیه بسیار به امامیه نزدیک است. این گروه معتقدند گرچه بر امامت علی علیه السلام نص آشکاری که اسم حضرت ذکر شود وجود ندارد، اما نص

خفی از پیامبر ﷺ رسیده است (عتکی بزار، ۱۴۳۰: ج ۱، ۴۰) و بر امامت حسنین علیهما السلام نص جلی وجود دارد (اشعری، ۱۴۰۰: ج ۱، ۶۷) امت اسلامی با تن دادن به خلافت شیخین و مخالفت با نص، کافر محسوب می شوند (پیشین: ۶۶). جارودیه امامت را در فرزندان فاطمه علیها السلام محصور دانسته و به اصل مهدویت و خروج مهدی منتظر اعتقاد دارند (غلیس، ۱۴۱۷: ۵۱). جوهره مهدویت در زبیدیه برقراری رفاه و عدالت اجتماعی در سایه دین است و آن ها به تولد و غیبت مهدی قائل نیستند و فقط نجات بخشی جمعی مهدوی برای آن ها قابل تصور است و مصداق مهدی علیها السلام را افراد دیگری غیر از فرزند امام حسن عسکری علیها السلام ذکر می کنند؛ مانند نفس زکیه که به شهادت نرسیده و مهدی موعود ﷺ است. این گروه که از فرق شیعی محسوب می گردند علم غیبی و لدنی امام را انکار می کنند. ابو محمد قاسم الرسی معتقد است که با اعتقاد به علم غیبی امامان به نحوی که نتوان جهل را به آن ها نسبت داد، آنان شبیه خداوند می گردند (الرسی، ۲۰۰۱: ۵۴۱). از عقاید افراطی این فرقه آن است که پیروان مکتب امام صادق علیها السلام را کافریا مشرک می دانند، اهل بیتی که مدعی امامت گردد ولی خانه نشین بوده و قیام نکند نیز کافریا مشرک است (صبحی، ۱۴۱۱: ۸۵؛ نویختی، ۱۴۰۴: ۲۲-۲۳؛ سلطانی، ۱۳۹۰: ۱۳۶). زندگی ابو جارود رئیس فرقه جارودیه به دو دوران قابل تقسیم است: دوره ای که هفت سال طول کشید و او به مدینه می رفت و همراه امام صادق علیها السلام به حج می شتافت و در این ملاقات ها از علوم بهره مند می شد، ولی در دوره دوم که بعد از شهادت زید بود او کمتر به محضر امام علیها السلام رفت و احادیث کمی از او روایت شده است، به همین خاطر برخی این مسئله را دلیل انحراف در اعتقادات او می دانستند (کشی، ۱۳۴۸: ۳۸۱؛ شاه علیزاد، ۱۳۹۲: ۵۹).

آن چه در این پژوهش مورد نظر می باشد، بررسی شبهات فرقه شیعی زبیدیه بر آموزه مهدویت است و سعی داریم آن ها را از طریق آراء شیخ صدوق پاسخ

گوییم. از نظر شیخ صدوق، شبهات این گروه برآموزه مهدویت، بسیار سخت تر از سایر فرق و گروه‌ها است؛ از این رو ایشان، در کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* به رد آراء آن‌ها در این زمینه پرداخته و می‌گوید:

وإنما ذكرنا هذه الفصول في أول كتابنا هذا لأئمتها غاية ما يتعلق بها الزيدية وما رد عليهم وهي أشد الفرق علينا (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۵۲).

این کتاب از کامل‌ترین و مفصل‌ترین آثار شیخ صدوق در زمینه مهدویت است؛ البته در برخی کتب دیگر مانند *علل الشرایع و عیون اخبار الرضا* نیز به طور ضمنی به این مسئله پرداخته است. کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* از کهن‌ترین آثار نقلی در زمینه مهدویت در قرن چهارم بوده که به دوران غیبت بسیار نزدیک است. گرچه این کتاب صبغه اخباری دارد، اما شیخ صدوق در آن به مباحث عقلی و کلامی نیز می‌پردازد.

۱. موعودگرایی در فرقه زیدیه

در اسلام از موعود نجات بخش با عنوان مهدی یاد می‌شود و در این خصوص تفاوتی میان فرق شیعی و سنی وجود ندارد. مهدی صفت مفعولی به معنی هدایت شده است و در لغت به کسی گفته می‌شود که به رشد و رستگاری هدایت و از گمراهی دور باشد. این لغت در صدر اسلام به همین معنای لغوی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به کار رفته است؛ اما به طور اختصاصی لقب فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشارت به ظهور ایشان داده است (ابن منظور، بی تا: ج ۱۵، ۳۵۴). واژه مهدی نخستین بار توسط نشوان بن سعید حمیری ذیل ریشه واژه «هدی» مورد توجه قرار گرفت (حمیری، بی تا: ج ۱۰، ۶۸۹۶-۶۸۹۷). آموزه مهدویت در تمام فرقه‌های اسلامی ریشه دوانده است، زیدیه در

موضوع مهدویت که در کلیت خود یکی از محورهای اعتقادی مشترک تمامی مذاهب اسلامی است با امامیه اختلافاتی دارند. در باور زیدیان مهدی یکی از فرزندان فاطمه علیها السلام و به عبارت دیگر فردی از اهل بیت علیهم السلام است. اوقائم آل محمد است و به مؤمنان و مستضعفان عزت و به کافران و ستمگران ذلت خواهد بخشید (هادی، ۱۴۳۵: ۴۶۸). امروزه، برخی زیدیان همانند اهل سنت معتقدند که مهدی منتظر در آینده که در روایات به آخرالزمان توصیف گردیده است، ظهور خواهد کرد. مهدی علیه السلام متولد نشده و بنابراین در غیبت نیست، از نظر این گروه هم چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت داده است از ذریه او مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد. جریان روشن فکری که در تفکر زیدی در یمن از طریق ابن الوزیر، ابن الامیر و شوکانی آغاز شد، روند نزدیکی دیدگاه زیدیه را به اهل سنت شتاب بخشید و اینان سردمداران حرکت نوگرایی در درون زیدیه شدند که چند قرن به طول انجامید. این جریان عدم حصر امامت در اولاد فاطمه علیها السلام و اکتفا به حصر آن در قریش و عدم جواز خروج و شورش، مادامی که کفر آشکار و ترک واجبی چون نماز از حاکمان دیده نشود (نومسوک، ۱۴۱۴: ج ۱، ۱۲۳) و استفاده های فقهی نزدیک به مشرب اهل سنت (اکوع، ۱۴۱۸: ۴۳) را مطرح می کنند. نزدیکی این گروه به اهل سنت بدان حد است که برخی آن ها را دیگر زیدی محسوب نمی کنند (همان: ۵۰). در مورد جایگاه آموزه مهدویت در میان زیدیه و شرایط آن سخنان بسیاری چه در حوزه اهل تسنن و چه در میان امامیه مطرح است و به طور کلی می توان بیان نمود که جایگاه مهدویت در میان زیدیه دقیقاً مشخص نیست. زیدیه منکر جریان مهدویت نبوده اما به دلیل روحیه قیام و اعتقاد به جهاد که در میان زیدیه همواره حاکم بوده است، ایشان امام را کسی می دانند که باید قیام کند و یکی از اشکالاتی که به امامیه گرفته اند این است که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در زمانی که به امامت رسید، بسیار کوچک بود، پس چگونه چنین کودکی

می تواند جهاد کرده و زره به تن نماید و هدایت و لشکرکشی کند؟ (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۵۲-۱۵۳).

برخی معتقدند که زیدیه امامی داشته اند با نام مهدی که قیام کرده و کشته شده است. این نام گذاری به مهدی در طول تاریخ باعث شده است که زیدیه بسیار مورد طعنه قرار بگیرند؛ زیرا تعریف درستی از مسئله امام و به خصوص امام مهدی علیه السلام از این فرقه برای دیگران بیان نشده است. در برخی روایات ذکر شده است که مردم زید بن علی را همان "منصور موعود" می پنداشتند؛ زیرا اعراب مورد ظلم به یک منجی اعتقاد داشتند که در برخی منابع "منصور" خوانده شده است و یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام نیز منصور یعنی "یاری شده" است (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۳۰). طبری نیز در نقل خود، این که پیروان زید، او را منصور می خواندند تأیید می کند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱، ۴۲۵۷-۴۲۵۸). این امر بدان سبب است که قیام زید هم زمان با مجادلات فراوان در باب پذیرش یا انکار مهدویت محمد حنفیه یا فرزندان او بود و از طرفی ظلم امویان افزایش یافته بود، لذا گروهی از مردم، زید بن علی را مهدی موعود علیه السلام تلقی کردند و یا حداقل منتظر ادعای مهدی بودن از جانب وی بودند (زید بن علی، ۱۴۲۲: ۳۶۰). بنابر گزارش جمعی از منابع تاریخی و روایی، یک شاعر اموی درباره زید بن علی شعری سرود و در آن زید را به عنوان مهدی مطرح کرد، شعریاد شده از این قرار است:

صلبنا زیدا علی جزع نخله ولم نرمهدیا علی الحزع یصلب؛

ما زید را برشاخه ای از درخت به دار آویختیم و تا کنون ندیده بودیم که مهدی برشاخه درخت دار زده شود (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲۰).

در روایات حضرت رسول صلی الله علیه و آله به موعود منتظر علیه السلام با نام مهدی تصریح شده است. این روایات از زمان زید بن علی در میان زیدیان همواره وجود داشته و نه تنها انکار نشده، بلکه بر آن صحه گذاشته اند، به طور مثال در مجموعه کتب

و رسائل زید بن علی آمده است که:

المهدی حق و هوکان من اهل البیت ولن تدرکوه وذلک یکون عند
الاتقاء الزمن فلا تنکلو عن الجهد (زید بن علی، ۱۴۲۲: ۳۸۴).

آنچه در اندیشه فرقه زیدیه برای امامت مطرح است، امامت برای برپایی مصالح عالم است؛ از این رو به شخص وابسته نیست، امت در همه زمان‌ها باید از امام صالحی پیروی کند و هر فرد فاطمی که اجتهاد، شجاعت، عدالت، مدیریت و تدبیر داشته باشد، امام است و هر امامی که قیام کند مهدی و منجی است. زیدیه به دلیل گرایش به معتزله و اندیشه اعتزال و حاکمیت عقل، چندان جایگاهی برای روایات قائل نیستند و در نتیجه تصویر درست و دقیقی از وجود منجی و شرایط ظهور ندارند. اما نسبت نفی مهدویت به زیدیه به عنوان یک اصل کلی که همه ادیان و مذاهب قائل به آن هستند، نسبتی ناروا است (شفی خوانی، ۱۳۸۶: ۹۴-۹۵). پیروان فرقه جارودیه، که یکی از مهم‌ترین فرق زیدی هستند، همانند امامیه قائل به مسائلی چون امام مکتوم و رجعت هستند. ایشان معتقد به ظهور مهدی منتظر^{علیه السلام} در آینده هستند. عالم زیدی حسین بن بدرالدین در کتاب *بنایع النصیحه فی العقائد الصحیحه* روایاتی در مورد مهدی موعود^{علیه السلام} آورده و اخبار در باب مهدی آخرالزمان را کثیر دانسته است. با این وجود، مهدویت زیدیه در طول تاریخ دچار زیادت‌ها و اختلافات بسیاری بوده است؛ به طوری که علاوه بر این که واجد نزدیک به هفتاد امام در حال حاضر هستند، مهدی‌های بسیاری نیز در میان آن‌ها قیام کرده‌اند. امامزاده‌هایی که در شمال ایران، شیعیان به عنوان فرزند امام به آن‌ها احترام می‌گذارند، در واقع بیش‌تر آن‌ها امامان زیدیه هستند و این به دلیل زیدی مسلک بودن مردم شمال ایران در گذشته است. امروزه نیز اگر فردی مانند بدرالدین الحوثی خود را به عنوان امام معرفی کند ایشان او را پذیرفته و امام می‌دانند. اندیشه زیدیه، به تدریج مرزها را در نور دیده و در شهرها

و کشورهای زیادی پرچم برافراشت؛ از جمله آن‌ها می‌توان از کشور یمن نام برد. امام الهادی الی الحق اولین حاکم زیدی یمن بود که در سال ۲۸۰ قمری اندیشه و حکومت زیدی را در یمن بنیان نهاد.

در بررسی دکترین مهدویت در فرقه زیدیه، باید اذعان داشت که در بسیاری از منابع اعتقادی زیدیه در باب امامت به آموزه مهدویت پرداخته نشده است. زیدیانی که به مهدویت اعتقاد دارند تنها تا این حد با امامیه اشتراک دارند که مهدی موعود علیه السلام از نسل فاطمه علیها السلام است و مهدویت در تفکر آن‌ها بسیار پیچیده و دارای تاریخ و گذرگاه‌های متفاوت در طول دوران بوده است و اعتقاد به مهدی موعود علیه السلام در تفکر آن‌ها ابهام دارد. زیدیان در باب این آموزه، بسیار بر شیعه اثنی عشری خرده گرفته و شبهات بسیاری را طرح کرده‌اند که اکنون به مهم‌ترین این شبهات می‌پردازیم:

۲. شبهات زیدیه بر آموزه مهدویت امامیه

مسائل مربوط به امامت همان‌طور که نقطه اجتماع و قوت شیعه است به همان نسبت باعث آراء مختلف و نظریات و احتجاجات زیادی بین شیعه و سایر فرق شده است. در این میان، بحث‌ها و مجادلات زیدیه نسبت به آموزه مهدویت از اهمیت به سزایی برخوردار است. شیخ صدوق که ولادت خود را مرهون دعای حضرت امام عصر علیه السلام می‌داند (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۲، ۳-۵) به تفصیل به اعتقادات زیدیه در باب مهدویت، در قالب بیان شبهه می‌پردازد و آن‌ها را با بیانی که بیش‌تر جنبه نقلی دارد، پاسخ می‌گوید. البته شیخ صدوق در مورد زید بن علی، با تمسک به ائمه اطهار علیهم السلام، نظری کاملاً خوش‌بینانه دارد به طوری که در کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام یک باب کامل به زید بن علی اختصاص می‌دهد. در این جا یکی از روایاتی را که وی در فضیلت زید ذکر کرده است، بیان می‌کنیم:

ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می‌کند:

زمانی که زید بن موسی بن جعفر علیه السلام را که در بصره خروج کرد و خانه‌های بنی عباس را آتش زد نزد مامون بردند، مامون جرم او را به احترام برادرش علی بن موسی الرضا علیه السلام بخشید و به حضرت رضا علیه السلام گفت: ای ابا الحسن، اگر برادرت قیام کرد، کاری را انجام داد که زید بن علی کرد و به قتل رسید. اگر موقعیت فعلی شما نبود او را می‌کشتم؛ زیرا اعمال وی کوچک نبود. امام رضا علیه السلام فرمود: ای امیرالمومنین! برادرم زید را با زید بن علی مقایسه نکن؛ زیرا او از علمای آل محمد بود و در راه خدا با دشمنان جهاد کرد تا کشته شد. پدرم موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: من از پدرم جعفر بن محمد بن علی علیه السلام شنیدم که فرمود: خدا عمویم زید را رحمت کند. وی به رضایت آل محمد دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد به آن چه مردم را به آن دعوت کرده بود، وفا می‌نمود. وی با من در باب قیام خویش مشورت کرد و من به او گفتم عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در کناسه جسدت را به دار آویزان کنند، این کار را انجام بده و زمانی که زید برگشت، امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر کسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند. مامون گفت: ای ابا الحسن آیا روایتی در مذمت افرادی که به ناحق ادعای امامت می‌کنند، وارد نشده است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: زید بن علی ادعای ناحق نکرد. او با تقواتر از آن بود که چنین کند. او به رضایت آل محمد علیهم السلام دعوت کرد (صدوق، بی تا: ج ۱، ۲۴۹).

باید توجه داشت که باور این امر که فرقه‌ای شیعی، این چنین در مباحث مهدویت موضع می‌گیرد و گاه برخی انشعابات آن، آموزه مهدویت را انکار می‌کند، بسیار دور از ذهن می‌نماید و اسباب شگفتی انسان را فراهم می‌آورد، به ویژه این که تقریباً تمام ادیان الهی موعودگرا بوده و در انتظار منجی به سر می‌برند. یکی از علل این امر را می‌توان تعارض مبانی اعتقادی پیروان زیدیه با امام زید بن علی و مشکلاتی که آنان با اسماعیلیان در گذشته و وهابیت امروز

داشته‌اند، دانست. امروزه، نزدیکی برخی زیدیان به اهل تسنن و اجتماع آن‌ها در صعهده و استان‌های فقیرنشین باعث شده است که افکار اصيل آنان حتی برای عوام زیدی نیز روشن نباشد. بنابراین، نباید لا به لای کتب تاریخی که گاه با اغراض مختلفی نوشته شده‌اند به دنیای زیدیه وارد شد؛ زیرا این فرقه به دلایل متفاوت مجالی برای ارائه آراء کلامی و عقاید خود در حوزه تشیع نیافته‌اند و باید اذعان داشت که از سوی امامیه نیز اقدام موثری برای ارائه عقاید و کلام خود به آن‌ها یا شناخت کلام ایشان صورت نگرفته است؛ برای مثال نسبت نفی مطلق عصمت امامان به زیدیه ناروا است؛ زیرا آن‌ها عصمت اهل کساء را می‌پذیرند، اما عصمت را شرط امامت نمی‌دانند. امروزه دولت زیدی که در صعهده به عنوان فرقه جارودیه و با نام سیاسی الحوثی مطرح است به عنوان دولت زیدی - شیعی در میان زیدی‌ها معروف است و در مورد عقاید و افکار این جریان باید از رهبری شهید حسین الحوثی نام برد. یکی از فعالیت‌های وی قبل از مسائل سیاسی، ایجاد مشی و خط فکری صحیح و کمک به مبانی اندیشه زیدی‌ها برای در دام نیفتادن آن‌ها در توطئه وهابیت است. از جمله کسانی که به دست ایشان مستبصر شد، دکتر عصام العمداد است که قبل از مشرف شدن به تشیع زیدی، وهابی بوده است. ایشان در مورد شرایط و نحوه زیدی شدن خود می‌گوید که تمام کتاب‌های موجود در صعهده، منسوب به جعفریه است و هیچ کتاب زیدی در آن جا وجود ندارد. در باب علت نبودن کتاب در مراکز علمی باید توجه کرد که در زمان حکومت سابق، داشتن کتاب‌هایی مانند *نهج البلاغه* و *صحیفه سجاده* در کشور یمن جرم بود و آشکارا سوزانده و اقدام علیه امنیت ملی تلقی می‌شد؛ زیرا نزدیکی به شیعیان اثنی عشری را برای حکومت تداعی می‌کرد و حکومت عقیده داشت که راه شیعه جعفری از شیعه زیدی می‌گذرد و سعی در گره زدن آن‌ها با وهابیت داشت. دلیل این نزدیکی به شیعه جعفری، تبعید علامه سید بدرالدین

الحوثی در سال ۱۹۹۴ به قم و تلمذ پسرش در محضر امام خمینی رحمه الله است. این تأثیرپذیری در کنار روحیه زیدی‌های یمن که بسیار پرشور، جاری و زنده است به گونه‌ای است که روحیه تحول‌خواهی و خیزش زیدی را در عصر جدید احیا می‌کند. به گفته عصام عماد یکی از مفتیان سابق وهابیت که بعدها به تشیع گروید، می‌گوید:

جامعه زیدی یمن تحت ظلم و در حال انقراض بود. اعتراف می‌کنم که اگر انقلاب اسلامی ایران به وقوع نپیوسته بود، مذهبی تحت عنوان زیدی در یمن وجود نداشت. چون تهاجم تبلیغاتی از مصر و کشورهای عربی در حجم وسیعی انتشار می‌یافت. همه این‌ها موجب شده بود جمعیت زیدی در ظاهر زیدی باشد. فقط با وقوع انقلاب اسلامی و انتشار کتاب‌های شیعه در یمن زیدی‌ها به مذهب شیعی باز گشتند (العماد، ۱۳۸۴: ۱۱۱).

عماد بیان می‌کند که مراسمی چون دعای کمیل و عزاداری روز عاشورا تا پیش از انقلاب ایران در میان زیدی‌ها مرسوم نبود. آن‌ها اکنون روز عاشورا عزاداری می‌کنند و گرایش عمیقی به خواندن دعای کمیل و مفاتیح‌الجنان دارند (العماد، ۱۳۸۷: ۲۳۰-۲۳۱).

۱.۲. **شبهه اول:** روایات دال بر دوازده تن بودن ائمه گفته‌ای است که امامیه آن را به تازگی ساخته و احادیث صحیح در مورد آن نداریم (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۳۳).

پاسخ: اخبار در این باب بسیار زیاد است و راه درست این است که ما به ناقلان حدیث مراجعه کنیم و حتی محدثان اهل سنت هم به طور مستفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند. احمد بن حنبل درمسند خود از قول مسروق می‌گوید: «نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم در حالی که او قرآن می‌خواند، ناگهان مردی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدید که این امت چند خلیفه خواهد داشت؟ عبدالله گفت: از زمانی که

به عراق آمده ام کسی جز تو این سؤال را از من نکرده است. سپس گفت: آری، از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم، فرمود: دوازده نفر به تعداد نقیبان بنی اسرائیل^۱ (ابن حنبل، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۹۸). به شهادت سوره مائده، آیه ۱۲ نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر هستند.^۱ این حدیث به ۴۳ طریق از عبدالله بن مسعود روایت شده است و به طرق گوناگون در میان اهل سنت وجود دارد. شیخ صدوق نیز ۳۷ حدیث به این مضمون آورده است که یکی از این احادیث را ذکر می‌کنیم:

عن احمد بن محمد بن یحیی العطار قال: حدثنا ابی من محمد بن عبد الجبار عن ثابت بن دینار عن سید العابدین علی بن الحسین، عن سید الشهداء الحسین بن علی، عن سید الاوصیاء امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام، قال: قال رسول الله ﷺ: الاثمه بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله عزوجل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۲۷).

یکی از کتبی که شیعیان برای اثبات تعداد ائمه به آن استدلال کرده‌اند، باب «ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیه السلام» در کتاب *حجت اصول کافی* است که دارای بیست حدیث در مورد نص بر تعداد ائمه است (کلینی، ۱۴۰۱: ج ۱، ۵۲۵-۵۳۴) و هم‌چنین احمد بن حنبل در کتاب *مسند*، این حدیث پیامبر اعظم ﷺ که فرموده‌اند: بعد از من دوازده امام می‌آیند که همه از قریش‌اند، را سی و شش بار نقل کرده و هر بار به طرق متفاوتی به آن اشاره کرده است. افزون بر آن، حدیث لوح از حضرت فاطمه علیه السلام یکی از احادیثی است که ابن ابی الجارود آن را نقل کرده و در آن تصریح به دوازده تن بودن امامان دارد.

برخی اشکال کرده‌اند که اگر تعداد ائمه دوازده تن است و ادعای شما درباره نصوص پیامبر اکرم ﷺ در شأن ائمه علیهم السلام درست است، چرا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ آن را بازگو و مدعی آن نشدند؟ پاسخ این

۱. «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَقَالَ اللَّهُ...»

است که چگونه آن حضرت مدعی آن نصوص بشود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند به گواه است تا دعوی خود را اثبات کند در حالی که آن‌ها سخن پیامبر ﷺ را نپذیرفتند و حتی دعوی حضرت را در مورد خود او قبول نکردند و از بیعت با او سرباز زدند. امام علی (ع) در تمام مدت در مورد ولایت خود و فرزندان‌شان به مردم، احادیث را متذکر می‌شدند و در خطبه‌های نهج البلاغه و حضرت زهرا (ع) در خطبه فدکیه به صراحت به آن اشاره کرده‌اند و هفت حدیث از حضرت زهرا (ع) به طرق مختلف در مورد نص بر تعداد ائمه و لوحی که در آن اسامی ائمه آمده، وارد شده است (شیخ صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۷۱-۵۷۴).

۲۰۲. شبهه دوم: امام باید شناخته شده باشد و راهی برای شناخت امام غائب وجود ندارد. ناشناخته نیز گویا معدوم است و امامت برای معدوم جایز نیست. فرزند امام حسن عسکری (ع) که کودکی شیرخوار یا هفت ساله بوده برای عام و خاص وجود تام و ظهور نداشته است و بر فرض شناخته بودن، کودک نمی‌تواند اوصاف امام که خلیفه خدا است را دارا باشد و یکی از این اوصاف آن است که در بین مردم شجاع‌ترین باشد (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۵۲-۱۵۳).

پاسخ: غیبت عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب است که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می‌شده است، هم‌چنین گاهی ممکن است انسان در میان قومی غایب باشد، اما در میان قومی دیگر غایب نباشد یا از دشمنانش غایب باشد اما در میان دوستانش غایب نباشد. در این مورد هم می‌گویند که شخص غایب است. درباره امام زمان (ع) نیز این‌چنین است. می‌گویند او غایب است؛ زیرا از چشم دشمنانش و دوستانی که راز دار او نیستند غایب است و مثل پدرانش برای عام و خاص آشکار نیستند. تصدیق دوستانش، از وجود او خبر می‌دهد و نقل آن‌ها باعث اتمام حجت و قطع عذر است. ایشان

امامت او را نقل کرده اند، همان طور که صحت معجزات پیامبر علاوه بر قرآن به نقل مسلمانان ثابت می شود با این که مخالفان اسلام در وجود آن ها مخالفت می ورزند. اشکال نشود که امت در صحت نسب این مولود تردید کرده اند و بسیاری فرزند داشتن امام حسن عسکری علیه السلام را انکار کرده اند. پاسخ این است که بنی اسرائیل نیز در باب مسیح علیه السلام شک کرده و مریم علیها السلام را متهم نمودند؛ در حالی که مسیح علیه السلام به سخن آمد و مادر خویش را تبرئه کرد و فرمود که من بنده خدا هستم او مرا کتاب داده و پیامبر گردانیده است. امام نیز چنین است (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۵۴-۱۵۵). در هنگام معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده است که خداوند تبارک تعالی برای آن که قائم علیه السلام از فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و پسر امام حسن عسکری علیه السلام است به ایشان خبر داده است و روایات در این باب فراوان است. در پاسخ به این که او را فرزند کوچکی می دانید که ناتوان است، می گوئیم که شما کتاب خدا را در باب سخن گفتن عیسی علیه السلام در گهواره فراموش کرده اید. بنی اسرائیل نیز به ایشان، به خاطر این که کودک بود ایمان نمی آوردند. حکمت خداوند این چنین بود، در حالی که می توانست او را در حالی که مردی بالغ، کامل، سوار کار و شجاع بود به پیامبری مبعوث نماید.

۲.۳. شبهه سوم: چرا امام زمان علیه السلام غایبند، اما پدران او در شرایط مشابه غیبت نداشته اند. به خصوص این که وضعیت شیعه در این زمان از زمان ائمه بزرگوار قبل از ایشان بسیار بهتر است؟

پاسخ: در ابتدا باید گفت که ظهور و غیبت حجت های الهی براساس حکمت ربوبی و برحسب امکان و تدبیر اهل ایمان است. در دنیای امروز، با توجه به پخش شدن روایات در باب وجود مبارک امام دوازدهم و مشخص شدن نام و نام پدر بزرگوار ایشان و بیان شرایط دوران ظهور و با توجه به وعده الهی در سوره مائده آیه ۶۸: «... وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» سخت تر شده است و فرعونیان هیچ ابایی از کشتن امام و شیعیان ندارند. شیعیان در عصر حاضر در خفقان دوره بنی امیه قرار ندارند، اما سخت گیری های بنی امیه با توجه به وعده امامان حاضر در آن زمان که خلفای عصر، آن ها را راستگومی دانستند و اذعان به این موضوع داشتند که دوازدهمین آن ها قیام خواهد کرد و ایشان امام قیام کننده نیستند، کمتر بوده است. در این دوران و با توجه به وعده الهی این حساسیت ها بیش تر است و دشمن دارای سلاح و جمعیت بیش تری نسبت به زمان های گذشته است و ظهور آن حضرت در این دوران به دلیل اختلافات زیاد در میان شیعه که فرقه زیدیه نمونه بارز و آشکار آن است، بسیار سخت تر است و ظهور ایشان موجب خوف در جان ایشان خواهد بود (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۹۸-۹۹).

۲۰۴. شبهه چهارم: نص بر امامت امام زمان علیه السلام وجود ندارد؛ با آن که از نظر امامیه نص بر وجود امام و جوب عقلی دارد.

پاسخ: این سخن که امام حسن عسکری علیه السلام نصی از خود به جا گذاشته اند، صحیح نیست. زیرا صحت نصوصی که از ناحیه پیامبر رسیده و نقل شیعیان که امام در نمی گذرد، مگر این که بر امام پس از خود تصریح کند، انکار می کند. مردم در هر عصری محتاج امام هستند و وجود امام لطف خدا بر مردم است و طبق قاعده لطف، وجوب عقلی دارد. امام حسن عسکری علیه السلام هم در دوران حیات خود، صاحب الزمان علیه السلام را به شیعیان معرفی نموده و ایشان را به شیعه نشان داده اند. شیخ صدوق در باب ۳۸ کتاب کمال الدین و تمام النعمه شش حدیث در این مورد آورده اند. حتی اگر بپذیریم که امام عسکری علیه السلام نصی در این باب نیاورده اند، روایاتی که اسلاف ایشان ذکر کرده اند و به مسئله «خلف» پس از ایشان و غیبت تصریح کرده اند، در حالی که بسیاری از این روایات به رسول اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردد، برای مؤمن مسلمان کافی

است تا امامت امام دوازدهم علیه السلام برایش محرز گردد. شیخ صدوق در پاسخ به این شبهه در کتاب *کمال الدین* به طور ضمنی به دلیل عقلی نیز متمسک شده و می‌گوید: یکی از امامیه به ابن قبه - از علمای بزرگ امامیه در قرن چهارم - نامه‌ای نوشت و این شبهه را پرسید. ابن قبه در جواب گفت:

این که معتزله گمان می‌کنند که از نظر امامیه نص بر امام واجب عقلی است، محتمل دو وجه است: اگر منظورشان این است که نص بر امام پیش از آمدن رسولان و تشریع، واجب عقلی است، نادرست است و اگر مقصودشان این است که عقول بر این دلالت دارد که باید پس از پیامبران، امامی باشد، این مطلب درستی است و امامیه آن را با ادله عقلی و اخبار قطعی که در این باب وارد شده است، اثبات می‌کنند. اما این سخن معتزله که ما می‌دانیم حسن بن علی علیه السلام در گذشته، نصی بر امام پس از خود نگذاشته است، ادعایی است که دیگران با آن مخالف‌اند و معتزله بایستی برای اثبات مدعای خود دلیل بیاورند. معتزله از چه راهی می‌توانند به مخالفان خود که می‌گویند ما خلاف آن را قائلیم، برتری جویند (صدوق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۱۲۰-۱۲۱).

باید اذعان داشت که فرقه زیدیه، تعیین امام را براساس نص الهی نمی‌دانند و معتقدند که هرکس برای نجات جامعه امر به معروف و نهی از منکر و در نهایت قیام کند، مهدی است. حتی اگر از طرف خود وی ادعای مهدویت نشود!! از این رو، به اعتقاد آنان رهبران زیدیه همه مهدی هستند و به نظر می‌رسد این فرقه قائل به مهدویت نوعی ونه مهدویت شخصی باشند (اسفندیاری، ۱۴۲۸: ۱۲۳). از مشهورترین افرادی که در زیدیه ادعای مهدویت آن‌ها مطرح شده است می‌توان به محمد بن قاسم از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام (معروف به صاحب طالقان) و یحیی بن عمر، از نوادگان زید بن علی اشاره کرد (اشعری، ۱۴۰۰: ۶۷). در قرن پنجم نیز حسین بن قاسم عیانی را که از امامان زیدیه در یمن بود، مهدی موعود علیه السلام معرفی کردند

(موسوی نژاد، ۱۳۸۴: ۱۲۷-۱۶۲). باید توجه داشت که در روایات شیعی نیز گاه واژه مهدی به معنای عام به کار می رود، اما این امر موجب نفی مهدویت شخصی نمی شود؛ زیرا روایات دال بر مهدویت شخصی متواتر و غیر قابل انکار است. در روایتی در کتاب نعمانی (نعمانی، ۱۳۹۷، ۹۸)، امام علی علیه السلام و در روایت دیگری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (صدق، ۱۳۸۰: ج ۱، ۳۱۷)، امام حسین علیه السلام، ائمه دوازده گانه را مهدی نامیده اند.

۲.۵. شبهه پنجم: اعتقاد به امام «غایب» غیر معقول و بی فایده است. غایب بودن امام مهدی علیه السلام، امر امامت آشکار ائمه پیشین را بیهوده می نماید. برخی از زیدیان در ارائه این شبهه به آیه شریفه ۱۱۷ سوره مائده استناد می کنند: «...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ...» و معتقدند که امام باید شاهد بر اعمال امت باشد تا بتواند به خیر دعوت کرده و جهاد، امر به معروف و نهی از منکر نماید. شخص غایب نمی تواند وظایف امامت را به درستی به انجام رساند.

پاسخ: غیبتی که برای امام زمان علیه السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن است. راه و روش حجت های خدا در هر عصر و زمانی نسبت به پیشوایان ضلالت آن عصر، متفاوت است. اگر طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری امت را برعهده بگیرد، ظهور آن حضرت لازم خواهد بود، و اگر وضعیت به گونه ای باشد که امام نتواند رهبری داشته باشد، حکمت الهی موجب استتار او می گردد و خداوند او را در پشت پرده غیبت نهان می سازد. هم چنان که همه حجت های پیشین خداوند از زمان وفات آدم علیه السلام بر این منوال بوده اند و برخی از ایشان عیان و برخی دیگر نهان بودند؛ مانند ابراهیم علیه السلام که نهان بود. زیرا در آن زمان امکان ظهور حجت الهی وجود نداشت و ابراهیم علیه السلام به خاطر دستور الهی استتار می کرد و خود را آشکار نمی نمود تا این که دوران غیبت به سر رسید و ابراهیم علیه السلام خود را معرفی و نبوت خود را آشکار فرمود.

همین طور، همانند حضرت موسی علیه السلام که خداوند در کتابش فرموده است «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ...» (قصص: ۷). طنز تاریخ است که موسی علیه السلام در دامان فرعون پرورش یافت، درحالی که فرعونیان، ایشان را نمی شناختند و اولاد بنی اسرائیل را در طلب موسی علیه السلام می گشتند تا این که موسی علیه السلام دعوتش را آشکار کرد. بعد از وفات موسی علیه السلام نیز وی اوصیایی داشت که حجت خدا بودند. آنان نیز گاه آشکار و گاه نهان بودند تا هنگام ظهور عیسی علیه السلام فرا رسید. عیسی علیه السلام در هنگامه ولادت آشکارا پیامبر معرفی گردید؛ زیرا زمانه او زمانه ای بود که امکان ظهور حجت الهی وجود داشت و بعد از او نیز حجت های آشکار و نهانی بود تا زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ایشان هم مدتی نبوت شان در نهان بود تا این که با به وجود آمدن شرایط، آشکارا به دعوت پرداختند. بنابراین، غیبت امام عصر علیه السلام نه تنها ضرری به امامت شان نمی زند؛ بلکه تاکتیک و راهبردی در جهت به ثمر رسیدن اهداف امام است. امام در حال غیبت، مانند خورشید پشت ابراست که همه از گرمای وجودش بهره مند هستند، گرچه برخی او را نمی بینند. غیبت امام به خاطر وجود ستم گران و کمبود یاران است. ایشان از منظر دوستان غایب نیستند ولی برای حفظ جان خود تقیه کرده و از منظرها پنهان هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در صلح حدیبیه از باب تقیه عنوان نبوت را از صلح نامه حذف کردند، گرچه حتی این امر باعث شد افرادی مثل سهیل بن عمرو، پیامبری ایشان را انکار کنند.

اشکال کرده اند که امامیه دلیل قانع کننده ای بر تشبیه امامان بر انبیاء ارائه نداده است؛ اما اینان اگر عناد را کنار بگذارند، تصدیق خواهند کرد که هر آن چه بر انبیاء جایز است، برای امامان نیز واجب و لازم است. انبیاء و ائمه در اوصاف معنوی همانند هستند و خداوند اطاعت از امامان را مانند اطاعت از انبیاء واجب می شمارد و در سوره نساء آیه ۵۹ می فرماید: «... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» و سخن پروردگار در آیه ۸۳ همین سوره

که فرمود: «... وَلَوْ دُرُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...» این مسئله را تأکید می‌نماید که اولی الامر که همان اوصیاء و ائمه پس از پیامبرند، اطاعت از آن‌ها قرین اطاعت از رسول ﷺ بر بندگان واجب است و در ردیف اطاعت از خداوند است. هم‌چنین قرآن در سوره احزاب آیه ۲۱ می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» و در سوره حشر آیه ۷ ذکر می‌شود: «... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...». در این آیات شریف، خداوند سبحانه به ما فرمان داده است که به هدایت رسول مهدی شویم و همه امور خویش - گفتار، اعمال و نیات - را به گونه‌ای که حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند، سامان دهیم. حدیث منزلت، نص صریح و آشکاری است که مشابَهت امام معصوم را با پیامبران ثابت می‌کند و زیدیه نیز این حدیث را پذیرفته‌اند:

منزله علی مَنی کمزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

پیامبر ﷺ در این کلام، امیرمؤمنان (علیه السلام) را به هارون تشبیه فرموده است، در حالی که هارون رسول و نبی خدا است. روایاتی که امام علی (علیه السلام) را به انبیاء دیگر نیز تشبیه می‌کند، بسیار است (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۱، ۴۷-۵۶).

نتیجه‌گیری

قیام‌های نافرجامی چون توابین و مختار از یک طرف و افزایش فشارها و ظلم بنی‌امیه از طرف دیگر، زمینه‌ساز قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ هجری شد. این قیام، گرچه با شکست مواجه شد، اما بستری مناسب برای شکل‌گیری فرقه زیدیه و قیام‌های خونین، چون قیام نفس زکیه و یحیی بن زید گردید. زید بن علی به گواهی اکثر بزرگان امامیه، ادعای امامت نداشت، ولی جریان‌های سیاسی آن دوران، در نزد پیروان، اندیشه مهدی بودن ایشان را رقم زد و موجب نگاهی متفاوت به آموزه مهدویت گردید. از آن‌جا که در کتب و آثار

زیدی در ضمن مباحث امامت، اندیشه مهدویت مغفول مانده است، دیدگاه آنان در این باب در هاله‌ای از ابهام است و به نظر می‌رسد که به مهدویت نوعی که عمدتاً از آموزه‌های مشهور اهل سنت است، گرایش دارند. البته در دوران اخیر، به ویژه در میان زیدیان یمن، شواهدی به چشم می‌خورد که برخی انشعابات فرقه زیدیه، به اندیشه مهدویت امامیه نزدیک شده‌اند. در طول تاریخ، زیدیان به دلایل مختلف در ارائه عقاید خود توفیق نداشته‌اند. بنابراین، نباید در لابه‌لای کتب کلامی، حدیثی و تاریخی که گاه با نگاهی یک سوپیه و مغرضانه به تفکر زیدی پرداخته‌اند، به نقد این فرقه نشست. اکنون زمان آن فرا رسیده است که محققان و بزرگان امامیه بیش از پیش، بر شناخت و شناساندن عقاید خود به زیدیان همت گمارند. امید است که این پژوهش توانسته باشد گامی هر چند کوچک در این زمینه برداشته باشد.

منابع

قرآن کریم

- ابن حنبل، احمد، *مسند الإمام احمد بن حنبل*، بیروت: انتشارات المكتبة الإسلامية، ۱۴۰۰.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر، بی تا.
- اسفندیاری، مصطفی، *حجت موجه*، تهران: حکمت، ۱۴۲۸.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الإسلامیین واختلاف المصلیین*، بی جا: فرانز اشتاینر، ۱۴۰۰.
- اکوع، قاضی اسماعیل بن علی، *الزیدیه نشأتها ومعتقداتها*، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۸.
- البغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه منهم*، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۱۹.
- حاتم، نوری، *زید بن علی ومشروعیه الثورة عند اهل البيت*، بیروت: مؤسسة دائرة المعارف للفقہ الاسلامی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶.
- حمیری، نشوان بن سعید، *شمس العلوم ودواء کلام العرب من الکوم*، تحقیق: مطهر بن علی إربانی، یوسف محمد عبدالله، حسین بن عبدالله عمری، دمشق: دارالفکر، بی تا.
- خوئی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰.
- الرسی، القاسم بن ابراهیم، *مجموعه کتب و رسائل للإمام القاسم بن ابراهیم الرسی*، تحقیق: عبدالکریم احمد جدیان، صنعاء: دارالحکمة الیمانیة، ۲۰۰۱.
- زید بن علی، *مجموعه کتب و رسائل الامام الأعظم*، تحقیق: ابراهیم یحیی الدرسی، صعده: مرکز اهل البيت للدراسات الإسلامیه، ۱۴۲۲.
- سبحانی تبریزی، جعفر، *الزیدیه فی مکتب التاريخ*، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۸.
- سلطانی، مصطفی، *تاریخ و عقاید زیدیه*، قم: نشر ادیان، ۱۳۹۰.

- شاه علیزاد، علی، *تفسیر ابوجارود*، قم: پژوهشکده تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۹۲.
- شفیق خواتی، «محمد، امامت از دیدگاه زیدیه و امامیه»، *مجله پژوهش نامه حکمت و فلسفه اسلامی*، ۱۳۸۶، شماره ۲۱.
- شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، *الملل والنحل*، تحقیق: محمد بدران، قم: شریف الرضی، ۱۳۶۴.
- صبحی، احمد محمود، *الزیدیه*، بیروت: دارالنهضة العربیة، ۱۴۱۱.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *عیون اخبار الرضا*، تهران: انتشارات جهان بی تا.
- _____، *کمال الدین و تمام النعمه*، ترجمه: منصور پهلوان، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دارالحديث، ۱۳۸۰.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۷۵.
- عتکی بزار، احمد بن عمر، *البحر الزخار (مسند البزار)*، تحقیق: عادل ابن سعد، مدینه المنوره: مکتب العلوم والحکم، ۱۴۳۰.
- العمداد، عصام، «شیعیان یمن، بررسی وضعیت فرهنگی و سیاسی»، *فصل نامه شیعه شناسی*، شماره ۹، ۱۳۸۴.
- العمداد، عصام، «شیعیان یمن، فرصت ها و چالش ها»، *فصل نامه پژوهش*، ۱۳۸۷.
- غلیس، اشواق احمد مهدی، *التجدید فی فکر الإمامه عند الزیدیه*، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۷.
- کشی، محمد بن عمر، *اختیار معرفة الرجال*، تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الاصول من الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱.

- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق: اسعد داغر، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۹.
- مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، *اوائیل المقالات فی المذاهب والمختار*، تصحیح: ابراهیم انصاری زنجانی، قم: المؤتمر العامی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳.
- موسوی نژاد، سید علی، «مهدویت و فرقه حسینیه زیدیه»، *مجله هفت آسمان*، شماره ۲۷، ۱۳۸۴.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبه*، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
- نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۴.
- نومسوک، عبدالله، *منهج الإمام الشوکانی فی العقیده*، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴.
- هادی، یحیی بن حسین بن قاسم، *الأحكام فی الحلال والحرام*، صعده: مكتبة اهل البيت عليه السلام، ۱۴۳۵.

جریان مستمر امامت الهی در تفسیر آیه هدایت از منظر فریقین

محمد مهدی حائری پور^۱

چکیده

براساس آیات قرآن کریم، امامت یک اصل مسلم قرآنی است که در آیات متعدد از آن بحث شده است. علاوه بر این در برخی از آیات ضرورت امام در هر قوم و ملتی به تصریح بیان گردیده که از جمله آنها آیه هدایت (یا انذار) است که می‌فرماید: «... إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ در تبیین مراد از هادی در این آیه کلمات زیادی در تفاسیر شیعه و اهل سنت آمده است ولی شیعه عموماً معتقد است که براساس مفاد آیه و نیز به دلیل روایات فراوان مراد از هادی علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان معصوم اوست.

واژگان کلیدی

امامت، هدایت، منذر، هادی، قوم، علی بن ابی طالب علیه السلام.

ضرورت امامت براساس وجوب هدایت

بدون شک خداوند انسان‌ها را برای رسیدن به کمال آفریده است و دست‌یابی به کمال انسانی جز با هدایت او امکان ندارد؛ بنابراین انبیاء را فرستاد و غایت ارسال ایشان را این‌گونه بیان فرمود:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (انبیاء: ۷۳)؛

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (mm.haeri313@gmail.com).

و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت می‌کردند.

وجود هادیان، یک نیاز همیشگی و مستمر است و باید هر جمعیتی هادی و راهنما داشته باشد بنابراین لازم است حجت‌های الهی تداوم یابد و هر قوم و امتی هدایتگری داشته باشند چنان‌که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷).

در این آیه خداوند پیامبر اسلام ﷺ را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌کننده‌ای است؛ دقت در این آیه می‌فهماند که در کلام الهی سخن از دو عنصر هدایتگر، یکی به عنوان منذر (که شخص رسول خداست) و دیگری به عنوان هادی مطرح شده است.

ضرورت هدایت موجودات در قرآن

در ذیل آیه کریمه به نحو مطلق فرموده است که برای هر قومی هدایتگری است و این اطلاق می‌رساند که هر قومی در هر عصر و زمانی هدایتگری به سوی حق دارند و این حقیقت با آن چه آیات قرآن و احادیث صحیح و نیز براهین عقلی بر آن دلالت دارد هماهنگ است و آن عبارت است از این که ربوبیت الهی نسبت به خلق مقتضی است که برای ایشان، حجتی قرار دهد که ایشان را به حق هدایت کند چنان‌که سنت جاری الهی در همه مخلوقاتش چنین است که ایشان را به غایت از خلق شان هدایت کند آن‌جا که می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ (اعلی: ۲-۳).

و نیز فرموده:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (طه: ۵۰).

بنابراین سنت الهی درباره بنی آدم نیز جاری است و خداوند انسان‌ها را نیز

مانند سایر موجودات آفرید و مقدر ساخت که ایشان را به سوی کمالاتی که برای شان در نظر گرفته هدایت کند و صلاح دنیا و آخرت شان را به آنها بنمایاند. بنابراین معنای آیه شریفه این است که (ای پیامبر) کافران از تو آیه و نشانه می خواهند (و حال آن که قرآن به عنوان بهترین آیه نزد آنهاست) و تو نسبت به آنها وظیفه ای نداری جز این که از مسیر انداز هدایت شان کنی و البته این سنت جاری خداست که در هر قومی هدایتگری قرار دهد که ایشان را هدایت کند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۱۱، ۳۰۵).

ضرورت وجود هادی در هر زمان

با توجه به تبیین فوق روشن است که مطابق این آیه هیچگاه زمین از هدایتگری که مردم را به حق هدایت کند خالی نخواهد ماند؛ و آن هادی یا پیامبری است از پیامبران و یا هدایتگری است به امر خدا گرچه نبی نباشد (همو). این معنا به این دلیل است که اطلاق آیه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» مانع است از این که مصداق هادی تنها انبیاء الهی باشند چنان که زمخشری برداشت کرده است (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ۵۱۵) و دلیل این که سخن زمخشری خطاست این است که اگر هادی در آیه منحصر در انبیاء باشد فترت ها و ازمه ای که نبی در آنها نبوده است از حکم آیه خارج خواهد شد و این خلاف ظاهر آیه است که به عنوان یک حکم عام فرموده هیچ قومی از وجود هادی خالی نخواهد ماند.

با این توضیح، سؤال اساسی این است که در عصر حاضر هادی امت چه کسی است؟ برای پاسخ به سراغ قرآن می رویم تا اوصاف و ویژگی های هادی را از نگاه قرآن شناخته و براساس آن مصداق هادی را شناسایی کنیم.

توصیف هادی از منظر قرآن

قرآن امر هدایت به سوی حق را بالاصالة منحصر در خداوند و به تبع برای هادیانی که به امر خدا هدایت می کنند ثابت می داند:

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (یونس: ۳۵)؛

بگو: آیا از معبودهایی که شما شریک خدا قرار داده اید، کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: (فقط) خداوند به حق هدایت می کند. پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است، یا کسی که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟!

در این آیه شریفه به لسان احتجاج و استدلال فرموده است که هدایت به حق به معنای مطلق آن منحصر در خداست ﴿قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ﴾ و پس از آن توضیح می دهد که در میان خلق خدا پیروی از کسی واجب است که به خودی خود هدایت یافته باشد بدون این که به غیر خود از افراد بشر محتاج باشد. این مطلب مهم و اساسی از مقابله جمله «من يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» با جمله «امن لايَهْدِي الا ان يَهْدِي» فهمیده می شود؛ یعنی هادی به حق کسی است که هدایت خود را از دیگری نگرفته باشد.

بنابراین هدایت به معنای واقعی آن دراصل برای خداست و به تبع برای کسی است که به دلیل استعداد الهی، هدایت الهی را به طور مستقیم از خداوند دریافت کرده است؛ خواه به وسیله وحی باشد مانند پیامبران یا به واسطه الهام الهی خاص (اگر پیامبر نباشد). و این هادی، به امر خداوند مأمور به هدایت مردم است چنان که قرآن فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾، و امر خدا همان اراده تکوینی یا امر تشریعی اوست؛ درن تبحه، امام و رهبر مردم، ایشان را با یک امر ملکوتی هدایت می کند و چون ولایت تکوینی

الهی پشتوانه اوست قدرت تصرف در اسباب و وصول به حقائق و باطن
 بندگان را داراست و لذا ایشان را به هدایت محض و خالص می‌رساند؛ با این
 توصیف، هادی به امر خداوند همان امام منصوب از سوی خداست چنان‌که
 این حقیقت از آیات متعدد قرآن ثابت است مانند «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ
 بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳) که خداوند جعل امام را به خود نسبت داده است و نیز «لَا
 يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) که امامت را عهدهی الهی دانسته که به
 هرکسی از بندگان اراده کند خواهد رسید.

مصدق هادی در آیه هدایت

پس از این که جایگاه هادی در آیات قرآنی معلوم شد لازم است درباره
 مصداق این هادی بحث شود. کلمات مفسران عامه در بیان مصداق هادی
 مختلف است از جمله فخر رازی در تفسیر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»
 (رعد: ۷) سه قول نقل می‌کند:

نخست: این که منذر و هادی هر دو به يك معنی است، بنابراین مفهوم آیه
 چنین است: «تو فقط انذاردهنده و هدایت‌کننده هر قوم هستی»؛

دوم: انذاردهنده پیامبر ﷺ و هدایت‌کننده خداست؛

سوم: انذاردهنده پیامبر اسلام ﷺ و هدایت‌کننده علی علیه السلام است، زیرا ابن
 عباس می‌گوید: پیامبر ﷺ دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «أَنَا
 الْمُنْذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود:

أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِي! بِكَ يَهْتَدِي الْمُتَهْتِدُونَ مِنْ بَعْدِي؛

تو هدایت‌کننده‌ای ای علی! و به وسیله تو بعد از من
 هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند (فخر رازی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۹، ۱۴).

این تفسیرهای سه‌گانه را بعضی دیگر از مفسران عامه مانند طبری نیز نقل
 کرده‌اند ولی تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا اگر بنا بود هر دو

وصف برای پیامبر اسلام ﷺ باشد باید بفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، و به تعبیر دیگر نباید لکل قوم که جار و مجرور است مقدم بر هاد شود، و اگر مقدم شود باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، به عبارت دیگر وجهی برای مقدم شدن لکل قوم بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی رسد یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد.

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است، زیرا اولاً در هادی بودن خدا شك و تردیدی نیست که در این مقام و با این بیان تبیین گردد؛ ثانیاً خداوند هدایت خود را همیشه به واسطه هدایتگران و نه به صورت مستقیم عملی می کند، به علاوه خداوند یکتاست ولی ظاهراً این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایتگر خاصی است و البته این هادی موجود در هر زمان نمی تواند منحصر در انبیاء باشد چنان که زمخشری احتمال داده است (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ۵۱۴)؛ زیرا در دوران فترت انبیاء آیه مصداقی نخواهد داشت.

بنابراین تنها تفسیری که هم با ظاهراًیه منطبق است و هم روایات عامه و خاصه آن را تأیید می کند این است که مصداق هادی در این کریمه امام علی علیه السلام - و پس از او امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان او - است. جالب این که فخر رازی برای هیچ یک از اقوال مذکور در کلامش شاهی نیآورده جز این وجه اخیر که آن را به سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مستند کرده است و البته حدیثی که یادآور شده است تنها یک مورد از نوزده حدیثی است که حاکم حسکانی در تفسیر این آیه آورده است و در تمام آنها هادی در آیه شریفه به امام علی علیه السلام تفسیر شده است (حسکانی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۳۸۱-۳۹۵) چنان که سیوطی در کتابش در این باره سه روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یک روایت از علی علیه السلام نقل کرده است (سیوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۴، ۴۵).

ابن ابی حاتم از مفسران بزرگ اهل سنت نیز برای تفسیر هادی در این آیه چهار وجه را با استناد به اقوال صحابه و تابعین نقل کرده است و در وجه سوم از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام و نیز امام باقر علیه السلام و همچنین ابن عباس چنین نقل می‌کند:

عن علی علیه السلام لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ: الهاد رجل من بني هاشم. قال ابن الجنيد: هو علي بن أبي طالب عليه السلام. وروی عن عبدالله بن عباس فی إحدى الروایات و عن أبي جعفر محمد بن علی نحو ذلك. (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق: ۷، ۲۲۲۵)؛

از علی علیه السلام روایت شده که (درباره آیه لکل قوم هاد) فرموده است: مراد از هادی مردی از بنی هاشم است. ابن الجنید گفته: او علی بن ابی طالب علیه السلام است. و در یکی از روایات نقل شده از ابن عباس و نیز از ابو جعفر محمد بن علی (الباقی) مانند آن روایت شده است.

و مفسر بزرگ اهل سنت ثعلبی در ذیل این آیه ابتدا درباره هادی، این گونه شرح می‌دهد که:

داع يدعوهم الى الله عزوجل، امام یاتون به؛ (هادی) دعوت‌کننده‌ای است که مردم را به سوی خداوند می‌خواند، امامی است که مردم به او اقتدا می‌کنند.

و سپس وجوهی را در تبیین مصداق هادی از روایات صحابه بیان کرده است و در پایان روایتی را نقل کرده و مطابق آن علی علیه السلام را مصداق هادی دانسته است و پس از آن روایتی را در تقویت وجه اخیر کلامش بیان کرده است:

عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله ﷺ يده على صدره فقال: «أنا المنذر» وأوماً بيده إلى منكب علي (رضي الله عنه) فقال: «فأنت الهادي يا علي، بك يهتدي المهتدون من بعدى» (سيوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ۳۵) و دلیل هذا التأويل: ما روی عن سفیان الثوري عن أبي إسحاق عن زيد عن ربيع عن حذيفة: إن النبي ﷺ

قال: «إن وليتموها أبا بكر فزاهد في الدنيا راغب في الآخرة وفي جسمه ضعف، وإن وليتموها عمر فقوى أمين لا تأخذه في الله لومة لائم، وإن وليتموها علياً فهاد مهدي يقيمكم على طريق مستقيم» (متق هندی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۱، ۶۳۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق: ج ۵، ۲۷۲)؛

از ابن عباس روایت شده: وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذرم و سپس به دست خود به شانه علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: توهادی هستی ای علی، پس از من هدایت شدگان به وسیله توهادیت می شوند. و دلیل این تأویل (و تفسیر) روایتی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: اگر خلافت را به ابوبکر بدهید (بدانید که) اونسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت راغب است و در جسمش ضعف است. و اگر خلافت را به عمر بدهید (بدانید که) او نیرومند و اماندار است و در راه خدا گرفتار ملامت ملامتگری نمی شود و اگر خلافت را به علی علیه السلام بدهید پس او هدایتگر هدایت یافته است و شما را بر صراط مستقیم قرار می دهد.

به نظر می رسد ثعلبی همین وجه را در تفسیر آیه پسندیده است زیرا اولاً در ذیل آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصداق هادی را علی علیه السلام دانسته است و ثانیاً در مواردی دیگر علی علیه السلام را به عنوان هادی مهدی معرفی کرده است به علاوه طبق نظر او هادی در آیه شریفه باید کسی باشد غیر از پیامبر که در آیه به عنوان منذر معرفی شده است و نیز غیر الله تعالی که به عنوان یک هادی در یک زمان و برای یک قوم مشخص، مطرح نیست بلکه او هادی همه امت ها و اقوام در طول زمان است.

بنابراین برخی از مفسران عامه نیز با استناد به روایات، این قول را که مصداق هادی در آیه امام علی علیه السلام است را به عنوان یک قول موجه و مقبول پذیرفته اند.

بررسی روایات درباره مصداق هادی

در تفسیر و تبیین آیه مورد بحث روایات فراوانی به ما رسیده است که برخی از آنها را می‌آوریم:

۱. سیوطی از ابن جریر و ابن مردویه و ابونعیم و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار نقل می‌کند:

لَمَّا نَزَلَتْ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ اَنَا الْمُنْذِرُ...^۱

۲. ابوبرزه اسلمی می‌گوید:

از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که درباره این آیه - در حالی که دستش را بر سینه خود گذاشته بود - فرمود: اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ، و در حالی که بر سینه علی علیه السلام گذارده بود فرمود: لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. (سیوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۴، ص ۴۵)

۳. از عبدالله بن احمد و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و ابن مردویه و ابن عساکر از علی علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود:

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَاَنَا الْهَادِي؛

رسول خدا ﷺ منذر است و من هادی هستم! (همو)

۴. در حدیث دیگری از ابن عباس می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود:

اَنَا الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي، وَبِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ؛

منذر منم و علی علیه السلام هادی است، ای علی هدایت یافتگان به وسیله تو هدایت می‌یابند!

این حدیث را جمعی از حفاظ معروف اهل سنت از جمله حاکم در

۱. این همان روایتی است که اخیراً از تفسیر ثعلبی نقل شد و منبع آن تفسیر الدر المنثور سیوطی است.

مستدرک، ذهبی در تلخیص، فخر رازی و ابن کثیر در تفسیر خود، و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و گنجی شافعی در کفایة الطالب و علامه طبری در تفسیر خود، و ابن حیان اندلسی در بحر المحيط و نیشابوری در تفسیر خویش، و حموی در فرائد السمطين و گروه دیگری در کتاب‌های تفسیر خود آورده‌اند.^۱

۵. در مستدرک حاکم از ابو بریده اسلمی نقل شده است فرمود:

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالظُّهُورِ وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ فَأَلَصَقَهَا بِصَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: «أَنَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَيَغْنِي نَفْسُهُ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنْتَ مَنْزِلُ الْأَنَامِ وَغَايَةُ الْهُدَى وَامِيرُ الْقُرَاءِ أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ أَنْتَ كَذَلِكَ؛ رسول خدا ﷺ در حالی که علی ﷺ نزدش بود آب برای وضو طلب کرد و بعد از آن که وضو گرفت دست علی ﷺ را گرفته به سینه خود چسبانید سپس فرمود: منذر تویی - و منظور نفس مبارک خودش بود - سپس دست او را بر سینه علی ﷺ گذاشت سپس فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (یعنی علی ﷺ)، و بعد افزود تو چراغ فروزان مردم، و منتهای هدایت، و امیر قاریان قرآن (و آگاهان از این کتاب آسمانی) هستی، من بر این گواهی می‌دهم که تو چنین هستی (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۱۱، ۳۲۷).

بعید نیست که پیامبر ﷺ این سخن را در موارد متعدد و با بیانات مختلفی بیان کرده باشد و تعبیرات مختلف احادیث بالا شاهد گویای این مطلب است.

آنچه ذکر شد نمونه‌هایی از روایات اهل سنت در تفسیر این آیه بود^۲ ولی در منابع پیروان مکتب اهل بیت^۳ نیز احادیث متعددی در این زمینه آمده

۱. برای آگاهی از منابع این حدیث و مدارک آن به کتاب نفیس احقاق الحق، ج ۳، ۸۸-۹۲ مراجعه فرمائید.

۲. برای دیدن روایات بیشتر: شواهد التنزیل، ج ۱، ۳۸۱-۳۹۵.

۳. در تفسیر نورالقلین حدود پانزده حدیث، در این زمینه نقل شده است. (عروسی حویزی،

است که امکان نقل همه آنها نیست و به اشاره کوتاهی قناعت می‌کنیم:

۱. راوی گوید:

عن برید بن معاویه العجلی قال قلت لابی جعفر علیه السلام ما معنی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؟ فقال: المنذر رسول الله صلی الله علیه و آله و علی الهدی و فی کل وقت و زمان امام من یدہم الی ما جاء به رسول الله صلی الله علیه و آله؛ به امام صادق علیه السلام گفتم: تفسیر قول خدای عزوجل «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ فرمود منذر رسول خداست و علی هادی است و در هر زمانی امامی از ما هست که مردم را به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است هدایت می‌کند (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۳۸۳).

۲. فضیل گوید:

عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَوْمِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ (کلینی، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۹۱)؛

از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: هر امامی رهبر دورانی است که در میان مردم آن است.

۳. ابوبصیر گوید:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «الْمُنْذِرُ عَلِيُّ الْهَادِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ قُلْتُ بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعْتُ إِلَيْكَ... (همو: ۱۹۲)؛

به امام صادق علیه السلام گفتم: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی چه؟ فرمود: ای ابامحمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم دهنده است و علی علیه السلام رهبر بود، بگو بدانم امروز هم رهبری هست؟ گفتم: آری قربانت، همیشه از شما خانواده، رهبری پس از رهبری بوده تا نوبت به شما رسیده...

۴. امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ لِّكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ وَعَلَى الْهَادِي أَمَّا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِثْلًا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ؛
﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرمود: رسول خدا ﷺ منذر و بیم ده بود و علی علیه السلام هادی، به خدا این مقام رهبری از ما خاندان نرفته است و همیشه تا قیامت در ما خواهد بود (همو).

آخرین روایت، روایتی است که هم در منابع عامه و هم در کتب خاصه نقل شده است:

از ابن مسعود روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي مَلِكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَلَا سَأَلْتُ رَبِّي حَاجَةً إِلَّا أَعْطَانِي خَيْرًا مِنْهَا فَوَقَعَ فِي مَسَامِعِي: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقُلْتُ: إِلَهِي أَنَا الْمُنْذِرُ فَمَنْ الْهَادِي؟ فَقَالَ اللَّهُ ذَاكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ غَايَةُ الْمُهْتَدِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ الْغَرِّ الْمُحْجَلِينَ وَمَنْ يَهْدِي مِنْ أُمَّتِكَ بِرَحْمَتِي إِلَى الْجَنَّةِ (كوفي، ۱۴۱۰ق: ۲۰۷؛ حسکافی، ۱۴۱۱ق: ۱، ۲۹۶)؛

وقتی مرا به آسمان بالا بردند بین من و پروردگارم نه ملک مقرب بود و نه نبی مرسل و خواسته ای از خدایم نخواستم مگر این که بهتر از آن را به من عطا فرمود پس در گوشم این ندا افتاد: همانا تو اندازنده ای و برای هر قومی هدایتگری هست. گفتم: خدایا من منذر، هادی کیست؟ خداوند فرمود: او علی بن ابی طالب است نهایت هدایت یافتگان و پیشوای پرهیزگاران و رهبر نورانی چهرگان و همو که امت تو را به رحمت من به سوی بهشت رهنمون خواهد شد.

گفتنی است که در تفسیر البرهان ۲۸ روایت از منابع عامه و خاصه در بیان این آیه آمده است (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۲۲۷-۲۳۳) که در همه آنها هادی به علی علیه السلام و امامان پس از او تفسیر شده است و البته به تصریح مؤلف کتاب

آن چه آورده شده بخشی از روایات این باب است نه همه آن^۱ و حتی در یک مورد از این روایات، هادی به رسول الله و یا الله تعالی و غیر اینها از آن چه در تفاسیر اهل سنت به مفسران صحابه و تابعین نسبت داده شده، تفسیر نشده است و بدیهی است که تفسیر پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام نسبت به دیگران اولی به قبول است زیرا پیامبر اکرم ﷺ آورنده شریعت و اهل بیت علیهم السلام به حکم حدیث ثقلین، عدل و همتای قرآن اند و ابن عباس و دیگران شاگردان مکتب ایشان هستند و البته از ابن عباس بالخصوص روایات متعدد در منابع عامه و خاصه نقل شده است که مقصود از هادی، علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

کلام علامه مجلسی درباره آیه

مرحوم مجلسی نیز درباره روایات در ذیل این آیه شریفه می نویسد :

رَوَاهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرٍ وَ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ أَبِي الْجَاوِزِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ السَّيِّعِيِّ عَنْ أَبِي الْأَسْكَمِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قَالَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ فَقَالَ هَذَا الْهَادِي مِنْ بَعْدِي (ابن طاووس، بی تا: ۹۹)؛

سید بن طاووس رحمه الله در کتاب سعد السعود گفته است که شیخ محمد بن العباس بن مروان در تفسیر خود در ذیل آیه هدایت با پنجاه سند آورده است که مراد از هادی در آیه مذکور علی علیه السلام است و ما تنها یکی از آن سندها را نقل می کنیم.

۱. سیدهاشم بحرانی رحمه الله در ذیل آیه شریفه و به عنوان روایت بیست و هشتم این روایت را از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: ابن عباس و الضحاک و الزجاج: انما انت منذر رسول الله صلی الله علیه و آله و لكل قوم هاد علی بن ابی طالب علیه السلام. سپس در ادامه نوشته است: قلت: و الرواية عن ابن عباس في هذه الآية بهذا المعنى مستفيضة من طرق الخاصة و العامة، بطول الكتاب بذكرها. سپس افزوده است: قال ابن شهر آشوب: صنف أحمد بن محمد بن سعيد كتابا في قوله تعالى: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ أنها نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام. (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۲۲۴)

سپس علامه مجلسی می‌نویسد:

بعضی گفته‌اند که مراد از هادی در آیه الله تعالی است و بعضی دیگر گفته‌اند که مراد هرنبی است در میان قوم خود ولی حق این است که معنای آیه این است که برای هر قومی در هر زمانی امام هدایتگری است که ایشان را به مسیرهای رشد و تعالی‌شان هدایت می‌کند و این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و سپس در اوصیاء پس از ایشان استمرار یافته است چنان‌که روایات مستفیضه از شیعه و اهل سنت در این باب بر آن دلالت دارد و بسیاری از این روایات در کتاب امامت نقل شد (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۵، ۴۰۵).

گفتنی است این تعداد از روایات در تفسیر آیه هدایت که از طریق عامه و خاصه و نیز در مصادر کهن و معتبر ایشان نقل شده است، ما را بی‌نیاز از بررسی سندی آنها می‌کند چنان‌که در کتب تفسیری عامه نیز به سند این احادیث اشکالی وارد نشده است.

عجیب این‌که بعضی از مفسران عامه، تمام این احادیث را به دست فراموشی سپرده و به اتکای اقوال بعضی از صحابه، که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده برای آیه فوق معانی دیگری ذکر کرده‌اند (جصاص، ۱۴۰۵ق: ج ۴، ۳۹۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ۳۷۳؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق: ج ۷، ۲۲۲۵؛ طبری، ۱۴۱۲ق: ج ۱۳، ۷۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۴، ۴۵).

آیا به راستی سزاوار است روایات فراوان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام را رها کرده و به دنبال تفسیرهای بدون شاهد و دلیل برویم؟ یا باید اعتراف کنیم که با توجه به این مجموعه گرانسنگ از روایات که در بعضی از آنها تصریح به ضرورت وجود هادی معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر زمان شده است جایی برای تردید در این اصل مسلم قرآنی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

با توجه به آیه شریفه مورد بحث که ضرورت وجود هادی به معنای خاص آن را در هر زمان اثبات می‌کند؛ امروز نیز باید در میان امت، یک هادی وجود داشته باشد؛ هدایتگری که براساس آیات قرآنی به امری از جانب خداوند، هدایت کند و خود بی‌نیاز از هدایت دیگران باشد و از آن‌جا که هادی با این اوصاف به صورت آشکار و علنی مشاهده نمی‌شود ناگزیر باید در پس پرده غیب باشد زیرا عدم او با آیه شریفه سازگاری ندارد.

منابع

قرآن کریم

- ابن طاووس، احمد بن علی، *سعد السعود*، قم، دارالذخائر، اول، بی تا.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسیر ابن ابی حاتم*، به کوشش: اسعد محمد، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۱۹ق.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، به کوشش: شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- ثعلبی، احمد بن ابراهیم، *تفسیر ثعلبی (الکشف والبيان)*، به کوشش: ابن عاشور، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، اول، ۱۴۰۵ق.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، *شواهد التنزیل*، تهران، وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، اول، ۱۴۱۱ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدرالمثور*، قم، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، اول، ۱۴۰۴ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *کمال الدین وتمام النعمة*، تهران، اسلامیه، دوم، ۱۳۹۵ق.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم، ۱۳۷۴ش.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، *نورالثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان،

۱۴۱۵ق.

- فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الكبير*، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

۱۴۱۵ق.

- کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافی*، به كوشش: غفاری، تهران، دارالكتب
الاسلامیة، ۱۳۷۵ش.

- کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات کوفی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات
وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.

- متقی هندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة،
۱۴۰۹ق.

- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالكتب الاسلامیة، ۱۳۷۵ش.

قرآن و آینده جهان

سیدمسعود پورسیدآقایی^۱

حجت الله باقری پور^۲

چکیده

در مورد آینده جهان و سرنوشت بشریت، تاکنون سخن بسیار گفته شده و نظریات مختلفی ارائه گردیده است؛ اندیشه منجی الهی در همه ادیان و مذاهب اسلامی و غیراسلامی وجود دارد؛ دکتربین مهدویت (که برگرفته از احادیث نبوی ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است) امری است که از صدر اسلام تاکنون مورد توجه اندیشمندان و متفکران جهان قرار داشته و دارد.

آن چه در این مقاله مورد تحقیق و بررسی است، زمینه های این اندیشه در آیات قرآن کریم می باشد که تحت عنوان «قرآن و آینده جهان» آیات قرآنی که مستقیم یا غیرمستقیم به آینده جهان پرداخته و آن را ترسیم می نماید، در پنج عنوان مورد بررسی قرار می گیرد: ۱. پیروزی حق بر باطل؛ ۲. پیروزی افراد جبهه حق بر جبهه باطل؛ ۳. پیروزی دین حق؛ ۴. گستره زمانی و قلمرو مکانی پیروزی حق؛ ۵. رهبری جبهه حق (حضرت مهدی علیه السلام).

واژگان کلیدی

قرآن کریم، امام مهدی علیه السلام، حق و باطل، جبهه حق، جبهه باطل،

۱. استاد درس خارج حوزه علمیه قم.

۲. دانش پژوه سطح چهار کلام اسلامی مؤسسه امام صادق علیه السلام قم (نویسنده مسئول)
(hojjatbagheripoor@gmail.com)

مقدمه

در مورد آینده جهان و سرنوشت بشریت، تاکنون سخن بسیار گفته شده و نظریات مختلفی ارائه گردیده است؛ برخی با بدبینی به آینده جهان نگریسته و معتقدند که روزی بشر به دست خود نابود می‌شود و البته آن روز دیر نمی‌پاید؛ البته با نگاه مادی و نادیده انگاشتن نیروی وراء ماده، چنین نظریه‌ای عجیب نیست.

به راستی اگر تفکر ظاهرینی و حس‌گرایی در انسان حاکم گردد و شعار «...وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»^۱ (طه: ۶۴) محور اندیشه و رفتار بشر باشد، وقتی امروزه ببیند پیشرفته‌ترین صنایع، مخرب‌ترین اسلحه، قوی‌ترین داروها، بهترین مواد شیمیایی و... در اختیار قدرت‌های مستکبر عالم قرار دارد و همه این امور ابزار استثمار و استعمار ملت‌ها و نابودی انسان‌ها واقع شده است و هر روز شکل جدیدی از استعمار با رنگ و لعاب جذاب تری ظهور می‌کند، چنین انسانی جز آینده تاریک و مبهمی از جهان تصور نمی‌کند.

و در مقابل کسانی که معتقد به «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» (بقره: ۲۸۴) هستند و قدرت مطلق خدایی (با هر اسمی و در هر درجه معرفتی) را فوق همه قدرتها برمی‌شمردند و شعار «يُدَالِلُهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ...» (فتح: ۱۰) سر می‌دهند، آینده‌ای روشن و زیبایی از تجلی حق و حقیقت می‌نگرند و به دنبال چنین روزی، به انتظار می‌نشینند.

لذا می‌بینیم که اندیشه منجی موعود در همه ادیان و مذاهب اسلامی و

۱. این شعار را فرعون به ساحران آموخته بود تا در مقابل موسی عليه السلام سر دهند و غلبه ظاهری را نه تنها دلیل بر پیروزی بلکه نشانه فلاح و رستگاری بدانند؛ جامعه تحت حکومت فرعونیان نیز چنین اندیشه‌ای دارند.

غیراسلامی وجود دارد؛ از آیین هندو و بودا و ادیان چینی تا زرتشتی و یهودیت و مسیحیت. دکترین مهدویت (که برگرفته از احادیث نبوی ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است) امری است که از صدر اسلام تاکنون مورد توجه اندیشمندان و متفکران جهان قرار داشته و دارد، هم مذاهب اهل سنت به این امر پرداخته‌اند و هم تشیع و هم اهل عرفان و تصوف اسلامی (موحدیان، ۱۳۸۸).

امروز جامعه بشری با پیشرفت فکر و مدنیت و معرفت، بسیاری از تعالیم انبیاء علیهم السلام را - که ده‌ها قرن پیش از این، برای بشر قابل درک نبود - درک کرده است. همین مسئله عدالت، مسئله آزادی، مسئله کرامت انسان، این حرف‌هایی که امروز در دنیا رایج است، حرف‌های انبیاء علیهم السلام است. آن روز عامه مردم و افکار عمومی مردم این مفاهیم را درک نمی‌کردند. پی در پی آمدن پیغمبران و انتشار دعوت پیغمبران، این افکار را در ذهن مردم، در فطرت مردم، در دل مردم، نسل به نسل نهادینه کرده است.

انتظار فرج یک مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای است. یک انتظار، انتظار فرج نهایی است؛ یعنی این که بشریت اگر می‌بیند که طواغیت عالم، تُرک تازی می‌کنند و چپاول‌گری می‌کنند و افسار گسیخته به حق انسان‌ها تعدی می‌کنند، نباید خیال کند که سرنوشت دنیا همین است. نباید تصور کند که بالاخره چاره‌ای نیست و بایستی به همین وضعیت تن داد؛ نه، بداند که این وضعیت یک وضعیت گذراست «للباطل جولة» و آن چیزی که متعلق به این عالم و طبیعت این عالم است، عبارت است از استقرار حکومت عدل؛ و او خواهد آمد. انتظار فرج و گشایش، در نهایت دورانی که ما در آن قرار داریم و بشریت دچار ستم‌ها و آزارهاست. (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۳۳۵)

آن چه در این مقاله مورد تحقیق و بررسی است، زمینه‌های این اندیشه در

آیات قرآن کریم می باشد که تحت عنوان «قرآن و آینده جهان» ارائه می گردد.^۱ در این مقاله، آیات قرآنی که مستقیم یا غیرمستقیم به آینده جهان پرداخته و آن را ترسیم می نماید، در پنج عنوان مورد بررسی قرار می گیرد ان شاء الله.

یکم: غلبه حق بر باطل

از منظر آیات قرآن کریم، حق و حقیقت بر باطل پیروز است؛ اصولاً وقتی خداوند حق (طه: ۱۱۴)، که ملک (فرقان: ۲۶) و ولایتش بر اساس حق است (کهف: ۴۴) نظام خلقت و آسمان ها و زمین و ما بین آن دورا بر اساس حق و حقیقت آفریده^۲، رسالت همه انبیاء علیهم السلام (اعراف: ۴۳) و انزال همه کتاب ها را بر محور حق می داند (بقره: ۲۱۳)، به خصوص رسالت محمدیه صلی الله علیه و آله (مؤمنون: ۷۰) و قرآن نازل شده براو (نساء: ۱۰۵) را حقیقت محض بر می شمرد، بر انسان اندیشمند شک و شبهه ای باقی نمی ماند بر این که حق و حقیقت پیروز نهایی است: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (آل عمران: ۶۰). در قرآن کریم در آیات متعددی سخن از غلبه و سیطره حق بر باطل آمده است:

در ۲۸ آیه از قرآن کریم مشتقات «غ ل ب» آمده است که ۱۵ آیه در مورد غلبه خداوند متعال و جبهه حق بر باطل است؛ به عنوان مثال «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» و لشکر ما پیروزند» (صافات: ۱۷۳) «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است» (مجادله: ۲۱).

۱. البته در آیات قرآن کریم، اشاراتی به آینده جهان طبیعت نیز شده است که بی ارتباط با آینده جهان بشریت نیست: رعد: ۴۱، مریم: ۴۰، فصلت: ۳۹، انبیاء: ۴۴، روم: ۵۰-۴۸.
۲. در ۱۲ آیه این مطلب به صورت های مختلف بیان شده است که: ما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق أحقاف: ۳؛ رک انعام: ۷۳، یونس: ۵، ابراهیم: ۱۹، حجر: ۸۵، نحل: ۳، عنکبوت: ۲۴، روم: ۸، زمر: ۵، دخان: ۳۹، جاثیه: ۲۲ و تغابن: ۳.

آیات سوره انبیاء: در آیات ۱۶، ۱۷ و ۱۸ این سوره، خداوند خلقت آسمان و زمین را مطرح می‌کند که در مقیاس جهانی، نظام هستی به حق برپاست نه به باطل و پوچی: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِيبَ، لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آلِهَةً لَأَتَّخَذْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾.

بعد می‌فرماید: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾. این آیه قدرت حق و ناچیزی و ناتوانی باطل را بیان می‌کند. باطل ممکن است غلبه ظاهری و موقت داشته باشد، اما حق يك دفعه از کمین بیرون می‌آید و آن را نابود می‌کند. «قذف» یعنی پرتاب کردن، «دماغ» یعنی جایگاه مغز. مثل این که از حق گلوله‌ای می‌سازیم و به شدت به باطل پرتاب می‌کنیم که مغزش را به اصطلاح خرد می‌کند. بعد يك وقت می‌بینید باطل از بین رفتنی بوده است، چیزی نبوده است، «زاهق» بوده است.

عده‌ای از این آیه استفاده‌ای کرده‌اند که بد هم نیست و آن این که حق بعد از آن که مدتی به وسیله باطل پوشانده شد، وقتی به جنگ باطل می‌آید کوبنده و بنیان کن می‌آید. خدا به وسیله خود بشر این کار را می‌کند. يك مرتبه و ناگهان می‌بینید که حق همچون طوفان می‌آید و باطل را خرد و خمیر می‌کند و به دور می‌افکند.

بینید قرآن در جنگ حق و باطل چقدر خوش بینانه نگاه می‌کند، می‌گوید:

این نمود باطل شما را نترساند، این فراگیری باطل شما را مأیوس نکند، زیرا سرانجام حق پیروز است، حق همیشه پیروز بوده است (مطهری، ۱۳۸۲ش: ج ۳، ۴۳۵).

و قریب به همین مضمون در آیات ﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَنْزِلُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ * قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ﴾ (سبأ: ۴۸-۴۹) آمده است.

منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است، یعنی حق آن چنان نیرویی دارد که تمام موانع را از سر راه خود برمی دارد و هیچ کس را قدرت مقابله با آن نیست، و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن برنخیزند، و بدانند حقانیت قرآن آنها را درهم می کوبد... این احتمال نیز داده شده است که منظور از تعبیر به «قذف» در این جا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است و اشاره به این که سرانجام، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را با نور خود روشن می سازد.

سپس برای تأکید بیشتر می افزاید:

بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه ای می تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ﴾ و به این ترتیب در برابر حق هیچ گونه نقشی نخواهد داشت، نه يك نقش جدید و آغازگر و نه يك نقش تکراری چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره ها بزدايد.

(مکارم، ۱۳۷۴ ش: ج ۱۸، ۱۴۶)

و در آیه دیگری، با تمثیل حق و باطل سرنوشت آن دورا بیان نموده است:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا
وَمَا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ هَذَا كَذَلِكَ
يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ (رعد: ۱۷).

خداوند حق و باطل را به صورت مثلی بسیار جالب و پرمعنی بیان داشته است:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾

خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد (یعنی آب صاف و پربرکتی).

در اثربریزش این باران بر کوه ها و بلندی ها، سیلی در وادی ها و رودخانه ها به

اندازه ظرفیت‌شان به راه افتاد.

﴿فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا﴾

پس این سیل، کفی را روی خود حمل کرد.

﴿وَمَا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ﴾

همان‌گونه که وقتی فلزی را روی آتش می‌گذارند تا از آن زیوریا و سیله‌ای بسازند چنین کفی در سطح آن آشکار می‌شود (مواد اصلی ته‌نشین شده و مواد زائد و به درد نخور روی آن را می‌گیرد).

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾

این چنین خدا حق و باطل را می‌زند....

﴿فَإِنَّمَا الزَّبَدُ يَفْئِذْهُبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾

و اما کف می‌رود و نیست و نابود می‌شود و اما آن‌چه به مردم سود می‌رساند در زمین باقی می‌ماند.

آن‌چه برای مردم نافع است از آن آب و فلز، به اعتبار نافع بودن باقی می‌ماند؛ به دلیل این که نافع است، خیراست، سودمند است باقی می‌ماند. یعنی بقا از آن نافع بودن و سودمندی است؛ بی‌سودها، بی‌خاصیت‌ها، بی‌فایده‌ها حذف شدنی و از بین رفتنی و محکوم‌اند. از این مثال چند نکته جالب استفاده می‌شود:

الف) نمود داشتن باطل و اصیل بودن حق

«فاحتمل السَّيْلُ زبدا رابیا»، یعنی کف روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند به طوری که اگر آدم جاهلی بیاید نگاه کند و از ماهیت قضیه خبر نداشته باشد، کف خروشان را می‌بیند که در حرکت است و توجهی به آب باران که زیر این کف‌هاست نمی‌کند، در حالی که این آب است که چنین خروشان حرکت می‌کند نه کف، ولی چون کف‌ها روی آب را گرفته‌اند چشم ظاهر بین که به اعماق واقعیات نفوذ نداشته باشد فقط کف را می‌بیند.

باطل هم چنین است که بر نیروی حق سوار می شود و روی آن را می پوشاند به طوری که اگر کسی ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیندازد همان قلّه های شامخ و افراد چشم پرکن را می بیند. ...

ب) طفیلی بودن باطل و استقلال حق

نکته دیگری که از این مثال قرآنی استفاده می شود این است که باطل به طفیل حق پیدا می شود و با نیروی حق حرکت می کند؛ یعنی نیرو مال خودش نیست، نیرو اصالتاً مال حق است و باطل با نیروی حق حرکت می کند. کفی که روی آب هست، نیروی کف نیست که او را حرکت می دهد، این نیروی آب است که او را حرکت می دهد...^۱

باطل حق را با شمشیر خود حق می زند، پس باطل نیروی حق را به خدمت گرفته است. این همان نیروی حق است که او از آن استفاده می کند، مانند انگل که از بدن و خون انسان تغذیه می کند، ممکن است خیلی هم تغذیه بکند و خیلی هم چاق بشود، ولی انسان روز به روز لاغرتر و رنگش زردتر می شود، حالت چشم هایش عوض می گردد و کم قوه می شود.

ج) غلبه ظاهری باطل و پیروزی نهایی حق

باطل از دید سطحی و حسی نه دید تحلیلی و تعقلی، حرکت و جولان دارد. مثلاً يك بچه را در نظر بگیرید که در عمرش سیل ندیده و نمی داند سیل چیست و از کجا پیدا می شود و چگونه می آید. این بچه وقتی سیل را می بیند، دریای کف را می بیند که در حرکت است. اصلاً او خیال نمی کند که جر کف هم چیزی وجود دارد! یعنی غلبه ظاهری گسترده و فراگیرنده از باطل است،

۱. شهید مطهری رحمته الله علیه این جا معاویه و یزید را به عنوان دو مثال باطل که از نیروی حق علیه آن استفاده کردند، مثال می زند.

اما در نهایت به مغلوبیت آن می انجامد. باطل به صورت موقت، به صورت يك جولان و به صورت يك نمود است و زود هم از بین می رود. (مطهری، ۱۳۸۲: ج ۳، ۴۴۸-۴۳۷ با تلخیص)

و در برخی آیات احقاق حق و ابطال باطل را مستلزم نابودی و قطع ریشه کافران برمی شمرد، هرچند مجرمان را خوش نیاید.

﴿وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِخْدَى الظَّالِمِينَ أَتَاهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَه تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ * لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾

و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت) * تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هرچند مجرمان کراحت داشته باشند. (انفال: ۷ - ۸)

در آیه ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ به يك اصل کلی و اساسی ديگرو يك سنت جاودان الهی برخورد می کنیم که مایه دلگرمی همه پیروان حق است و آن این که سرانجام حق پیروز است و باطل به طور قطع نابود شدنی است، باطل صولت و دولتی دارد، رعد و برقی می زند، کوفری نشان می دهد ولی عمرش کوتاه است، و سرانجام به دره نیستی سقوط می کند.

و یا به گفته قرآن همچون کف های روی آب چشمکی می زند، غوغایی می کند و خاموش می گردد، و آب که مایه حیات است می ماند ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾ (رعد: ۱۸) دلیل این موضوع در باطن کلمه باطل نهفته شده، زیرا چیزی است که با قوانین عالم

آفرینش هماهنگ نیست و سهمی از واقعیت و حقیقت ندارد ساختگی است، قلابی است، بی ریشه است، میان تهی است، و مسلماً چیزی که دارای این صفات است نمی تواند برای مدتی طولانی باقی بماند. اما حق عین واقعیت است توأم با راستی و درستی و دارای عمق و ریشه و هماهنگ با قوانین خلقت است و چنین چیزی باید باقی بماند!

پیروان حق متکی به سلاح ایمان، منطق وفای به عهد، صدق حدیث، فداکاری و گذشت، و آمادگی برای جانبازی تا سرحد شهادتند، نور آگاهی قلب شان را روشن کرده، از هیچ چیز جزا لله نمی ترسند، و به غیر او متکی نیستند، و همین است رمز پیروزی آنها! (مکارم، ۱۳۷۴ ش: ج ۱۲، ۲۳۴)

البته در این راه روشن، اهل باطل بیکار ننشسته اند و شبانه روز در پی خاموش کردن چراغ حق هستند و گاه از طریق مغالطه و گاه از طریق استهزاء خواسته اند آئین حق را از میان ببرند:

﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا﴾ (كهف: ۵۶) (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۱۲، ۴۷۳).

و گاهی با رفتارهای خشن و توطئه چینی:

﴿وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرُسُوهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ (غافر: ۵).

آیه فوق برنامه احزاب طغیانگرا در سه قسمت خلاصه می کند: تکذیب و انکار؛ توطئه برای نابود کردن مردان حق و تبلیغات مستمر برای گمراه ساختن توده های مردم. (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۸)

دوم: غلبه اهل حق بر اهل باطل

به عنوان مقدمه باید دانست که در آیات قرآن با این سخن روبرو می شویم که مؤمنان محروم هرگز تصور نکنند امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد

یا جمعیت‌های ظالم و ستمگرو بی‌ایمان قرار دارد دلیل بر سعادت و خوشبختی آنها، و یا نشانه پیروزی‌شان در پایان کار است. «لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» (آل عمران: ۱۹۶-۱۹۷؛ طه: ۱۳۱؛ غافر: ۴).

مخصوصاً قرآن برای ابطال این پندار که معمولاً برای افراد کوتاه‌بینان فکر پیدا می‌شود و امکانات مادی افراد را احیاناً دلیل بر حقانیت معنوی آنها می‌گیرند تاریخ اقوام پیشین را در برابر افکار مؤمنان ورق می‌زند، وانگشت روی نمونه‌های واضحی می‌گذارد، همچون قدرتمندان فرعون‌ی در مصر، و نمردیان در بابل، و قوم نوح و عاد و ثمود در عراق و حجاز و شامات، مبادا مؤمنانی که تهی دست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از "کر" و "فر" ظالمان بی‌ایمان مرعوب یا سست شوند.

البته قانون خداوند این نیست که هر کس را کار خلافی کرد فوراً به سزایش برساند، همان‌گونه که در آیه ۵۹ کهف می‌خوانیم: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» ما برای نابودی آنها موعدی مقرر داشتیم. (مکرم، ۱۳۷۴: ج ۲۰، ۱۹) قرآن کریم در موارد متعددی از سرنوشت اقوام گذشته (به‌خصوص بنی‌اسرائیل) یاد نموده و عاقبت پیروزی مؤمنین و نابودی ظالمین و کافرین را بیان می‌دارد و به عنوان یکی از سنت‌های الهی بر می‌شمرد:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * أَلَمْ تُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ * ثُمَّ نُنْشِئُهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾ (مرسلات: ۱۵-۱۸).

در آیات ابتدایی سوره قصص ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ پس از ذکر برخی از جنایات فرعون مانند استکبار و گردن‌کشی، تفرقه‌اندازی، به بردگی کشیدن، کشتن پسرها و زنده نگه داشتن زنان و در یک کلمه گسترش فساد (که امروزه نیز همان جنایات را مستکبران عالم با شدت و

عمق به مراتب بیشتری انجام می‌دهند)^۱ به عنوان یک قانون مستمر الهی و در قالب فعل مضارع می‌فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص: ۵).

آیه فوق، هرگز سخن از يك برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی‌گوید، بلکه بیانگر يك قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها، می‌گوید:

ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم.

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر؛ نمونه‌ای از تحقق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام ﷺ و یارانش بعد از ظهور اسلام بود و نمونه گسترده‌تر آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی عجل‌الله‌فرجه است.

این آیه از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهد. البته حکومت جهانی مهدی عجل‌الله‌فرجه در آخر کار هرگز مانع از حکومت‌های اسلامی در مقیاس‌های محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود، و هر زمان شرائط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی درباره آنها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیب‌شان می‌شود.

واژه مستضعف از ماده ضعف است، اما چون به باب استفعال برده شده

۱. به تعبیر آیت الله حسین نوری همدانی در درس خارج فقه، فرعون و هامان و قارون (که دشمنان درجه یک حضرت موسی علیهما السلام بودند و در دو آیه عنکبوت: ۳۹ و غافر: ۲۴ نام‌شان یک جا ذکر شده است) مصداق طاغوت سیاسی، طاغوت فرهنگی و طاغوت اقتصادی هستند.

به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده‌اند و در بند و زنجیر کرده‌اند. به تعبیر دیگر مستضعف کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بردست و پای او نهاده‌اند ساکت و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می‌کند، تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی‌دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند، تا چه رسد به این‌که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند.

البته مستضعف انواع و اقسامی دارد مستضعف فکری و فرهنگی مستضعف اقتصادی مستضعف اخلاقی و مستضعف سیاسی و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است مستضعفین سیاسی و اخلاقی است. بدون شك جباران مستکبر برای تحکیم پایه‌های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند؛ سپس به استضعاف اقتصادی، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نپرورانند. (مکارم، ۱۳۷۴، ش: ۱۶، ۲۰-۱۷)

پس از تهدیدهای کافران به رسولان الهی ﷺ مبنی بر اخراج از سرزمین و... به آنان که از مقام و وعده او می‌ترسند وحی می‌فرستد که:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَتُسْكِنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدَ﴾ (ابراهیم: ۱۴-۱۵).

و باید دانست که خداوند از وعده خود به صورت عام، به خصوص به

رسولان والامقام خویش تخلف نمی نمایند:

﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾ (ابراهیم: ۴۶).

و همچنین با بازخوانی حوادث صدر اسلام، این غلبه و سیطره را گوشزد می نماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ (حشر: ۲).

در این آیه که در مورد یهودیان بنی نضیر است، یکی از عوامل مؤثر پیروزی ترس و وحشتی است که خدا بردل های آنها افکند تا آن جا که خانه های خود را با دست خود ویران می کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند.^۱

در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می بینیم که با داشتن پیشرفته ترین سلاح ها، و بزرگ ترین ارتش ها، از گروهی اندک مؤمنان راستین ستیزه جوی وحشت دارند، و دائماً می کوشند با آنها درگیر نشوند... در مورد لشکریان حضرت مهدی علیه السلام نیز می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند: الملائکه، و المؤمنون، و الرعب! فرشتگان و مؤمنان و ترس و وحشت! در حقیقت آنها سعی می کنند از برون ضربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشی می کند (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۲۳، ۴۹۸).

قرآن کریم به مؤمنین با تقوا وعده یسر و گشایش می دهد:

۱. نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود به نام "بنی قریظه" می فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾ (احزاب: ۲۶) و نیز جریان جنگ بدر در سوره آل عمران: ۱۵۱.

﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً* ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْراً... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً﴾ (طلاق: ۲-۷).

همچنین قول دفاع، نصرت و در نهایت عاقبت امور را به آنان می‌دهد و البته از آنان قول می‌گیرد که در صورت تمکن، چهار فریضه مهم «نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر» را برپا دارند:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ* أُوذِيَ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ* الَّذِينَ إِِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (حج: ۳۸-۴۱).

بندگان صالح خداوند را وارثان زمین دانسته و این وعده را در تورات و زبور نیز ذکر کرده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ* وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵-۱۰۷).

شاید وجه این که بعد از وعده به بندگان صالح مبنی بر وارث شدن، خطاب به وجود پیامبر اکرم ﷺ نموده و ایشان را به عنوان رحمت برای عالمیان قلمداد می‌نماید، این باشد که اداره جهان آینده براساس رحمت الهی است که در آئین محمدی ﷺ تجلی تام یافته و سراسر جامعه بشری را رحمت فراگیر می‌پوشاند.^۱

۱. این معنا از آیات ممتحنه: ۷ و فصلت: ۳۴ نیز قابل استفاده است.

و همچنین در آیه «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ میراث زمین و عاقبت امر را برای متقین قرار داده است.

هیچ وقت ملت‌ها و امت‌ها نباید از گشایش مأیوس شوند. آن روزی که ملت ایران قیام کرد، امید پیدا کرد که قیام کرد. امروز که آن امید برآورده شده است، از آن قیام، آن نتیجه بزرگ را گرفته است و امروز هم به آینده امیدوار است و با امید و با نشاط حرکت می‌کند. این نور امید است که جوان‌ها را به انگیزه و حرکت و نشاط وادار می‌کند و از دل‌مردگی و افسردگی آنها جلوگیری می‌کند و روح پویایی را در جامعه زنده می‌کند. این، نتیجه انتظار فرج است.

لذا انتظار فرج را افضل اعمال دانسته‌اند؛ معلوم می‌شود انتظار، یک عمل است، بی‌عملی نیست. نباید اشتباه کرد، خیال کرد که انتظار یعنی این که دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا یک کاری بشود. انتظار، یک عمل است، یک آماده‌سازی است، یک تقویت انگیزه در دل و درون است، یک نشاط و تحرک و پویایی است در همه زمینه‌ها. این، در واقع تفسیر این آیات کریمه قرآنی است که «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» یا «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۳۳۵)

چنان‌چه مودت و محبت اهل ایمان را در دل‌ها قرار داده و نوید تحقق کامل آن را در آینده (با توجه به «سَيَجْعَلُ») بیان می‌دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم: ۹۵).

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لِيُعْذِلَنَّهُمْ مِنَ بَغْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ

۱. اعراف: ۱۲۸.

كَفَرَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾.

از آیات مهمی که به آینده بشریت پرداخته و به عنوان یک وعده الهی بر تحقق این مسئله تأکید می‌کند «وَعَدَ اللَّهُ... لَيَسْخَرَنَّ لَهُمْ... لِيُكَفِّرَنَّ... لِيُجْزِيَ لَهُمْ...» این آیه است؛ «این آیه به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» هستند سه نوید داده است:

۱. استخلاف و حکومت روی زمین؛

۲. نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه‌دار در همه جا؛

۳. از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمان‌های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.

بدون شك آیه شامل مسلمانان نخستین می‌شود که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر ﷺ صاحب حکومت در زمین شدند. و بدون شك حکومت مهدی ﷺ که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پراز عدل و داد می‌کند بعد از آن که ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود.

نتیجه این که در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد.

مفهوم جمله «يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» این است که هدف نهایی فراهم آمدن حکومت عدل و ریشه‌دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه‌های عبودیت و توحید است، که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»

(ذاریات: ۵۶).

در بینش اسلامی برخلاف بینش‌های مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از يك زندگي مادی در سطح عالی است، هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی‌دهد، بلکه حتی زندگي مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله‌ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.

منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هرگونه شرك و نفی هرگونه قانون غیرخدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تأسیس يك حکومت عدل امکان‌پذیر نیست. چنین حکومتی تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه‌های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هرگونه شرك است.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرك این نیست که در چنان جامعه‌ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت، بلکه مفهومش این است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است، و چهره عمومی جامعه خالی از شرك، وگرنه مادام که انسان دارای آزادی اراده است ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احياناً افراد منحرفی وجود داشته باشد (این معنا از ذیل آیه نیز قابل استفاده است: ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (مکارم، ج ۱۳: ۱۴، ۵۳۴-۵۲۸).

غالباً در میدان‌های مبارزه حق و باطل لشکر باطل از عده و عده بیشتری برخوردار است، و در عین حال لشکر حق با کمی نفرات و کمبود وسائل ظاهری از پیروزی‌های چشمگیری برخوردار می‌شود که نمونه‌های آن را در جنگ‌های اسلامی بدر و احزاب و حنین و مانند آن و هم چنین در عصر خود ما در انقلاب‌های پیروزمند ملت‌های مستضعف در برابر قدرت‌های مستکبر مشاهده می‌کنیم. این به خاطر آن است که حامیان حق از نیروی

معنوی خاصی برخوردارند که از يك «انسان» يك «امت» می‌سازد.

در آیات قرآن به سه عامل مهم پیروزی اشاره می‌شود که مسلمانان امروز غالباً از آن فاصله گرفته‌اند و به همین دلیل شاهد شکست‌های پی‌درپی از دشمنان مستکبرند. این سه عامل عبارتند از: ورود صادقانه و صمیمانه در کارها، و ادامه این برنامه تا پایان کار «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ».

تکیه بر قدرت پروردگار و اعتماد به نفس و ترك هرگونه اتكاء و وابستگی دیگران «وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا».

و به این ترتیب هیچ سیاستی در مسیر پیروزی مؤثرتر از صدق و راستی نیست و هیچ تکیه‌گاهی برتر از استقلال و نفی وابستگی و توکل بر خدا نمی‌باشد مسلمانان چگونه می‌خواهند بر دشمنانی که سرزمین‌های‌شان را غصب کرده‌اند، و منابع حیاتی‌شان را به غارت می‌برند پیروز شوند، در حالی که نظر نظامی و اقتصادی و سیاسی وابسته به همان‌ها هستند؟ (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۱۲، ۲۳۳-۲۳۲)

و سخن آخرین که نباید از تبلیغات پوشالی و نقشه‌های دشمنان ترسید، زیرا آنان لشکریان شیطان‌اند و در راه طاغوت می‌جنگند، و کید شیطان ضعیف است (نساء: ۷۶) اگرچه کوه‌ها را با مکر خویش از میان بردارند (ابراهیم: ۴۶).

سوم: غلبه دین حق

وقتی از منظر آیات کریمه الهی، حق و باطل پیروز است و پیروان جبهه حق (به شرط صبر و استقامت و تقوی) در نهایت بر پیروان باطل غالب خواهند شد، در نتیجه پیروزی نهایی در حوزه اندیشه و ایدئولوژی و رفتاری از آن دین

حق^۱ خواهد بود؛ دین اسلام که تنها دین نزد خداوند همین است (آل عمران: ۱۹) و غیر از آن، دین دیگر قبول نمی شود و موجب خسران اخروی است:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۸۵).

همان ملت حنیف ابراهیم علیه السلام که بهترین دین است:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ (نساء: ۱۲۱).

و خود آن حضرت نام «مسلمان» را بر ما نهاده است:

﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾ (حج: ۷۸).^۲

آیینی که در روز غدیر و با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به اكمال رسیده، مورد رضایت الهی واقع شده و کافران از آن ناامید و مأیوس گردیدند:

﴿الْيَوْمَ يَنْتَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده: ۳).

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (مائده: ۵۶).

۱. «دین الحق هو الإسلام بما يشمل عليه من العقائد والأحكام المنطبقة على الواقع الحق».

(طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۹، ۲۴۷)

۲. آیات پایانی سوره حج به افراد جامعه ایمانی هشت دستور عبادی - سیاسی می دهد و خداوند را که بهترین مولی و نصیر است، مولای این جامعه، ابراهیم علیه السلام را که بت شکن بزرگ و قهرمان توحید نظری و عملی است، پدر این امت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شاهد و گواه برایشان و ایشان را شاهدان بر مردم دانسته و مؤمنین را مورد اجتناء قرار می دهد و عاقبت فلاح و رستگاری را برایشان رقم می زند.

این آیه که بعد از آیه ولایت آمده است، به صراحت خبر می دهد که اگر افراد جامعه ولایت ولی را (که یک ولایت سیاسی و حکومتی است) بپذیرند و حزب الله را به معنای واقعی تشکیل دهند، پیروز هستند. و از آن جا که غلبه در این آیه به صورت اسم فاعل آمده است و دلالت بر ثبوت مبدأ با قطع نظر از زمان می کند، می توان نتیجه گرفت که متولیان به ولایت خدا و رسول ﷺ و مؤمنین همیشه و در همه دوران ها پیروز بوده و خواهند بود.

اسلام، همان دین قیّم است که براساس فطرت انسانی بوده (روم: ۳۰)، بر مبنای توحید و اخلاص در عبادت تشکیل شده (بینه: ۵؛ یوسف: ۴۰) و با امامت دوازده امام و قتال دسته جمعی متقین با مشرکین، پابرجا می باشد:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ (توبه: ۳۶).

همان دینی که قبله اش، کعبه است که ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾ (مائده: ۹۷).

شاید سر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از کنار کعبه این باشد که کعبه محور پایداری توده انسان ها برای امتثال دستور حق و پرهیز از باطل و ستیز با ظلم و جور است: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾ ستون این قیام و مقاومت مردمی در برابر ظالمان فرومایه، قوام و حیات کعبه و ادامه امر آن است،

۱. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (مائده: ۵۵)

۲. «القيّم هو القائم بمصلحة الناس المهيمن على إدارة أمور حياتهم وحفظ شئونها». (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۹، ۲۶۸)

۳. «وقد ورد في عدة روايات تأويل الشهور الاثني عشر، بالأئمة الاثني عشر، وتأويل الأربعة الحرم بعلي أمير المؤمنين وعلي بن الحسين وعلي بن موسى وعلي بن محمد عليه السلام». (همو: ج ۹، ۲۷۳)

چنان‌که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لا يزال الدين قائماً ما قامت الكعبة؛

تا زمانی که کعبه برپاست، دین نیز ماندگار است.

براین اساس، حیات کعبه، بقای دین است و مردم با حیات دین به زندگی ای عاقلانه زنده‌اند و چون کعبه کنار رود یا خراب شود، دین می‌میرد و مردم نیز با مرگ دین خواهند مرد. مبنای تمام این سخنان آیه شریفه «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِّلنَّاسِ» است و چه بسا راز آغاز انقلاب جهانی امام عصر (علیه السلام) از کنار کعبه همین معنا باشد، چرا که کعبه یعنی محور قیام و قوام جوامع انسانی و ظهور و انقلاب آن حضرت نیز قیامی الهی به گستردگی تمام جهان بشریت است که قوام انسانیت جوامع انسانی وابسته به اوست. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۳۷)

در امور تکوینی تمام اهل آسمان‌ها و زمین خواسته یا ناخواسته مسلمان هستند:

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (آل عمران: ۸۳).

ولی در حوزه تشریعی، پذیرش این آیین اکراه ندارد:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره: ۲۵۶).

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (فتح: ۲۸).

به نظر می‌رسد سوره فتح، یکی از صریح‌ترین و مهم‌ترین سوره‌هایی است که به مسئله پیروزی حق، جبهه حق و دین حق تحت ولایت رهبر حق می‌پردازد.

واژه «فتح» هم در ابتدای این سوره آمده:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (فتح: ۱).

هم در میانهٔ سوره:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: ۱۸).

و هم در پایان سوره:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: ۲۷).

به پیامبر ﷺ وعدهٔ مغفرت، اتمام نعمت، هدایت به صراط مستقیم، نصر عزیز، انزال سکینه می‌دهد.

به مؤمنین که با پیامبر ﷺ هستند، به وی ایمان آورده و او را تعزیر و توقیر می‌کنند، با او (که دست بیعتش دست بیعت الهی است) بیعت کرده و به عهد خود وفا می‌نمایند، از او اطاعت نموده و در عرصه‌های فردی، اجتماعی و سیاسی همراه و هم قدمش می‌باشند، به دنبال فضل و رضوان الهی بوده و در یک کلام «ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند» نیز وعدهٔ مغفرت و اجر عظیم، هدایت به صراط مستقیم، انزال سکینه، ازدیاد ایمان، تکفیر سیئات، فتح قریب، غنیمت‌های فراوان، ورود در مسجد الحرام در کمال امنیّت و وعده‌های دیگری که خود قدرت بر آن ندارند، می‌دهد.

جامعهٔ ایمانی (با مشخصات فوق) را به زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، تشبیه می‌کند:

﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ﴾.

و در مقابل سه گروه را معرفی می‌کند:

مشرکین و منافقین: که به خدا سوء ظن دارند، اهل تعصّب جاهلی هستند، راه مؤمنین را به مسجد الحرام می‌بندند.

خداوند به آنان وعده عذاب، غضب، لعن و آماده‌سازی جهنم به آنان می‌دهد و مؤمنین را بر آنان پیروز دانسته و این رشد روزافزون را مایه خشم آنان بر می‌شمرد، در هنگامه قتال با مؤمنین، آنان را فراریانی دانسته که یاور و سرپرستی غیر از خدا نمی‌یابند.

همچنین به افرادی که اگرچه کافر و منافق نیستند ولی از مشخصات جامعه ایمانی نیز کم بهره یا بی بهره‌اند، بیعت شکنی می‌کنند، به بهانه‌های مختلف تخلف از جهاد می‌نمایند ولی هنگام غنیمت، خود را تابع مؤمنین برمی‌شمزند، همواره شکست را برای مؤمنان پیش‌بینی می‌کنند و با این که درک و شعور و بصیرت ندارند، رفتارهای مؤمنین را حسادت می‌خوانند، به چنین افرادی نیز تهدید می‌کند که اگر همچنان از اطاعت خدا و رسول سرپیچی کنند و بدون عذر در میدان رزم حضور نیابند عذاب الیم در انتظار آنان است.

و در آیه توبه ۴۸، نیز با اشاره به پیروزی آئین الهی به رغم کراهت منافقان بیان می‌دارد:

﴿لَقَدْ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾.

از آیاتی که در مورد نزاع و مبارزات جبهه حق و باطل ذکر شده است (که به برخی از آن آیات اشاره شد) نیز برمی‌آید که جبهه حق نه تنها در حوزه نظامی و فیزیکی پیروز نهایی بوده و هست، بلکه در حوزه مکتب و فکر نیز غالب است:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (انفال: ۳۹؛ بقره: ۱۹۳) (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۲۴، ۸۴).

و البته در این راه، دشمنان کافرو منافق و مشرک، تمام تلاش مذبحانه خود را به کار می‌برند تا نور الهی را با دهان خود خاموش کنند: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (صف: ۸) همراه با خرج کردن اموال فراوان در این راه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ﴾ (انفال: ۳۶).

در این جا سؤالی پیش می‌آید که طبق آیه ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (آل عمران: ۵۵)، یهود و نصاری تا دامنۀ قیامت در جهان خواهند بود، و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد، با این که در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌خوانیم، که او همه ادیان را زیر نفوذ خود در می‌آورد پاسخ این سؤال از دقت در روایات مزبور روشن می‌شود، زیرا در روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌خوانیم که هیچ خانه‌ای در شهر و بیابان نمی‌ماند مگر این که توحید در آن نفوذ می‌کند، یعنی اسلام به صورت یک آیین رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی در می‌آید، و غیر از قوانین اسلام چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری، در پناه حکومت حضرت مهدی علیه السلام با شرایط "اهل ذمه" وجود داشته باشند.

زیرا می‌دانیم حضرت مهدی علیه السلام مردم را از روی اجبار به اسلام نمی‌کشاند، بلکه با منطق پیش می‌رود، و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت، و برانداختن حکومت‌های ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است، نه برای اجبار به پذیرفتن این آیین، و گرنه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۲، ۵۷۱؛ ج ۴، ۳۱۹؛ ج ۱۸، ۴۸۴).

چهارم: گستره زمانی و قلمرو مکانی پیروزی حق

اگر پرسیده شود: گستره زمانی و مکانی این پیروزی تا کجاست؟ از آیات قرآن کریم چه استفاده‌ای می‌شود؟
در پاسخ باید چنین گفت:
با توجه به این که دین اسلام، آخرین دین و حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...﴾
(احزاب: ۴۰).^۱

و همچنین رسالت اسلامی، عالم گیر می‌باشد:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾ (اعراف: ۱۵۸).
﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ (فرقان: ۱).^۲

لذا غلبه این آیین (که به عنوان دین حق بیان گردید) در بُعد زمانی تا پایان زمان و در بُعد مکانی در همه نقاط زمین خواهد بود؛ از آیاتی که در ضمن مباحث آورده شد مانند آیات زیر:

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّيْدُ فَيُذْهِبْ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثْ فِي الْأَرْضِ﴾ (رعد: ۱۷).
﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (اعراف: ۱۲۸).

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (نور: ۵۵).

۱. و نیز آیات فصلت: ۴۲؛ انعام: ۱۹ و ۱۱۵؛ سبأ: ۲۸؛ مائده: ۴۸ (سبحانی، ۱۴۲۳: ج ۳، ۴۹۸-۴۸۵).

۲. و نیز آیات نساء: ۷۹؛ انبیاء: ۱۰۷؛ بقره: ۲۱ و ۱۸۵؛ زمر: ۲۷ (سبحانی، ۱۴۲۳: ج ۳، ۴۷۶-۴۷۳).

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵).

نیز استفاده می‌شود که این پیروزی و غلبه نهایی جبهه حق، همیشگی و فراگیر می‌باشد زیرا در این آیات (و همچنین روایات مربوط به مسئله مهدویت) برواژه «ارض» تکیه شده و تعبیرهای «به میراث رسیدن زمین به صالحان»، «پایدار شدن مستضعفان در زمین» و «جانشینی مؤمنان و صالحان در زمین» همگی ظهور در فراگیری وعده نجات موعود دارد، و تحقق کامل آنها فقط در صورتی است که در سراسر زمین محقق گردد، نه در ناحیه‌ای خاص از زمین و یا مقطعی به خصوص از تاریخ (موحدیان، ۱۳۸۸: ۲۸۱).

در ۳ آیه قرآنی به مسئله پیروزی نهایی دین حق تصریح می‌نماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
(توبه: ۳۳؛ صف: ۹؛ فتح: ۲۸).

گرچه اسلام از نظر منطقی و استدلال همیشه پیروز بوده است، اما این آیه، غلبه ظاهری و وعده حاکمیت اسلام بر جهان را بیان می‌کند. (چنان‌که در آیات دیگری نیز «ظَهَرَ» به معنای استیلا یافتن آمده است مانند کهف: ۲۰) از يك سواين آیه تاکنون تحقق نیافته است و از سویی دیگر خداوند وعده حاکمیت کلی اسلام را داده و وعده‌اش دروغ نیست، در نتیجه همان گونه که در روایات بسیاری آمده است، این آیه به ظهور حضرت مهدی (عج) اشاره دارد. یکی از پیام‌های این آیه این است که اراده و حرکت خود را با اراده الهی هماهنگ سازیم، وگرنه محو و نابود خواهیم شد. (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۳، ۴۱۱) در تفاسیر مختلف درباره این آیه بحث‌های زیادی درگرفته است. از جمله مرجع ضمیر در «لیظهره» و معنای «اظهار»؛ در مورد مرجع ضمیر و احتمال وجود دارد: ۱. رسول؛ ۲. دین حق.

اگر ضمیر به رسول برگردد، در معنای اظهار نیز، دو احتمال وجود دارد:

۱. اعلان کردن و اطلاع دادن؛ ۲. غلبه و پیروزی دادن، که معنای اول مناسب تر است؛ اما اگر ضمیر به «دین حق» برگردد، در این صورت در «اظهار» تنها یک معنا ممکن است، یعنی غلبه و پیروزی دادن (منطقی و برهانی یا ظاهری و خارجی).

با توجه به تأکیدی که در خود این آیه وجود دارد، که از پیروزی بر همه ادیان خبر می دهد و تکرار این آیه در سه سوره قرآن این تأکید را بیشتر می کند و با در نظر داشتن این واقعیت که تاکنون اسلام بر همه ادیان به طور کامل پیروز نشده است، (و با توجه به روایات زیادی درباره نزول عیسی علیه السلام و خروج مهدی علیه السلام در آخر الزمان) می توان گفت که مصداق بارز و اتم این آیه، همان غلبه اسلام بر همه ادیان در زمان خروج مهدی و نزول عیسی علیه السلام است (موحدیان، ۱۳۸۸: ۲۶۵-۲۶۶).

پنجم: رهبری جبهه حق (حضرت مهدی علیه السلام)

در پایان به برخی از آیات قرآن کریم که با تفسیر روایات به آخرین رهبر جبهه حق (همان کسی که پرچم پیروزی حق، جبهه حق و دین حق به دست اوست، یعنی حضرت حجت بن الحسن علیه السلام) پرداخته است، اشاره می شود:

وجود مبارك امام زمان علیه السلام انسان کامل عصر ماست و وجود انسان کامل از آن جهت که مظهر اسم اعظم الهی است، واجد تمام کمالات است و بر همین اساس، امام معصوم مایه تأمین حیات معنوی و سرچشمه آب زندگانی است: «اعلموا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (حدید: ۱۷)؛ خداوند زمین را پس از مردنش زنده می کند و زندگی مرهون آب است: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء: ۳۰) و امام معصوم علیه السلام همان چشمه زلالی است که سرزمین دل ها با آن زنده می شود. (جوادی، ۱۳۸۹ ش: ۱۱۸-۱۱۹)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿مائده: ٥٤﴾.

در روایات می‌خوانیم این آیه درباره یاران مهدی علیه السلام نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتد شده‌اند می‌ایستند و جهان را پراز ایمان و عدل و داد می‌کنند. (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۴، ۴۱۸)

علامه طباطبائی رحمه الله در ذیل این آیه، بیان می‌دارد که این آیه نوعی هشدار به جامعه اسلامی است و اعلام خطر مبنی بر این که چنین حوادثی پیش خواهد آمد.^۱

۱. «لوتدبرت في السيرة الإسلامية العامة التي ينظمها الكتاب والسنة وبقراءاتها بين المسلمين ثم في هذه السيرة الفاسدة التي حملت اليوم على المسلمين ثم تدبرت في ما يشير إليه بقوله: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» وجدت أن جميع الرذائل التي تحيط بمجتمعنا معاصر المسلمين وتحكم فيها اليوم - مما اقتبسناها من الكفار ثم نمت ونسلت فيها - إنما هي أضرار ما ذكره الله في وصف من وعد بالإتيان به في الآية أعني أن جميع رذائلنا الفعلية تتلخص في أن المجتمع اليوم لا يحبون الله ولا يحبهم الله، أذلة على الكافرين، أعزة على المؤمنين، لا يجاهدون في سبيل الله، يخافون كل لومة».

«وهذا هو الذي تفرسه القرآن في وجه القوم، وإن شئت فقل: هو النبا الغيبي الذي نبأ به العليم الخبير أن المجتمع الإسلامي سيرتد عن دينه... ثم وعد الله سبحانه المجتمع الإسلامي - و شأنهم هذا الشأن - بالإتيان بقوم يحبهم ويحبونه أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله لا يخافون لومة لائم، والأوصاف المعدودة لهم - كما عرفت - جماع الأوصاف التي يفقدها المجتمع الإسلامي اليوم، ويستفاد بالإمعان في التدبر فيها تفاصيل الرذائل التي تنبئ الآية أن المجتمع الإسلامي سيبتلى بها».

«وقد اشتملت على تعدادها عدة من أخبار ملاحم آخر الزمان المروية عن النبي صلى الله عليه وآله والأئمة من أهل بيته عليهم السلام، وهي على كثرتها ومن حيث المجموع وإن كانت لا تسلم من آفة الدس و التحريف إلا أن بينها أخبارا يصدقها جريان الحوادث وتوالي الوقائع الخارجية، وهي أخبار مأخوذة من كتب القدماء المؤلفة قبل ما يزيد على ألف سنة من هذا التاريخ أو قريبا منه، وقد صحت نسبتها إلى مؤلفيها وتضافر النقل عنها».

«على أنها تنطق عن حوادث ووقائع لم تحدث ولم تقع في تلك الآونة ولا كانت مترتبة تنوقعها النفوس التي كانت تعيش في تلك الأئمة فلا يسعنا إلا الاعتراف بصحتها وصدورها عن منبع الوحي». (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۵، ۳۹۴)

﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ (هود: ۸۰).

در حدیثی از امام صادق (ع) چنین می‌خوانیم که در تفسیر آیات فوق فرمود:
منظور از «قوه» همان «قائم» است و «رکن شدید» ۳۱۳ نفر یارانش!

این روایت ممکن است عجیب به نظر برسد که چگونه می‌توان باور کرد
لوط (ع) در عصر خودش آرزوی ظهور چنین شخص با چنین یارانی را کرده
باشد.

ولی آشنایی با روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده تاکنون این درس را
به ما داده است که غالباً يك قانون کلی را در چهره يك مصداق روشنش بیان
می‌کند، در واقع لوط آرزو می‌کرد که ای کاش مردانی مصمم با قدرت روحی و
جسمی کافی برای تشکیل يك حکومت الهی همانند مردانی که حکومت
جهانی عصر قیام مهدی (ع) را تشکیل می‌دهند در اختیار داشت، تا قیام کند
و با تکیه بر قدرت، با فساد و انحراف مبارزه نماید، و این‌گونه افراد خیره‌سر
بی‌شرم را درهم بکوبد (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۹، ۱۸۵).

﴿بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ (هود:

۸۶).

در روایات متعددی می‌خوانیم که بقیة الله تفسیر به وجود "مهدی (ع)" یا
بعضی از امامان دیگر شده است، از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر (ع)
چنین نقل شده: "نخستین سخنی که مهدی (ع) پس از قیام خود می‌گوید این
آیه است ﴿بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ سپس می‌گوید منم بقیة الله و
حجت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچ‌کس بر او سلام نمی‌کند مگر
این که می‌گوید: (السلام عليك يا بقیة الله فی ارضه).... هر موجود نافع که از
طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، "بقیة الله"
محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ "بقیة الله" اند. تمام
رهبران راستین که پس از مبارزه با يك دشمن سرسخت برای يك قوم و ملت

باقی می‌مانند از این نظر بقیة الله اند. همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می‌گردند آنها نیز بقیة الله اند.

و از آن جا که مهدی موعود علیه السلام آخرین پیشوا و بزرگ‌ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است یکی از روشن‌ترین مصادیق "بقیة الله" می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است، به خصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است. (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۹، ۲۰۵-۲۰۳ و ۲۷۷)

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (ابراهیم: ۵).
در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

ایام الله روز قیام مهدی موعود علیه السلام و روز رجعت و روز قیامت است.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «ایام الله» سه روز است، روز قیام مهدی علیه السلام و روز مرگ و روز رستاخیز (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ۲۷۶؛ ج ۲۱، ۲۴۷).

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبْدِلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (انعام: ۱۱۵).

در دعای به منزله زیارت امام زمان علیه السلام در شب نیمه شعبان آمده است:

اللهم بحق ليلتنا و مولودها و حجتك و موعودها التي قرنت إلى فضلها
فضلك فتمت كلمتك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماتك (محمدی
ری شهری، ۱۳۹۳ ش: ج ۶، ۲۰۶؛ به نقل از مصباح‌المتجهّد: قی،
۱۳۸۴: ۲۶۸)

از قرار دادن این آیه و این فراز دعا در کنار هم، می‌توان به این نتیجه دست یافت که حجت موعود علیه السلام، زمینه تمامیت کلمة الهی (که در حقیقت همان عالم تکوین است) در دو حوزه نظری و عملی می‌باشد؛ زیرا غایت حکمت نظری صدق و غایت حکمت عملی عدل بوده که در دعای شب نیمه شعبان، حضرت مهدی علیه السلام را مظهر تمامیت صدق و عدل بر می‌شمرد.

همچنین می تواند مراد از کلمه ، دعوت اسلامی باشد که با نبوت حضرت محمد ﷺ به منصب ظهور رسید:

فالمراد بتمام الكلمة - والله أعلم - بلوغ هذه الكلمة أعنى ظهور الدعوة الإسلامية بنبوته محمد ﷺ ونزول الكتاب المهيمن على جميع الكتب ، مرتبة الثبوت واستقرارها في مستقر التحقيق بعد ما كانت تسير دهرًا طويلاً في مدارج التدرج بنبوته بعد نبوة و شريعة بعد شريعة فإن الآيات الكريمة دالة على أن الشريعة الإسلامية تتضمن جمل ما تقدمت عليه من الشرائع وتزيد عليها بما ليس فيها كقوله تعالى: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾ (شورى: ۱۳).

و بذلك يظهر معنی تمام الكلمة و أن المراد به انتهاء تدرج الشرائع من مراحل النقص إلى مرحلة الكمال ، و مصداقه الدين المحمدي قال تعالى: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (صف: ۹).

و تمام هذه الكلمة الإلهية صدقا هو أن يصدق القول بتحقيقها في الخارج بالصفة التي بين بها ، و عدلاً أن تتصف بالتقسيط على سواء فلا يتخلف بعض أجزائه عن بعض و تزن الأشياء على النحو الذي من شأنها أن توزن به من غير إفسار أو حيف و ظلم ، و لذلك بين هذين القيدین أعنى «صِدْقاً وَ عَدْلًا» بقوله «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» فإن الكلمة الإلهية إذا لم تقبل تبديلاً من مبدل سواء كان المبدل هو نفسه تعالى كأن ينقص ما قضى بتبدل إرادته أو يخلف ميعاده ، أو كان المبدل غيره تعالى كأن يعجزه غيره و يقهره على خلاف ما يريد كانت كلمته صدقا تقع كما قال ، و عدلاً لا تنحرف عن حالها التي كانت عليها وصفها الذي و صفت به فالجملة أعنى قوله: «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» بمنزلة التعليل يعلل بها قوله: «صِدْقاً وَ عَدْلًا». (طباطبائی، ج ۷، ۳۲۹ و ۳۳۰)

آیات دیگری نیز به مسائل مختلف مهدویت (قبل از ظهور، سفيانی و دجال، هنگامه ظهور و قیام حضرت مهدی ﷺ و یارانش، بعد از ظهور و

رجعت) اشاره دارد: بقره: ۳ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» و ۱۴۸ «أَيَّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً»، هود: ۸ «أُمَّةٌ مَعْدُودَةٌ»، اسراء: ۵ «عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأَنسِ شَدِيدٍ» حج: ۴۵ «قَصْرٍ مَشِيدٍ» شعراء: ۴ «إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً» نمل: ۶۲ «الْمُضْطَرَّ» ۸۲ و ۸۳ «دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ... وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» سبأ: ۵۱ «أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» زمر: ۶۹ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» شوری: ۴۱ «وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» محمد: ۱۸ «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» ملک: ۳۰ «مَاءٍ مَعِينٍ» جن: ۲۴ «إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» فجر: ۱ «وَالْفَجْرِ» عصر: ۱ «وَالْعَصْرِ».

موعود قرآن و احادیث را به لحاظ آرمان، می‌توان رو به گذشته دانست (مردم را به سوی کتاب خدا و احیای سنت پیامبر ﷺ می‌خواند) و رسالت وی را رو به آینده برشمرد (در زمان او، اموری واقع خواهد شد که سابقه نداشته است و امت از نعمتی برخوردار می‌شوند که هرگز آن را نداشته‌اند) (موحیدیان، ۱۳۸۸: ۲۸۱).

نتیجه‌گیری

از مجموع آیات قرآن کریم برمی‌آید که جهان به مثابه یک رودخانه خروشان و جاری است که در مسیر حق و حقیقت سیر نموده و به اقیانوس بیکران و نامتناهی الهی ختم می‌شود، و هر موجودی در جهت این سیل خروشان قرار بگیرد و با مسیر رودخانه خود را منطبق نماید، غالب و پیروز است و به هدف نهایی خود خواهد رسید و هر چه برخلاف این جریان حرکت کند، هر چه قدر هم تلاش نماید و چه بسا اندکی بتواند برخلاف جهت به پیش برود ولی در نهایت محکوم به شکست است و تاب مقاومت در برابر این تکامل و حرکت رو به جلور نخواهد داشت.

کشتی حق (آیین حنیف و دین قیّم اسلام)، به رهبری ناخدای حق (امام مهدی عجله الله تعالی فرجه)، سرنشینان اهل حق (مؤمنان متّقی) را به سرمنزل مقصود

می‌رساند و هرکه در این کشتی قرار گیرد به سعادت و فلاح دنیا و آخرت خواهد رسید:

﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله: ۲۲).

منابع

- قرآن کریم
- مفاتیح الجنان
- جوادی آملی، عبدالله، *امام مهدی علیه السلام موجود موعود*، قم: مؤسسه اسراء، ششم، ۱۳۸۹ش (برگرفته از نرم افزار اسراء)
 - حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، *انسان ۲۵۰ ساله*، تهران: مرکز صهبا، بیست و یکم، ۱۳۹۲ش
 - سبحانی، جعفر، *الالهیات علی هدی الکتاب والتسنة والعقل*، قم: مؤسسه امام علی علیه السلام، پنجم، ۱۴۲۳ق
 - طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: انتشارات اسلامی، پنجم، ۱۴۱۷ق (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)
 - قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، یازدهم، ۱۳۸۳ش (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)
 - محمدی ری‌شهری، محمد، *دانش نامه امام مهدی علیه السلام بر پایه قرآن حدیث و تاریخ*، قم: دارالحدیث، اول، ۱۳۹۳ش
 - مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات صدرا، دهم، ۱۳۸۲ش
 - مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، اول، ۱۳۷۴ش (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)
 - موحدیان عطار، علی (و دیگران)، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸ش
 - نوری همدانی، حسین، *درس خارج فقه سال تحصیلی ۹۶-۹۵*؛ برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی مدرسه فقاها www.eshia.ir

تحلیل اعتقادورزی و تواتر حدیثی مهدویت در اهل سنت

حسین الهی‌نژاد^۱

سیدحسن سیادت^۲

چکیده

نوشته حاضر به بحث مهم جایگاه مهدویت در میان اهل سنت می‌پردازد این جایگاه با دو مؤلفه اساسی یعنی «اعتقادی بودن مهدویت» و «متواتر بودن احادیث مهدویت» نشانه‌گذاری می‌شود. تواتر حدیثی مهدویت که بعضاً با تعابیر همسو نظیر استفاضه روایی، شهرت روایی، کثرت روایی همراهی می‌شود با استنادورزی به منابع مختلف حدیثی نظیر صحاح، سنن، مصنفات، جوامع و اطراف، توجیه شده و با استنادورزی به اقوال بسیاری از علماء و اندیشمندان اهل سنت نظیر آبری، سفارینی، کتانی، شوکانی، برزنجی، قنوجی، صبان و... تثبیت می‌شود. اعتقادی بودن مهدویت که از آن به ایمانی بودن مهدویت تعبیر می‌شود مورد پذیرش و اذعان همه اهل سنت و غالب علمای شان قرار گرفته است. توجیه اعتقادی و ایمانی بودن مهدویت از منظر اهل سنت به دلایل ذیل باز می‌گردد. ۱. انکار مهدویت، انکار رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است؛ ۲. تصدیق اخبار غیبی پیامبر اسلام ﷺ از جمله اخبار مهدویت واجب است؛ ۳. اعتقاد به اشراط الساعة از جمله ظهور امام مهدی عج است.

۱. دانشیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم
(hosainelahi1212@gmail.com)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مؤسسه امامت قم.

واجب است.

واژگان کلیدی

مهدویت، اهل سنت، احادیث مهدویت، اعتقاد به مهدویت، تواتر حدیثی مهدویت، مخالفین مهدویت.

مقدمه

مهدویت در میان اهل سنت دارای جایگاه مهم و تأثیرگذاری است غالب علمای اهل سنت با نگرش‌ها و دیدگاه‌های مختلف به این اهتمام ورزی و تأثیرگذاری اذعان داشته و همه باورمندان اهل سنت در گروه‌های مختلف، مهدویت را به عنوان یک باور فراگیر و اصل تلقی به قبول نموده‌اند. بی شک آموزه مهدویت با وصف اصیل بودن در صدر تعالیم اسلامی قرار داشته و در کنار آموزه‌های مهمی چون معاد، نبوت، امامت جای گرفته است و با وصف تواتر، اسلامیت و واقعیت نمائی آن بر ملا می‌شود و با وصف اعتقادی، ضرورت و حقیقت نمائی آن توجیه می‌شود و با وصف اجماعی، کلیت و مقبولیت فراگیری آن تثبیت می‌شود که در این مقال با نگرش تبیینی و تحلیلی به برخی از این مؤلفه‌ها نظیر متواتر بودن و اعتقادی بودن مهدویت در اهل سنت از منظر علمای اهل سنت پرداخته و با نگرش تحلیلی به تشریح و چرائی آن مبادرت می‌شود.

الف) تواتر حدیثی مهدویت

احادیث مهدویت در میان اهل سنت جایگاه مهم و خطیری داشته و مورد توجه و امعان نظر عموم مردم و خواص اهل سنت می‌باشد این احادیث از نظر دامنۀ نقلی پراگستره بوده و در منابع مختلف حدیثی نظیر صحاح، سنن، مسانید، مصنفات، جوامع و اطراف نقل شده و به دو شکل «حدیث» و «اثر» خودنمائی می‌کند. گستردگی دامنۀ احادیث مهدویت به حدی است که

بسیاری از علمای اهل سنت نسبت به قلمرو آنها واژه «کثرت»، «مستفیض» و «تواتر» را بکار برده‌اند. یعنی احادیثی که از رسول گرامی اسلام ﷺ و صحابه در خصوص امام مهدی نقل شده از نظر تعداد، «کثیر» و از نظر شهرت، «مستفیض» و از نظر تعدد طرق، «متواتر» می‌باشند.

پس به خاطر جایگاه مهم و تأثیرگذار اندیشه مهدویت، اولاً؛ احادیث مهدویت مزین به سه شاخصه کثرت، استفاضه و تواتر است. ثانیاً؛ شاخصه‌های سه گانه مزبور بیانگر تکثرو گوناگونی طرق، مخارج، صحابه، روات و الفاظ می‌باشد. (غفیلی، ۱۴۲۲: ۸۷) ثالثاً؛ با این شاخصه‌ها صدور احادیث مهدویت از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و صحابه حتمیت پیدا خواهد کرد. رابعاً؛ با حتمیت صدور، توجیه احادیث مهدویت و تصحیح آنها قطعی و خدشه‌ناپذیر خواهد بود. براین اساس برخی از علمای اهل سنت در حوزه مهدویت مؤلفه‌هایی نظیر «اصل ظهور» و «از اهل بیت پیامبر ﷺ بودن امام مهدی (عج)» و «از فرزندان حضرت فاطمه (ع) بودن امام مهدی (عج)» را تنصیص می‌دانند. (قرطبی، ۱۴۲۵: ۱۲۰۵)

مباحث اصلی مهدویت محور تواتر

مباحث مهدویت با نگرش تساهلی و تسامحی به دو قسم اصلی و فرعی قابل تقسیم است مباحث اصلی مهدویت شامل مؤلفه‌های نظیر «اصل ظهور مهدی»، «منجی بودن مهدی»، «اهل بیتی بودن مهدی»، «علوی بودن مهدی»، «فاطمی بودن مهدی» و... می‌باشد و مباحث فرعی مهدویت نظیر «شمائل مهدی»، «مدت حیات مهدی»، «مدت حکومت مهدی»، «اوصاف شخصی مهدی»، «ازدواج مهدی»، «فرزندان مهدی» و... است. بی‌شک این که ادعا می‌شود مهدویت مورد اجماع و اتفاق همه مسلمانان بوده و احادیث آن مستفیض بلکه متواتر می‌باشد کدام قسم از اقسام مباحث مهدویت را

شامل می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش محمد ناصرالدین البانی می‌نویسد: به طور کلی طرح بحث اجماع و تواتر در مهدویت در قسم اول یعنی پیرامون مباحث اصلی مهدویت اجرائی و عملیاتی می‌شود یعنی اجماع مسلمانان بر این است که فردی به نام مهدی که از نسل پیامبر و با نسب فاطمی و علوی است ظهور کرده و جهان را به سوی خیر و سعادت به پیش می‌برد و نیز احادیث وارده پیرامون مهدویت به تواتر معنوی، قطعیت این امور را تأیید کرده و صدور آن را از معصوم مسجل می‌نمایند. اما در مورد فروع مهدویت، سخنی غیر از گفته می‌شود زیرا پیرامون فروع مهدویت نه اجماعی در میان است و نه تواتری (البانی، ۱۴۱۵: ج ۴، ۳۹) و نکته پایانی در این جا این‌که؛ فروع مهدویت به جهت متواتر و اجماعی نبودن همیشه در معرض نقد و مناقشه، و همیشه مورد بحث و گفت‌وگویی باشد. البته این نقد و مناقشه هیچ تأثیر منفی بر اصول مهدویت نداشته و ندارد. زیرا اصول مهدویت با وصف تواتر و اجماع دارای مصونیت و قطعیت بوده و از نقد و مناقشه به طور کلی مبرا می‌باشد.

تواتر حدیثی مهدویت از منظر علمای اهل سنت

بی‌شک موافقین مهدویت در توجیه صحت احادیث مهدویت و قطعیت صدور آنها از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و صحابه به صورت یکسان عمل نکرده بلکه شیوه‌ای گوناگونی را در این خصوص در پیش گرفته‌اند مثلاً برخی‌ها تنها به بیان شهرت احادیث مهدویت و مستفیض بودن آنها پرداخته‌اند و بعضی‌ها به کثرت احادیث مهدویت و فراگیری آنها نظر داده‌اند و برخی دیگر به تواتر احادیث مهدویت (یعنی تواتر معنوی) رأی داده‌اند و برخی افراد به هر سه مؤلفه یعنی کثرت، مستفیض و متواتر بودن روایات مهدویت به صورت مجموعی پرداخته‌اند که در ذیل به بیان گزارش تفصیلی آنها خواهیم نشست.

تواتر حدیثی

متواتر بودن حدیث به این معنا است که افراد کثیری به نقل یک روایت صحیح بپردازند و این افراد جمع‌شان طوری باشد که عقلاً و عادتاً توافق‌شان بر کذب محال باشد. (سیوطی، ۱۹۹۸: ج ۱، ۸۹؛ سفارینی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۱۷؛ ماوردی، بی تا: ج ۱۶، ۱۶۵) تواتر بر سه قسم تواتر اجمالی، تواتر لفظی و تواتر معنوی تقسیم می‌شود (الصرصری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۷۸؛ نابلسی، ۱۴۲۹: ۳۶) چنان‌که از نام‌گذاری این تقسیم پیداست تواتر لفظی، یکسانی و هماهنگی در لفظ روایت و تواتر معنوی؛ مطابقت و هماهنگی در محتوای روایت را به دنبال دارد. (سخاوی، ۱۴۲۴: ج ۴، ۱۵؛ طحان، ۱۳۸۹: ۳۸) بی‌شک همه علماء و حدیث‌شناسان اهل سنت اتفاق نظر دارند که متواترهات اعم از تواتر لفظی، معنوی و اجمالی در کارکرد یکسان عمل کرده و هر سه موجب علم یقینی و قطعی به صدور روایت از معصوم می‌شوند. (صالح، ۱۹۹۶: ۱۵۱) که از جمله تواترات معنوی، تواتر احادیث مهدویت است که مورد اذعان و اتفاق غالب علمای اهل سنت می‌باشد.

قائلین و مویدین تواتر حدیثی مهدویت

علمای اهل سنت پیرامون تواتر احادیث مهدویت به دو گروه قائلین و مویدین تقسیم می‌شوند گروه قائلین کسانی هستند که خودشان بیانگر تواتر حدیثی مهدویت بوده و با دلیل و برهان به توجیه آن می‌پردازند به بیان دیگر آنها بانی و مؤسس این نظریه بوده و به طور صریح در مکتوبات‌شان بدان اذعان نموده‌اند. اما گروه مویدین کسانی هستند که تواتر حدیثی مهدویت را از قول دیگران یعنی از قول قائلین نقل کرده و آنها را به صورت تأیید در مکتوبات خویش بیان نموده‌اند.

گروه اول

۱. ابوالحسن محمد بن حسین آبری در کتاب «مناقب الشافعی» (آبری، ۴۳۰: ۹۵)؛ ۲. محمد کنجی شافعی در کتاب «البيان فی اخبار صاحب الزمان» (کنجی شافعی، ۱۴۲۱: ۶۷)؛ ۳. محمد برزنجی در کتاب «الاشاعه لاشراط الساعه» (برزنجی، بی تا: ۱۱۲)؛ ۴. محمد سفارینی در کتاب «لوامع الانوار البهیه» (سفارینی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۸۴)؛ ۵. محمد صبان در کتاب «اسعاف الراغبین» (صبان، بی تا: ۱۲۲)؛ ۶. قاضی محمد بن علی شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی فی المهدی المنتظر، والدجال والمسیح» (شوکانی، ۱۴۲۲: ۵۴)؛ ۷. صدیق حسن قنوجی در کتاب «الاذاعه لما کان وما یکون بین ید الساعه» (قنوجی، ۱۴۲۰: ۱۲۶).

گروه دوم

۱. سخاوی در کتاب «فتح المغیث» به نقل از حسین آبری (سخاوی، ۱۴۲۴: ج ۴، ۹)؛ ۲. محمد کتانی در کتاب «نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر» به نقل از سخاوی (کتانی، ۱۳۲۸: ۱۷۴)؛ ۳. ابن حجر هیثمی در کتاب «الصواعق» به نقل از حسین آبری (ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۴۸۰)؛ ۴. جلال الدین سیوطی در کتاب «العرف الوردی فی اخبار المهدی» به نقل از ابوالحسن حسین آبری (سیوطی، ۱۳۸۷: ۱۱۴)؛ ۵. قرطبی در کتاب «تذکره» به نقل از ابوالحسن حسین آبری (قرطبی، ۱۴۲۵: ۱۲۰۵)؛ ۶. ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» به نقل از ابوالحسن حسین آبری (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹: ج ۶، ۴۹۳).

اما در بیان تفصیل قضیه گفته می شود که در کتاب «الاذاعه»^۱ (قنوجی،

۱. لاشک فی ان المهدی یرخر فی آخر الزمان من غیر تعیین لشهرو عام، لما تواتر من الاخبار فی الباب واتفق علیه جمهور الامه سلفا عن خلف، الامن لایعتد بخلافه، ولیس القول بظهوره بناء على الاقوال الصوفیه ومکاشفاتهم او اهل التنجیم... وإنکار ذلك جرأة عظيمة في مقابلة النصوص المستفیضة المشهورة البالغة إلى حد التواتر.

۱۴۲۰: ۱۴۵) در رد استبعاد و تضعیف ابن خلدون نسبت به احادیث مهدویت آمده است: براساس روایات متواتر، امام مهدی علیه السلام در آخر زمان بدون تعیین سال و ماه ظهور می‌کند. این موضوع مورد اتفاق همه مسلمانان در اعصار مختلف گذشته، حال و آینده بوده و خواهد بود. پس شک و تردید در خصوص موعود فاطمی منتظر که از دل روایات مهدویت برآمده و روایات گوناگونی بر توجیه آن نظر داده‌اند بی معنا و بی دلیل خواهد بود و مخالفت‌های مخالفین در این خصوص نظیر ابن خلدون در واقع قد علم کردن در برابر نص مستفیض، مشهور و متواتر تلقی شده که این کار جرأت و جسارت زیادی را طلب می‌کند.

در کلام قنوجی بعد از بیان متواتر بودن احادیث مهدویت چند نکته ذکر شده که قابل توجه است: ۱. اتفاق و اجماعی بودن مهدویت در میان همه گروه‌های اسلامی؛ ۲. فراگیر بودن اجماع و اتفاق مسلمانان در مورد مهدویت در گذشته، معاصر و آینده؛ ۳. نص و صریح بودن دلالت روایات مهدویت بر امام مهدی علیه السلام؛ ۴. نفی استبعاد و رزی مخالفین مهدویت از جمله ابن خلدون که به نوعی مخالفت‌شان ایستادگی در برابر نص، مستفیض، مشهور و تواتر است. همو در جای دیگر می‌نویسد:

با توجه به اختلافاتی که در متن احادیث مهدویت وجود دارد اما تعداد آنها به حدی کثیر است که می‌توان در مورد آنها ادعای تواتر معنوی نمود و این احادیث در منابع مختلف حدیثی نظیر سنن، معاجم و مسانید و... نقل شده است. (همان: ۱۲۲)

در این خصوص تویجری در رد قول ابن محمود در کتاب «*الامهدی یتظر بعد الرسول خیر البشر*» که ادعا می‌کند نه تنها احادیث مهدویت متواتر نیست بلکه صریح و صحیح نیز نمی‌باشد^۱ (ابن محمود، ۱۴۳۶: ج ۱، ۲۳۸) می‌گوید:

۱. مع العلم أن أحادیث المهدي لیست بصحیحة ولا صریحة ولا متواترة.

آبری در کتاب «مناقب الشافعی» متواتر بودن احادیث مهدویت را مطرح کرده و مورد تأیید علمای بسیاری نظیر أبو عبد الله قرطبی، و أبو حجاج مزی، و ابن القیم، و حافظ ابن حجر عسقلانی، و حافظ سخاوی، و سیوطی، و ابن حجر هیتمی، و سفارینی، و برزنجی، و شوکانی، و صدیق بن حسن و... قرار گرفته است و بعد در ادامه می نویسد: آیا باید قول ابن محمود را قبول کرد یا اقوال علمای بسیاری که متخصص این امر هستند؟ بسی روشن است که کثرت اقوال و تخصص آنها موجب می شود ما قول آنها را بپذیریم و قول ابن محمود را رد نمائیم. (تویجری، ۱۴۰۳: ۱۲۱)

محمد بن علی صبان در کتاب «اسعاف الراغیین» بعد از آن که روایات گوناگونی را از منابع مختلف حدیثی پیرامون مهدویت نقل کرده و آنها را حمل به صحت می کند. می نویسد:

روایات از پیامبر گرامی اسلام ﷺ پیرامون ظهور امام مهدی ﷺ به حد تواتر رسیده که ایشان از اهل بیت ﷺ می باشد و جهان را پر از عدل و داد می کند و حضرت عیسی علیه السلام را در قتل دجال مساعدت می کند و امامت جوامع را بر عهده داشته و حضرت عیسی علیه السلام او را همراهی می کند. (صبان، بی تا: ۱۲۲)

بی شک صبان در این جا ابتدا به متواتر بودن احادیث مهدویت پرداخته و بعد به موارد تواتر می پردازد نظیر ظهور امام مهدی ﷺ، نسب و عدل گستری امام مهدی ﷺ و رهبری جوامع و همراهی حضرت عیسی علیه السلام با امام مهدی ﷺ.

برزنجی در کتاب «الاشاعه لاشراط الساعه» علاوه بر بیان تواتر به موارد تواتر نیز اشاره نموده است مثلاً می نویسد:

ظهور امام مهدی ﷺ و نیز از عزت رسول گرامی اسلام ﷺ بودن و از

۱. وقد تواترت الاخبار عن النبی ﷺ بخروجه و انه من اهل بيته و انه يملأ الارض عدلاً و انه يساعد عيسى على قتل الدجال بباب لد بارض فلسطين و انه يوم هذه الامه.

فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام بودن از جمله موارد تواتر معنوی پیرامون احادیث مهدویت است. و در ادامه اشاره می‌کند که با توجه به متواتر بودن آنها نفی اندیشه مهدویت بی معنا خواهد بود.^۱ (برزنجی، بی‌تا: ۲۳۶)

باز در این خصوص یعنی در بیان متواتر بودن احادیث مهدویت قول کتانی در کتاب «نظم المتناثر فی الحديث المتواتر» را داریم که ایشان نه تنها به متواتر بودن احادیث مهدویت اذعان دارد به بیان متواتر بودن احادیث دجال و نزول حضرت عیسی عليه السلام نیز پرداخته است.^۲ (کتانی، ۱۳۲۸: ۱۷۴) بی‌شک در این خصوص علاوه بر موارد فوق اقوال دیگر علمای اهل سنت نیز بر همین روال جاری شده و به نحوی اذعان و تأکید به این مسئله داشته و اذعان می‌کنند که احادیث مهدویت بدون هیچ تردیدی دارای شاخصه تواتر می‌باشد. (گنجی شافعی، ۱۴۲۱: ۶۷؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹: ج ۶، ۴۹۳)

در آخر نتیجه بحث را با سخنان شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر والدجال والمسیح» (شوکانی، ۱۴۲۱: ۷۶) به پایان می‌بریم که ایشان ابتدا در این کتاب به شمارش احادیث مهدویت پرداخته و آنها را به تعداد ۵۰ روایت تخمین زده است که این روایات متشکل از روایات صحیح، حسن و ضعیف منجر می‌باشند بعد ادامه می‌دهد که آنها بدون هیچ شک و شبهه‌ای متواتر هستند زیرا در حوزه‌های دیگر به کمتر از آنها نیز وصف تواتر اطلاق شده است.^۳ پس بنابراین متواتر بودن احادیث مهدویت اعم از این که

۱. قد علمت أن أحادیث المهدی و خروجه آخر الزمان وأنه من عترة رسول الله ﷺ من ولد فاطمة عليها السلام بلغت حد التواتر المعنوي فلا معنى لإنكارها.

۲. أن الأحادیث الواردة فی المهدی المنتظر متواترة، وكذا الواردة فی الدجال و فی نزول عیسی ابن مریم.

۳. والأحادیث الواردة فی المهدی التي أمكن الوقوف علیها منها خمسون حدیثا فیها الصحيح والحسن والضعیف المنجبر و هي متواترة بلا شك ولا شبهة بل یصدق وصف المتواتر علی ما هو دونها فی جمیع الاصطلاحات المحررة فی الأصول.

مستقیماً از ناحیه علمای اهل سنت بیان شده باشد و یا به صورت تأییدی و به بیان دیگر به صورت تأسیسی مطرح گردیده باشد و یا به صورت امضائی، به هر صورت که باشد این نگرش، نگرش فراگیر و فرهنگ غالب اهل سنت و علماء و اندیشمندان آنها می باشد و همه گروه های اسلامی بالاخص دو گروه عمده اسلامی یعنی اهل سنت و شیعه نسبت به این موضوع یعنی متواتر بودن احادیث مهدویت اتفاق نظر دارند.

استفاضه حدیثی

چنان که بیان شد احادیث مهدویت در منابع حدیثی اهل سنت دارای جایگاه مهم و قابل توجه ای هستند. بخاطر همین جایگاه است که در اقوال علمای اهل سنت و کتاب های مهدویت در اهل سنت بیشتر با وصف کثرت، استفاضه و تواتر همراه می باشند. چنان که بیانش گذشت برخی علما به طور صریح به متواتر بودن روایات مهدویت نظر داده اند و برخی دیگر ابتدا به استفاضه و شهرت حدیثی اشاره کرده و بعد به متواتر بودن احادیث مهدویت پرداخته اند.

چیستی استفاضه حدیثی

حدیث مستفیض، به حدیثی گفته می شود که روایان آن پیش از سه نفر و کمتر از حد تواتر باشد. (دهلوی، ۱۴۲۶: ۸۱؛ الطائی المکی، بی تا: ۷۶) و از همین جا تفاوت حدیث مستفیض با حدیث متواتر نمایان می شود زیرا در تواتر تعداد روایان ملاک نیست ولی در مستفیض ملاک است؛ ثانیاً در تواتر عدم تواطؤ بر کذب قطعی است ولی در مستفیض قطعی نیست؛ ثالثاً؛ در تواتر برای شنوند علمی قطعی حاصل می شود ولی در استفاضه علم اطمینانی به دست می آید. (حوی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۴۹۱) و از حدیث مستفیض بعضاً به حدیث

مشهور نیز تعبیر می‌کنند و برخی‌ها حدیث مستفیض را همان حدیث مشهور می‌دانند (آل جعفر، ۱۹۷۹: ۵۱؛ خزیم، ۱۴۲۹: ۹۴). ولی نگرش درست این است که میان حدیث مستفیض و حدیث مشهور نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است (ابوناجی، ۲۰۰۲: ۱۰۶) زیرا هر حدیث مستفیض حدیث مشهور است ولی هر حدیث مشهور، حدیث مستفیض نیستند زیرا در برخی از طبقات احادیث مشهور روایان‌شان به تعداد سه نفر نمی‌رسند پس این نوع روایات حدیث مشهور هستند ولی حدیث مستفیض نامیده نمی‌شوند.

علمای اهل سنت و استفاضه حدیثی

در خصوص کثرت روایات مهدویت و مستفیض بودن آنها دیدگاه‌های مختلفی از ناحیه علمای اهل سنت بیان گردیده که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود مثلاً ابوالحسن آبری در کتاب «مناقب الشافعی» علاوه بر بیان تواتر حدیثی به مستفیض بودن آنها نیز نظر داده و به مواردی از مسائل مستفیض و متواتر در مهدویت اشاره کرده است^۱ (آبری، ۱۴۳۰: ۹۵) نظیر «از اهل بیت پیامبر ﷺ بودن امام مهدی ﷺ»، «هفت سال حکومت کردن»، «عدالت گستری در همه زمین»، «خروج حضرت عیسی علیه السلام در زمان حضرت مهدی ﷺ»، «مساعادت حضرت عیسی علیه السلام، حضرت مهدی ﷺ را در کشتن دجال» و «نماز خواندن حضرت عیسی علیه السلام به امامت حضرت مهدی ﷺ» البته برخی از این مسائل نظیر «هفت سال حکومت کردن» گرچه روایاتی در منابع اهل سنت و شیعه آمده است که به نوعی این مدت را تأیید می‌کنند ولی روایات دیگری نیز نقل شده که مدت حکومت امام زمان ﷺ را سی و

۱. قد تواترت الأخبار واستفاضت إبتکرة روايتها عن المصطفى ﷺ - يعني [في المهدي - وأنه من أهل بيت النبي ﷺ، وأنه يملك سبع سنين، ويملا الأرض عدلاً وأنه يخرج مع عيسى بن مريم عليه السلام، ويساعده في قتل الدجال بباب لد بأرض فلسطين، وأنه يؤم هذه الأمة، وعيسى عليه السلام يصلي خلفه.

چهل سال دانسته‌اند. (متقی هندی، ۱۴۰۱: ۵۱۹) و برخی بیست سال دانسته‌اند (مقدسی شافعی، ۱۴۱۰: ۳۰۵) و برخی دیگر سه سال، پنج سال، هفت سال و نه سال دانسته‌اند. (قندوزی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۳۰۶)، و برخی از روایات نیز مدت حکومت را شش سال، هشت سال و نه سال تعریف کرده‌اند (المروزی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۳۷۶) پس با توجه به اختلافاتی که در میان احادیث مهدویت نسبت به مدت حکومت امام زمان علیه السلام وجود دارد و با عنایت به صحیح بودن برخی روایات از منظر علمای اسلامی، پس نمی‌توان روایت «هفت سال حکومت» را روایتی مستفیض و متواتر دانست.

ابن حجر هیثمی در خصوص رد روایاتی که مهدی را از نسل عباس می‌داند می‌گوید:

سند روایات مزبور ضعیف است زیرا در برابر آن روایات صحیح کثیری داریم که مهدی علیه السلام از نسل فاطمه علیها السلام است. (هیثمی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۶۷۹)

سفارینی در بیان جایگاه احادیث مهدویت ابتدا به کثرت آنها اشاره دارد و بعد به فزونی این کثرت که به حد تواتر رسیده و بعد به اشاعه این اندیشه که جزء باورهای فراگیر اهل سنت گردیده است.^۱ (سفارینی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۸۴) کتانی در کتاب «نظم المتناثر من الحديث المتواتر» نیز در راستای تأیید دیدگاه سفارینی، کثرت و استفاضه حدیثی را نقل کرده و مورد تأیید قرار داده است. (کتانی، ۱۳۲۸: ۳۳۲)

در پایان با عنایت به فراوانی روایات مهدویت در میان اهل سنت و با توجه به کثرت منابع نقلی و بعضاً تحلیلی در خصوص مهدویت و از طرف دیگر با عنایت به ادعای غالب و فراگیر علمای اهل سنت در خصوص مستفیض و

۱. وَقَدْ كَثُرَتْ بِخُرُوجِ الرِّوَايَاتِ حَتَّى بَلَغَتْ حَدَّ التَّوَاتُرِ الْمَعْتَوِي وَشَاعَ ذَلِكَ بَيْنَ عُلَمَاءِ السُّنَّةِ حَتَّى عُدَّ مِنْ مُعْتَقَدَاتِهِمْ.

متواتر بودن احادیث مهدویت، همگی نشان از این دارد که جایگاه مهدویت در میان اهل سنت جایگاه مهم و خطیری است.

ب) اعتقادی بودن باورداشت مهدویت

در راستای توجیه اهتمام ورزی اهل سنت به مسئله مهدویت، بحث اعتقادی بودن باورداشت مهدویت مطرح می‌شود. جایگاه اندیشه مهدویت در میان اهل سنت جایگاه والایی بوده به طوری که علما و اندیشمندان اهل سنت نسبت به احادیث مهدویت موضع بسیار مناسبی اتخاذ کرده‌اند. از این رو آنها علاوه بر صحیح دانستن احادیث مهدویت به شهرت و مستفیض بودن آنها نظر داده‌اند و باز از شهرت و مستفیض بودن احادیث مهدویت پا را فراتر نهاده و به متواتر بودن آنها نظر داده‌اند و باز در فرایند و سیر متعالی گامی به جلو برداشته و از تواتر حدیثی نیز عبور نموده و مهدویت را به عنوان یک موضوع اعتقادی مطرح کرده‌اند که بر همین اساس یعنی به جهت جایگاه مهم مهدویت که جایگاه اعتقادی است نسبت به منکرین و مخالفین مهدویت حکم کفر، فساد و گمراه بودن داده‌اند. بی‌شک اعتقاد ورزی اهل سنت نسبت به مهدویت که با التزام قولی و عملی آنها همراه است بیشتر در راستا سخنان رسول گرامی اسلام ﷺ است که می‌فرماید:

مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶: ج ۵، ۱۳۰).

مَنْ كَذَّبَ بِالذَّجَالِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ (سفارینی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۸۴).

نگرش علماء پیرامون اعتقادی بودن مهدویت و پیامدهای آن

علماء و اندیشمندان اهل سنت پیرامون اعتقادی بودن مهدویت و پیامدهای آن موضع سه گانه‌ای را در پیش گرفته‌اند:

۱. اعتقادی بودن مهدویت و کفر منکرین مهدویت؛
۲. اعتقادی بودن مهدویت و عدم کفر منکرین مهدویت؛
۳. اعتقادی بودن مهدویت و کفر منکرین در صورت انکار سنت و عدم کفر در صورت عدم انکار سنت.

پس علمای اهل سنت در خصوص اعتقادی بودن مهدویت سه نگرش ایجابی، سلبی و تفصیلی را مطرح نموده‌اند که اعتقادی بودن مهدویت وجه مشترک اقوال سه‌گانه بوده و اختلافات شان بیشتر به انکار مهدویت باز می‌گردد که البته همه کفرآمیز بودن انکار مهدویت را قبول ندارند.

۱. نگرش اعتقادی به مهدویت و کفر منکرین مهدویت

برخی از علمای اهل سنت بر این نگرش اذعان دارند که ایمان به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در حیطه ایمان به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است و اگر کسی خبرهای غیبی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جمله ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را انکار نماید در واقع شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کرده است که بی شک نتیجه این کار به نوعی به کفر و بی دینی منتهی می‌شود. مثلاً تویجری در کتاب «احتجاج» بعد از این که ایمان به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را جزء ایمان به رسالت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند می‌نویسد اولاً؛ کسی که خبرهای غیبی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نظیر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را منکر شود پس شهادت او به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز تحقق پیدا نکرده است.^۱ (تویجری، ۱۴۰۳: ۲۶) ثانیاً؛ هر خبری که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آخر زمان می‌دهد ایمان بدان واجب بوده و در واقع تصدیق قول ایشان می‌باشد.^۲ (همان: ۱۶۴)

۱. وإذا علم هذا، فالإيمان بخروج المهدي في آخر الزمان داخل في ضمن الإيمان بأن محمداً رسول الله، ومن لم يؤمن بما ثبت عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم من أنباء الغيب، فلا شك أنه لم يحقق الشهادة بالرسالة.

۲. إن الإيمان بخروج المهدي في آخر الزمان داخل في ضمن الإيمان بأن محمداً رسول الله، فكل ما

۲. نگرش اعتقادی بودن مهدویت و عدم کفر منکرین آن

در برابر نگرش اول نگرش دوم مطرح است که در این نگرش اصل اعتقادی بودن مهدویت و وجوب اذعان به آن مورد تأیید و تأکید می‌باشد ولی نسبت به منکرین و مخالفین آن با تسامح برخورد شده و به جای نسبت کفر و بی‌دینی، نسبت ضلالت و یا فساد عقیدتی به آنها داده شده است. در این خصوص عبدالمحسن عباد می‌نویسد:

انکار خروج امام مهدی امر عظیمی بوده و منکرین در ضلالت و گمراهی به سر می‌برند. (عباد، بی‌تا: ۴۰)

و یا البانی در کتاب «موسوعة» در باب: «حكم من أنكر شيئاً من أشراف الساعة»، ابتدا به بیان روایت پیامبر گرامی اسلام ﷺ در خصوص منکرین ظهور امام مهدی ﷺ (من انكر بخروج المهدي...) پرداخته و آن را جعلی و باطل می‌داند و بعد در ادامه می‌نویسد؛ اصل اعتقاد به ظهور امام مهدوی واجب است ولی در مورد کفر منکرین تصریحی در روایت صورت نگرفته است.^۱ (البانی، ۱۴۳۱: ۹، ۱۹۵)

ج) نگرش تفصیلی

در نگرش سوم که نگرش تفصیلی است. جایگاه مهدویت مهم و اعتقاد به آن واجب تلقی شده است ولی در مورد انکار آن دو نگرش مطرح شده که از یک نظریه کفر و از نظر دیگری به عدم کفر منتهی می‌شود. مثلاً؛ ابن حجر هیثمی در پاسخ به پرسشی که از احکام منکرین امام مهدی ﷺ سوال

أخبر النبي ﷺ أنه سيقع في آخر الزمان أو بعد قيام الساعة فإنه يجب الإيمان به؛ تصديقاً لقول النبي ﷺ وإيماناً بخريره.

۱. واعلم أن الإيمان بكل ما ذكر في هذا الحديث من خروج المهدي، ونزول عيسى، وبالقدر خيره وشبهه، كل ذلك واجب الإيمان به، لثبوته في الكتاب والسنة، ولكن ليس هناك نص في أن "من أنكر ذلك فقد كفر"، ومن أجل هذا أوردت الحديث وبينت وضعه، وهو ظاهر الوضع.

می‌شود، جواب می‌دهد که اگر این انکار به انکار سنت رسول گرامی اسلام ﷺ منتهی شود کفرش محرز و قطعی بوده و منکرین باید به مثابه کافر مجازات شوند و اگر به انکار سنت منتهی نشود و تنها مخالفت و دشمنی با امامان اهل سنت باشد در این صورت لازم است شدیداً تنبیه و تعزیر شوند.^۱ (الهی قمی، ۱۳۷۸: ۱۷) بی‌شک قسم اول و الزامات آن یعنی منتهی شدن انکار مهدویت به انکار سنت و کفرآمیز بودن آن، در مورد همه فرمایشات رسول گرامی ﷺ و همه آموزه‌های اسلامی قابل تسری است و در این فرض میان فرمایشات پیامبر گرامی اسلام ﷺ اعم از خبرهای گذشته، حال و آینده هیچ تفاوتی نبوده و همه اندیشمندان و علمای اسلامی در این خصوص اتفاق نظر و اجماع دارند.

مخالفتین اعتقادی بودن مهدویت

در خصوص اعتقادی و غیر اعتقادی بودن مهدویت، بحث و گفتگوهایی میان علمای اهل سنت صورت گرفته است که برخی موافق اعتقادی بودن مهدویت و برخی عکس قضیه را دنبال نموده‌اند یعنی مخالف اعتقادی بودن آن هستند. البته بیشتر کسانی که اعتقادی بودن مهدویت را زیر سوال می‌برند افرادی هستند که در واقع مخالف اصل مهدویت هستند و یا این که می‌خواهند از طریق نفی اعتقادی بودن مهدویت به نوعی جایگاه اندیشه مهدویت را در اسلام متضلل کرده تا از این طریق اصل و اساس مهدویت را به مخاطر بیندازند.

دونالدسن مستشرق انگلیسی در کتاب «*عقیده الشیعه*» آورده است؛ به

۱. وقد سئل ابن حجر الهيتمي عن أنكر المهدي الموعود به فأجاب: أن ذلك إن كان لإنكار السنة رأساً فهو كفر يقضي على قائله بسبب كفره وردته فيقتل، وإن لم يكن لإنكار السنة وإنما هو محض عناد لأئمة الإسلام فهو يقتضي التعزير بالبليغ.

جهت این که قرآن به مهدویت اشاره نکرده و روایاتی که به مهدویت اشاره کرده اند ضعیف و مشکوک هستند پس اندیشه مهدویت جزء باورهای اهل سنت نمی باشد. (دونالدسن، ۱۹۳۳: ۲۳۱) گولدزیهر در کتاب «العقیده و الشریعة فی الاسلام» به همین نکته اشاره دارند که مهدویت جز اعتقادات اهل سنت نیست.^۱ (گولدزیهر، ۲۰۰۹: ۲۹۰)

در پاسخ به شبهه بالا گفته می شود: قرآن کتاب آسمانی مسلمانان به عنوان پایگاه و خاستگاه اصلی آموزه های اسلامی شناخته می شود. اندیشه مهدویت به عنوان یک آموزه مهم و فراگیر اسلامی، زمانی دارای جایگاه خطیر و تأثیرگذار در میان مسلمانان خواهد بود که ریشه و پایه های آن با استنادورزی به قرآن استحکام و تعمیق پیدا نماید. بی تردید در این خصوص علمای اهل سنت و مفسران قرآن با تلاش و کوشش فراوان، با استنادورزی به قرآن، موجبات تحکیم و تعمیق اندیشه مهدویت در میان اهل سنت شده اند. بی شک کتاب ها و تفاسیر مختلفی که علما و مفسران اهل سنت در این خصوص به رشته تحریر درآورده اند همگی تصدیق گراین مطلب هستند. فراوانی و کثرت مطالب و گفتگوهای صورت گرفته میان مفسران اهل سنت خود نشان از اهمیت موضوع و اهتمام جدی آنها در این خصوص دارد. مثلاً در میان حجم کتاب های تفسیری اهل سنت که تعداد آنها به یکصد و اندی می رسد، تقریباً تعداد ۹۰ دوره تفسیری به موضوع مهدویت پرداخته اند.^۲ یقیناً با توجه به فراوانی مطالب در این خصوص و کثرت مکتوبات و کتب تفسیری در این راستا، و استنادورزی غالب مفسران به اندیشه مهدویت، به راحتی می توان به شبهات فوق پاسخ داده و اسلامی بودن آموزه مهدویت با سهولت

۱. اما فی الاسلام السنی فان ترقب ظهور المهدی، علی الرغم من استناده الی الوثائق الحدیثیة و المناقشات الکلامیة ولم یصل البتة الی ان یقرر عقیده دینیة.

۲. عبدی چاری، مرتضی و سلیمان، خدامراد، نرم افزار گنجینه مهدویت در قرآن و حدیث.

به اثبات رساند. در ذیل به برخی از آیات تفسیرگر مهدویت که مورد استناد مفسران قرار گرفته اشاره می شود.

﴿لَهُمْ خَزَائِرٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (مائده: ۳۳) این (کیفرها) برای آنان خواری در این جهان است و در جهان واپسین عذابی سترگ خواهند داشت. طبری در تفسیر آیه می نویسد:

أما خزيمهم في الدنيا فإنه إذا قام المهدي فتح القسطنطينية وقتلهم فذلك الخزي. (طبری، ۱۴۲۰: ج ۱، ۳۹۹)
 ﴿وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾ (زخرف: ۶۱) و او [مسیح] سبب آگاهی بر روز قیامت است. (زیرا نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است)؛ هرگز در آن تردید نکنید؛ و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است. ابن ابی حاتم در تفسیر این آیه می نویسد:

هو خروج عيسى بن مريم قبيلا يوم القيامة. (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ج ۱، ۳۲۸۵)
 ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً﴾ (نساء: ۱۵۹) و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگش حتماً به او ایمان می آورد، و روز قیامت [عیسی علیه السلام] نیز بر آنان شاهد خواهد بود. سیوطی در بیان آیه می نویسد:

يعني خروج عيسى بن مريم عليه السلام. (سیوطی، بی تا: ج ۲، ۷۳۳)
 طبرانی در تفسیر کبیر خویش در مورد تفسیر آیه فوق روایتی از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل کرده است که حضرت می فرماید:

ويوشك أن ينزل فيكم حكما عدلا، فإذا رأيتموه فاعرفوه، فإنه رجل مربع الخلق إلى الحمرة والبياض، كأن رأسه بقطر... (طبرانی، ۱۴۲۱: ج ۳، ۳۲۹۰).

عیسی علیه السلام به میان تان می آید و با عدل رفتار می کند و وقتی که او را دیدید

پس او را شناسائی کنید که مردی است به رنگ معتدل، نزدیک به قرمزی و سفیدی است که گویا از سرش آب می چکد.

تویجری در کتاب «الاحتجاج» می نویسد:

هرکسی که به قرآن و سنت رسول گرامی اسلام ﷺ مراجعه کند به تصدیق ظهور امام مهدی ﷺ پی می برد و در واقع انکار این قضیه تنها از ناحیه کسانی که جاهل و غیرمنطقی هستند صورت می گیرد.^۱ (تویجری، ۱۴۰۳: ۱۲۷)

آری به طور کلی آیات قرآن در باب مهدویت با رویکردهای چهارگانه تفسیری، تاویلی، تمثیلی و تطبیقی بازشناسی و بازخوانی می شوند و نقل این آیات که از آن به آیات تفسیرگر مهدویت تعبیر می شود در منابع حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت آمده است مثلاً با نگاه آماری، مهدویت در تفاسیر اهل سنت را چنین می توان بیان کرد: مجموع کتب تفسیری اهل سنت تقریباً ۷۰ درصد آنها به موضوع مهدویت پرداخته اند و از این ۷۰ درصد، ۷۵ درصد با نگاه صرفاً نقلی دنبال شده یعنی در ذیل آیه مورد نظر تنها به ذکر یک یا چند روایت بدون تحلیل اکتفا شده است و ۲۵ درصد از آنها نیز پیرامون آیات مورد نظر تحلیل ارائه داده اند. و در این میان کتاب های تفسیری نظیر «روح البیان»، «روح المعانی»، «تفسیر ابن عربی»، «تفسیر مظهری»، «تفسیر المنار» به ترتیب بیشترین مطالب را در خصوص مهدویت ارائه داده اند. (ورمزیار، ۱۳۹۴: ۳۱)

محمد احمد اسماعیل مقدم در کتاب «المهدی» در رد شبهه دونالدسن که قرآن اشارتی به مهدویت نکرده است می نویسد: در ذیل آیه «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده: ۴۱) ابن جریر طبری، قرطبی، ابن کثیر و شوکانی، خزلان کافران در دنیا را مربوط به زمان قیام امام مهدی ﷺ

۱. كل من تمسك بالكتاب والسنة فإنه يصدق بخروج المهدي؛ لثبوت ذلك عن النبي ﷺ ولا ينكر خروجه إلا جاهل أو مكابر.

می‌دانند. (مقدم، ۱۴۲۵: ۱۲۸)

علامه البانی که رجالی بزرگ و بزرگ‌ترین متخصص قواعد التحدیث در بین اهل سنت در سده اخیر است در خصوص اعتقادی بود مهدویت و رد دیدگاه مستشرقین، دلالتی راجع به حتمیت و قطعیت متواتر بودن روایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ارائه داده و بعد می‌نویسد:

عقیده به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه عقیده واقعی بوده و با تواتر حدیثی ثابت شده است و وجوب ایمان به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه که از جمله خبرهای غیبی است جزء صفات متقین می‌باشد و انکار آن جزء از افراد جاهل و مکابرگوصورت نمی‌گیرد.^۱ (البانی، ۱۴۳۱: ۹، ۲۷۸)

از جمله مخالفین اعتقادی بودن مهدویت صاحب کتاب «البیانات عن المهدی» ابی الاعلی مودودی است که ایشان ادعا می‌کند اصلاً در اسلام منصب دینی به نام مهدویت نداریم و اصلاً عقیده به مهدویت یک عقیده اسلامی نیست و هیچ کدام از کتاب‌های اعتقادی اهل سنت نیز به موضوع اعتقادی بودن مهدویت اشاره ای نکرده‌اند.^۲ (مودودی، ۱۴۲۲: ۸۰) در این راستا ابوزهره رئیس دانشگاه الازهر نیز همین مسیر را طی کرده و در کتاب «الامام الصادق» اعتقادی بودن مهدویت در نزد اهل سنت را انکار کرده و می‌گوید: عالمان اهل سنت پیرامون روایات مهدی سخن گفته و آنها را غیرواقعی تلقی نموده‌اند براین اساس نمی‌توان مهدویت را جز باورهای

۱. ان عقیده خروج المهدی عقیده ثابتة متواترة عنه عجل الله تعالی فرجه يجب الايمان بها؛ لأنها من امور الغيب و الايمان بها من صفات المتقين (الم)، ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب) وان انكارها لا يصدر الا من جاهل أو مكابر.

۲. لا يمكن بتأويل مستبعد أن في الإسلام منصباً دينياً يعرف بالمهدوية يجب على كل مسلم أن يؤمن به، ويترتب على عدم الإيمان به طائفة من النتائج الاعتقادية والاجتماعية في الدنيا والآخرة، وقال مما يناسب ذكره بهذا الصدد أنه ليس من عقائد الإسلام عقيدة عن المهدى، ولم يذكرها كتاب من كتب أهل السنة للعقائد.

اهل سنت دانست.^۱ (ابوزهرة، ۱۹۹۳: ۲۳۸)

در پاسخ به شبهات فوق می‌توان به سخنان عبدالمحسن عباد تمسک جست که ایشان می‌گوید:

جواب این شبهات همان احادیث صحیحی است که از رسول گرامی اسلام ﷺ در شأن امام مهدی رسیده که در آنها به وجود و ظهور فردی به عنوان امام مسلمین تأکید شده که حضرت عیسی علیه السلام در زمان او نزول می‌کند و ایشان هم نام پیامبر گرامی اسلام ﷺ و پدر او همنام پیامبر و اهل بیت او می‌باشد. و نام او مهدی است که بر مسلمین واجب است سخنان غیبی پیامبر را در خصوص مهدی تصدیق کرده و بدان باور و ایمان داشته باشند.^۲ (عباد، بی‌تا: ش ۴۵، ۳۱۲)

امام بیهقی در کتاب «*الاعتقاد للبيهقي*» بابی تحت عنوان «باب الايمان بما أخبر عنه رسول الله ﷺ باز کرده و در آن به موارد مختلفی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ بدان خبر داده آورده است که از جمله آنها بحث اشراف الساعه است که اولین مورد اشراف الساعه نیز بحث ظهور امام مهدی علیه السلام می‌باشد که ایمان به آنها را بر مسلمانان واجب می‌داند. (بيهقي، ۱۴۰۱: ۱۹۵)

باز از جمله کسانی که انکار مهدویت می‌کند ابن بدران صاحب کتاب «*العقود الياقوتية*» است ایشان در جواب پرسشی که از مهدویت و از اعتقادی بودن آن شده؟ می‌نویسد اولاً هیچ یک از علمای ما چه در گذشته و چه در

۱. ولقد تكلم علماء السنة في اسناد الاخبار التي روت ذكر المهدى وفندوا اسنادها، ولذا لك نقول انها ليست عقيدة متفرقة عند السنيين.

۲. يجاب عن هذا بأنه يستنبط من الأحاديث الصحيحة في شأن المهدى حصول الأخبار من الرسول ﷺ بوجود إمام للمسلمين عند نزول عيسى بن مريم عليه الصلاة والسلام من السماء يواطئ اسمه اسم الرسول ﷺ واسم أبيه اسم أبيه ومن أهل بيته يقال له المهدى والواجب على كل مسلم أن يصدق الرسول ﷺ فيما أخبر به من أخبار عن أمور مغيبه مطلقاً ومن ذلك ما كان في المستقبل كإخباره عن المهدى وعن الدجال وغير ذلك.

حال و چه از حنابله و غیر حنابله هیچ کدام ادعای اعتقادی بودن مهدویت را مطرح ننموده‌اند پس با دلیل نقلی نمی‌توان اعتقادی بودن مهدویت را توجیه نمود. ولی این نکته قطعی است که مهدویت ابزاری شده در دست دشمنان اسلام که از آن سوء استفاده می‌کنند. (ابن بدران، ۱۴۲۷: ۶۳) در جای دیگر می‌نویسد:

ظهور مهدی جزء باورها و اعتقادات اهل سنت نیست؛ زیرا همه کتاب‌های اهل سنت از متقدمین گرفته تا متوسطین و متأخرین هیچ کدام در کتاب‌های شان ظهور مهدی را اعتقادی مطرح نکرده‌اند.^۱ (همان: ۶۸)

در پاسخ به ابن بدران گفته می‌شود، اعتقادی بودن مهدویت با دوروش کلی و جزئی و یا مستقیم و غیرمستقیم قابل توجیه است روش اول که همان روش مستقیم و جزئی است خود مهدویت و اعتقادی بودن آن مورد توجه قرار گرفته و در این خصوص از طرف موافقین توجیهات مختلف همراه با دلایل گوناگون ارائه شده و کتاب‌ها و تک نگاره‌های مختلفی جهت اثبات قضیه به رشته تحریر درآمده است. روش دوم که روش کلی و غیرمستقیم است همه موضوعات اعتقادی به طور کلی در دستور کار قرار دارد که موضوع مهدویت نیز به عنوان یک موضوع اعتقادی از جمله آنهاست. علمای اهل سنت در کتاب‌های مختلف اعتقادی به این بحث پرداخته و با دلایل و مستندات فراوانی به توجیه آن مبادرت نموده‌اند. مثلاً ابن قدامه در کتاب «المعتمد» می‌نویسد:

همه روایات و اخباری که از رسول گرامی اسلام ﷺ صادر شده واجب است بدان ایمان داشته باشیم حال تفاوت ندارد مصادیق و متعلق آنها حاضر باشند یا غایب، و برای عقل ما قابل درک باشد یا

۱. راجعاً کثیراً من کتب عقائد اهل السنه والجماعه من المتقدمین، المتوسطین و المتأخرین فلم نجد احدا منهم ذکرانه یجب الاعتقاد بخروج المهدی.

خیر، به حقیقت آن رسیده باشیم یا خیر، زیرا به طور کلی می دانیم که فرمایشات رسول مکرم اسلام ﷺ صادق و حق می باشد نظیر روایات مربوط به اسراء، معراج، اشراط الساعه و...^۱ (ابن قدامه، ۱۴۲۰: ۲۸).

باز از جمله مخالفین اعتقادی بودن مهدویت عبدالکریم خطیب صاحب کتاب «المهدی المنتظر ومن یتظرونه» است ایشان به طور کلی اندیشه مهدویت را زیرسوال برده و در این خصوص کتاب مستقلى را تدوین نموده که در این کتاب علاوه بر نفی اصل مهدویت و بر عدم اعتقادی بودن آن نیز استدلال کرده است: روایات و احادیث مروی در شأن رجعت حضرت عیسی علیه السلام و خروج دجال و ظهور مهدی علیه السلام چه صحیح تلقی شوند چه غیر صحیح، بار اعتقادی بر آنها حمل نمی شود. زیرا موارد اعتقادات اسلام در چند مورد نظیر ایمان به خدا، ملائکه، رسولان، کتاب های آسمانی، قیامت، حساب، جزا، بهشت و جهنم خلاصه می شود و ظهور امام مهدی علیه السلام در میان موارد فوق جایی ندارد. (خطیب، ۱۹۸۰: ۳۷) او در کتاب «المسیح فی القرآن و التوراه و الانجیل» باز در این راستا ادعا را تکرار کرده و می گوید:

نزول عیسی علیه السلام و ظهور مهدی علیه السلام از جمله باورهای اعتقادی اسلام نیست و اهل سنت از این باور میراء هستند. (خطیب، ۱۳۸۵: ۵۳۹)

تویجری در پاسخ می گوید: اولاً؛ ایمان به همه اخبار رسول گرامی اسلام ﷺ بر هر مسلمانی واجب است و همیشه برایمان عقیده بار می شود و عقیده و ایمان مسلمان نیز کامل نمی شود مگر با تصدیق به اخبار پیامبر ﷺ و کسی که ایمان به پیامبر و تصدیق اخبار او نداشته باشد در عقیده فاسد است چنان که

۱. یجب الإیمان بكل ما أخبر به النبي ﷺ و صح به النقل عنه فیما شاهدناه، أو غاب عنا، نعلم أنه حق، وصدق، و سواء فی ذلك ما عقلناه و جهلناه، ولم نطلع علی حقیقة معناه، مثل حدیث الإسراء و المعراج... و من ذلك أشراط الساعة.

حدیث ابی هریره به این امر دلالت دارد که حفظ جان و مال منوط به ایمان به پیامبر ﷺ و اخبار او است. ثانیاً؛ اهل سنت و جماعت ایمان به این نکته دارند که؛ آن چه پیامبر ﷺ در خصوص مهدی ﷺ فرموده و روایات حضرت را در کتاب های صحیح، سنن و مسانید ذکر کرده اند و مضمون آن را در کتاب های اعتقادی آورده اند. (تویجری، ۱۴۰۵: ۱۶) در این مورد البانی در کتاب موسوعه در باب ۵۱ که اختصاص به عقاید اهل سنت دارد آورده است که ایمان به مجموع اشراط الساعة از جمله ظهور امام مهدی ﷺ و نزول حضرت عیسی ﷺ را جزء باورهای اهل سنت بوده و احادیث صحیح بر آن دلالت دارند.^۱ (البانی، ۱۴۳۱: ج ۱، ۳۴۲)

بعضاً در این خصوص این شبهه را مطرح می نمایند؛ که قضیه مهدویت در اسلام یک قضیه نظری است که بر این اساس نیاز به تصدیق و عمل نیست بلکه لازم است تنها مورد شناخت و معرفت قرار گیرد یعنی آثار شناختی به همراه دارد نه آثار عملی، بر این اساس وقتی که نظری بود نه عملی پس تصدیق و تکذیب آن ضرری به دین ما نمی زند.^۲ (مقدم، ۱۴۲۵: ۱۶۳)

اسماعیل مقدم در کتاب «المهدی» در راستا پاسخ به شبهه فوق نکاتی را مطرح می کند:

اولاً؛ مهدویت از امور نظری دین است که وحی بدان خبر داده و از اصل دین به حساب می آید و تصدیق و ایمان آن واجب است.

ثانیاً؛ ایمان به قضیه مهدی از الزامات ایمان به رسالت رسول گرامی اسلام ﷺ است.

۱. الإیمان بمجموع أشراط الساعة، كخروج المهدي، ونزول عيسى ﷺ وخروج الدجال، ودابة الأرض من موضعها، وغيرها مما صحت به الأحاديث.

۲. التصديق بخروج المهدي من القضايا النظرية في الدين لا يترتب عليها عمل، وما يفيدني في ديني إذا صدقت به؟ وماذا يضيرني إن كذبت به؟

ثالثاً؛ ایمان به باورداشت مهدویت ایمان به روز قیامت است زیرا مهدویت یکی از اماره‌های قیامت بوده و رسول گرامی اسلام ﷺ امارات ساعه را از ارکان دین برشمرده است.

رابعاً؛ تصدیق به ظهور مهدی داخل در ایمان به قَدَر الهی است. خامساً؛ ایمان به اشراط الساعه از الزامات ایمان به غیت است و از جمله ایمان به غیب خبرهایی است که رسول گرامی اسلام ﷺ در خصوص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه است. (همان: ۱۶۴)

پس در آخر بعد از طرح نکات پنج‌گانه نتیجه گرفته می‌شود که این شاخصه‌ها، شاخصه‌های امور اعتقادی بوده و یک فرد مسلمان نسبت به آنها باید تصدیق، ایمان و اعتقاد داشته باشد.

ابن محمود در کتاب *لا مهدی ینتظر بعد الرسول خیر البشر* در جای و جای این کتاب به نفی اعتقادی بودن مهدویت می‌پردازد مثلاً می‌نویسد:

بر فرض قبول احادیث صحیح در مورد مهدویت و نیز متواتر بودن آنها ولی نمی‌توان آنها را به عنوان عقیده و باور بر اهل سنت تحمیل کرد و هیچ یک از علمای اهل سنت مهدویت را در کتاب‌های شان به عنوان موضوع اعتقادی نیاورده‌اند نظیر ابن تیمیه، طحاوی، ابن قدامة و اشعری در «ابانه» که هیچ کدام از اینها به مهدویت به عنوان یک اعتقاد توجه نکرده‌اند پس مهدویت به عنوان یک باور در میان اهل سنت شناخته شده نیست.^۱ (ابن محمود، ۱۴۳۶: ۲۲۸)

سفارینی در کتاب *لوامع الانوار* می‌نویسد:

ایمان به ظهور مهدی واجب است و این اعتقاد نزد علمای اسلامی تثبیت شده و در کتاب‌های اعتقادی ضبط شده است علاوه بر

۱. وأنه على فرض صحة هذه الأحاديث أو بعضها أو تواترها بالمعنى حسب ما يدعون فإنها لا تعلق لها بالعقيدة الدينية ولم يدخلها علماء السنة في عقائدهم". ثم مثَّل بشيخ الإسلام ابن تيمية والطحاوي وشرح عقيدته وابن قدامة والأشعري في الإبانة ثم قال: "فعدم إدخالها في عقائدهم مما يدل على أنهم لم يعتبروها من عقائد الإسلام والمسلمين.

اهل سنت در میان شیعیان نیز به عنوان یک باور و اعتقاد پذیرفته شده می باشد.^۱ (سفارینی، ۱۴۰۲: ج ۲، ۸۴)

متقی هندی نیز در کتاب *البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان* به اعتقادی بودن این اندیشه اذعان داشته و احادیث صحیح را مبنای توجیهی این اعتقاد می داند.^۲ (متقی هندی، ۱۳۹۹: ۱۶۸)

عبدالمحسن عباد در پاسخ به شبهه فوق می نویسد:

اولاً؛ اهل سنت و جماعت نظرشان بر این است که همه روایات رسیده از رسول گرامی اسلام ﷺ را باید تصدیق کرد که از جمله آنها روایاتی است که مربوط به ظهور امام مهدی ﷺ می باشد. و معنای تصدیق به روایات پیامبر در راستا تصدیق به رسالت پیامبر است. و ابن تیمیه در این مورد می گوید: شهادت به رسالت یعنی اطاعت از فرامین پیامبر و تصدیق نسبت به اخبار و دوری از منهیات او ثانیاً؛ گفتار ابن محمود در این که اعتقاد به ظهور مهدی در کتاب های اعتقادی اهل سنت نیامده است باید گفت این گفتار درست نیست زیرا این موضوع در کتاب سفارینی و بر بهاری آمده و در آن جا به اعتقادی بودن مهدویت تأکید شده است. و اگر در برخی از کتاب ها به این موضوع اشاره نشده است به این معنا نیست که اعتقادی بودن مهدویت را قبول ندارند بلکه صاحبان کتاب نمی خواهند به تک تک معتقدات به صورت صریح بپردازند و در واقع با بیان کلی که هر آن چه از رسول گرامی اسلام ﷺ می رسد باید تصدیق و اطاعت شود، اکتفا می نمایند. (عباد، بی تا: ش ۴۵، ۳۶۹)

پس اعتقادی بودن اندیشه مهدویت نظر غالب و فراگیر اهل سنت است اساس این باور داشت و اعتقاد ورزی به روایات رسول گرامی اسلام ﷺ و

۱. فَالْإِيمَانُ بِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ وَاجِبٌ كَمَا هُوَ مَقْرَرٌ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَمُدَوَّنٌ فِي عَقَائِدِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَكَذَا أَهْلُ الشَّيْعَةِ.

۲. الذي يتعين اعتقاده ما دلّت عليه الأحاديث الصحيحة من وجود المهدي المنتظر.

جایگاه مهم مهدویت در میان آموزه‌های اسلامی باز می‌گردد زیرا اندیشه مهدویت به خاطر هم سطح بودن با آموزه‌های مهم اسلامی و هم ردیف بودن با اشراط الساعه، و نیز با وجود توجهات ویژه رسول گرامی اسلام ﷺ و صحابه و تابعین ایشان نسبت به مهدویت، همگی بیانگر جایگاه مهم مهدویت به عنوان یک آموزه اعتقادی و ایمانی می‌باشد. بر این اساس علمای اسلامی علاوه بر تحفظ بر حفظ این جایگاه و تحفظ بر ضرورت ایمان به مهدویت، با دلایل و مستندات قوی روائی و تاریخی به نفی استبعادورزی مخالفین مهدویت و اعتقادی بودن آن پرداخته و با ادعای کفرآمیز بودن نگرش منفی آنها به تضعیف و طرد آنها مبادرت نموده‌اند.

نتیجه‌گیری

در آخر و پایان بحث به این نتیجه می‌رسیم که اندیشه مهدویت در میان اهل سنت علاوه بر مقبولیت عمومی و فراگیر دارای جایگاه مهم و نقش تأثیرگذاری است. مقبولیت فراگیر مهدویت به واسطه احادیث و روایات فراوانی است که در منابع مختلف حدیثی اهل سنت نظیر صحاح، سنن، مصنفات، جوامع و اطراف با نقل‌های مختلفی از ناحیه صحابه، تابعین و امامان آمده است که در واقع با این منابع مختلف و با این تعدد طرق اؤلاً؛ متواتر بودن احادیث مهدویت به اثبات می‌رسد. ثانیاً؛ حتمیت صدور آنها از پیامبر گرامی اسلام ﷺ توجیه می‌شود. اما جایگاه مهم و نقش تأثیرگذار مهدویت در میان اهل سنت به واسطه اعتقادی و ایمانی بودن مهدویت حاصل می‌شود که این مهم یعنی اعتقادی و ایمانی بودن مهدویت با دلایلی چند توجیه پذیر می‌شود. نظیر: ۱. ظهور امام مهدی ﷺ از آموزه‌های اصلی اسلام تلقی می‌شود؛ ۲. بر اساس روایات پیامبر گرامی اسلام ﷺ منکر ظهور امام مهدی ﷺ کافر دانسته می‌شود؛ ۳. ظهور امام مهدی ﷺ یکی از اجزاء

اشراف الساعه می باشد؛ ۴. ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از امورات غیبی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان خبر داده است. پس براساس شاخصه های چهارگانه فوق که آموزه مهدویت مزین به آنها می باشد، اعتقادی بودن مهدویت قطعی و مسجل شده و ایمان به آن بر همه مسلمانان اهل سنت واجب و ضروری می باشد.

منابع

- ابن ابي حاتم، عبدالرحمن، **التفسير القرآن العظيم**، عربستان، مكتبه نزار مصطفى، سوم، ١٤١٩ق
- ابن بدران، عبدالقادر، **العقود الياقوتيه**، كويت، دارايلاف الدولية، ١٤٢٧ق
- ابن حجر عسقلاني، احمد، **فتح الباري بشرح صحيح البخاري**، بيروت، دارالمعرفة والنشر، دوم، ١٣٧٩ق
- ابن حجر عسقلاني، احمد، **لسان الميزان**، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٤٠٦ق
- ابن قدامة، موفق الدين عبدالله، **لمعة الاعتقاد**، عربستان، وزارة الشؤون الاسلامية والاوقاف والدعوة والارشاد، دوم، ١٤٢٠ق
- ابن محمود، عبدالله، **مجموعه رسائل**، (لامهدى ينتظر بعد الرسول خير البشر)، دوحه، سوم، ١٤٣٦ق
- ابو زهره، محمد، **الامام الصادق عليه السلام**، قاهره دارالفكر العربى، ١٩٩٣م
- ابوناجي، عبدالسلام محمود، **الموجز فى المصطلح الحديث**، بيروت، دارالمدار الاسلامى، ٢٠٠٢م
- أبرى، محمد، **مناقب الشافعى**، بى جا، الدارالاثرية، ١٤٣٠ق
- آل جعفر، مساعد مسلم، **الموجز فى علوم الحديث**، بغداد، دارالرسالة للطباعة، ١٩٧٩م
- البانى، ناصرالدين، **سلسلة الاحاديث الصحيحه**، رياض، مكتبه المعارف للنشر والتوزيع، ١٤١٥ق
- _____، **موسوعه**، صناعاء، مركز النعمان للبحوث والدراسات الاسلاميه، ١٤٣١ق
- برزنجى، محمد، **الاشاعه لاشراط الساعه**، قاهره، مكتبة المشهد الحسينى، بى تا

- بيهقي، احمد، *الاعتقاد للبيهقي*، بيروت، دارالافاق الجديدة، ١٤٠١ق
- تويجري، حمود بن عبدالله، *الاحتجاج*، رياض، الرئاسة العامة لادارات البحوث العلمية، ١٤٠٣ق
- _____، *إقامة البرهان في الرد على من أنكر خروج المهدي والدجال ونزول المسيح في آخر الزمان*، رياض، مكتبة المعارف، ١٤٠٥ق
- حوى، سعيد، *الاساس في السنه وفقهها*، بى جا، دارالسلام للطباعة والنشر، دوم، ١٤١٢ق
- خزيم، محمد، *المصطلح الوحيد في علم الحديث*، بيروت، دارالصميمي، ١٤٢٩ق
- خطيب، عبد الكريم، *المسيح في القرآن والتوراه والانجيل*، مصر، دارالكتب الحديثه، ١٣٨٥ق
- _____، *المهدي المنتظرون من يتطرونه*، بى جا، دارالفكر العربى، ١٩٨٠م
- دونالدسن، دوايت، *عقيدته الشيعه*، مشهد، مكتبه الخانجى و مطبعته، ١٩٣٣م
- دهلوى، عبدالحق، *في اصول الحديث*، بيروت، دار ابن كثير، ١٤٢٦ق
- سخاوى، محمد، *فتح المغيث*، مصر، مكتبة السنة، ١٤٢٤ق
- سفارينى، شمس الدين، *لوامع الانوار*، دمشق، مؤسسة الخافقين و مكتبته، ١٤٠٢ق
- سيوطى، جلال الدين، *المزهر في علوم اللغة وانواعها*، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٩٩٨م
- _____، *عرف الوردى في اخبار المهدي*، تهران، هستى نما، ١٣٨٧ش
- _____، *الدرا المنثور*، بيروت، دارالفكر، بى تا
- شوكانى، محمد، *التوضيح في تواتر ما جاء في المهدي في المهدي المنتظر والدجال*

- والمسيح، بيروت، دارالمعرفة، ١٩٢٢ق
- صالح، صبحي، علوم الحديث ومصطلحه، بيروت، دارالعلم للملادين،
بيستم، ١٩٩٦م
- صبان، محمد بن علي، اسعاف الراغبين، يمن، دارالميراث النبوية، بي تا
- صديق حسن قنوجي، محمد، الاذاعه، دمشق، دار ابن كثير، ١٩٢٠ق
- صرصري، سليمان، شرح مختصر الروضه، محقق: عبدالله تركي، بي جا،
مؤسسة الرسالة، ١٩٠٧ق
- طائي المكي، محمد، النخبه النبهانيه شرح المنظومه البيقونيه، بيروت، مؤسسة
الكتب الثقافية، بي تا
- طبراني، سليمان، تفسير كبير، اردن، دارالكتاب الثقافي، ١٩٢١ق
- طبري، محمد، جامع البيان، بي جا، مؤسسة الرسالة، ١٩٢٠ق
- طحان، محمود، ترجمه تيسير مصطلح الحديث (درآمدی بر علوم حديث)، تربت،
جام خواجه عبدالله انصاري، ١٣٨٩ش
- عباد، عبدالمحسن، الرد على من كذب بالاحاديث الصحيحه في المهدي،
مدينه، مجلة الجامعة الاسلاميه، بي تا
- عباد، عبدالمحسن، شرح سنن ابي داود، مدينه، موقع الشبكة الاسلاميه،
بي تا
- غفيلي، عبدالله، اُشراط الساعة، رياض، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف
والدعوة والإرشاد، ١٩٢٢ق
- قرطبي، محمد، تذكره، رياض، مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، ١٩٢٥ق
- قندوزي، سليمان، ينابيع الموده، بي جا، دارالسوة للطباعة و النشر، ١٩١٦ق
- كتاني، محمد، نظم المتناثر في الحديث المتواتر، مغرب، مولويه، ١٣٢٨ق
- گنجي شافعي، محمد، البيان في اخبار صاحب الزمان، بيروت، دارالمحجة
البيضاء، ١٩٢١ق
- گولدزيهر، اغناتس، العقيدة والشريعة في الاسلام، بيروت، منشورات جمل،

٢٥٥٩م

- ماوردي، ابوالحسن، الحاوي الكبير، بيروت، دارالفكر، بى تا
- متقى هندی، على، البرهان فى علامات مهدي آخر زمان، قم، نشر رضوان،

١٣٩٩ق

- متقى هندی، على، كنز العمال، لبنان، مؤسسه الرساله، پنجم، ١٤٥١ق
- مروزی، نعيم، الفتن، قاهره، مكتبة التوحيد، ١٤١٢ق
- مقدس شافعى، يوسف، عقد الدرر، اردن، مكتبة المنار، ١٤١٥ق
- مقدم، محمد احمد اسماعيل، المهدي، اسكندريه، الدار العالميه للنشر والتوزيع، چهارم، ١٤٢٥ق

- مودودي، ابوالاعلى، البيانات عن المهدي، بيروت، دارالفكر، ١٤٢١ق
- نابلسی، عفيف، علم الحديث علم الرجال، بيروت، دارايوان، ١٤٢٩ق
- ورميزار، مصطفى، مهدويت از نگاه مفسران اهل سنت، قم، مؤسسه آينده روشن،

١٣٩٤ش

- الهی قمی، محمدباقر، الروض الفسیح، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت، ١٣٧٨ش

- هیتمی، ابن حجر، صواعق المحرقه، لبنان، مؤسسه الرساله، ١٤١٧ق

مهدویت در کیسانیه از وفات محمد بن حنفیه تا وفات

ابوهاشم (۸۱ - ۹۸)

رضا برادران^۱

نعمت الله صفری فروشانی^۲

چکیده

کیسانیه به عنوان یکی از نخستین گروه‌هایی که برای موعودِ احادیث پیامبر ﷺ مصداقی عینی و خارجی - محمد بن حنفیه - را برگزیدند، و از پیشگامان توجه به موضوع مهدویت در میان فرقه‌های اسلامی به شمار می‌روند؛ از این رو واکاوی و بازشناخت باور به مهدی و مهدویت در میان آنان با رویکرد فرایندی و تطوری، در نگاهی کلان به ارتقای مباحث و مطالعات تطوری در تاریخ تشیع کمک می‌کند. هدف‌گذاری پژوهش پیش رو، ترسیم جایگاه مهدی‌باوری در اندیشه کیسانیان از وفات محمد بن حنفیه در سال ۸۱ تا وفات عبدالله پسر وی ملقب به ابوهاشم در سال ۹۸ است که این امر با استفاده از بقایای آثار درون‌گروهی و همچنین کتاب‌های فرقه‌نگاری و تاریخی مرتبط با موضوع فوق میسر شده است. بنابراین با استفاده از تجزیه و تحلیل اطلاعات به دست آمده از

۱. دانشجوی دکتری معارف اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم (نویسنده مسئول)

(r.baradaraan@gmail.com).

۲. دانشیار گروه تاریخ اسلام جامعة المصطفی قم.

پذیرفتنی‌ترین نقل‌های تاریخی و بهره‌گیری از اصول پذیرفته شده در مطالعات فرقه‌نگاری و تاریخی و نیز ارائه تحلیل‌های عقلانی مستند، به بررسی باور به مهدویت در میان این فرقه از میان رفته، در این بازه زمانی خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد کیسانیان در نخستین گام به انکار مرگ محمد بن حنفیه پرداخته و از مکان غیبت وی اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. اما به مرور زمان از کوه رُضوی و چگونگی غیبت وی و همچنین شرایط پس از ظهور او سخن به میان آمد و این روند، سیری صعودی یافت. در مقابل موعودگرایان کیسانی، طرفداران ابوهاشم بودند که به امامت او بعد از پدرش باور داشتند. هرچند برخی از همین گروه در عین اعتقاد به ابوهاشم، همچنان مهدویت محمد بن حنفیه را نیز انکار نمی‌کردند.

واژگان کلیدی

کیسانیه، محمد بن حنفیه، مهدویت، تطور تاریخی، ابوهاشم.

مقدمه

«کیسانیه» به عنوان یکی از اولین فرقه‌های جدا شده از بدنه تشیع در نیمه دوم قرن اول ظهور کرد و دوسده به فعالیت‌های خود ادامه داد و در اواخر قرن سوم از میان رفت که شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)، سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) و شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) در آثار خود بدین موضوع تصریح کرده‌اند که در زمان آنان هیچ فردی را به عنوان شیعه کیسانی سراغ ندارند و از انقراض کیسانیان مدت زیادی گذشته است (مفید، ۱۴۱۳: ۲۹۸؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ج ۳، ۱۴۷؛ طوسی، ۱۴۲۵: ۱۹ - ۲۰)؛ اما نام کیسانیان در تاریخ و به خصوص در کتاب‌های فرقه‌نگاری که عمدتاً بعد از نابودی ایشان نگاشته شد، باقی ماند. یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های کیسانیه، تجلی دادن باور عمومی به مهدی و مشخص ساختن مصداقی عینی برای آن در شخصیتی به نام «محمد بن حنفیه» پسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. فرقه‌نگاران اولیه چون نوبختی (م ۳۰۰ یا

۳۱۰ق)، اشعری قمی (م ۳۰۰ یا ۳۰۱ق) و دیگران، به عنوان مصادر اولیه و همچنین معاصران نیز به کیسانیه و عقاید آنان پرداخته‌اند، اما باور به مهدویت در کیسانیه به عنوان یک پدیده اعتقادی در سترتاریخی و به صورت گزاره‌ای زمان‌مند چندان مورد توجه قرار نگرفته است و کمتر تحقیقی به روند، سیرو تکامل عقیده به مهدی و مهدویت در بین کیسانیان پرداخته است و جای خالی مباحث «تطوری» و تاریخ‌گذاری در این موضوع به شدت احساس می‌شود؛ به ویژه زمانی که بخواهیم تعامل‌های کیسانیه با دیگر فرقه‌ها را در این باور بررسی کنیم. مقاله حاضر به روند مهدی‌باوری در کیسانیه از وفات محمد بن حنفیه تا وفات ابوهاشم پرداخته است.

وفات محمد بن حنفیه و اولین انشعاب بزرگ در کیسانیه

وفات محمد بن حنفیه در سال ۸۱ (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۸۷؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۹۵؛ طبری، ۱۹۶۷: ج ۱۱، ۶۲۸) یا ۸۲ هجری (بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۲، ۲۰۱) تأثیری شگرف در عقاید کیسانیان گذاشت. اولین پیامد مرگ محمد بن حنفیه بهت و حیرت کیسانیه است، به گونه‌ای که اشعری قمی از عنوان «تیه» استفاده می‌کند و چنین می‌گوید:

اصحاب ابو عمره کیسان در آن روز خود را در تیه (سرگردانی) دیدند و چنین پنداشتند که امام و مرشد و سرپرستی ندارند. (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۲)

هم‌چنان‌که قرآن درباره بنی اسرائیل و سرگردانی آن‌ها از واژه «یتیهون» استفاده کرده است (مائده: ۲۶). این مشابهت شاید گویای وضعیت بسیار مبهم و در عین حال سراسری‌آسی باشد که بر جامعه آن روز کیسانیه سایه افکنده بود؛ اما این پایان ماجرا نبود، بلکه برای کیسانیان در این زمان بیش از دو راه وجود نداشت؛ یا باید در محمد بن حنفیه توقف کرده و قائل به مهدویت

او می شدند و یا این که به امامت پسرش عبدالله گردن می نهادند. بنابراین می توان شاخه های کیسانیه بعد از رحلت محمدبن حنفیه تا وفات ابوهاشم را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. طرفداران مهدویت محمدبن حنفیه؛

۲. طرفداران امامت ابوهاشم.

هرچند شاید راه سومی نیز وجود داشته باشد که پذیرفتن زعامت ابوهاشم را در ستیز با مهدویت محمدبن حنفیه نداند و عده ای به رغم گردن نهادن به امامت ابوهاشم از محمدبن حنفیه به عنوان منجی نهایی یاد می کردند که در انتهای مقاله بیشتر به آن پرداخته خواهد شد.

۱. طرفداران مهدویت محمدبن حنفیه

مرگ محمدبن حنفیه مسئله ای نبود که کیسانیان به راحتی از پس هضم آن برآیند. از این رو برخی از آنان نخواستند یا نتوانستند وفات رهبر خود را باور کنند. در این جا بود که ادعای مهدویت محمدبن حنفیه از سوی «کریه» با پیروی از «ابن کرب» (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷ و ۲۸) یا «ابی کرب» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷ و ۳۴) مطرح شد؛ فردی که احتمالاً پسوندی با نام «الضریر» دارد (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷)؛ ولی در کتب تاریخی هیچ مطلبی از او ثبت نشده است.

طبق گزارش کتاب های فرقه نگاری، کریبان ادعا داشتند محمدبن حنفیه نمرده و غایب است و در عین حال، مکان او نیز مشخص نیست؛ اما وی روزی ظهور کرده و مالک زمین خواهد شد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۱). شاید بتوان گفت ساده ترین و بسیط ترین ادعای مهدویت برای محمدبن علی همین گفتار است. در این دعوی خبری از برخی صفات فوق بشری، همچنین محل سکونت مهدی و نحوه زندگی او

در این مکان وجود ندارد. گرچه برخی فرقه‌نگاران ادعا کرده‌اند که کریبان معتقد به غیبت محمدبن حنفیه در کوه رضوی با محافظت شیروبری در کنار او هستند (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷-۲۸) و حتی برای این اثبات این مدعا «کُثیر عزه»^۱ (م ۱۰۵ق) را - که اشعاری در این باره دارد - از همین گروه می‌دانند (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۹). البته شاید این گفتار صحیح نباشد؛ چراکه نوبختی و اشعری قمی کربیه را افرادی می‌دانند که صراحتاً اعلام کرده‌اند ما از جای مهدی اطلاعی نداریم (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷)؛ هم‌چنان که در اشعار کثیر عزه هیچ اشاره‌ای به ابن کرب نشده است.^۲

الف) انکار مرگ محمدبن حنفیه

کربیه و همه کسانی که به غیبت محمدبن حنفیه معتقد بودند، باید یک مسئله اساسی را برای خود حل می‌کردند و آن توجیه مرگ عیان محمدبن حنفیه بود (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۸)؛ چنان که امام صادق علیه السلام نیز در گفت‌وگوی خود با «حیان سراج» - که از کیسانسانی است که به ظهور محمدبن حنفیه ایمان داشته است - به چنین موضوعی اشاره فرمود (طوسی، ۱۴۰۹: ۳۱۴)؛ نکته‌ای که شاید به راحتی قابل حل نبود؛ زیرا همان طور که قبلاً گفته شد محمدبن حنفیه انسان گمنامی نبود و حاکم مدینه برای نماز برپیکر او حاضر شد و حتی ابوهاشم قبر پدر خود را به اطرافیان نشان می‌داد (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۸۷). همچنین مصادر امامیه لحظات آخر حیات وی را گزارش کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۹: ۳۱۴-۳۱۶؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۶-۳۷؛ صدوق،

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره این فرد، نک: مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳: ۷۸؛ دینوری، ۲۰۰۳: ج ۱، ۴۹۴-۵۰۸؛ اصفهانی، ۱۹۹۴: ج ۹، ۵-۲۹.

۲. دیوان «عبدالرحمن بن ابی جمعه» ملقب به «کثیر عزه» را «احسان عباس» گردآوری کرده و با مقدمه و شرح «مجید طراد» در «دارالکتب العلمی» بیروت منتشر شده است.

۱۴۱۳: ج ۱، ۱۹۷). از این رو امام صادق علیه السلام در رد ادعای زنده بودن ابن حنفیه چنین فرمود:

چگونه امکان دارد فردی زنده باشد، ولی زنانش به ازدواج دیگران درآیند و اموالش تقسیم گردد؟ (طوسی، ۱۴۰۹: ۳۱۴)

براساس همین دشواری‌ها بود که برخی کیسانیان ناچار شدند به سراغ قرآن و تاریخ رفته و مرگ رهبر خود را توجیه کنند. بدین سبب چنین گفتند که محمد بن حنفیه برای این که به دست جویندگان خود نیفتد، اوضاع را به گونه‌ای ترتیب داد که مردم تصور کنند وی از دنیا رفته است، همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خواباندن علی علیه السلام در جای خود، توانست از توطئه کفار جان سالم به در ببرد (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۸). همچنین آن‌ها با استناد به قرآن چنین می‌گفتند:

همان گونه که عیسی بن مریم علیه السلام کشته نشد و امر بر دشمنانش مشتبه گردید، همچنین محمد بن حنفیه نیز همانند عیسی علیه السلام نمرده و مردم به اشتباه تصور کردند که وی از دنیا رفته است (طوسی، ۱۴۰۹: ۳۱۵-۳۱۶).

این توجیهات صرف نظر از ابهام در جویندگان و دشمنان خیالی محمد بن حنفیه که هیچ گزارش تاریخی در این باره ثبت نشده است، نمی‌تواند با شواهد قوی ذکر شده که دلالت بر مرگ محمد بن حنفیه داشتند، مقابله کند. از این رو احتمالاً این توجیهات سال‌ها بعد از مرگ محمد بن حنفیه ساخته شده باشد. همان طور که واکنش صریح و انتقادی به این باور را از زبان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کردیم؛ چنان که امام صادق علیه السلام به صراحت خطاب به حیان فرمود که دروغ بر قلبش مستولی شده است (طوسی، ۱۴۰۹: ۳۱۵).

ب، چرایی انتخاب رضوی به عنوان محل سکونت محمد بن حنفیه

اولین و ساده‌ترین واکنش به مرگ محمد بن حنفیه انکار مرگ او بود؛ اما به صورت طبیعی در مرحله بعد این سؤال پیش می‌آمد که اگر او از دنیا نرفته است، پس هم‌اکنون کجاست؟ پیروان ابن کرب آشکارا از محل زندگی او اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷). اما برخی از کیسانیه در این مرحله از مکانی به نام کوه رضوی نام بردند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷، ۲۸، ۳۵؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۰؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۴). این رشته کوه در حدفاصل بین مکه و مدینه و در جهت جنوب غربی مدینه، با طول جغرافیایی ۳۸ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض ۲۴ درجه و ۳۵ دقیقه است.^۱ این کوه در نزدیکی «ینبع» و در حدود فاصله‌ای صد کیلومتری تا مدینه و بنا بر محاسبات قدیم در هفت منزلی این شهر واقع است (حموی، ۱۹۹۵: ج ۳، ۵۱؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲: ج ۱، ۱۴۱).

اما علت انتخاب این کوه از سوی کیسانیه چیست؟ برای جواب به این سؤال می‌توان چندین جواب در نظر گرفت:

۱. این کوه دارای طبیعتی زیبا و چشمه‌ها و درختان متعدد است (حموی، ۱۹۹۵: ج ۳، ۵۱)؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام نیز کوه رضوی را دربردارنده هر درخت ثمردهنده‌ای معرفی می‌نماید (طوسی، ۱۴۲۵: ۱۶۳). از این رو طبیعتاً محل مناسبی برای زندگی به نظر می‌رسد.

۲. صرف نظر از محیط طبیعی مطلوب این کوه، قداست خاص آن در نظر مسلمانان نکته‌ای است که نباید از یاد برد. در برخی روایات چنین آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این کوه را تقدیس کرده و یکی از کوه‌هایی دانسته است که ایشان را دوست دارد (حموی، ۱۹۹۵: ج ۳، ۵۱؛ ابن فقیه، ۱۹۹۶: ۸۱) انس بن برای آگاهی بیشتر از جغرافیای تاریخی، نام‌شناسی و جایگاه نمادین آن در باور عموم مسلمین و به‌ویژه شیعیان، نک: حامد خانی، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۴۲.

مالک به نقل از رسول خدا ﷺ رضوی را جزء شش کوهی دانسته است که از بقایای کوه معروفی که در مقابل عظمت خداوند در نزد موسی متلاشی شد (اعراف: ۱۴۳) و تفاسیر ذیل آیه) به وجود آمده است (حموی، ۱۹۹۵: ج ۲، ۷۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۴، ۷۳۲). همچنین در حدیثی منسوب به امام سجاد علیه السلام این کوه محل رجعت قائم آل محمد ﷺ قلمداد شده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۳۰۶). امام باقر علیه السلام نیز رضوی را جزء پنج کوهی دانسته است که ابراهیم علیه السلام از آن‌ها برای تجدید بنای کعبه استفاده کرد (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۷، ۲۲۳؛ ج ۹۶، ۶۵). امام صادق علیه السلام در حدیثی چنین فرموده است که مؤمنان در «جنان رضوی» آل محمد ﷺ را زیارت خواهند کرد (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۳، ۱۳۲؛ کوفی اهوازی، ۱۴۰۲: ۸۱-۸۳)؛ چنان‌که در حدیث مشابهی امام محل دیدار ارواح مؤمنان آل محمد ﷺ را در کوه‌های رضوی (جبال رضوی) می‌دانند (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۶، ۲۴۳؛ ج ۲۷، ۳۰۸). همچنین امام صادق علیه السلام این کوه را از منطقه فارس می‌دانند که به علت محبت اهل بیت علیه السلام به نزدیکی مدینه منتقل شده و امام زمان علیه السلام در این جا دو غیبت کوتاه و طولانی خواهد داشت (طوسی، ۱۴۲۵: ۱۶۳). از این رو در مجموع و صرف نظر از صحت و سقم هر کدام از این احادیث می‌توان به این برداشت کلی دست یافت که رضوی در نظر مسلمانان کوهی مقدس و در نگاه شیعیان مرتبط با مهدی است. شاید به همین جهت در دعای ندبه از این کوه به عنوان یکی از مکان‌های احتمالی برای حضور امام عصر علیه السلام یاد شده است. هرچند برخی تلاش کرده‌اند درج نام رضوی در دعای ندبه را توجیه کرده و آن را بی‌ارتباط به کیسانیه بدانند (استادی، ۱۳۵۱: ۶۰-۶۵).

۳. این کوه و به‌طور کلی مناطق کوهستانی، به علت صعب‌العبور بودن و عدم دسترسی همگانی بر تمامی مناطق آن، به‌خوبی مستعد نامزدی برای اعلام ایشان به عنوان محل زندگی افراد خیالی هستند و همچنین کوه‌ها محل

مناسبتی برای اختفاء مبارزان اند. شاید به ملاحظه همین جهات بود که «محمد نفس زکیه» (م ۱۴۵ق) این کوه را به عنوان پناهگاه خود در میان کوه‌های اطراف مدینه برگزید (طبری، ۱۹۶۷: ج ۵، ۵۳۵؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۸۹؛ رازی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۳۸۵؛ اصفهانی، بی‌تا: ۲۰۵)؛ هم‌چنان‌که امام صادق علیه السلام نیز از این کوه با عنوان «امان للخائف» یاد کرده و حتی این نکته را تکرار فرمود (طوسی، ۱۴۲۵: ۱۶۳).

صرف‌نظر از شرایط یادشده، علت انتخاب این کوه از سوی کیسانیان به عنوان محل اختفای محمدبن حنفیه، گره خوردن رضوی با زندگی محمدبن حنفیه است؛ چراکه «یعقوبی» (م ۲۸۴ یا ۲۹۲ق) این کوه را به عنوان محل تبعید محمدبن حنفیه نام می‌برد (یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ۲۶۲). در این میان حتی برخی فرق‌نویسان چنین ادعا کرده‌اند محمدبن حنفیه پس از خاک‌سپاری ابن عباس (م ۶۸ق) در طائف، به رضوی رسید و در این‌جا اختلاف پیدا شد که آیا وی در رضوی درگذشته یا غیبت کرده است (بغدادی، ۱۴۰۸: ۳۸). هرچند اسفراینی (م ۴۷۱ق) نیز دفن ابن حنفیه را در رضوی نقل کرده است، اما به اختلاف در رحلت یا غیبت ابن حنفیه اشاره‌ای ندارد (اسفراینی، ۱۳۵۹: ۳۰).

اگرچه این گزارش‌ها را نمی‌توان به راحتی پذیرفت؛ چراکه تنها یعقوبی ادعا کرده است که ابن‌زبیر (م ۷۳ق) محمدبن حنفیه را به رضوی تبعید کرد. همچنین تفاوت زمانی آشکار وفات محمدبن حنفیه در سال ۸۱ یا ۸۲ و رحلت ابن عباس در سال ۶۸ (ابن سعد، ۱۹۹۰: الخامسة، ۲۰۷؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۴، ۵۴)، پذیرفتن گزارش فرقه‌نگاران را نیز مشکل کرده است؛ هم‌چنان‌که کتاب‌های تاریخ برمرگ و دفن ابن حنفیه در مدینه تأکید کرده‌اند (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۸۷؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۹۵). از این‌رو برخی در ادعایی عجیب چنین عنوان کرده‌اند که وی در رضوی درگذشت و در بقیع

مدفون شد (ابن جزری، ۲۰۰۶: ج ۲، ۱۸۰).

ج) چگونگی زندگی محمد بن حنفیه در زمان غیبت

پس از انتخاب رضوی به عنوان محل سکونت محمد بن حنفیه، کیسانیان پا را از این مرحله فراتر نهاده و به کیفیت زندگانی و امرار معاش محمد بن حنفیه در درون کوه پرداختند. «کثیر عزه» شاید برای اولین بار از فراهم بودن غسل و آب در کنار محمد بن حنفیه سخن رانده است (بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۲، ۲۰۳؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۷۸؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۹؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷)؛ غسل و آبی که بعدها پیشوند چشمه هم در کنار آن اضافه شد (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۴) که شاید کسی توهم تمام شدن آن را نداشته باشد. این روند به همین جا ختم نشد و در عین حفظ غسل و آب در لیست غذای محمد بن حنفیه، سخن از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی به میان آمد که محمد بن حنفیه در طول دوران غیبت از آن‌ها استفاده می‌کند (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۵۱).

شاید این تفصیلات با غیبت تنبیه‌گونه محمد بن حنفیه سازگار نباشد؛ زیرا عده‌ای از کیسانیه غیبت محمد بن حنفیه را به سبب گناهی می‌دانستند که در برخی از گزارش‌ها به بیعت ابن حنفیه با عبدالملک تفسیر شده است (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۲-۲۳؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۰؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۳۸)، هرچند کسانی که چنین تحلیلی را دنبال می‌کردند، بر این نکته تأکید داشتند که صرف دوری محمد از مردم برای مجازاتش کافی است و او از امامت ساقط نشده و مانند پیامبران به اوج خود باز خواهد گشت. از این رو تنها تنبیه وی، تنهایی و دوری از اصحاب و اهل بیتش خواهد بود (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۲-۲۳). به همین دلیل شاید بتوان گفت که منعی در اضافه شدن خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های بعدی چندان به چشم نمی‌خورد.

به هر حال این تنها جنبه مادی زندگانی محمد بن حنفیه در رضوی است؛ چراکه برای مهدی امت طبعاً باید امتیازات روحانی و معنوی نیز در نظر گرفته شود و لذا صحبت از فرشتگانی به میان آمد که هم صحبت مهدی هستند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۸، ۳۱)؛ چنان که سید حمیری (م ۱۷۳ق) نیز به این موضوع اشاره کرده است (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۰؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۳۰؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۱۸۳).

اساساً در نگاه به غیبت محمد بن حنفیه تلاش شده است حالتی فراتر از وضعیت معمول انسانی در نظر گرفته شود. برای مثال، زمانی که صحبت از محافظان و هم نشینان ابن حنفیه در زمان غیبت پیش می آید، به حضور درندگان در کنار ابن حنفیه برای حفاظت از او برمی خوریم که بارها توسط منابع با عبارات گوناگون تکرار شده است. در برخی از منابع به محافظت شیر و ببری از محمد بن حنفیه اشاره شده است (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۱۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۸)؛ چنان که در پاره ای از مصادر به محافظت دو شیر از محمد بن حنفیه اشاره می کند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۶) یا دو شیر و دو ببر را محافظان ابن حنفیه دانسته اند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷ و ۲۸) که در نهایت این تفکر در شعرسید حمیری به اوج خود رسیده و محافظان محمد بن حنفیه را شیرها و ببرها تصور کرده است (حمیری، ۱۹۹۹: ۷۹)؛ چنان که سخن از آهوانی می رود که هر صبح و شام به نزد مهدی آمده و گوشت و شیر خود را به وی ارزانی می دارند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۵-۳۶)؛ ولی کوشش کیسانیان براین بوده است که در این زمینه زیاده روی شدیدی صورت نگیرد؛ زیرا برای شرح دوران غیبت مسائلی از قبیل انجام کارهای خارق العاده یا فعالیت های فوق بشری مانند آن چه بعد از ظهور و اتفاق می افتد، مشاهده نمی گردد که به زودی در مورد آن شرح داده خواهد شد.

د) مدت غیبت محمد بن حنفیه

زمان غیبت محمد بن حنفیه از دیگر مسائل مهم در باب مهدویت محمد بن علی است. در منابع مرتبط با کیسانیه به زمان مشخصی برای ظهور ابن حنفیه اشاره نشده است. البته تنها در دو کتاب *المقالات والفرق و مسائل الامامة* به باور برخی از کیسانیان اشاره شده است که انتظار داشتند محمد بن حنفیه بعد از شصت (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱) یا هفتاد سال (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸) ظهور کند. این باور احتمالاً برگرفته از شعر سید حمیری است که بلافاصله پس از این مطلب در دو کتاب آمده است:

و عادوا فیک اهل الارض طرا / مقامک عنهم سبعین عاما (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۰؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۲؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸)؛
اهل زمین همگی به سمت تو بازمی گردند / در حالی که دوری تواز
آنان هفتاد سال شده است.

البته در برخی از مصادر، مصراع دوم به صورت «مغیبک عنهم سبعین عاما» آمده است (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۷۹؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۲، ۲۰۲). هرچند ابیات منعکس شده در *المقالات والفرق* که انتظاری شصت ساله را برای کیسانیان مشخص می سازد، دربردارنده گذشت هفتاد سال از رحلت محمد بن حنفیه است، اما باید در نظر داشت روایت دیگر این شعر که شهرت کمتری دارد، به صراحت از گذشت شصت سال از غیبت محمد بن حنفیه خبر می دهد (کوفی، ۱۹۹۱: ج ۶، ۱۸۰؛ سمعانی، ۱۹۶۲: ج ۱، ۳۴۵؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۱۸۳)؛ هرچند شاید بتوان گفت انتظار کیسانیان برای ظهور، شصت سال پس از رحلت محمد بن حنفیه بود؛ اما چون این مدت گذشت و انتظارات برآورده نشد. سید حمیری چنین شعری بعد از گذشت ده سال دیگر سرود. این مطلب را از متن کتاب اشعری قمی نیز می توان برداشت کرد (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱).

اما به غیر از خبر فوق، زمان خاصی برای ظهور مشخص نشده است. حسن بن محمد بن حنفیه^۱ (م ۹۹-۱۰۱ق) در اظهاراتش درباره شیعیان تندرو و شاید کیسانیه به انتظار آن‌ها برای دولتی قبل از وقوع قیامت اشاره دارد (ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۳۳۴). البته این حداکثر زمانی است که می‌توان برای غیبت در نظر گرفت؛ هرچند به نظر می‌رسد کیسانیان انتظار نداشتند غیبت محمد بن حنفیه سال‌های زیادی را دربرگیرد و لذا این برداشت حسن احتمالاً مختص کیسانیه نباشد و ریشه از احادیث نبوی گیرد که ظهور مهدی را حتمی شمرده است؛ اگرچه یک روز از عمر دنیا باقی باشد (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۸۰؛ طوسی، ۱۴۲۵: ۱۸۰، ۱۸۱؛ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ۳۴۰). بنابراین از دیدگاه نگارنده، کیسانیان می‌پنداشتند غیبت محمد بن حنفیه کوتاه‌مدت بوده و خروج رهبرشان حداکثر تا پایان دولت اموی (۱۳۲ق) یا در نهایت تا پایان نیمه اول قرن دوم صورت می‌گیرد. برای اثبات این مدعا می‌توان به شواهد ذیل استناد کرد:

۱. کیسانیان زمانی رهبر خود را از دست دادند که احتمالاً ۶۵ بهار از زندگی او گذشته بود (بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۹۵). هرچند اگر ولادت او را در سال ۲۱ هجری بدانیم (ابن خلکان، ۱۹۷۱: ج ۴، ۱۷۲)، ابن حنفیه در هنگام وفات به سال ۸۱ یا ۸۲، حدود شصت ساله بوده است. در هر حال وی براساس عمر طبیعی نمی‌توانست غیبتی طولانی مدت داشته باشد؛ به‌ویژه آن‌که برخی از شعرای کیسانی بر حیات محمد بن حنفیه تأکید داشته و به صراحت مرگ او را انکار می‌کردند. برای مثال، کثیر عزه اشعاری دارد که آشکارا مرگ محمد بن حنفیه را نمی‌پذیرد؛ آن‌جا که می‌گوید:

۱. برای آگاهی بیشتر درباره حسن بن محمد، نک: ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵: ۲۵۲-۲۵۳؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳: ۲۷۰-۲۷۱.

وسبط لا یذوق الموت حتی / یعود الخیل یقدمها اللواء (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۹؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۱۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۹)؛

و سبطی که طعم مرگ را نخواهد چشید / تا زمانی که سواره بازگردد و پیشاپیش اولشکریان به حرکت درآمده باشند.

هرچند مصراع اول این بیت در مصادر تاریخی به جای «لا یذوق الموت» با عبارت «لا تراه الاعین» انعکاس یافته است (بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۲، ۲۰۳؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۷۸).

کثیر در شعر دیگری نیز بر این موضوع تصریح کرده است (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۹)؛ هم‌چنان‌که سید حمیری نیز در اشعارش به حیات محمدبن حنفیه در طول غیبت تصریح دارد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۰؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۹۸؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۲، ۲۰۲؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۷۹).

در عین حال پیروان کیسانیه چون باور داشتند که ابن حنفیه به زودی ظهور خواهد کرد به سراغ استدلال‌های کلامی در جهت اثبات حیات محمدبن حنفیه نرفتند؛ همان‌طور که در تاریخ کیسانیه به وجود متکلمینی زبردست در میان ایشان اشاره‌ای نشده است. آن‌ها که گمان می‌کردند به زودی شاهد برپایی دولتی با محوریت محمدبن حنفیه خواهند بود، جواب قانع‌کننده‌ای برای ملامت‌گران خود - که آن‌ها را در توهم زنده پنداشتن رهبرشان می‌پنداشتند - نداشتند؛ چنان‌که سید حمیری به اشاره از فشارها و وضعیت پیچیده و سخت کیسانیان به هنگام طولانی شدن غیبت سخن رانده، ولی باز پاسخی قانع‌کننده ارائه نداده و صرفاً سرزنش‌کنندگان را جاهل و دشمن کیسانیان خوانده است (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱ - ۳۲).

این نکته زمانی روشن‌تر می‌شود که به چالش بزرگ امامیه پس از غیبت

صغرا نگاهی بیندازیم. علمای شیعه پس از اتمام دوران غیبت صغرا و گذشت ۶۹ سال از غیبت امام عصر علیه السلام هنگامی که شاهد بالا گرفتن زمزمه‌هایی درباره مرگ احتمالی امام غایب خود شدند و حیرت و تردید شیعه در وجود امام زمان علیه السلام را مشاهده نمودند با براهین عقلی توانستند تا حدود زیادی شیعیان را مجاب به زنده بودن امام نمایند. اگرچه به تصریح عالمانی چون نعمانی و شیخ صدوق برخی از شیعیان بعد از غیبت صغرا و حیرت بزرگ شیعه در این زمان، از عقیده خود دست کشیدند^۱ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳-۲، ۱۶؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۵۷-۱۵۸، ۱۹۲، ۱۹۶).

۲. برخی از وقایع مرتبط با ظهور محمد بن حنفیه به روشنی گواه آن است که ایشان انتظار داشتند به زودی شاهد شکل‌گیری دولت مهدی باشند. برای نمونه می‌توان به تخریب دمشق در هنگام ظهور اشاره کرد. کیسانیان بارها از ویران کردن دمشق، شهری که همه آرزوهای آنان را بر باد داده بود، سخن گفته و حتی در این موضوع راه افراط در پیش گرفتند؛ چراکه یکی از وظایف مهدی نابودی تک‌تک سنگ‌های دمشق و شاید فروبردن آن به داخل زمین بود (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱). بنابراین آن‌ها برای باور بودند که دوران سخت انتظار قبل از سقوط امویان به سر آید.

۳. همچنین در برخی از اخبار پیرامون غیبت محمد بن حنفیه به اصحاب و یارانی اشاره شده که همراه محمد بن حنفیه در کوه رضوی غایب شدند که برخی تعداد آنان تا چهل تن قلمداد کرده‌اند (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ج ۶، ۳۲۶). همچنین در هنگام ظهور محمد بن علی شیعیانی که همراه با او در رضوی به سر می‌بردند، در کنار وی حضور دارند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱)؛ هم‌چنان که سید حمیری از مجلس انسی در زمان غیبت نام برده که احتمالاً با حضور

۱. برای آگاهی بیشتر از تغییر نگاه شیعه به مسئله حیات امام زمان علیه السلام نک: حسین، ۱۳۸۵: ۲۱۶-۲۲۴.

یاران محمدبن حنفیه برگزار می‌گردد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۰؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۹۸)؛ هرچند وجود شیعیان در کنار محمدبن حنفیه نکته‌ای است که جای تأمل دارد؛ چراکه برخی از کیسانیان باور داشتند غیبت محمدبن حنفیه تنبیهی از جانب خداوند بوده و باید آن را به دور از اصحاب و اهل بیتش بگذرانند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱)؛ چنان‌که در موارد دیگر به فرشتگانی اشاره کرده است که در طول دوران غیبت همنشین وی خواهند بود که طبعاً اگر افرادی با محمدبن حنفیه غیبت می‌کردند، نیاز چندانی به حضور ملائکه برای همنشینی با وی احساس نمی‌شد (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۸، ۳۲).

اگر قرار بر غیبتی طولانی مدت برای محمدبن حنفیه بود، طبیعتاً توجیه زنده ماندن یارانش در کنار او کاری بسیار سخت و بسی مشکل تراز تصور حیات ابن حنفیه به تنهایی است. شاید به همین جهت در پاره‌ای از عقاید کیسانیه در بعد از ظهور چنین آمده که شیعیان محمد در زمان ظهور دوباره برانگیخته خواهند شد (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸). بنابراین کیسانیان بر این باور بودند که به زودی محمدبن حنفیه با یاران خود از پس پرده غیبت برآمده و آرزوهای کیسانیان را محقق خواهد کرد.

۴. شاهد بسیار روشن دیگری که بر اعتقاد کیسانیان درباره مدت زمان غیبت وجود دارد، شعرسید حمیری است که با اشاره صریح به گذشتن شصت یا هفتاد سال از رحلت محمدبن علی از نیامدن او شکوه کرده و تقاضای ظهوری سریع را دارد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۲؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۲، ۲۰۲؛ ابن اعثم، ۱۹۹۱: ج ۶، ۱۸۰؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۷۹؛ سمعانی، ۱۹۶۲: ج ۱، ۳۴۵؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۱۸۳).

بنابراین با توجه به شواهد فوق می‌توان چنین گفت که کیسانیان تصور

طولانی شدن غیبت را نداشتند و شاید همین موضوع سبب شد تا بسیاری از آن‌ها بعد از گذشت سالیان متمادی از غیبت محمد به دیگر گروه‌ها بپیوندند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۳-۳۸؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۱-۵۰؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۱۸-۲۳؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۵-۱۹۹؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷-۳۸؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۰-۱۷۹)؛ چراکه اساساً یکی از مسائل بسیار اساسی در کیسانیه و همه کسانی که به مهدویت شخصی گرایش دارند، توجیه حیات مهدی آن‌هم برای مدت طولانی است.

ه. رویدادهای پس از ظهور محمد بن حنفیه

از دیگر موضوعات قابل توجه درباره کیسانیان تفصیلات اعجاب برانگیزی است که از وقایع بعد از ظهور محمد بن حنفیه ارائه می‌دهند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۱، ۴۲؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۴، ۵۰؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷-۱۸۹؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۰). در این اخبار، چهار موضوع مهم تر به نظر می‌رسد:

۱. نفرت از بنی امیه و عثمانیان: کیسانیان شاید به واسطه حکومت سراسر خفقان حجاج بر عراق در سال‌های ۷۳ تا ۹۵ (طبری، ۱۹۶۷: ج ۶، ۲۰۳ به بعد) کینه شدیدی از امویان به دل گرفته و دمشق را به عنوان نماد ایشان می‌شناختند. لذا همان‌طور که گفته شد، در شرح رویدادهای پس از ظهور به نابودی دمشق عنایت ویژه‌ای شده و حتی برخی از نابودی سنگ‌سنگ آن و شاید فروبردن آن به داخل زمین سخن گفته‌اند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱)؛ چنان‌که خرابی دمشق و قتل عام امویان به دست عباسیان (طبری، ۱۹۶۷: ج ۷، ۴۳۷ به بعد) هم برای آنان کافی نبوده است و در اشعار شعری چون سید حمیری (۱۰۵-۱۷۳) - که احتمالاً عمده اشعار وی مربوط به بعد از سقوط امویان باشد - نیز به نابودی هرآن‌چه احزاب در دمشق بنا کرده‌اند،

اشاره شده است (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۲؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۹). همان گونه که وی شعر بلند خود در باب وقایع ظهور محمد بن حنفیه و قتل امویان و اسارت زنان شان بعد از انقراض امویان می سراید؛ زیرا در یکی از ابیات آن به صراحت از گذشت شصت یا هفتاد سال از غیبت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ خبر می دهد (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸-۱۸۹). همچنین وقتی محمد بن حنفیه به نابودی دمشق همت می گمارد، ندا می رسد که «شفیت و اشتفیت» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱) که آوردن «اشتفیت» در کنار «شفیت» نشان از تأکید بر آسوده شدن (ابن منظور، بی تا: ج ۱۴، ۴۳۷) و دلخوش گشتن محمد بن حنفیه و یارانش از سختی های زیادی است که در دوان غیبت متحمل شده اند.

کیسانیان به سراغ خود امویان نیز رفته و یکی از فعالیت های مهدی پس از ظهور را نابودی ستمگران می دانند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱) که در اشعار شعرای آنان نیز این موضوع به چشم می خورد (همو: ۳۲؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷) و در برخی از منابع به بنی امیه تخصیص زده شده است (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷). شدت فشارها را می توان در اشعار سید حمیری هم مشاهده کرد که به قتل مردان هم توسط ابن حنفیه بسنده نکرده و سخن از اسارت زنان دربار دمشق آورده است (همو: ۱۸۹). کیسانیان حتی به صراحت اظهار داشته اند که معاویه (م ۶۰ق) و آل ابی سفیان توسط علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رجعت دوباره ایشان به قتل می رسند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۴۲؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۵۰). البته آنان از رقیب سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام یعنی بصری ها با گرایش های عثمانی شان (خیرخواه علوی، ۱۳۸۹) غافل نمانده و چنین گفته اند که علی علیه السلام شهر بصره را غرق کرده (نوبختی، ۱۴۰۴: ۴۲) و به آتش خواهد کشید (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۵۰).

۲. پیوند با قرآن و تاریخ: فرقه کیسانیه در زمینه ظهور مهدی هم تلاش

کرده‌اند خود را با قرآن و تاریخ پیوند زنند. از این رو در شرح اخبار مهدی پس از ظهور در موارد متعددی برای تحکیم ادعاهای خود به آیات قرآنی تمسک کرده یا وقایع تاریخی را با توجه به علایق شان بومی سازی و تکرار کرده‌اند. به عنوان مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

(الف) خروج از مکه: خروج محمدبن حنفیه از مکه خواهد بود که از آن به «بلد امین» تعبیر کرده‌اند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱). در انتخاب این واژه توسط کیسانیه عنایت خاصی صورت گرفته است؛ چون همان طور که در نظریه اسباط (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۶ - ۳۱) آمده است، کیسانیان مصداق بلد امین در آیه سوم سوره تین را محمدبن حنفیه قلمداد کرده‌اند (همو: ۳۰).

(ب) تأثیر بر خورشید: یکی از وقایع ظهور محمدبن حنفیه صعود او به آسمان و از نیام برآوردن شمشیری است که درخشش آن نور خورشید را تیره خواهد کرد که کیسانیه مراد از آیه یکم سوره تکویر را که از درهم پیچیده شدن خورشید حکایت دارد، به همین زمان تفسیر کرده‌اند (همو: ۳۱).

(ج) پیوند با رسول خدا ﷺ و صدر اسلام: همچنین کیسانیان کسانی که با محمدبن حنفیه خروج می‌کنند را از لحاظ تعداد همان مقداری می‌دانند که در جنگ بدر همراه رسول خدا ﷺ شرکت کردند (همو؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸)؛ چنان که سید حمیری نیز این باور را در اشعارش بازتاب داده است (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۹). این توجه به غزوه بدر به همین جا ختم نمی‌شود و برخی از فرشتگان همراه مهدی در هنگام خروج، ملائکه‌ای هستند که مسلمانان را در جنگ بدر یاری دادند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱). نکته قابل تأمل در این جا روایاتی در میان امامیه است که عدد یاران امام زمان (عج) در هنگام ظهور را همان عده اهل بدر و ۳۱۳ نفر می‌داند (طوسی، ۱۴۲۵: ۴۷۷؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۴۱، ۳۱۵؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۶۸، ج ۲، ۳۷۸، ۶۵۴، ۶۷۲-۶۷۳)؛ چنان که در کمال‌الدین صدوق آمده است:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يُخْرِجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام فَأَتَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ يُخْرِجُ مَعَهُ مِثْلَ عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَمَا يُخْرِجُ إِلَّا فِي أُولَى قُوَّةٍ وَمَا تَكُونُ أُولُو الْقُوَّةِ أَقَلَّ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۵۴)؛

از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از ابی بصیر روایت شده است که او گفت: مردی از اهل کوفه از امام صادق عليه السلام سؤال کرد: چند نفر با قائم عليه السلام خروج خواهند کرد؟ آن‌ها می‌گویند که همراه قائم افرادی به اندازه اهل بدر یعنی ۳۱۳ نفر خروج می‌کنند. امام در پاسخ فرمود: قائم فقط در صورت توانمندی و برخورداری از قدرت خروج می‌کند و این موضوع با کم‌تر از ده‌ها هزار تن ممکن نیست.

حال سؤال این جاست که با توجه به مرکزیت کوفه برای کیسانیان (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۷۵، ۱۷۶) مراد از ضمیر «هم» در عبارت «فانهم يقولون» چه کسانی است و جواب امام نیز بسیار قابل توجه و تأمل است. در ضمن روایاتی در مصادر امامیه وجود دارد که بدون اشاره به مشابهت یاران امام زمان عليه السلام به اهل بدر، اصحاب قائم عليه السلام را ۳۱۳ تن می‌داند (نعمانی، ۱۳۹۷: ۳۱۵؛ طبری آملی، ۱۴۱۳: ۴۷۲، ۵۷۵).

د) مشابهت با پیامبران پیشین: محمد بن حنفیه در هنگام ظهور شمشیری با قدرت عصای موسی و حکومتی چون ذوالقرنین و سلیمان خواهد داشت (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱).

۳. از دیگر موضوعات قابل توجه در ظهور محمد بن حنفیه وقایع خارق‌العاده‌ای است که قبل از ظهور و به هنگام آن رخ خواهد داد. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم کیسانیه تلاش کرده‌اند غیبت ابن حنفیه را تا حدی طبیعی و بشری جلوه دهند و از جنبه‌های خارق‌العاده و حیرت‌آور که درک آن برای عقل انسانی مشکل است بکاهند، اما در بحث ظهور به حوادثی برخورد می‌کنیم که نمی‌توان به راحتی آنان را توجیه کرد. به عنوان مثال قبل از ظهور،

حیواناتی که دشمن یکدیگر به حساب می‌آیند مانند مار و گنجشک در کنار هم زندگی می‌کنند (همو). همچنین در وقت ظهور، حیوانات درنده‌ای چون شیر و پلنگ مهدی را همراهی کرده (همو) و فرشتگان در کنار محمد بن حنفیه به حرکت درمی‌آیند (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱) ابن حنفیه در هنگامه ظهور به آسمان صعود می‌کند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱) و شمشیری از نیام برون می‌کشد که برش خورشید را تیره کرده و قدرت عصای موسی را خواهد داشت، به گونه‌ای که همه زمینیان و آسمانیان به جز شیطان آن را خواهند دید (همو)؛ چنان که سید حمیری هم در این زمینه شعری نیز سروده است (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۹؛ حمیری، ۱۹۹۹: ۲۰).

در ادامه این داستان حیرت‌آور نوبت به زمین می‌رسد و مهدی بعد از نابودی سنگ‌سنگ دمشق به عمق آن فرورفته تا به آب تیره و هوای نیلگون برسد و به برکت او زمین سبز می‌گردد. (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱)؛ چنان که طرفداران ابن حرب^۱ گمان می‌کردند که محمد بن حنفیه در هنگام ظهور سوار بر ابرها شده و باها را می‌راند و دروازه روم را خواهد بست (همو: ۲۸).

۴. آخرین نکته و شاید لذت بخش‌ترین بخش ظهور مهدی، عدل و غنای فراگیری است که در زمان او حاکم خواهد شد. اساساً عدالت گستره محمد بن حنفیه انعکاس نسبتاً وسیعی در منابع فرقه‌نگاری داشته است (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۶؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۴؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۷۸). وی زمین را که حالا سبز و خرم شده بین اصحاب خود تقسیم خواهد کرد (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۳) و مردم آن قدر غرق نعمت خواهند شد که کار و پس‌انداز را رها خواهند کرد. همچنین حقوق مظلومان از ظالمان گرفته شده و عدالت او

۱. برای آگاهی بیشتر درباره ابن حرب و ادعاهای وی، نک: اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۶-۲۷، ۴۰؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۶، ۲۲؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۳۳-۲۳۴؛ کیانی فرید، ۱۳۸۸: ۱۰-۱۱.

چون سلیمان و ذوالقرنین علیه السلام خواهد بود (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۱). البته ناگفته نماند که وعده عدالت گستری مهدی از موضوعاتی نیست که مختص کیسانیه یا حتی ابداع آنان باشد؛ همان طور که برخی چنین ادعایی را مطرح ساخته‌اند (قاضی، ۱۹۷۴: ۱۹۵-۱۹۶)، بلکه حکومت عادلانه مهدی از موضوعاتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در احادیث متعدد بر روی آن تأکید کرده است (ابن حنبل، بی تا: ج ۳، ۱۷، ۳۶؛ ابی یعلی، بی تا: ج ۲، ۲۷۴؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۵۵۷؛ کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۳۴؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۳۱۸) و حتی اگر هیچ کدام از احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جزئیات قیام و حکومت مهدی علیه السلام و ویژگی های ظاهری او را نتوان اثبات کرد، عدالت گستری مهدی علیه السلام و وعده رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر آمدن چنین موعودی را نمی توان انکار کرد.

چنان که غیبت نیز از عقاید اختصاصی کیسانیه به شمار نمی آید؛ به گونه ای که به سبب اعتقاد آنان چنین مسئله ای به درون شیعه راه یافته و از ارکان اعتقادی شیعیان به شمار آمده است؛ همان طور که شهرستانی چنین ادعایی را مطرح ساخته است (شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۴)؛ زیرا غیبت مهدی نمی تواند از مشخصه ها و ابداعات کیسانیان باشد و شاید بتوانیم رگه هایی از طرح غیبت مهدی را در احادیث نبوی مشاهده کنیم (غلامعلی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۸۵)؛ ولی در هر حال غیبت مهدی از مختصات کیسانیه نیست و شیعیان امامی نیز- هر چند به صورت باوری غیرفراگیر- اعتقاد به غائب شدن قائم حتی قبل از وقوع غیبت امام دوازدهم داشته اند و ائمه معصومین- بالأخص از زمان امام باقر و امام صادق علیه السلام- به بعد بر آن تأکید کرده اند (حسین، ۱۳۸۵؛ غلامعلی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۸۵)؛ هر چند نباید تلاش های واقفیه- گروهی که قائل به مهدویت امام کاظم علیه السلام شده و برایشان توقف کردند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۸۱-۸۵)- برای ماندگار ساختن احادیث،

غیبت را نادیده گرفت.^۱

گفتنی است باورهای ذکرشده درباره مهدویت محمدبن حنفیه از انتهای قرن اول شروع به شکل‌گیری کرده و در قرن دوم به تکامل خود رسیده است؛ بنابراین با توجه به آن که تنها کتاب‌های فرقه‌نگاری اولیه مانند *فرق الشیعه* و *المقالات والفرق* می‌توانند به عنوان منبع این اعتقادات به شمار آیند و این آثار نیز به تاریخ‌نگاری و منعکس کردن زمان اعتقاد به این گزاره‌ها نپرداخته است، لذا نمی‌توان تاریخی مشخص برای جزئیات باور به مهدویت، غیبت و ظهور محمدبن حنفیه مشخص کرد. تنها نکته‌ای که می‌توان به یقین درباره آن اظهار نظر کرد این است که کیسانیان با وفات محمدبن حنفیه و زعامت ابوهاشم، تلاش کردند مهدویت محمدبن علی را به عنوان مأمونی برای آرزوهای خود قرار دهند. از این رو بسیاری از مشکلات فعلی خود را در گرو ظهور محمدبن حنفیه دیده و برای حکومت بعد از ظهور محمد و ظایفی را مشخص ساختند. هرچند برخی از ویژگی‌های حکومت آتی محمدبن حنفیه انعکاسی از ویژگی‌های مهدی منتظر در احادیث پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام بود؛ از این رو در کتاب‌های فرق این نکته بازتابیده است که اعتقاد به مهدویت و عدالت‌گستری محمدبن حنفیه ریشه در احادیث نبوی دارد و او همان مهدی موعودی است که پیامبر آمدنش و عدالتش را به همگان مژده می‌داد (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۶؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷)، اما جزئیاتی نیز مطابق میل کیسانیان به آن اضافه گشت و این رویه در قرن دوم با شدت بیشتری دنبال شد تا این که در اشعار سید حمیری تا حدی مرحله تکاملی آن را مشاهده می‌کنیم و شاید بلندترین و به نوعی بهترین قصیده او در باب کیسانیه شعری است که با «الا حی المقیم بشعب رضوی» آغاز می‌شود

۱. برای آگاهی از غیبت‌نگاری‌های واقفیه، نک: غلامعلی، ۱۳۸۶: ۹۷-۱۲۲.

(ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۸-۱۸۹؛ حمیری، ۱۹۹۹: ۱۷۷-۱۷۸).

۲. طرفداران امامت ابوهاشم و پیوند آن با مهدویت محمدبن حنفیه

در میان پسران متعددی که برای محمدبن حنفیه ذکر کرده‌اند که گاه تعداد آن‌ها تا دوازده تن (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۶۸) و برخی تا نه نفر (بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۰-۲۷۱) دانسته‌اند، تنها حسن و عبدالله برای خود اسم و رسمی در تاریخ دست‌وپا کرده‌اند و از بقیه تنها نامی باقی مانده است. حسن بن محمد به عنوان فرزند دانشمند و فاضل محمدبن حنفیه (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۶۸) با افکار ارجائی خود قطعاً جانشین شایسته‌ای برای ابن حنفیه به شمار نمی‌رفت؛ چراکه وی در کتابچه‌ای کوتاه با نام رساله فی الارزاء - که حجمی کمتر از سه برگ داشته و توسط خاورشناس آلمانی «ژوزف فان اس» تحقیق شده است (Van Ess, 1974) و ترجمه و نقد آن نیز در مقاله‌ای به چاپ رسیده است (غلامی دهقی و ولوی، ۱۳۸۸: ۱۲۷-۱۵۲) - از رضایت به خلافت خلفای اول و دوم سخن رانده و درباره خلفای بعدی توقف کرده و قضاوت درباره آنان را به خداوند ارجاء داده است (عسقلانی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۲۷۶؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۳۳۳). از این رو او درباره این رساله حتی با پدر خود درگیر شده و توسط وی مضروب گشته است (ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۳۳۲). بنابراین تنها کسی که تا حدی می‌توانست آرزوهای کیسانیان را تحقق بخشد، عبدالله بن محمد ملقب به «ابوهاشم» بود.

ابوهاشم، پسر بزرگ محمدبن حنفیه است که در منابع فرقه‌نگاری از این موضوع به صراحت یاد شده است (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۰؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۸) و مصادر تاریخی نیز به این موضوع به اشاره سخن رانده‌اند. برای مثال در مشاجره وی با زید بن حسن (م ۱۲۰ق) که بزرگ‌ترین نواده علی علیه السلام از نسل فاطمه زهرا علیها السلام است، ابوهاشم اعلام می‌دارد که من از نظر سنی از تو بزرگ‌ترم

(گمنام، ۱۳۹۱: ۱۷۴).

وی به عنوان محدثی دانشمند و قابل اعتماد که در مقایسه با برادرش حسن در جایگاه دوم قرار داشته است (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۲۵۲). در زمان حیات پدر نیز فعالیت‌هایی داشته است که در هیچ کدام از منابع تاریخی و در خلال بیان حیات سیاسی محمد بن حنفیه به ابوهاشم اشاره‌ای نشده است؛ ولی اهتمام بخش بزرگی از کیسانیان به او بلافاصله بعد از وفات پدر (بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۲) و همچنین حاشیه‌هایی که او برای نماز بر پیکر پدر به وجود می‌آورد (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۸۷) نشان‌دهنده این است که ابوهاشم به شدت در زمان پدر فعال بوده و توانسته است تا حدی روابط تشکلاتی و مخفی کیسانیه را سازمان‌دهی کند؛ چنان‌که برخی از منابع به اهتمام شیعیان نسبت به او پرداخته‌اند (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۲۵۲).

زندگانی ابوهاشم پس از پدر با وقوع چند اتفاق صورت روشن‌تری را در تاریخ پیدا کرده است. وی بر سر صدقات امیر المؤمنین علیه السلام با زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام منازعه‌ای داشته (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۷۴؛ ابن منظور، ۱۹۸۴: ج ۹، ۱۳۲) که به سعایت و بدگویی زید از ابوهاشم به نزد ولید بن عبدالملک می‌انجامید. زید در ملاقات خود با ولید ادعا می‌کند که ابوهاشم شیعیان و پیروانی دارد که برگردش حلقه زده‌اند که و خویشان را امیر المؤمنین می‌پندارد. این سخن چینی سرانجام منجر به فراخواندن ابوهاشم و زندانی شدن او در دمشق می‌شود. هر چند با وساطت امام سجاد علیه السلام ابوهاشم از زندان آزاد می‌شود (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۷۴-۱۷۶؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۲-۲۷۳)؛ اما سرانجام در اثر هراس امویان از فعالیت‌های او (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۷۶، ۱۷۸-۱۷۹) و انتقادات تند وی به خلیفه اموی (همو: ۱۷۷؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۳) در عهد ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶) (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۸۳؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۳) یا سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹) (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵،

۲۵۲؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۴-۲۷۵) مسموم می شود که شاید بتوان آن را ناشی از احساس خطر عباسیان از نفوذ و اقدامات ابوهاشم دانست که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

از تقسیم بندی ابتدای بحث از شاخه های کیسانیان بعد از وفات محمد بن حنفیه چنین برمی آید که فرقه کیسانیه بعد از وفات ابن حنفیه به دو دسته کلی تقسیم شد: کسانی که باور به مرگ محمد بن حنفیه نداشته و او را مهدی موعود می دانستند و همچنین افرادی که با قبول وفات محمد بن حنفیه، ردای امامت را بردوش عبدالله بن محمد می دیدند؛ اما به راستی چنین تقسیم بندی مطلقى تا چه حد به حقیقت نزدیک است؟ به عبارت دیگر آیا امکان دارد در عین اعتقاد به مهدویت محمد بن حنفیه با امامت فرزندش ابوهاشم کنار آمد؟

در جواب این سؤال باید گفت که دو نگاه کلی به این مسئله وجود دارد: الف) کسانی که مهدویت محمد بن حنفیه و امامت ابوهاشم را در تضاد دیده و باور دارند که بعد از وفات محمد بن حنفیه شاخه ای به نام هاشمیه درون کیسانیه پدید آمد که با قبول امامت ابوهاشم، اعتقادی به مهدویت محمد بن حنفیه نداشت. این نگاه را می توان در نگرش فرقه نویسان چون نوبختی (۱۴۰۴: ۲۷-۳۱)، اشعری قمی (۱۳۶۰: ۲۷، ۳۵، ۳۸) و دیگران (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۰؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۷-۲۸) مشاهده کرد.

ب) افرادی که بر این اعتقادند که می توان بین امامت ابوهاشم و مهدویت محمد بن حنفیه جمع کرد و تقابلی بین این دو وجود ندارد؛ بدین معنا که کیسانیان با وفات محمد بن حنفیه به سراغ بزرگترین پسر وی یعنی عبدالله بن محمد رفتند و او را به عنوان امام خود برگزیدند؛ ولی در عین حال اهتمام ایشان به ابوهاشم سبب نشد تا از آرمان های خود که در انتظار دولتی بودند که

آرزوهای آنان را محقق خواهد کرد، دست بردارند. از این رو او را عنوان امامی ناطق دیدند که در غیاب امام صامت یعنی محمدبن حنفیه عهده دار امامت شیعه شده است تا آن که زمان ظهور مهدی فرا برسد و او کیسانیه را به جایگاه واقعی خود برساند؛ چراکه ابوهاشم نتوانست آمال و خواسته های کیسانیان را محقق سازد (قاضی، ۱۹۷۴: ۲۰۰-۱۹۶).

به نظر می رسد هر دو گروه شواهد قدرتمندی را در اختیار دارند. از طرفی نمی توان تصریح کتب فرق را در ایجاد گروه هاشمیه - قائلان به امامت ابوهاشم - بعد از وفات محمدبن حنفیه نادیده گرفت (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۰-۳۱؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۸) و مصادر دیگری که بدون ذکر نام این گروه به باور آنان در مرگ محمدبن حنفیه و امامت ابوهاشم پرداخته اند (ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۹۰؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۰؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۸)؛ هم چنان که پیروان ابن کرب نیز به صراحت از امتناع قبول امامی تا پیش از ظهور مهدی - یعنی محمدبن حنفیه - سخن رانده اند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷) و همچنین برخی از کیسانیان که امامت ابوهاشم را پذیرفته بودند؛ بعد از مرگ وی به مهدویت او روی آوردند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۱، ۳۳، ۳۴؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷، ۳۷؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۹۷) و این نشان می دهد که آنها محمدبن حنفیه را مهدی نمی دانستند. چنان که برخی از کیسانیان نیز بعد از مرگ ابوهاشم به سراغ امام سجاد علیه السلام رفتند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۵؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۳) یا عده ای دیگر امامت برخی از سران غالیان را پذیرفتند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۱-۳۴؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۴۲-۳۸؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۹۰-۱۹۲؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۶، ۲۰-۲۳؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۸) و گروهی امامت را در نسل برادر ابوهاشم یعنی علی بن محمدبن حنفیه دیدند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۱؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۸؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۵) که قائم از فرزندان وی خواهد بود (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۱؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۳۶۰).

۳۹) به مجموعه فوق راوندیه^۱ و جناحیه^۲ - که هرکدام ادعای وصایت ابوهاشم به رهبران خود را داشتند - نیز وجود دارند. این‌ها همه گواه این موضوع است که مهدویت محمدبن حنفیه با امامت ابوهاشم قابل اجتماع نبوده است. از سوی دیگری می‌توان چنین ادعا کرد که شواهد و دلایلی وجود دارد که مهدویت محمدبن حنفیه در تضاد با امامت ابوهاشم نبوده است؛ زیرا برخی از کیسانیان آشکارا از وجود امام صامت و قائم سخن گفته‌اند و امامت را ودیعه‌ای در نزد ابوهاشم قلمداد نموده‌اند که با مرگ او به صاحبش - یعنی محمدبن حنفیه - بازمی‌گردد (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۳). از این رو پس از مرگ ابوهاشم خود را در سرگردانی می‌دیدند؛ چراکه هنوز مهدی آن‌ها ظهور نکرده بود (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۲، ۲۳؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۱؛ بغدادی، ۱۹۹۲: ۵۳). هم‌چنان که ابن حریبی - که خود را وام‌دار ابوهاشم و وصی او می‌داند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۵؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۶، ۲۲) - به صراحت سبط چهارم را محمدبن حنفیه و مهدی موعود می‌داند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۸)؛ هم‌چنان که پیروان بیان بن سمعان^۳ جانشینی ابوهاشم را موقتی می‌دیدند تا زمانی که محمدبن حنفیه ظهور نماید (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۴)؛ اگرچه خود

۱. راوندیه گروهی بودند که اعتقاد داشتند ابوهاشم عبدالله بن محمدبن حنفیه، امامت و وصایت را به محمدبن علی بن عبدالله بن عباس و فرزندان او سپرد (برای آگاهی بیشتر، نک: نوبختی، ۱۴۰۴: ۵۲، ۵۳؛ ناشی اکبر، ۱۳۸۶: ۱۹۲، ۱۹۳؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۲۱، ۲۲، ۴۶۲).

۲. جناحیه طرفداران عبدالله بن معاویه بودند و براین باور بودند که ابوهاشم عبدالله بن محمدبن حنفیه به عبدالله معاویه وصایت کرده و او امام ایشان خواهد بود که بعدها گروهی از آنان مرگ عبدالله را باور نکرده و به مهدویت وی گرایش داشتند (برای آگاهی بیشتر، نک: حبیبی مظاهری، ۱۳۸۹: ۵۵۴-۵۵۷؛ شایان فر، ۱۳۷۵: ۸۳۲-۸۳۴؛ بهرامی، ۱۳۸۲: ۱-۲۸).

۳. بیان بن سمعان یکی از غلاتی است که در زمان حکومت هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵) و ولایت خالدبن عبدالله قسری بر عراق (۱۰۵-۱۲۰) همراه یاران اندکش قیام کرد که به سختی سرکوب گردید و با همراهانش در آتش سوزانده شد. وی ادعاهای غلوآمیزی داشت و ادعا می‌کرد وصایت را از ابوهاشم اخذ کرده است (برای آگاهی بیشتر، نک: تاکر، ۱۳۸۷: ۱۲۵-۱۳۶؛ حبیبی مظاهری، ۱۳۸۳: ۲۵۲-۲۵۴؛ زریاب، ۱۳۷۹: ۵۴-۵۶).

بیان نیز ادعای وصایت از ابوهاشم نیز داشته است (همو: ۳۵؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۶، ۲۳؛ بغدادی، ۱۹۹۲: ۲۸، ۲۲۷؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۷۶). در باور برخی کیسانیان نیز چنین آمده است که ابوهاشم وصایت را از آن خود می‌دانست تا زمانی که زنده باشد و بعد از مرگ امامت به اصل خود - یعنی محمد بن حنفیه - بازمی‌گردد (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۵). این‌ها همه نشان‌گر این است که امامت عبدالله بن محمد در عرض مهدویت پدرش نبوده است. نظر نگارنده بر این است که می‌توان تا حدودی گوشه‌هایی از هردو قول را پذیرفت. از طرفی به یقین گروهی بودند که امامت ابوهاشم را نپذیرفتند که احتمالاً کربیه از همین گروه باشند. در عین حال نمی‌توان تمام کسانی که امامت عبدالله بن محمد را پذیرفتند با یک دید نگریست. در توضیح باید گفت پس از وفات محمد بن حنفیه طبعاً قدرت عبدالله رو به فزونی گرفت؛ از این‌رو طرفداران بیشتری برگردش حلقه زدند و حتی در سفر ابوهاشم به شام نیز عده‌ای از یارانش او را همراهی می‌کردند (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۸۰، ۱۸۲-۱۸۴؛ ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۲۵۲؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ج ۳، ۲۷۴) تا جایی که دستگاه حاکم اموی از این موضوع احساس خطر کرده و اقدام به مسموم نمودن او کردند، ولی کار به همین جا ختم نشد و پس از مرگ او نیز مردمی از خراسان درباره وصی او سؤال می‌کردند (گمنام، ۱۳۹۱: ۱۷۳؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۶، ۴۰۶، ج ۸، ۲۲۴).

همچنین وی هیچ‌گاه ادعای مهدویت پدر خود را نداشت و این مسئله را می‌توان در حضور او برای نماز برپیکر پدر و همچنین نشان دادن محل دفن محمد بن حنفیه به برخی از یاران خود مشاهده کرد (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ۸۷)؛ چنان‌که هیچ‌کدام از کتب فرق و تاریخ نیز به چنین ادعایی از سوی ابوهاشم اشاره نکرده‌اند. اساساً به دست آوردن باورها و تفکرات ابوهاشم بسیار سخت است؛ چراکه تاریخ در این زمینه چیزی به دست نمی‌دهد. تنها

می‌توان گفت او به دنبال رهبری شیعیان بود و حتی برای به دست آوردن منابع مالی، سعی در گرفتن امتیاز صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام داشت. از این رو ممکن است ابوهاشم نسبت به باور به مهدویت شیعیانی که برگردش حلقه زده بودند و در عین پذیرش امامت وی، به نجات نهایی توسط ابن حنفیه باور داشتند، مدارا می‌کرد و حتی بابت این موضوع نیز چندان ناراضی نبود؛ زیرا وی می‌توانست با حفظ امید در شیعیان، زعامت خود را تحکیم بخشد.

در مجموع باید گفت نمی‌توان به‌طور کلی امامت ابوهاشم را سازگار و یا در ستیز با مهدویت محمدبن حنفیه دانست؛ اما به غیر از کربیه که امامت ابوهاشم را نپذیرفتند، عده‌ای نیز بودند که به‌رغم پذیرش امامت ابوهاشم به مهدویت محمدبن حنفیه به عنوان منجی نهایی گرایش داشتند که شاید امثال سید حمیری و دیگران که از کوه رضوی به عنوان محل غیبت محمدبن حنفیه نام برده‌اند را از این گروه بتوان شمرد؛ چرا که کربیه به صراحت از نامشخص بودن محل غیبت محمدبن حنفیه سخن می‌گفتند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۷). شاید بتوان گفت پیروان ابن کرب مدت زیادی در تاریخ دوام نیاوردند که حتی اسمی از آن‌ها در آثار تاریخی به‌جای نمانده است؛ ولی گروه دوم توانستند مدت بیشتری عمر کنند و همه تفصیلاتی که درباره شرایط غیبت و ظهور محمدبن حنفیه گفته شد احتمالاً مربوط به همین گروه است.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده می‌توان چنین گفت که کیسانیان از اولین گروه‌هایی بودند که مهدی موعود را حدیث نبوی را عینیت بخشیده و آن را در شخص محمدبن حنفیه مجسم ساختند. آنان پس از گذشت مدتی از وفات محمدبن حنفیه به انکار مرگ وی پرداخته و در

ابتدا باوری بسیط از مهدویت محمد بن علی را که تنها بر عدم مرگ وی و نامعلوم بودن مکان غیبت و شرایط وی در زمانه دوری از مردم حکایت می‌کرد، مطرح ساخته و سپس به مرور بر تفصیلات این غیبت و همچنین شرایط پس از ظهور افزودند به گونه‌ای که بعد از مدت محدودی عقیده به غیبت و بازگشت محمد بن حنفیه به باوری فربه و دارای شاخ و برگ بسیار بدل شد که سعی داشت خود را با قرآن و احادیث و درعین حال تاریخ پیوند دهد.

از سوی دیگر در مقابل موعودگرایان افرادی بودند که امامت ابوهاشم را پذیرفته و بعد از مرگ وی این امامت را در نسل محمد بن حنفیه تعقیب کرده و یا به عباسیان و غالیان یا حتی امامیه پیوستند؛ اما شاید بتوان چنین برداشت کرد که برخی از کیسانیان در عین اعتقاد به امامت ابوهاشم به عنوان فرزند بزرگ محمد بن حنفیه، او را امانت‌دار و دیعه امامت از سوی پدر پنداشته که در نهایت نجات کیسانیه به دست مهدی یعنی محمد بن حنفیه رخ خواهد داد. از این رو می‌توان گفت که پذیرش امامت ابوهاشم درباره برخی از کیسانیه به معنای انکار مرگ محمد بن حنفیه نبود و آنان همچنان در انتظار مهدی که طبعاً تصویری طولانی مدت برای غیبت وی نداشتند، به سر می‌بردند.

طرح غیبت و ظهور محمد بن حنفیه به عنوان نخستین تجربه عینی و شخصی درباره مهدی از نکات قابل تأملی است که می‌توان تأثیر و تأثرات آن را در میان سایر گروه‌های معتقد به مهدی جست‌وجو کرد که خود نیازمند مقاله یا حتی پایان‌نامه‌ای مستقل است.

منابع

قرآن كريم

- ابن جزرى، محمد بن على، *غاية النهاية فى طبقات القراء*، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠٦م.
- ابن جوزى، عبدالرحمن بن على، *المنتظم فى التاريخ الامم والملوك*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٩٢م.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند احمد*، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- ابن خلكان، احمد بن محمد، *وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان*، بيروت، دارصادر، ١٩٧١م.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع، *الطبقات الكبرى*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٩٠م.
- ابن فقيه، احمد بن محمد، *البلدان*، بيروت، عالم الكتب، ١٩٩٦م.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دارصادر، بى تا.
- _____، *مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر*، بيروت، دارالفكر، ١٩٨٤م.
- استادى، رضا، «تحقيقى درباره دعای ندبه»، *مجله مكتب اسلام*، سال ١٣، شماره ٦، ١٣٥١ش.
- اسفراينى، شهنور بن طاهر، *التبصير فى الدين وتمييز الفرقة الناجية من الهالكين*، قاهره، مكتبة الازهرية للتراث، ١٣٥٩ق.
- اشعرى قمى، سعد بن عبدالله، *المقالات والفرق*، تهران، مركز انتشارات علمى وفرهنگى، ١٣٦٠ش.
- اشعرى، على بن اسماعيل، *مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين*، آلمان - ويسبادن، فرانس شتاينر، ١٤٠٠ق.
- اصفهانى، ابوالفرج على بن الحسين، *كتاب الأغاني*، بيروت، دار إحياء التراث

العربی، ۱۹۹۴ م.

_____، *مقاتل الطالبین*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية منهم*، بیروت، دارالجيل - دارالافاق، ۱۴۰۸ ق.

_____، *الملل والنحل*، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۲ م.

بلاذری، احمد بن یحیی، *کتاب جمل من انساب الأشراف*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶ م.

تاكر، ویلیام، «*بیان بن سميعان و بیانیه*»، ترجمه: مصطفی صادق، مجله طلوع، شماره ۲۵، ۱۳۸۷ ش.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث*، بیروت، دارالفکر، بی تا.

حبیبی مظاہری، مسعود، «*بیان بن سميعان تمیمی نهدی*» *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ ش.

_____، «*جناحیه*»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.

حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه: محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵ ش.

حمیری، اسماعیل بن محمد، *دیوان السید الحمیری*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۹ م.

خانی، حامد؛ فرهنگ مهرش، «*جایگاه نمادین کوه رضوی در فرهنگ اسلامی*»، *مجله پژوهش نامه قرآن و حدیث*، شماره اول، ۱۳۸۵ ش.

خیرخواه علوی، سید علی، *مقایسه تاریخ نگاری عثمانی و شیعی (پایان نامه)*، قم، دانشگاه باقرالعلوم، ۱۳۸۹ ش.

- دینوری، ابن قتیبہ عبد اللہ بن مسلم، *الشعر والشعراء*، قاهره، دارالحدیث، ۲۰۰۳ م.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الاعلام*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۹۳ م.
- رازی، ابوعلی احمد بن محمد بن مسکویه، *تجارب الأمم*، تهران، سروش، ۱۳۷۹ ش.
- زریاب، عباس، «بیانیہ»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۹.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۹۶۲ م.
- شایان فر، شهناز، «جناحیه»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، قم، الشریف الرضی، ۱۳۶۴ ش.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *کمال الدین وتمام النعمة*، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۵ ق.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۷ م.
- طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الإمامة*، قم، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *إختیار معرفة الرجال*، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ ق.

- _____، *کتاب الغيبة*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۲۵ق.
- عسقلانی، ابن حجر احمد بن علی، *الاصابة فی تمييز الصحابة*، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- غلامعلی، مهدی، «بن مایه های غیبت امام عصر علیه السلام در روایات»، *پژوهش نامه قرآن و حدیث*، شماره ۵۳، ۱۳۸۸ش.
- _____، «درآمدی بر غیبت نگاری (بررسی کتاب های غیبت تا قرن پنجم هجری)»، *پژوهش نامه قرآن و حدیث*، شماره ۱۵، ۱۳۸۶ش.
- غلامی دهقی، علی؛ محمد ولوی، «نخستین نظریه پرداز ارجاء، بررسی تحلیلی نامه حسن بن محمد بن حنفیه درباره ارجاء»، *مجله تاریخ اسلام و ایران*، دوره جدید، شماره ۷۷، ۱۳۸۸ش.
- قاضی، وداد، *الکیسانية فی التاريخ والادب*، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۷۴م.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- کوفی اهوازی، حسین بن سعید، *الزهد*، قم، المطبعة العلمية، ۱۴۰۲ق.
- کوفی، ابن اعثم ابومحمد احمد، *الفتوح*، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۹۱م.
- کیانی فرید، مریم، «حربیه»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۸ش.
- گمنام، *أخبارالدولة العباسية وفيه أخبار العباس وولده*، بیروت، دارالطليعة، ۱۳۹۱ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

- _____، *الفصول المختارة*، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ١٤١٣ ق.
- موصلي، ابي يعلى احمد بن على، *مسند ابي يعلى*، دمشق، دارالمأمون التراث، بی تا.
- ناشی اکبر، عبدالله، *مسائل الامامة*، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ١٣٨٦ ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، تهران، نشر صدوق، ١٣٩٧ ق.
- نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشيعة*، بیروت، دارالأضواء، ١٤٠٤ ق.
- یعقوبی، احمد بن ابي یعقوب بن جعفر بن وهب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر، بی تا.

علل و زمینه‌های پذیرش ولادت امام مهدی علیه السلام از سوی عده‌ای از دانشمندان اهل سنت

سیدعلی حسینی^۱

چکیده

آموزه مهدویت از آموزه‌های اصیل اسلامی است که تقریباً مورد اتفاق شیعه و سنی است. علیرغم اتفاق نظر در اصل این آموزه، عده زیادی از علمای اهل سنت باور به تولد آن حضرت ندارند و تولد آن حضرت را موکول به آخرالزمان کرده‌اند. اما تعداد زیادی از علمای اهل سنت باور به تولد آن حضرت دارند. این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی درصدد برآمد تا علل و زمینه‌های پذیرش تولد آن حضرت از سوی این دسته از علماء را بررسی کند. نتایج حاصله حکایت از آن دارد مذهب فقهی خاص (شافعی و حنفی)، گرایش به تصوف و عقل‌مداری از زمینه‌های اصلی پذیرش تولد حضرت، توسط علماء اهل سنت بوده است.

واژگان کلیدی

ولادت امام مهدی علیه السلام، اهل سنت، شافعی‌ها، حنفی‌ها، متصوفه.

مقدمه

مسئله «مهدی موعود» و این که وی از خاندان عصمت و طهارت و از

۱. دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام قم (seyedali5@gmail.com).

فرزندان حضرت علی و فاطمه علیها السلام است، یکی از مسائل مهم و مشهور اسلامی است و سابقه ای بس طولانی دارد.

این موضوع قبل از این که یک عقیده شیعی باشد، یک مسئله اصیل اسلامی است. تنها درباره اصل موضوع ظهور مصلح جهانی و حضرت مهدی علیه السلام ۶۵۷ حدیث از کتاب های اهل تسنن از قبیل صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، سنن ابن داود، سنن ترمذی، منتخب کنز العمال، مسند احمد، ینابیع الموده، الصواعق المحرقة ... نقل شده است. (صافی گلپایگانی، بی تا: ۱۴۱) همین امر منجر به آن شد که تعدادی از علمای اهل سنت مدعی تواتر این احادیث شوند (العباد، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۶). کتاب های زیادی از سوی علمای اهل سنت در این رابطه نگاشته شده است. در این رابطه حتی علمای وهابی چون شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، شیخ عبدالعزیز بن صالح و شیخ عبدالمحسن العباد بر صحت این احادیث صحه گذاشته اند (العباد، ۱۳۸۲: ۱۶۳-۱۶۴).

براین اساس اصل مسئله مهدویت - برخلاف تعدادی انگشت شمار - مورد پذیرش عامه اهل سنت است. اختلافی که علماء این فرقه با شیعیان دارند در این مسئله است که عده ای از علمای اهل سنت، اگرچه قائل به اصل مهدویت هستند، اما معتقد به تولد امام مهدی علیه السلام نیستند و معتقدند آن بزرگوار در آخر الزمان به دنیا خواهد آمد. اما با این حال ما شاهد آن هستیم که در طول قرون متمادی عده زیادی از علماء و اندیشمندان اهل سنت قائل به تولد آن حضرت بودند. در این رابطه علاوه بر کتاب های عامی چون «کشف الاستار» محدث نوری و کتاب «استقصاء الافحام» علامه میرحامد حسین و کتاب «ینابیع الموده» شیخ سلیمان حنفی، تحقیقات و مقالات مستقلی چون کتاب «دانشمندان عامه و مهدی موعود» اثر علی دوانی منتشر شده است. در این تحقیقات به نام بیش از ۱۰۰ عالم و دانشمند سنی در طول قرون متعدد همراه با

ذکر اثر مربوطه اشاره شده که معتقد به تولد آن حضرت هستند. این تحقیق در صدد تحلیل علل و زمینه‌های پذیرش تولد آن حضرت از سوی این سری از علماء اهل سنت است. به همین دلیل روش به کار گرفته شده در این تحقیق توصیفی - تحلیلی است. در این راستا با تفکیک این دانشمندان به تناسب قرون چهارم تا چهاردهم و تا حد امکان تعیین مذاهب فقهی هریک از آنها در صدد واکاوی زمینه‌های این پذیرش برآمده است.

تعداد معتقدان بر اساس تفکیک قرون

قرار گرفتن هریک از این علماء در قرن خاص با توجه به اکثر عمر آنها در نظر گرفته شده است.

قرن چهارم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
ابوبکر محمد بن هارون رویانی	مسند	-	درگذشت ۳۰۷ ق
ابن ابی الثلج محمد بن احمد بغدادی	موالید و وفیات الاثمه	حنفی	۲۳۸ - ۳۲۲
ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن علی کنندی	راوی کتاب موالید و وفیات الاثمه	-	-
ابوعلی احمد بن علی عمادی نسوی	راوی کتاب موالید و وفیات الاثمه	-	۳۵۰
علی بن حسین مسعودی	مروج الذهب	-	درگذشت ۳۴۶
محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی کاتب	مفاتیح العلوم	-	۳۸۷
حافظ ابو محمد بلاذری	راوی حدیث بلا واسطه از امام زمان عجل الله تعالی فرجه در الفضل المبین دهلوی	-	درگذشت ۳۳۹
عتبه بن سعد ابن کنانه	روای حدیث بلاذری	-	-
احمد بن محمد فریابی	روای حدیث بلاذری	-	-

-	-	روای حدیث بلاذری	نصر بن علی الجهمی

قرن پنجم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
حافظ ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس البغدادی	الاربعة	شافعی	۳۸۸- ۴۱۲ ق
ابوبکر احمد بن حسین بیهقی خسروجردی	شعب الایمان	شافعی	۴۵۸

قرن ششم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
ابن شادی	مجمّل التواریخ و القصص	-	۵۲۰ به بعد
احمد بن ابی الحسن نامقی جامی	تاریخ الموالید الاثمه و وفیاتهم	-	۵۳۶
ابن خشاب محمد بن عبدالله بن نصر بغدادی	-	حنبلی	۴۸۶- ۵۶۸
یحیی بن سلامه خصکفی	-	شافعی	۵۶۸
ابن ازرق عبدالله بن محمد فارقی	میا فارقین	-	درگذشت ۵۹۰
ابوالفرج جوزی عبدالرحمان بن علی	-	حنبلی	درگذشت ۵۹۲
ابوالفضائل جمال الدین بغدادی			

قرن هفتم

نام	نام کتاب	مذهب	تاریخ
خلیفه عباسی الناصر لدین الله	کشف الاستار	-	درگذشت ۶۲۲
شیخ فریدالدین عطار نیشابوری	مظهر الصفات	حنفی	درگذشت ۶۲۷
ابن اثیر جزری علی بن محمد شیبانی	الکامل فی التاریخ	شافعی	۵۵۵- ۶۳۰
ابن عربی	الیواقیت و الجواهر	-	درگذشت ۶۳۸
شیخ سعدالدین محمد بن مؤید حموی	رساله مهدی منتظر	-	۶۱۸- ۶۵۸
شیخ کمال الدین محمد بن طلحه	مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول	شافعی	۵۸۲- ۶۵۲
شمس الدین یوسف بن قراوغلی سبط بن الفرّج بن جوزی	تذکره الخواص	حنفی	درگذشت ۶۵۴

حافظ ابو عبدالله محمد بن يوسف كنجی	كفاية المطالب و البيان في اخبار صاحب الزمان	شافعی	درگذشت ۶۵۸
جلال الدين بلخی رومی	مثنوی	حنفی	درگذشت ۶۷۲
شیخ صدرالدین قونوی	به نقل از ینابیع الموده	حنفی	درگذشت ۶۷۳
عبدالعزیز بن محمد نسفی صوفی	-	حنفی	درگذشت ۶۷۶
حکیم ادیب عامر بن بصری	ذات الانوار	-	درگذشت ۶۹۶
یوسف بن یحیی بن علی بن عبدالعزیز	عقد الدرر فی اخبار المنتظرو هو المهدی عجل الله فرجه	شافعی	-
ابن خلکان	وفیات الاعیان	شافعی	درگذشت ۶۸۱

قرن هشتم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی	تاریخ گزیده فارسی	-	درگذشت ۷۳۰
ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی	فوائد السمطين	شافعی	۶۴۴ - ۷۳۲
ابوالفداء عمادالدین اسماعیل بن علی	المختصر فی اخبار البشر	شافعی	درگذشت ۷۳۲
کمال عبدالرزاق بن احمد کاشانی	-	-	درگذشت ۷۳۰
علاء الدوله سمنانی	شواهد النبوة	شافعی	۶۵۹ - ۷۳۶
شمس الدین محمد ذهبی	تاریخ دول الاسلام	شافعی	۶۷۳ - ۷۴۸
زین الدین عمر بن مظفر بن ابی الفوارس	تتمة المختصر	شافعی	۶۹۱ - ۷۴۹
شمس الدین محمد بن یوسف زرنزی	معراج الوصول الی معرفة فضيلة الرسول	حنفی	۶۹۳ - ۷۴۸
صلاح الدین صفدی خلیل بن ابیک	رساله شرح دایره	شافعی	درگذشت ۷۶۴
محدث عبدالله بن محمد مطیری	الریاض الزاهرة فی فضائل آل البيت النجباء وعترته الطاهرة	شافعی	درگذشت ۷۶۵
سید علی بن شهاب بن محمد همدانی	مودة القرى و اهل العباء	-	۷۱۴ - ۷۸۶

قرن نهم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
محب الدین محمد شحنة حلبی	روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر	حنفی	۷۴۹ - ۸۱۵
خواجه پارسا	فصل الخطاب	حنفی	درگذشت ۸۲۲
احمد بن جلال الدین محمد فصیح خوافی	مجمل فصیحی	-	۷۷۷ - ۸۴۵
شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر هندی	هدایة السعداء فی مناقب السادات	-	درگذشت ۸۴۹
افضل الدین صدرالدین ترکه خجندی	تنقیح الدولة و العلل	-	درگذشت ۸۵۰
ابن صباغ نورالدین علی بن محمد	الفصول المهمة فی معرفة الائمة	مالکی	۷۳۴ - ۸۵۵
شیخ عبدالرحمن البسطامی	درة المعارف	حنفی	درگذشت ۸۵۸
محمد بن عبدالله حسینی رفاعی	صاحح الاخبار فی نسب السادة الفاطمية الخیار	-	۷۹۳ - ۸۸۵
عبدالرحمن بن احمد بن قوام الدین دشتی جامی	شواهد النبوة	حنفی	درگذشت ۸۹۸
محمد بن داود نسیمی	-	-	درگذشت ۹۰۱
میرخواند محمد بن خواند شاه	روضة الصفاء	-	درگذشت ۹۰۳
احمد بن علی الحسینی ابن قبه	عمدة المطالب فی انساب آل ابی طالب	-	درگذشت ۸۲۸

قرن دهم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
فضل بن روزبهان خنجی شیرازی	ابطال الباطل	شافعی	درگذشت ۹۰۹
ملاحسین بن علی کاشفی بیهقی	روضة الشهداء	حنفی	درگذشت ۹۱۰
حسین بن معین الدین میبیدی یزدی	شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین	شافعی	درگذشت ۹۱۰
جلال الدین محمد بن اسعد صدیقی	نورالهدایة فی	شافعی	درگذشت ۹۰۷

اثبات الولاية			
ابولحسن علی بن محمد شاذلی	-	مالکی	۸۵۷- ۹۳۹
شیخ حسن عراقی	به نقل از اللواقع الانوار فی طبقات الاخیار	-	درگذشت بعد ۹۸۵
شیخ علی خواص	به نقل از اللواقع الانوار فی طبقات الاخیار	-	۹۲۵- ۹۸۵
حسین بن محمد یاربکری	تاریخ الخمیس	مالکی	۹۲۵- ۹۶۶
عبدالوهاب بن احمد الشعرانی	الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر	شافعی	۸۹۸- ۹۷۳
شهاب الدین احمد بن حجر هیثمی	الصواعق المحرقة	شافعی	۹۰۹- ۹۷۴
جلال الدین عبدالرحمن السیوطی	احیاء المیت	شافعی	درگذشت ۹۱۰
شمس الدین محمد بن طولون دمشقی	الاثمة الاثنی عشر	حنفی	درگذشت ۹۵۳
عطاء الله بن سید غیاث الدین نیشابوری	روضة الاحباب	-	درگذشت ۱۰۰۰
جلال الدین محمد دوانی	نور الهدایة فی اثبات الولاية	-	درگذشت ۹۰۸
خواند میر	حبیب السیر	-	درگذشت ۹۴۲
علی متقی هندی	المرفقات شرح المشکات	-	درگذشت ۹۷۵

قرن یازدهم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
احمد بن یوسف دمشقی قرمانی	اخبار الدول و آثار الاول	-	۹۳۹- ۱۰۱۹
احمد بن عبدالاحد فاروقی هندی	مکتوبات	حنفی	۹۷۱- ۱۰۳۱
عارف بدیع الدین قطب مدار	به نقل از کشف الاستار	-	نیمه اول سده یازدهم
عبدالرحمان صوفی	مرآة الاسرار	-	-
عبدالحق بن سیف دهلوی بخاری	-	حنفی	۹۵۹- ۱۰۵۲
ابن عماد دمشقی	شذرات الذهب	حبلی	۱۰۳۲- ۱۰۸۹
عبدالملک بن حسین	سمط النجوم العوالی	شافعی	۱۰۴۹- ۱۱۱۱

قرن دوازدهم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
عبدالله بن محمد شبرای مصری	الاتحاف بحب الاشراف	شافعی	درگذشت ۱۱۷۲
احمد بن علی بن عمر مانینی دمشقی	فتح المنان	حنفی	۱۱۷۳ - ۱۰۸۹
شاه ولی الله دهلوی	المسلسلات	حنفی	۱۱۷۶ - ۱۱۱۰
شیخ محمد بن علی صبان مصری	اسعاف الراغبین	شافعی	درگذشت ۱۲۰۶
علی اکبر بن اسدالله مودودی	مکاشفات	-	درگذشت ۱۲۱۰
محمد بن عبدالرسول برزنجی	الاشاعة فی اشرط الساعة	شافعی	درگذشت ۱۱۰۳

قرن سیزدهم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
شیخ عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی	النزهة	حنفی	۱۲۳۹ - ۱۱۵۹
خالد بن احمد بن حسین ابوالبهاء	دیوان فارسی	شافعی	۱۲۴۲ - ۱۱۹۰
رشیدالدین دهلوی هندی	ایضاح لطافة المقال	-	درگذشت ۱۲۴۳
محمد امین سویدی بغدادی	سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب	-	درگذشت ۱۲۴۶
جواد بن ابراهیم بن محمد بن ساباط	البراهی الساباطیة فیما یستقیم به دعائم الملة المحمدیة	حنفی	۱۲۵۰ - ۱۱۸۸
شیخ عبدالکریم یمانی	اسفار	-	درگذشت قبل ۱۲۹۱
سلیمان بن ابراهیم قندوزی	یناییع المودة	-	۱۲۲۰ - ۱۲۹۴
شیخ حسن عدوی حمزوی مصری	مشارك الاثوار فی فوز اهل الاعتبار	شافعی	---
محمود بن وهیب قراغلی بغدادی	جوهره الکلام	حنفی	

سیدعلی بن شهاب همدانی	به نقل از ینابیع المودة	-	-
سید نسیمی	به نقل از ینابیع المودة	-	-

قرن چهاردهم

نام	کتاب	مذهب	تاریخ
سید مؤمن بن حسن شبلنجی مصری	نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار	شافعی	۱۲۵۲- ۱۳۰۸
محمود بن وهیب قزاغولی بغدادی	جوهره الکلام	حنفی	-
قاضی بهلول بهجت افندی	محاکمه در تاریخ آل محمد	شافعی	درگذشت ۱۳۵۰
شیخ عبیدالله امرتستری	ارجح المطالب فی عمدة مناقب اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام	حنفی	معاصر
محمد شفیق غربال	دایرة المعارف	-	۱۳۸۱- ۱۳۱۱
خیرالدین زرکلی	الاعلام	-	۱۳۹۶- ۱۳۱۰
یونس احمد سامرایی	سامرا فی ادب القرن الثالث الهجری	-	-
ابوالبرکات نعمان بن محمود آلوسی	غالية الواعظ	نفی	درگذشت ۱۳۱۷
فرید وجدی	دایرة المعارف	-	-
شیخ حسین ضمراوی مصری	مشارك الانوار فی فوز اهل الاعتبار	شافعی	درگذشت ۱۳۰۳
عبدالرحمن بن محمد بن حسن باعلوی	بقية المسترشدين	شافعی	-
شمس الدین سامی بیک عثمانی	قاموس الاعلام	-	درگذشت ۱۳۲۰
محمد مبین هندی	وسيلة النجاة	-	-

شایان ذکر است که این استقصا به علت محدودیت های متعدد، کامل نیست مخصوصاً نسبت به قرن چهاردهم و بعد از آن.

نکات مهم

(الف) همان طور که ملاحظه می شود در قرن چهارم - به عنوان اولین قرنی

که در آن غیب کبری واقع شده است و معمولاً افرادی که در نیمه اول این قرن می‌زیستند نیمه دوم قرن سوم که زمان تولد حضرت در آن واقع شده است را نیز درک کرده‌اند - ۱۰ نفر از علمای اهل سنت تولد آن حضرت را تایید کردند. تعداد این نفرات قابل توجه است؛ چرا که نزدیک‌ترین زمان به عصر تولد آن حضرت است و کثرت نفرات نشان از شایع بودن امر تولد آن حضرت در آن دوران دارد. به عنوان نمونه ابن ابی ثلج در کتاب «موالید الاثمه» که به ضمیمه کتاب غیبت شیخ مفید و نوادر راوندی در سال ۱۳۷۰ هجری در نجف اشرف چاپ شده، روایت تولد آن حضرت و سخنان پدر بزرگوارشان در هنگام تولد آن حضرت را که فرمودند: «زعمت الظلمة انهم يقتلونى ليقطعوا هذا النسل كيف رأوا قدرة القادر» را نقل می‌کند. (موالید الاثمه، بی‌تا: ۹)

ب) در قرن هفتم به بعد ما شاهد رشد چشمگیر تعداد قائلان به تولد آن حضرت هستیم که اوج آن در قرن دهم هجری قمری اتفاق افتاده است که ۱۶ نفر از علماء و اندیشمندان اهل سنت قائل به تولد آن حضرت شده‌اند.

ج) با بررسی مجموعه این بزرگان و با دست‌یابی به مذاهب فقهی خیلی از آنها، نتایج حاصله حکایت از آن دارد که مذهب شافعی با تعداد فراوانی ۳۳ نفر در مرتبه اول و در مرتبه دوم مذهب حنفی با تعداد ۲۳ نفر و مذاهب مالکی و حنبلی هر کدام ۳ نفر در مقام سوم قرار دارند.

د) از نکات بسیار قابل توجه، ادعای ملاقات با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از سوی برخی از این علماء مثل حافظ ابومحمد بلاذری در قرن چهارم، شیخ حسن عراقی در قرن دهم است. مثلاً ابومحمد بلاذری حدیثی را مستقیماً از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه چنین نقل می‌کند:

خبر داد به من محمد بن الحسن بن علی المحجوب امام عصر خود از پدرش از جدش علی بن موسی الرضا ... از علی بن ابی طالب سید الاولیاء علیه السلام که فرمود خبر داد به من سید انبیاء محمد صلی الله علیه و آله که

فرمود خبرداد به من جبرئیل سرور فرشتگان که گفت خداوند فرمود:
انی انا الله لا اله الا انا من اقر بالتوحيد دخل حصنی و من دخل
حصنی امن من عذابی... (دوانی، ۱۳۸۴: ۸۰-۸۱).

قونوی در وصیت نامه خود می گوید:

اللهم الا من ادرك منهم الامام المهدي عليه السلام فليبلغه سلامي وليأخذ
عنه ما يخبره به من المعارف لاغير (قونوی، ۱۴۱۳: ۲۶).

ه) از نکات بسیار قابل تأمل این است که نویسندگان بسیار متعصب به تولد آن حضرت اذعان کرده اند. افرادی چون میرخواند محمد بن خاوندشاه که در تسنن تعصبی خاص دارد که حتی از معاویه هم تعریف فراوان دارد، اما او در کتاب «روضة الصفاء» - تاریخ فارسی - برای هریک از امان اهل بیت فصلی گشوده که از جمله فصلی تحت عنوان «ذكر احوال محمد بن الحسن بن علی رضی الله عنهم» است (खाوندشاه، ۱۳۸۰: ج ۵، ۲۱۲۶-۲۱۲۷).

همچنین فضل بن روزبهان که در تعصب مشهور است و کتاب *ابطال الباطل* را در کتاب *كشف الحق* علامه حلی نگاشته و معتقدات شیعه را با تعصبی خاص رد می کند. این چنین شخصی شعری به عربی می سراید و در آن به تک تک امامان اهل بیت عليهم السلام از جمله امام زمان عليه السلام عرض ارادت می کند. شخصیت دیگر ابن حجر هیثمی مکی متوفای ۹۷۳ ق است که از دانشمندان متعصب اهل سنت و مؤلف کتاب «الصواعق المحرقة» در رد معتقدات شیعه است.

شیخ علی اکبر بن اسدالله بن امرالله مودودی متوفای ۱۲۱۰ است که از علمای مشهور و متعصب هند است.

شیخ عبدالعزیز دهلوی نویسنده کتاب *تحفه اثنا عشریه* در رد شیعه، از دیگر علمای متعصبی است که به این امر اذعان کرده است.

و) در زمره قائلان به ولادت حضرت، خلیفه عباسی الناصر لدین الله

(متوفای ۶۲۲) است. او در سال ۶۰۶ دستوری مبنی بر بازسازی سرداب حضرت در سامراء صادر کردند و دستور دادند که میان صقّه و سرداب دری از چوب ساج بسیار عالی بگذارند. بر روی این در نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن
يقترب حسنة نذله فيها حسنا ان الله غفور شكور. هذا ما امره بعمله
سيدنا ومولانا الامام المفترض الطاعة على جميع الانام ابوالعباس
احمد بن الناصر لدين الله امير المؤمنين و خليفه رب العالمين ... (محدث
نوری، کشف الاستار، ۴۳).

این امر نشان از آن دارد که امر تولد امام مهدی علیه السلام در قرن هفتم و همچنین این که آن حضرت در خانه پدری اش غیبت نمود، امری بسیار شایع بود؛ در غیر این صورت بعید می نماید که خلیفه عباسی دستور به تعمیر آن بدهند. اگر تمام یا اکثر علمای معاصرین خلیفه در انکار وجود امام زمان علیه السلام و تولدش متفق می بودند، بر حسب عادت دشوار بلکه محال بود او اقدام به چنین کاری کند (دوانی، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۰۱).

ز) یکی از نکات قابل توجه آن است که از آغاز قرن ششم مخصوصاً از قرن هفتم به بعد ما شاهد آن هستیم که بسیاری از بزرگان متصوفه، با صراحت و تاکید به مسئله ولادت آن حضرت پرداختند، صوفیانی چون احمد جامی، ابن عربی، صدرالدین قونوی، شیخ سعدالدین حمویه، جلال الدین رومی، علاءالدوله سمنانی، خواجه یارسا، احمد بن عبدالاحد فاروقی سرهندی نقش بندی، بدیع الدین قطب مدار و غیره. از جمله این افراد هستند.

با توجه به جایگاه این بزرگان متصوفه و اعتقاد آنها به ولادت آن حضرت، به طور طبیعی باید باور به تولد آن حضرت در میان گروه های مختلف متصوفه و پیروان آنها گسترش داشته باشد.

علل و زمینه‌های پذیرش توسط شافعی‌ها و حنفی‌ها

در سطور قبل بیان شد که از میان مذاهب فقهی اهل سنت علماء مذهب شافعی و حنفی بیشتر به تولد حضرت اعتقاد دارند. سؤالی که به طور طبیعی به ذهن می‌رسد این است که چرا دانشمندان این دو مذهب بیشتر از دیگر مذاهب به تولد حضرت باور دارند. چه زمینه‌هایی در پذیرش این امر نقشه داشته است؟

در پاسخ به این پرسش، علل و زمینه‌های مختلفی می‌تواند مطرح شود که به بعضی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۱. دیدگاه مثبت امام شافعی و امام ابوحنیفه نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت و شیعیان

یکی از زمینه بسیار مهم در پذیرش تولد حضرت توسط دانشمندان این دو مذهب، لطف و ارادات آنها به حضرات معصومین از جمله امام عصر علیه السلام است و این ارادت و محبت برآمده از دیدگاه مثبت بنیان‌گذاران این دو مذهب به حضرات معصومین است. برای اثبات این لازم است کمی نسبت به دیدگاه امام شافعی و امام ابوحنیفه نسبت به ائمه اهل بیت علیهم السلام مطالبی بیان شود.

الف) امام شافعی (محمد بن ادريس شافعی ۱۵۰-۲۰۴ ق)

در محبت و ارادت ویژه امام شافعی به امام علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت جای شک و شبهه نیست. کلمات و اشعار او گویای دقیق این مسئله است.

شافعی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید:

كان فيه اربع خصال لا تكون خصلة واحدة للانسان الا يحق له الایبالی
باحد: انه كان زاهدا والزاهد لا یبالی بال دنیا و اهلها و كان عالما و العالم

لایبالی باحد و کان شجاعا والشجاع لایبالی باحد و کان شریفا و
الشریف لایبالی باحد (ابوزهره، بی تا: ۱۲۵).

همچنین گوید:

پیامبر اسلام ﷺ علی علیه السلام را به علم قرآن اختصاص دادند و به ایشان
فرمودند تا بین مردم قضاوت کند و فتواهای او را شخص پیامبر ﷺ
امضاء کردند (همان: ۱۴۵).

از جمله اشعار شافعی که در محبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد این
چنین است:

قالوا: ترفّضت قلت: کلاً ما الرّفص دینی و اعتقادی
لکن تولّیت غیر شک خیر امام و خیر هادی
ان کان حب الولی رفضاً فان رفضی الی العباد
(شافعی، ۱۴۲۸: ۷۲).

در مورد دیگر گوید:

آل النبّی ذریعتی و هموا الیه وسیلتی
ارجو بهم اعطی غداً بید الیمین صحتی
(شافعی، ۱۴۲۸: ۵۹).

در مورد دیگر دارد:

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله
یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له
(شافعی، ۱۴۲۸: ۱۱۵).

در رفتار امام شافعی با شیعیان نیز این امر کاملاً هویدا بود. مثلاً او ارتباط
خوبی با علویان زیدی یمن داشت. او در سفری که به یمن رفته بود با یحیی
بن عبدالله از بزرگان زیدیه یمن ارتباط برقرار کرد و در ادامه از قیام علویان زیدی
یمن حمایت کرد که منجر به دستگیری وی شد و او را به نزد هارون الرشید

فرستادند که با وساطت فقیه معروف حنفی محمد بن حسن شیبانی آزاد شد (بیهقی، ۱۳۹۰؛ ج ۱، ۱۰۴-۱۱۴؛ ابوزهره، بی تا: ۲۲-۲۳).

همچنین امام شافعی ارتباط خوبی با سیده نفیسه خاتون نوه امام حسن مجتبی علیه السلام در مصر داشت. سیده نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از زنان عابد، زاهد، محدث، نیکوکار و حافظ قرآن کریم و همسر اسحاق مؤتمن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام بود. با سفری که این خانم به مصر داشت با استقبال مردم مواجهه شد و زمینه اقامت وی در آنجا فراهم شد و ایشان در مصر به تدریس قرآن و احکام شرعی و نقل حدیث می پرداخت.

محمد بن ادریس شافعی که در دهه سوم عمرش به مصر رفت با این زن بزرگوار رابطه خوبی برقرار کرد. هنگامی که او برای تدریس به مسجد فسطاط می رفت، در سرراهش در منزل این بانو توقف و از او اخذ حدیث می کرد.

نقل کرده اند که هر وقتی برای شافعی کسالتی روی می داد، یکی از اصحاب خود را نزد این بانو می فرستاد و طلب شفاء می کرد و هنوز قاصد برنگشته بود که او به برکت تأثیر نفس سیده نفیسه سلامت خویش را باز می یافت تا آن که در مرتبه آخر در بستری بیماری افتاد و به روش سابق از او خواستار دعا شد، ولی نفیسه به خبر داد که اجلش فرا رسیده است، چون پیک مخصوص پیام را آورد، شافعی دانست که زمان مرگش فرا رسیده است و وصیت کرد نفیسه خاتون بروی نماز بخواند (زمانی، آزادی، ۱۳۹۴: ۳۳۲-۳۳۳).

زرکلی نقل می کند که جنازه شافعی را به خانه سیده نفیسه بردند و او بر جنای وی نماز گذارد. (الزرکلی، ۱۹۸۹؛ ج ۸، ۴۴)

این گونه رفتار امام شافعی به حسب معمول تأثیر بر پیروان او داشته و علمایی که بر مذهب او سیر می کردند همانند بزرگان شان به اهل بیت عصمت و طهارت محبت داشته و ادای احترام می کردند مثلاً مؤمن بن حسن

شبلنجی شافعی کتابی دارد با عنوان *نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار* که در مقدمه آن انگیزه نگارش کتاب را چنین بیان می‌کند:

درد چشمی پیدا کردم و به زیارت سیده نفیسه دختر آقاایم حسن رفتم و به او متوسل شدم... و نذر کردم اگر خدا من را شفاء داد کلماتی از بزرگان را درباره مناقب اهل بیت پیامبر ﷺ جمع‌آوری نمایم. مدتی نگذشت که شفا حاصل شد و تصمیم گرفتم به وعده‌ام وفا کنم، هر چند خود را اهل این کار نمی‌دانستم و بضاعتی نداشتم (شبلنجی، بی‌تا: ۲).

از دیگر شواهد بر این تأثیرگذاری رونق و کثرت مناقب‌نگاری حضرت علی علیه السلام توسط علمای مذهب شافعی است. با مطالعه بسیاری از آثار که در این رابطه نوشته شده است می‌توان به این انگیزه دست پیدا کرد که آن نویسندگان تلاش داشتند تا افکار عمومی را هدایت کنند و انحرافات که نسبت به جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام که بر اثر تبلیغات دستگاه حاکم و معاندین در بین عموم مردم ایجاد شده بود را اصلاح کنند. برای نمونه کتاب «*الخصائص لعلی رضی الله عنه*» اثر نسائی است. ذهبی درباره انگیزه نسائی برای تألیف این کتاب چنین نقل می‌کند:

وزیر ابن حنزابه نقل می‌کند: از محمد بن موسی مأمونی رفیق و دوست نسائی شنیدم که می‌گفت: عده‌ای از مردم کتاب «*الخصائص لعلی رضی الله عنه*» نسائی را انکار می‌کردند و می‌گفتند: چطور شده است که وی نقل فضائل شیخان را ترک کرده است. من این مسئله را به نسائی منتقل کردم که ایشان در جواب گفتند: وقتی داخل دمشق شدم تعداد زیادی از مردم را منحرف از علی دیدم، به امید هدایت آنها توسط خداوند کتاب «*الخصائص*» را نوشتم (ذهبی، ۱۴۱۴: ج ۱۴، ۱۲۹؛ سبکی، بی‌تا: ج ۳، ۱۶).

ابن کثیر نیز در مورد انگیزه تألیف نسائی می‌گوید:

وانه انما صُفِّ الخصائص فی فضل علی و اهل البیت لانه رای اهل

دمشق حين قدمها في سنة ثنتين وثلاثمائة عندهم نفرة من على
(ابن كثير، ۱۴۱۳: ج ۱۱، ۱۴۱).

این ارادت و محبت تنها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، بلکه شامل بقیه
ائممه علیهم السلام نیز شده است. علمای شافعی به زندگی نامه و احوال دوازده امام
معصوم توجه ویژه داشتند. بسیاری از علمای شافعی در کتاب های خود
صراحتاً اسامی دوازده امام شیعه را در قالب نثر یا به صورت شعر بیان کرده اند
و برخی نیز به امید طلب شفاعت از ائمه، در مورد آنان زبان به مدح گشودند.
برای نمونه تنها به دو مورد اشاره می شود:

ابوالفضل یحیی بن سلامه بن حسین حصکفی از علمای قرن ششم درباره
ائمه معصومین شعر سروده است در بخش هایی از این شعر گوید:

وسائلی عن حب اهل البيت	هل أقرأ علاناً به ام اجحد؟
هیهات ممزوج بلحمی و دمی	حبهم هو الهدی والرشد
حیدره والحسان بعده	ثم علی وابنه محمد
وجعفر الصادق وابن جعفر	موسی ویتلوه علی السید
اعنی الرضا ثم ابنه محمد	ثم علی وابنه المسدد
والحسن الثانی ویتلو تلو	محمد بن الحسن المفتقد
فانهم ائمتی و سادتی	وان لحانی معشرو فندوا
ائمة اکرم بهم ائمة	اسماؤهم مسرودة تطرد
هم حجج الله علی عباده	وهم الیه منهج و مقصد

(ابن کثیر، ۱۴۱۳: ج ۱۲، ۲۹۸).

ایشان همانند امام شافعی که در شعری که از او نقل کردیم می گوید
نمی تواند محبت و فضائل اهل بیت علیهم السلام را انکار کند. بر همین اساس به آنها
عشق می ورزد و معتقد به غیبت امام مهدی علیه السلام می باشد. او در ادامه این
چنین گوید:

فلا یظن رافضی انسی وافقته او والشافعی مذهبی لانه فیقوله
تبعته فی الاصل والفرع معا فلیتبعنی الطالب المرشد
(همان)

در این بیت اخیر شاعربه صراحت گوید که از امام شافعی در اصل و فرع
تبعیت می‌کند.

کمال الدین ابن طلحه شافعی انگیزه خود از تألیف کتاب «مطالب السؤل فی
مناقب آل الرسول» که شرح حال داوزده امام شیعیان است چنین گوید: «در زمان
جوانی کتابی در فضایل داوزده امام با عنوان «زبدۃ المقال فی فضائل الآل»
نوشته بودم که این کتاب انیس و مؤنس من بود و آن را در حالات مختلف
مطالعه می‌کردم. کتاب یاد شده در حوادث ایام مفقود شد. در همین ایام یکی
از صالحان امام علی علیه السلام را در رؤیا دیده و از معارف قدسیه سؤال‌هایی از ایشان
پرسیده بود و حضرت نیز با کلماتی پاسخ وی را داده بود. سائل گفته بود: ای
امیرمؤمنان من به این کلمات آشنایی ندارم. امام علی علیه السلام نیز شرح و تفصیل
آنها را به من حواله داده بودند. وقتی آن شخص رؤیای خود را به من گفت، من
نیز امر حضرت را اطاعت کرده و به استخراج جواب پرسش‌ها پرداختم. پس از
این که پاسخ آنها را فراهم کردم، برخودم نوشتن این کتاب را لازم دانستم، تا
بدین طریق از عنایت خاصه ایشان (جهت نیابت در پاسخگویی از طرف
حضرت) قدردانی نموده باشم» (ابن طلحه، ۱۴۲۰: ج ۱، ۱۶-۱۷).

این مطالب کاملاً گویای سرایت رفتار امام شافعی به علمای پیرو مذهب
او است. به همین دلیل پیروان او نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت
گشودگی خاص داشتند و درصدد نفی هر حقیقتی از آنها بر نمی‌آمدند و با
بهانه‌جویی‌ها به کتمان حقایق در مورد اهل بیت علیهم السلام نمی‌پرداختند؛ و محبت
به آن حضرات و اعتراف به کمالات آنها را منافی با باورها و اعتقادات خود
نمی‌دیدند.

ب) امام ابوحنیفه (نعمان بن ثابت بن مرزبان زوطی ۸۰ - ۱۵۰ ق)

ابوحنیفه رابطه‌ای دوستانه و محبت‌آمیز با اهل بیت عصمت و طهارت داشت علاوه بر این که رابطه خوبی نیز با علویان برقرار کرده بود. برای اثبات این ادعاها لازم است به صورت بسیار مختصر به بعضی از نکات در این زمینه اشاره شود.

۱. ابوحنیفه شاگرد اهل بیت علیهم‌السلام

ابوحنیفه نزد امام باقر علیه‌السلام شاگردی کرده است و این امر مورد تایید شیعه و سنی واقع شده است (رجال طوسی، ۳۲۵؛ ابوزهره، ۱۹۹۷: ۶۴-۶۵). در منابع شیعه و سنی آمده است که ابوحنیفه بسیار تحت تأثیر شخصیت و مقام علمی امام صادق علیه‌السلام بود و از او حدیث نقل می‌کرد. و در این خصوص می‌گفت:

والله ما رأيت افقه من جعفر بن محمد الصادق عليه السلام (ابوزهره، ۱۹۹۷: ۶۵).
در مورد دیگر گفت:

ليس اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس (ابوزهره، ۱۹۹۷: ۶۵-۶۶).
ابوزهره می‌گوید:

علما امام جعفر صادق عليه السلام را از استادان ابوحنیفه شمرده‌اند؛ هرچند هر دو هم سن و سال بودند (ابوزهره، ۱۹۹۷: ۷۳).

۲. اعتماد ابوحنیفه به روایات اهل بیت علیهم‌السلام

ابوحنیفه ضمن نقل روایت از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام که در مسانید او قابل پی‌گیری است، به احادیث منقول ایشان به راحتی اعتماد می‌کرد و حتی در پی بررسی سلسله سندی آنها بر نمی‌آمد با این که او در این زمینه بسیار سخت‌گیر بود. شیخ مفید در *امالی قضیه‌ای* را نقل می‌کند که ابوحنیفه در خدمت امام صادق علیه‌السلام بود و حضرت بدون واسطه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیث نقل کرد و ابوحنیفه پذیرفت. بعد از جلسه عده‌ای به او اعتراض کردند که چرا

بدون پرسش از طریق روایت، سخنان امام را پذیرفته است؟ ابوحنیفه در پاسخ گفت: از کسی که گوید قال رسول الله ﷺ چه بگویم (مفید، ۱۴۰۳: ۲۱-۲۲) یعنی کسی که به صورت مستقیم از پیامبر ﷺ نقل می‌کند، احتیاج به سند ندارد. البته ایشان این مقام را برای هرکس قائل نبود. منظور این بود که جعفر بن محمد رحمته الله حسابش با دیگران متفاوت است.

۳. پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام

از برخی روایات منقول در منابع شیعی به دست می‌آید که ابوحنیفه مرجعیت علمی آنها را پذیرفته بود و در برابر سخنان آنها موضع نمی‌گرفت. (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱۴، ۱۹۸ و ۶۳۰) شیخ صدوق نقل می‌کند که ابوحنیفه می‌گفت: لولا جعفر بن محمد رحمته الله ما علم الناس مناسک حجهم. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ج ۲، ۵۱۹). البته حضور ابوحنیفه در درس امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌تواند گویای پذیرش مرجعیت علمی آن بزرگواران باشد.

۴. رابطه خوب ابوحنیفه با علویان

ابوحنیفه با حکومت امویان و سپس عباسیان مخالف بود. به همین دلیل با کسانی از خاندان اهل بیت علیهم السلام و علویان که به مخالفت با امویان و عباسیان برمی‌خواستند همراهی و حمایت می‌کرد. مثلاً او یکی از حامیان جدی قیام زید بن علی بن الحسین رحمته الله بود. ابن بزازی در مناقب خود آورده که ابوحنیفه در مورد قیام زید بن علی گفته قیام او شبیه قیام جدش رسول خدا ﷺ در روز جنگ بدر است (ابوزهره، ۱۹۹۷: ۳۱). در رابطه با قیام نفس زکیه نیز ابوحنیفه فتوا به قیام داد (الخطیب البغدادی، ۱۳۴۹: ج ۱۳، ۳۸۵). در نهایت نیز ابوحنیفه جان خود را به علت حمایت از این قیام‌ها از دست داد (ابوزهره، ۱۹۹۷: ۴۷-۴۹).

به صورت طبیعی ارادت و رابطه این چینی ابوحنیفه با ائمه اطهار علیهم السلام به پیروان ایشان نیز کشیده شود، مخصوصاً در شاخه کلامی و عدل‌گرایی پیروان

او که بزرگان این شاخه حماد پسر ابوحنیفه، ابومطیع بلخی (قاضی بلخ)، مسلم بن بلخی و ابومقاتل بلخی هستند. این گروه عقل گرا در بسیاری از مباحث کلامی همانند مکتب تشیع می‌اندیشند و اختلاف آنها با اعتقادات تشیع بسیار کم است.

۲. پذیرش حجیت عقل

عامل دوم در پذیرش تولد حضرت حجة بن الحسن العسکری (علیه السلام) که در حنفی‌های بیشتر مصداق دارد، پذیرش حجیت عقل است.

از نظر ابوحنیفه و در مکتب حنفی (برخلاف مذهب حنبلی و مالکی) عقل دارای جایگاه ویژه‌ای است و برای آن حجیت قائل‌اند. بر همین اساس تقریباً دوری از تعصبات کور و دوری از بهانه‌جویی‌های بی‌مورد از ویژگی‌های دانشمندان عقل‌گرا است و علمای حنفی نیز از این امر مستثنی نیستند. از این رو در مواجهه با حق و حقیقت از سنجه انصاف بیشتری برخوردار بوده‌اند و کم‌تر پی بهانه‌هایی چون طولانی شدن عمر حضرت و امثال آن هستند، و همین امر آنها را آماده برای پذیرش هر حقیقتی می‌کرد. از سوی دیگر بر اساس روایاتی که از رسول خدا درباره مهدویت و این‌که شخص مهدی از فرزندان امام علی و فاطمه زهرا (علیهم‌السلام) است و حتی در بعضی روایات نام پدر آن حضرت نیز بیان شده بود، و با توجه به شواهد و قرائن موجود حنفی‌ها آمادگی بیشتری برای پذیرفتن این حقیقت (تولد حضرت) داشته‌اند.

شاهد بر تأثیر عقل‌گرایی حنفی در نزدیک شدن به اعتقادات تشیع را در مدرسه اعتزال بغداد می‌توان سراغ گرفت.

مدرسه اعتزال بغداد در مقابل مدرسه اعتزال بصره، در اواخر قرن دوم هجری در بغداد توسط بشر بن معتمر بنیان‌گذاری شد. این مدرسه از نظر فقهی حنفی است. مهم‌ترین ویژگی‌های این مدرسه اولاً در تفضیل

امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران حتی خلفا است. ابن ابی الحدید که خود از پیروان این مدرسه است گوید: معتزله بغداد علی را افضل و اولی به امامت می‌دانند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۹۶). ابوالقاسم بلخی گوید:

بشرین معتمر از قدمای شیوخ ما به تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام قائل بود و می‌گفت: او شجاع‌ترین و سخی‌ترین مردم بود و این عقیده از بشرین معتمر به همه بغدادیون و بعضی از بصریون سرایت کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۸۸-۲۸۹).

ابوجعفر اسکافی که از معتزله بغداد است در راستایی اعتقاد به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام کتابی مستقل در این رابطه با عنوان «المعیار والموازنه» نگاشته است. او در این کتاب با استدلال‌های زیاد اثبات می‌کند که علت افضل ندانستن حضرت از سوی یک عده، حسد، کینه و حقد است.

ب) میل به تشیع یکی دیگر از ویژگی‌های معتزله بغداد است. میل به تشیع معتزله بغداد به حدی بود که بشرین معتمر بنیان‌گذار این مکتب به جرم تشیع زندانی شد. بدون شک بشرین معتمر شیعه نبود، ولی به علت حمایت و دفاع از قیام علویان (همچون ابوحنیفه) در مقابل هارون الرشید او را به تشیع متهم کردند (سرگین، ۱۳۸۰: ج ۱، ۸۹۶).

برهمن اساس گاهی از مدرسه بغداد به عنوان «متشیعة المعتزلة» نام می‌برند تا از معتزله بصره متمایز شود. مثلاً خیاط در کتاب خود، ابوجعفر اسکافی را «متشیعة المعتزلة» می‌شمارد. (ابوالحسین خیاط، بی‌تا: ۱۵۶)

عقل‌گرایی حنفی وقتی در قالب مکتب کلامی (معتزله بغداد) ظهور کرد با توجه به زمینه‌های حنفی که داشت به اعتقادات و باورهای شیعی نزدیک شد.

۳. محوریت عراق

عامل سوم که باز هم بیشتر اختصاص به حنفی‌ها دارد، این است که ابوحنیفه در عراق زندگی می‌کرد و مذهب او در عراق پایه‌گذاری شد و رشد کرد. از این رو عراق مرکز این مذهب تلقی می‌شود، اگرچه در بعضی از دوران‌ها بعضی از شهرهای دیگر در جهان اسلام مرکز حنفی‌ها به حساب آمد، اما تا مدت‌های مدید عراق به عنوان مسقط الراس ابوحنیفه و مرکز مذهب حنفی تلقی می‌شد. از سوی دیگر امام حسن عسکری علیه السلام در عراق زندگی می‌کردند و تولد حجة بن الحسن العسکری علیه السلام در همین کشور اتفاق افتاد. به حسب معمول آگاهی از این تولد توسط کسانی که در این سرزمین هستند و به اخبار و شواهد و قرائن بیشتری امکان دسترسی دارند، امری آسان خواهد بود. اما پذیرش این امر برای افراد و مذاهبی که در این منطقه حضور نداشتند، امری سخت تلقی می‌شود؛ مخصوصاً اگر به دنبال بهانه‌جویی بوده و با معیار تعصب و دوری از خرد بخواهند گام بردارند.

علل و زمینه‌های پذیرش توسط متصوفه

از جمله یافته‌های این بررسی این است که از قرن هفتم به بعد بزرگان متصوفه از اهل سنت به صورت گسترده معتقد به تولد آن حضرت شدند. علل و زمینه‌های متعددی در شکل‌گیری این امر دخیل بودند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. پررنگ شدن مسئله ولایت

اهمیت ولایت در تصوف تا به آن حد است که هجویری ولایت را اساس طریقت و سلوک می‌داند:

اعلم ان اصول التصوف و معرفة الله مبنية على الولاية و قد اثبتها كل المشايخ (هجویری، ۱۴۲۸: ۲۴۱).

در میان صوفیان مسئله ولایت به صورت جدی توسط حکیم ترمذی در قرن سوم مطرح شد. حکیم ترمذی از عارفان و محدثان است. مهم ترین دستاورد عرفانی او نظریه ولایت است. سخنان ترمذی در «سیره الاولیاء» و بعد از آن در «ختم الاولیاء» نقطه عطفی در این باب است.

علاوه بر این که او نخستین کسی است که از وجود خاتم اولیاء در آخر الزمان خبر داده و او را در میان اولیاء خاتم انبیاء سراغ گرفته است. (الترمذی، بی تا: ۳۴۴-۳۴۵ و ۴۲۲)

حکیم ترمذی در «کتاب ختم الاولیاء» سؤال هایی درباره ولایت مطرح کرده است. این سؤال ها مورد توجه نظریه پردازان بعدی تصوف قرار گرفته است، از جمله ابن عربی در کتاب «الجواب عما سأل عنه الترمذی الحکیم» به این سؤالات پاسخ داده است. البته ابن عربی در فتوحات هم به این سؤالات پرداخته است.

پرداختن به لزوم وجود ولی، پیرو قطب در هر زمانی توسط متصوفه، آنها را واداشته است که به دنبال تعیین مصداق آن باشند.

از سوی دیگر ما شاهد آن هستیم که صوفیان در صدد رساندن شجره یا خرقة خود به امام علی علیه السلام و بعضی دیگر از امامان اهل بیت علیهم السلام هستند، همین امر آنها را برای پذیرش امام عصر علیه السلام به عنوان ولی و خاتم الاولیاء بسیار آماده کرده است؛ که لازمه آن پذیرش تولد آن حضرت است.

۲. پذیرش مکتب حنفی

بسیاری از بزرگان متصوفه چون جلال الدین رومی، عطار نیشابوری، ملاحسین کاشفی، خواجه پارسا، فضل الله روزبهان خنجی، عبدالرحمان جامی که به تولد حضرت معتقدند از نظر فقهی حنفی هستند. با توجه به گرایش حنفیان به اهل بیت عصمت و طهارت و پذیرش تولد حضرت توسط

تعداد زیادی از حنفیان، زمینه پذیرش در صوفیان حنفی هم بیشتر فراهم بود.

۳. گرایش به عقل و فلسفه

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم متصوفه از قرن هفتم به بعد گرایش تصوف به عقل و فلسفه و مستندات قرآنی و حدیثی است. (الشیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف ترجمه قراگزلو، ۹۰-۹۴) شاهد بارز این امر نگارش کتاب‌هایی چون *فتوحات ابن عربی و فصوص الحکم* و شرح‌های آنها است. این امر منجر به آن شد که متصوفه از افراط و تعصب ورزی دوری کنند و راه تعادل درپیش گیرند. همین امر، منجر به آمادگی بیشتر آنها برای پذیرش حقیقت شده است.

۴. سقوط خلافت عباسی

یکی دیگر از زمینه‌های پذیرش ولادت حضرت توسط صوفیان در این قرون، سقوط خلافت عباسی بغداد (۶۵۶ ق) بود.

با وجود خلافت اموی و عباسی متصوفه به دنبال ارائه نظریه سیاسی جدید برای اداره حکومت نبودند، اما سقوط خلافت عباسی و احتیاج جامعه به حکومت و حاکم، اندیشمندان متصوفه را واداشت تا در دوران پس‌ا سقوط خلافت عباسی اندیشه‌ای کنند و چاره‌ایی بیندیشند. به این علت آنها با توجه جدی به اندیشه «ولایت» که از چند قرن قبل در تصوف مطرح بود، در صدد پاسخ‌گویی به این نیاز جامعه برآمدند و با نزدیک‌تر شدن به آموزه‌های شیعی و با بهره‌مندی از باور به «مهدویت» در صدد ارائه راه کار جدید برآمدند. با بررسی جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی-اجتماعی و مذهبی در قرن هشتم و نهم هجری به خوبی این مسئله روشن می‌شود. شکل‌گیری جریان و نهضت‌هایی چون «سربداران»، «مرعشیان» و «صفویان» در این فاصله زمانی، در همین راستا تحلیل می‌شود.

نتیجه‌گیری

با بررسی صورت گرفته بر دانشمندان اهل سنت باورمند به تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه له، نتایج مختلفی به دست آمد که مهم‌ترین آنها این است که از میان دانشمندان مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت، دانشمندان مذاهب شافعی و حنفی بیشتر از دانشمندان دیگر مذاهب اهل سنت به تولد آن حضرت باور دارند. این امر نیز ریشه در عواملی چند از جمله دیدگاه مثبت بنیان‌گذاران این دو مکتب - یعنی امام شافعی و امام ابوحنیفه - به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، پذیرش عقل و موقعیت جغرافیایی عراق دارد.

یکی دیگر از نکات برجسته به دست آمده در این تحقیق، پذیرش تولد آن حضرت از سوی بزرگان متصوفه از قرن هفتم به بعد است که این امر نیز معلول عواملی چون پذیرش آموزه «ولایت» از سوی متصوفه، گرایش به عقل و فلسفه، پذیرش مکتب فقهی حنفی و سقوط خلافت عباسی در بغداد است. در نتیجه می‌توان گفت عامل مذهب فقهی خاص، گرایش به تصوف و عقل‌مداری از زمینه‌های اصلی پذیرش تولد آن حضرت در نزد علمای اهل سنت به حساب می‌آید.

پیشنهاد می‌شود در تحقیقات آتی نقش سنیان دوازده امامی در پذیرش تولد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه له بررسی گردد.

منابع

- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الكتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
- ابن ابی ثلج، ابوبكر بن محمد، مولید الاثمة، دز الفصول العشرة فی الغیبة للشیخ المفید، قم، مؤسسة دارالكتاب للطباعة و النشر، الاولی، بی تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، تحشی علی اكبر غفاری، قم، بی نا، دوم، ۱۴۱۳ق.
- ابن كثير، اسماعیل بن كثير، البداية و النهاية، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۳ق.
- ابوالحسن الخياط، عبدالرحیم بن محمد، الانتصار و الرد علی ابن الراوندی الملحد، تقدیم محمد حجازی، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
- ابوزهره، محمد، ابوحنيفة حياته و عصره - آراؤه و فقهه، قاهره، دارالفكر العربی، ۱۹۹۷م.
- _____، الشافعی حياته و عصره - آراؤه و فقهه، قاهره، دارالفكر العربی، بی تا.
- الترمذی، ابو عبدالله بن الحسن، كتاب ختم الاولیاء، بیروت، المطبعة الكاثولیکية، بی تا.
- خاوندشاه، محمد، تاریخ روضة الصفاء، تصحیح جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
- الخطیب البغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، مكتبة العربیة ببغداد و مكتبة الخانجی بالقاهرة، ۱۳۴۹.
- دوانی، علی، دانشمندان عامه و مهدی موعود، تهران، دارالكتب الاسلامیة، اول، ۱۳۸۴.
- الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة

الرسالة، ۱۴۱۴.

- الزركلى، خيرالدين، الاعلام، بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹.
- زمانى، محمد حسن و آزادى، عليرضا، چرايى كثرى مناقب نگارى امام على عليه السلام توسط علمای شافعى، پژوهش نامه ثقلين، ۱۳۹۴.
- السبكى، عبدالوهاب بن على، طبقات الشافعية الكبرى، تحقيق محمود محمد الطناحى و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، دار احياء الكتب العربية، بى تا.
- سرکين، فواد، تاريخ نگارش هاى عربى، ترجمه و تدوين موسسه نشر فهرستگان به اهتمام خانه كتاب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
- الشافعى، محمد، ديوان الامام الشافعى، جمعه و حقه و شرحه اميل بديع يعقوب، بيروت، دارالكتب العربى، ۱۴۲۸.
- شافعى، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، تحقيق ماجد بن احمد العطية، بيروت، مؤسسة ام القرى للتحقيق و النشر، ۱۴۲۰.
- الشبلنجى، مؤمن، نور الابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار، مصر، بى تا، بى تا.
- صافى گلپايگانى، لطف الله، منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر عليه السلام، تهران، مكتبة الصدر، الثانية، بى تا.
- عباد، عبدالمحسن، مهدى موعود از دیدگاه اهل سنت، ترجمه سيدهادى خسروشاهى، در مصلح جهانى و مهدى موعود از دیدگاه اهل سنت، سيدهادى خسروشاهى، تهران، اطلاعات، سوم، ۱۳۸۲.
- قونوى، صدرالدين، كتاب الفكوك يا كليلد اسرار فصوص الحكم، مقدمه و تصحيح و ترجمه محمد خواجهوى، تهران، مولى، اول، ۱۴۱۳.
- كلينى، محمد بن يعقوب، كافى، قم، دارالحديث، اول، ۱۴۲۹.
- مفيد، محمد بن نعمان، كتاب الامالى، تحقيق استاد حسين ولى و على اكبر

- غفاری، قم، منشورات جامعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۴۲۰.
- هجویری، كشف المحجوب، ترجمه محمود احمد و ماضی ابوالعزائم، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۸.

بررسی اثبات‌پذیری مقامات معنوی مهدی موعود علیه السلام در روایات اهل سنت

مجتبی خانی^۱

سید محمدجواد سیدنظری^۲

چکیده

این مقاله در پی اثبات مقامات معنوی مهدی موعود علیه السلام با استفاده از روایات معتبر اهل سنت است و کوشیده تا سه مقام: نصب الهی، علم الهی و عصمت را برای ایشان به اثبات برساند. نصب الهی از طریق بعثت الهی مهدی موعود علیه السلام برای گسترش عدل در پهنه زمین و نیز مقام خلیفه اللهی امام مهدی علیه السلام به اثبات می‌رسد. علم الهی از دو راه امامت مطلقه مهدی موعود علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام که صاحب علم الهی است و احیای سنت نبوی به دست مهدی علیه السلام ثابت می‌شود. عصمت ایشان نیز با استفاده از روایاتی است که مهدی را از اهل بیت علیهم السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند و نیز روایاتی که اطاعت از وی را علی‌الاطلاق واجب می‌داند. همچنین می‌توان برای اثبات عصمت مهدی از امامت مطلقه وی بر عیسی نبی که مقام عصمت دارد، بهره برد. در نتیجه این نوشتار در پی آن است که بر

۱. دانش آموخته حوزه علمیه قم و پژوهشگر مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم

(نویسنده مسئول) (mojtabakhani455@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه معارف اسلامی قم.

شعار همایش یعنی مهدویت محور مشترک مذاهب اسلامی تاکید دوباره‌ای کند و بگوید که چنانچه شیعه و اهل سنت به منابع اصیل و روایات ریشه دار خود مراجعه کرده و منصفانه در آن تاملی عقل مدارانه و تحلیل محور داشته باشند، به یک نقطه مشترک خواهند رسید. روش گردآوری داده‌ها در این مقاله کتابخانه‌ای و روش تحقیق در آن توصیفی تحلیلی است.

واژگان کلیدی

مهدی موعود علیه السلام، اهل سنت، مقامات معنوی، نصب الهی، علم الهی، عصمت.

مقدمه

از منظر شیعه مهدی موعود علیه السلام آخرین حجت خدا بر روی زمین و موعود انبیا و وارث موارث انبیا و صاحب مقامات عالیہ معنوی و الهی است. از دیدگاه اهل سنت نیز اعتقاد به ظهور منجی موعود در آخرالزمان که نام او مهدی است و از دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، باور راسخی است. از نظر ایشان وی همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. مهدی آخرین خلفای راشدین دوازده‌گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها خبر داده و در صحاح اهل سنت آمده است. (دژاکام، ۱۳۹۰: ۳۳۳-۳۳۶)^۱ با این وجود روایت صریحی دال بر مقامات معنوی مهدی موعود ندارد مگر روایاتی که عمدتاً از طریق شیعه نقل شده و یا در کلمات اهل عرفان از اهل سنت مانند ابن عربی دیده می‌شود. پرسش اصلی این مقاله این است که آیا با نگاه عقلی و تحلیلی می‌توان مقامات معنوی مهدی موعود علیه السلام را از لابلای ادله معتبر اهل سنت استفاده کرد؟ پاسخ مثبت است و این راقم این سطور کوشیده است این مطلب را به اثبات برساند. نکته

۱. دژاکام به نقل از «رابطه العالم الاسلامی» مرکز مهم وهابی‌ها.

مهمی که در فرآیند مطالعه این پژوهش حائز اهمیت بوده و از مبانی بحث به شمار می‌آید این که این مقاله در اثبات مقامات معنوی اهل سنت از روایات معتبر ایشان با تکیه بر نگاه عقلی و تحلیلی است نه انعکاس دیدگاه اهل سنت در این زمینه؛ چه بسا باور اهل سنت درست مقابل آن چه باشد که ما در صدد اثبات آن هستیم. به عبارت دیگر تمام هم این مقاله این است که ظرفیت اثبات مقامات معنوی امام مهدی علیه السلام را در روایات اهل سنت نشان دهد هر چند این نکته با مبانی اهل سنت و یا برخی باورهای ایشان در تعارض باشد. از این روراه حل این تعارض، اعراض از برداشت‌های عقل مدارانه و تحلیل محور نیست و چه بسا راه علاج، بازنگری در مبانی و ادله آن باشد.

مقامات معنوی مهدی موعود

نصب الهی

امام مهدی علیه السلام یک مصلح جهانی است و طبق روایات شیعه و اهل سنت، قیام و حکومت ایشان از امور حتمی است که اراده الهی بر تحقق آن تعلق گرفته است. پرسش این است که آیا ایشان در این امر ماموریت الهی دارند و از جانب خدای متعال به این کار برگزیده شده‌اند (نصب الهی) یا تنها یک مصلح اجتماعی‌اند که با تفکر و تصمیم خویش به این کار دست خواهند زد؟ (آذرشین فام، ۱۳۹۵: ۸۷) در برخی روایات اهل سنت، از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده است که خداوند باعث حضرت مهدی علیه السلام برای ایجاد حکومت عدل جهانی است. (همو: ۸۹)

۱. بعثت الهی

روایت اول: ابن ابی شیبہ در *المصنف* در روایتی نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

الفضل بن دکین قال حدثنا فطر عن القاسم بن أبي بزة عن أبي الطفيل عن علي عن النبي ﷺ قال: لو لم يبق من الدهر الا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا. (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۸-۶۷۹)^۱

روایت دوم: طبرانی در معجم الکبیر از رسول اکرم ﷺ آورده که فرمود:

لا يذهب الدنيا حتى يبعث الله رجلا من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي و اسم أبيه اسم أبي. (طبرانی، ۱۴۰۶: ج ۱۰، ۱۳۳)^۲

روایت سوم: سید بن طاووس در فتن خود از فتن سلیلی نقل می‌کند که

پیامبر ﷺ فرمود:

ثم ذكر الملاحم، وقال في آخرها: ويباع الأحرار للجهنم الذي يحل بهم، يقررون بالعبودية الرجال والنساء، ويستخدم المشركون المسلمين، ويبيعونهم في الأمصار، لا يتحاشى لذلك برولا فاجر، يا حذيفة لا يزال ذلك البلاء على أهل ذلك الزمان حتى إذا أيسوا وقنطوا وأسأوا الظن أن لا يفرج عنهم إذ بعث الله رجلا من أطائب عترتي وأبرار ذريتي عدلا مباركا زكيا لا يغادر مثالا ذرة... (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۲۶۴-۲۶۵).

تمامیت استدلال به این روایات در گرو پذیرش دو نکته زیر است:

۱. مراد از این رجل، مهدی موعود ﷺ است؛

۲. این بعثت از قبیل ماموریت الهی است نه از قبیل الهام و یک انگیزش

درونی که فاعل آن خدا است.

۱. ابن ابی شیبیه پیش از آن روایت دیگری نقل می‌کند که با این روایت مشابهت زیادی دارد: الفضل بن دکین قال حدثنا فطر عن زر عن عبدالله قال: قال رسول الله ﷺ: لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله رجلا من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي. (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۸) این روایت را احمد بن حنبل در مسند به سند خود نقل کرده است (ابن حنبل، بی‌تا: ج ۱، ۹۹) ابی داود نیز در سنن آن را نقل کرده است: «لو لم يبق من الدهر الا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا». (ابو داود، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۱۰)

۲. طبرانی روایات متعددی بر شباهت به این روایات را در این بخش از کتاب خود آورده است.

(طبرانی، ۱۴۰۶: ج ۱۰، ۱۳۳-۱۳۷)

نکته اول با توجه به نقل این روایات در ابواب مختص به مهدی موعود علیه السلام و نقل روایات هم افقی که در آن‌ها تصریح به نام مهدی شده، قابل اثبات است. ابن ابی شیبہ روایت منقول خود را در میان روایات مربوط به مهدی موعود علیه السلام گنجانده است. (ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۸-۶۷۹) ابن حنبل نیز به نوعی این‌گونه عمل کرده است. ابوداود این روایت را در کتاب المهدی از سنن خود آورده است. از جمله روایات هم افق می‌توان به روایت ابن ابی شیبہ در المصنف اشاره کرد:

أبومعاوية وابن نمير عن موسى الجهني عن زيد العمي عن أبي الصديق الناجي عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ: (يكون في أمتي المهدي إن طال عمره أو قصر عمره يملك سبع سنين أو ثمان سنين أو تسع سنين، فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً، وتطر السماء مطرها وتخرج الأرض بركتها، قال: وتعيش أمتي في زمانه عيشاً لم تعيشه قبل ذلك) (ابن أبي شيبه، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۸).

و روایت ابن حنبل در مسند خود:

حدثنا عبدالله حدثني أبي ثنا عبدالرزاق ثنا جعفر عن المعلى بن زياد ثنا العلاء بن بشير عن أبي الصديق الناجي عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ: أبشركم بالمهدي يبعث في أمتي على اختلاف من الناس وولازل فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً... (ابن حنبل، بی تا: ج ۳، ۳۷).

و روایت ابوداود در کتاب المهدی از سنن خود:

حدثنا سهل بن تمام بن بزيع، ثنا عمران القطان، عن قتادة، عن أبي نضرة، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله ﷺ: المهدي مني أجلى الجبهة، أقنى الأنف، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، يملك سبع سنين (ابوداود، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۱۰).

اما در مورد نکته دوم و اثبات این که این بعثت از قبیل ماموریت الهی است

نه از قبیل الهام و یک انگیزش درونی، باید به لغت و استعمالات قرآن مراجعه کرد تا معنی واژه «بعث» و مقصود از ترکیب «بعث الله» روشن شود.

اصل معنی بعث در لغت، اثارت و برانگیختن است.^۱ (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۶۶) بنابراین مقصود از جمله بعث الله این است: خداوند او را بر انگیخت. انصاف این است که این برانگیختن اعم از سپردن ماموریت و ایجاد انگیزه و به عبارت دیگر الهام درونی است، از این رو مدعا را ثابت نکرده و قابل تکیه نیست؛ اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که غالب در استعمال این جمله جایی است که ماموریت الهی در کار باشد. گونه های استعمال این جمله در قرآن کریم از قرار زیر است:

۱. بعثت انبیاء: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾ (آل عمران: ۱۶۴)^۲

۲. نصب دوازده نفر به عنوان نقبای بنی اسرائیل: ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...﴾ (مائده: ۱۲)

۳. تعیین طالوت به عنوان پادشاه و حاکم بنی اسرائیل: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ (بقره: ۲۴۷)

۴. فرستادن کلاغ برای آموختن چگونگی دفن مردگان برای قایل: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ...﴾ (مائده: ۳۱)

۵. فرستادن عذاب بر گناهکاران: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ...﴾ (انعام: ۶۵)

۶. زنده کردن مردگان: ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ (یس: ۵۲)

از نکات دیگری که می توان از آن ماموریت الهی مهدی موعود علیه السلام را به

۱. (بعث) الباء والعین والثاء أصل واحد وهو الإثارة. ويقال بعثت الناقة إذا أثرتها.

۲. نیز رک: فرقان: ۴۱؛ جمعه: ۲؛ اعراف: ۱۰۸؛ یونس: ۷۴-۷۵؛ نحل: ۳۶؛ اسراء: ۵.

نوعی استفاده کرد، توجه به گستره مکان ماموریت مهدی است که تمام زمین را شامل می‌شود (یَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا کَمَا مِلْت جُورًا وَظُلْمًا). به نظر می‌رسد حاکمیت عدل در سراسر زمین پس از امتلاء آن از ظلم و جور، بدون تأیید خاص الهی امکان پذیر نباشد. به علاوه این که در برخی از روایات معتبر اهل سنت به هدایت‌گری آسمانی امام مهدی علیه السلام مضاف بر هدایت‌گری زمینی ایشان اشاره شده^۱ و در روایات دیگر بر رضایت ساکنان زمین و آسمان از وی تأکید شده است.^۲

۲. مهدی موعود علیه السلام خلیفه خدا

یکی از اوصاف حضرت مهدی که در روایات شیعه و اهل سنت ذکر شده خلیفه الله است. توجه به معنی و مفهوم این صفت می‌تواند افق و گستره جدیدی در تفکر اهل سنت در برابر معرفت صفات و ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام بگشاید. (آذرشین فام، ۱۳۹۵: ۱۰۲)

روایات خلیفه الله

عن ثوبان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "يقتتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن

۱. یحج الناس معا ویعرفون (یرفون) معا علی غیر امام، فبینا (فبینما) هم نزول بمنی إذا أخذهم کالکلب، فنارت القبائل بعضهم (بعضها) إلى بعض فاقتتلوا حتی تسيل العقبة دما فیفرعون إلى خیرهم، فیأتونه وهو ملصق وجهه إلى الکعبة یبکی کأني أنظر إلى دموعه (تسيل)، فیقولون: هلمّ ولیناک (فلنبایعک)، فیقول: ویحکم کم (من) عهد قد نقضتموه وکم (من) دم قد سفکتموه، فبیایع کرها، فان (فاذا) أدركتموه فبیایعوه، فإتته المهدي فی الأرض والمهدي فی السماء. (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۴، ۵۰۴؛ مروزی، ۱۴۱۴: ۲۱۱؛ زرنندی شافعی، بی‌تا: ۱۹۲-۱۹۳؛ ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۱۳۴)

۲. فی ذی القعدة تحارب القبائل، وعامئذ ینهب الحاج، فتکون ملحمة بالمنی فیکثر فیها القتلی وتسفک فیها الدماء حتی تسيل دماءهم علی عقبة الجمره حتی یهرب صاحبهم فیوتی بین الرکن والمقام فبیایع وهو کاره ویقال له: ان ابینا ضربنا عنقک فبیایعه مثل عدة اهل البدر، ویرضی عنه ساکن الأرض وساکن السماء. (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۴، ۵۰۳؛ مروزی، ۱۴۱۴: ۲۱۱؛ زرنندی شافعی، بی‌تا: ۱۹۳)

خلیفة ثم لا یصیر إلى واحد منهم ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق
فیقتلونکم قتلا لم یقتله قوم". ثم ذکر شیئا لا أحفظه. فقال: "فإذا سمعتم
به فأتوه فبايعوه ولو حبوا علی الثلج فإنه خلیفة الله المهدی".

بستوی در کتاب المهدی المتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة درباره این
حدیث می‌گوید:

این حدیث را ابن ماجه در سنن، حاکم نیشابوری در مستدرک،
دانی در سنن، بیهقی در دلائل النبوه، ابونعیم در اخبار المهدی،
احمد بن حنبل در مسند و... نقل کرده‌اند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۸۴-
۱۸۷)

وی پس از یک بررسی دقیق و مفصل رجالی، سند این روایت را صحیح
می‌داند. (همو: ۱۸۷-۱۹۲)

استدلال به این روایات در گرو پذیرش دو نکته است:

۱. مراد از رایات سود در این روایات رایات سود ابومسلم خراسانی یا دیگری
نیست. همچنین مقصود از این مهدی، ابومسلم یا مهدی عباسی نیست.
 ۲. اضافه در ترکیب «خلیفة الله» تشریفیه مانند «بیت الله» و «کتاب الله»
نیست بلکه حقیقه است یعنی مهدی موعود علیه السلام کسی است که ماموریت
الهی داشته و از جانب خدا فرستاده شده است.
- بستوی به نقل از ابن کثیر می‌نویسد:

این رایات، پرچم‌های سیاهی که ابومسلم پیشاپیش آن بود و در
سال ۱۳۲ هجری قمری دولت بنی امیه را ساقط کرد، نیست بلکه
رایاتی است که همراه مهدی علوی فاطمی خواهد بود. (همو: ۱۹۲)

وی در ادامه می‌گوید:

برخی (محمد رشیدرضا در تفسیر المنار) این حدیث را از مجعولات
بنی عباس دانسته‌اند و عبدالرزاق (یکی از روایت موجود در سلسله
سند حدیث) را مورد طعن قرار داده است. ولی از نظر ما عبدالرزاق
ثقه است مضاف بر این که در سند روایت احمد بن حنبل و حاکم و

روایت دوم بیهقی، عبدالرزاق وجود ندارد. و نیز مراجعه به تاریخ نشان می‌دهد که حتی قبل از عباسیان مدعی صاحب ریایات سود وجود داشته است و او شخصی است به نام حارث بن سربج که در سال ۱۲۸ ق کشته شد. این نشان می‌دهد که این حدیث پیش از عصر عباسی معروف و مشهور بوده و گویا عباسیان برای تطبیق آن بر خود از ریایات سود استفاده کرده‌اند. (همو: ۱۹۲-۱۹۳)

اما در مورد حقیقه یا تشریفیه بودن اضافه در ترکیب «خليفة الله» بستوی می‌گوید:

این اضافه، تشریفیه است مانند بیت الله و ناقة الله و اهل الله و نه به معنی نائب عن الله چرا که خداوند متعال نائبی ندارد. (همو: ۱۹۳)

این سخن وی شبیه به کلام ابن تیمیه است که خلافت از جانب خدا را از اساس نفی می‌کند زیرا خلافت فقط در مورد شخص غائب یا میت است در حالی که او (خدا) همیشه حاضر و شهید است، بنابراین صحیح نیست که بگویند فلان شخص مثلاً خلیفه خداوند است. (آذرشین فام، ۱۳۹۵: ۱۱۴)

اولین خطای ابن تیمیه آن است که وی «غیبت» مستخلف عنه را در معنای خلیفه مسلم گرفته است در حالی که غیبت جزء معنای خلافت نیست.^۱ همچنین درست است که خداوند شهید و ناظر در همه حال است و از این جهت استخلاف از وی بی‌معنی است ولی این معنی فقط نافعی استخلاف در «وجود» خداوند تعالی است اما در مورد ظهور اسماء الهی و تأثیر تاثرات موجودات در یکدیگر، استخلاف از جانب خداوند محال نیست که یکی از وجوه آن بیان و تنفیذ و اجرای احکام و حدود الهی است زیرا خداوند هادی مردم است و آن چه درباره هدایت انسان است برعهده خداست اما این امر را خداوند به وسیله خلفای خود انجام می‌دهد و این معنی الزاماً به غیبت و

۱. «الخليفة هو الذي يستخلف ممن قبله... واستخلف فلاناً من فلان: جعله مكانه». (ابن منظور، ۱۴۰۷ ق: ج ۲، ۲۹۸)

عجز خداوند بر نمی‌گردد بلکه ناشی از نوع نظامی است که بر عالم حکم فرماست. (همو: ۱۱۴-۱۱۵)

به این نوع خلافت الهی، یعنی تبیین و تنفیذ احکام الهی در آیه «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص: ۲۶) تصریح شده است. (همو: ۱۱۶) و به نوعی در آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره: ۳۰) و آیه پس از آن «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...» (بقره: ۳۱) اشاره شده است. و چنان‌چه ابن تیمیه تصور کرده است این خلافت، خلافت از جانب انسان‌های گذشته یا پیامبران پیشین نیست (همو: ۱۱۴) چرا که لا اقل در مورد حضرت آدم عليه السلام این معنی که «چون تو خلیفه گذشتگانی پس خداوند تورا اسمای الهی آموخت» قابل قبول نخواهد بود چون در این فرض حضرت آدم عليه السلام جانشین انبیای گذشته نیست بلکه جانشین انسان‌های پیش از خود است که مقام نبوت نداشته‌اند.

از این رو بسیاری از مفسران اهل سنت همچون عبدالرزاق صنعانی، بغوی، سمعانی، نسفی، قرطبی، و بیضاوی بر خلافت حضرت آدم عليه السلام و داود عليه السلام از خداوند در تنفیذ احکام و اوامر الهی تصریح کرده‌اند. (همو: ۱۱۷)

حال سوال این است که آیا خلیفه الله بودن مهدی، تشریفی است به معنی جانشینی امام مهدی عليه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا پیشینیان و یا این خلافت حقیقی است به این معنی که امام مهدی عليه السلام همانند پیامبران مامور الهی است؟ پاسخ این است که تشریفی بودن اضافه خلاف اصل در اضافات است. اصل آن است که اضافه حقیقی باشد مگر این که قرینه‌ای برخلاف آن اقامه شود. ضمن این که در پاره‌ای از نقل‌ها به جای خلیفه الله، «الله خلیفه» آمده است که وجود «لام» ملکیت و تقدیم «جار و مجرور» مفید اختصاص و اضافه حقیقی است. (همو: ۱۱۹) بنابراین ظاهر روایت این است که مهدی خلیفه الله است به نحو اضافه حقیقیه و از لوازم آن نصب الهی است. (همو: ۱۲۰)

بستوی در مقام اشکال به اراده اضافه حقیقی، اشکال دیگری مطرح می‌کند؛ وی می‌گوید:

کلمه خلیفه در برخی احادیث به معنی امیرالمسلمین است مانند این روایت: «من خلفائکم خلیفة یحثوالمال حثیا ولایعدّ عدا» که مسلم و دیگران آن را روایت کرده‌اند. بنابراین مراد از خلیفه در ترکیب خلیفة الله، امیرالمسلمین است و برای تشریف و تعظیم به خداوند نسبت داده شده است. (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۱۹۳)

این اشکال را نیز می‌توان این‌گونه پاسخ داد که: اولاً روایت بالا مقید روایات دیگر که در آن از ترکیب «خلیفة الله» استفاده شده نیست چرا که رابطه این روایات از سنخ مطلق و مقید نیست؛ ضمن این که اراده امیرالمسلمین از روایت بالا و خلیفة الله به نحو اضافه حقیقی از روایات دیگر، منافاتی با هم ندارد چنان‌چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم امیرالمسلمین بودند و هم خلیفة الله به نحو اضافه حقیقی. بلکه این دو اراده می‌تواند تنها در روایت بالا نیز امکان داشته باشد. در این صورت روایت را این‌گونه ترجمه می‌کنیم: از میان خلفای الهی حاکم بر شما، خلیفه‌ای خواهد بود که مال را بدون آن که بشمارد تقسیم می‌کند.

مناوی به توضیح معنی خلیفة الله و وجه اضافه کلمه خلیفه به الله می‌پردازد:

اگر بگوییم که حکمت اضافه کلمه خلیفه به الله چیست و چرا «خلیفة» نگفت؟ می‌گوییم: برای آن که اشاره به این نکته کند که مهدی انسان کاملی است که از رخت رذائل را برکنده و لباس فضائل را پوشیده و او دارای مقام اجتهاد و جوانمردی است به طوری که جز مقام نبوت از او فوت نشده است. این حدیث می‌تواند رد سخن طیبی و تابعین اش باشد که خلیفه الله را تنها آدم و داود علیه السلام می‌دانند. (به دلیل مفاد آیات قرآن کریم: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره: ۳۰) «يَا دَاوُدُ إِنَّا

جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص: ۲۶) (مناوی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۴۶۶).^۱

مناوی در این بیان به صراحت از کمال اخلاقی امام مهدی علیه السلام پرده بر می دارد و تمام مقامات جز مقام نبوت را برای او ثابت می داند و او را در عداد آدم و داود علیه السلام به شمار می آورد.

نکته قابل توجه این که برخی از اهل سنت آیاتی را مطرح می کنند^۲ و در آن مدعی هستند که مسلمین نیز خلیفه الله می باشند چرا که در این آیات خداوند آن ها را خلیفه قرار داده است. ولی چنان چه بسیاری از مفسران اهل سنت گفته اند مراد خلافت از امت های گذشته است نه خلافت از جانب خداوند (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۷، ۱۵۸) به علاوه این که آیه ۱۳ سوره مبارکه یونس به صراحت بر این نکته تأکید دارد.^۳ به عبارت دیگر فاعل این استخلاف غیر از مستخلف عنه و خلیفه است. جالب تر از آن این که در مواردی که شیعه ادعای انتساب خلافت به خدا را دارد و به عبارت دیگر مستخلف عنه را خداوند می داند تعبیر قابل دقت «إِنِّي»^۴ و «أَنَا»^۵ وجود دارد همانند تعبیری که در جعل ابراهیم علیه السلام به عنوان امام وجود دارد.^۶

در منابع اهل سنت حدیثی با این مضمون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده

۱. فان قلت: ما حکمه اضافته الى الله و هلا قال الخلیفه؟ قلت: هو اشاره الى انه انسان کامل قد تجلی عن الرذائل و تحلی بالفضائل و محل الاجتهاد و الفتوه بحیث لم یفته الامقام النبویه و فیه رد علی الطیبی کمتبوعه فی ذهابهم الى امتناع ان یقال خلیفه الله لغیر آدم و داود علیه السلام.

۲. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (انعام: ۱۶۵) «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس: ۱۴) «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مُقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خُسَارًا». (فاطر: ۳۹) ۳. «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ». (یونس: ۱۳)

۴. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...». (بقره: ۳۰)

۵. «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...». (ص: ۲۶)

۶. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...». (بقره: ۱۲۴)

است:

قال الحسن (حسن بصری) قال النبي ﷺ: من أمر بالمعروف أو نهى عن المنكر فهو خليفة الله في أرضه وخليفة رسوله وخليفة كتابه. (قرطبي، ۱۳۶۴: ج ۴، ۴۷)

این روایت می‌تواند در اراده مامور الهی از ترکیب «خليفة الله» خدشه کند با این بیان:

۱. در این روایت قطعاً مقصود از خليفة الله مامور الهی نیست چرا که هر امر و ناهی را شامل می‌شود.

۲. معنای مراد از خليفة الله در این عبارت قرینه است بر اراده همین معنی در دیگر مواردی که این ترکیب استعمال می‌شود.

در پاسخ به این خدشه می‌توان گفت: اولاً عبارت این روایت متفاوت از عبارت روایات مربوط به مهدی است و با عطف تفسیر در واقع مراد از آن مشخص شده است: خليفة الله في أرضه و- خليفة رسوله و- خليفة كتابه... یعنی جانشینی خدا و رسول و کتاب که معنایی جز واسطه در انتقال احکام ندارد. ثانیاً این روایت همراه قرینه‌ای است که اراده مامور الهی را از آن ناممکن می‌کند و آن شمول روایت نسبت به هر امر و ناهی است.

علم الهی

در میان اهل سنت برخی قائل به علم الهی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شده‌اند. ابن جوزی، مقدسی شافعی، گنجی شافعی و قندوزی حنفی از آن جمله‌اند که دلیل ایشان نیز پذیرش روایات شیعه در این زمینه است. (آذرشین فام، ۱۳۹۵: ۱۳۰) به عنوان نمونه می‌توان به این روایت اشاره کرد که مقدسی شافعی آن را در *عقد الدرر* باب سوم نقل می‌کند:

عن الحارث بن المغيرة النظري قال: قلت لأبي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام: بأي شيء يعرف الإمام المهدى؟ قال: بالسكينة والوقار. قلت:

وبأی شی؟ قال: بمعرفة الحلال والحرام...

در این روایت به دلیل آن که معرفت به حلال و حرام محدود نیست، می توان گفت روایت اشاره به معرفت و علم نامحدود مهدی موعود علیه السلام دارد که جز با تایید الهی امکان پذیر نیست. از این گونه روایات که بگذریم شاید بتوان از دو دسته از روایات اهل سنت، علم الهی مهدی را ثابت کرد:

۱. اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به مهدی موعود علیه السلام

الف) کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم وامامکم منکم.

بستوی می گوید این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود و بسیاری دیگر نقل کرده اند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۷۹-۲۸۰) البته در برخی منابع با اختلاف در تعبیر نقل شده مانند «فامکم منکم» «فامکم» «فامکم او امامکم منکم». در این موارد ترجیح با نقل بخاری است که مفاد آن امامت امام مهدی علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام است به علاوه این که این امامت شواهدی در احادیث دیگر هم دارد که اشاره به امامت امام مهدی علیه السلام در نماز با وجود حضرت عیسی علیه السلام دارند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۸۳-۲۸۶)

ب) المهدی من هذه الامة وهو الذي يؤم عيسى بن مریم علیه السلام (ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۹؛ ابن حماد، ۱۴۱۴: ۲۳۰).

اسناد این حدیث صحیح بوده و رجال آن همگی از ثقات اند. (بستوی،

۱۴۲۰: ۲۲۰)

ج) جابر بن عبد الله الانصاری يقول سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم يقول: لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرين الى يوم القيامة قال فینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول امیرهم تعال صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله هذه الامة. (احمد بن حنبل، بی تا: ج ۳، ۳۸۴؛ نیشابوری، بی تا: ج ۱، ۹۵)

بستوی اسناد آن را خوب ارزیابی کرده است. (بستوی، ۱۴۲۰: ۳۳۱) این

حدیث به گونه‌های دیگری نیز نقل شده به طوری که آبری (آبدی) از علمای اهل سنت آن را متواتر می‌داند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۸۶)

اتمام استدلال به این روایات وابسته به امور زیر است:

اول: مراد از امام در این احادیث امام مهدی علیه السلام است. بستوی می‌گوید می‌توان با توجه به حدیث ذیل مراد از آن امام را فهمید. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۸۶)

عن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: ينزل عيسى بن مريم فيقول اميرهم المهدي: تعال صل بنا فيقول: لا ان بعضكم امير على بعض تلكممة الله لهذه الامه.

این حدیث را امام حارث بن ابی اسامه (متوفای ۲۸۲ق) در مسندش نقل کرده و اسناد آن صحیح می‌باشد. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۸۲)

دوم: حضرت عیسی علیه السلام که در آخرالزمان نازل می‌شود نبی و پیامبر باشد. بسیاری از مفسرین اهل سنت بر این باورند. ایشان ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب به این بحث پرداخته^۱ و گفته‌اند که نبوت حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان مانند نبوت حضرت خضر علیه السلام در زمان حاضر است که وجه جمع آن با خاتمیت پیامبر اسلام بدین صورت است که حضرت عیسی علیه السلام پیامبری است که رسالتی ندارد و برای تبلیغ دین خود نازل نمی‌شود بلکه تابع دین پیامبر اسلام ﷺ خواهد بود. (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۱، ۲۱۳-۲۱۴؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ج ۷، ۱۸۷؛ مظهری، ۱۴۱۲: ج ۷، ۳۵۱) به عبارت دیگر با آمدن شریعت اسلام باید گفت کتاب و حکم حضرت عیسی علیه السلام منسوخ شده است و ایشان باید از احکام اسلامی پیروی کنند، ولی چون نبوت ایشان ذاتی است و اصولاً ارتباطی با نسخ شریعت ندارد، پس از بعثت خاتم پیامبران از بین نمی‌رود و زائل نمی‌شود. (آذرشین فام: ۱۳۹۵، ۱۳۶) از منظر عقل نیز زوال مقامی که

۱. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (احزاب: ۴۰).

شخص بدان رسیده جز با انجام خطا و گناه ممکن نیست در حالی که به جهت عصمت صدور خطا و گناه از حضرت عیسی علیه السلام امکان ندارد ضمن این که آیه شریفه قرآن سلامت ایشان را تا قیامت تضمین کرده است: «وَالسَّلَامُ عَلَیْ یَوْمٍ وُلِدْتُ وَیَوْمٍ أُمُوتُ وَیَوْمٍ أُبْعَثُ حَیًّا» (مریم: ۳۳).

سوم: مهدی موعود علیه السلام بر حضرت عیسی علیه السلام امامت مطلقه داشته باشد. (امامت امام مهدی علیه السلام تنها در نماز نباشد)

به نظر می‌رسد با توجه به سه دسته از روایات نقل شده امامت امام مهدی علیه السلام تنها در نماز نباشد. مؤید این سخن قول مسلم در تفسیر روایت اول با نقل «فامکم منکم» است. وی می‌گوید: از ابن ابی ذئب پرسیدم این روایت را اوزاعی به صورت «امامکم منکم» نقل کرده است. ابن ابی ذئب در پاسخ می‌گوید: می‌دانی مراد از «امکم منکم» چیست؟ گفتم: بگو تا بدانم. گفت: یعنی (امام مهدی علیه السلام) بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت خواهد کرد. البته برخی از اهل سنت بنا به نقل «فامکم» حضرت عیسی علیه السلام را امام معرفی کرده‌اند ولی این نقل اولاً نقل غالب نیست و ثانیاً با احادیث متواتری بنا به قول آبری که دلالت بر امامت امام مهدی علیه السلام داشت سازگار نیست (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۸۴-۲۸۶) و ثالثاً با ذیل حدیث احمد بن حنبل و مسلم نیشابوری (تکرمه الله لهذه الامه) و با صدر این حدیث (کیف انتم) که دلالت بر فخر امت دارد، نمی‌سازد. روایاتی هم که تاکید بر امامت امام مهدی علیه السلام در آخر الزمان می‌کنند می‌توانند مؤید این مطلب باشند. بنا بر نقل بستوی، آبری شافعی روایات امامت امام مهدی علیه السلام در آخر الزمان را متواتر می‌داند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۴۰) و قندوزی حنفی نیز آن را تایید می‌کند. (قندوزی حنفی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۳۴۴-۳۴۵) به عنوان نمونه در یکی از منابع معتبر اهل سنت این گونه آمده است:

یکون علی الناس امام لا یعد علی الناس الدرهم ولكن یحشوا.

(صنعانی، بی تا: ج ۱۱، ۳۷۲-۳۷۳)

این روایت را عبدالرزاق در باب المهدی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است. مسلم این حدیث را به گونه دیگری از رسول خدا ﷺ نقل می کند:

يكون في آخر امتي خليفة يحثي المال حثيا لا يعدّه عددا. (نیشابوری، بی تا: ج ۸، ۱۸۵)

که نووی شارح صحیح مسلم، سیوطی و سجستانی مراد از آن خلیفه را مهدی موعود ﷺ دانسته اند. (قادی، ۱۳۹۴: ۱۳۸)

ضمن این که عبارت «فینزل عیسی بن مریم ﷺ» فیکول امیرهم تعال صل بنا فیکول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله هذه الامه» براین معنی دلالت دارد که قبول امامت حضرت مهدی ﷺ برای ایشان اختصاص به همان نماز ندارد، زیرا دلیلی که ذکر شده است، کلی و مناط آن فراگیر است و به عبارت دیگر دلیل عدم امامت حضرت عیسی ﷺ، قبول امارت حضرت مهدی ﷺ است که مختص به نماز نیست بلکه آن چه در کلام ایشان است این است که در امت پیامبر خاتم ﷺ، امیر و امام امت باید از میان خودشان باشد چون خداوند چنین خواسته است پس این دلیل هم شامل نماز و هم غیر آن است. (آذرشین فام، ۱۳۹۵: ۱۳۵)

با توجه به این مقدمات باید گفت: علم مهدی نیز دست کم در حد علم حضرت عیسی ﷺ به معارف و احکام دینی است (الهی است) زیرا در غیر این صورت پیروی از امامت ایشان که به اطاعت در احکام و قضایا و تصمیمات آن جناب در باب رهبری قیام، تشکیل حکومت، عمل به سنت نبوی، اجرای اسلام و جهاد در راه آن و گسترش عدل و داد جهانی بازگشت دارد، بی معنی و نادرست خواهد بود. (همو: ۱۳۶)

اشکالی که ممکن است متوجه این استدلال باشد این که اهل سنت در مبانی خود تقدیم مفضول بر فاضل حتی در امر خلافت را جایز می دانند. از این

رو تقدیم مهدی بر عیسی علیه السلام و حتی امامت مطلقه او دال بر افضلیت وی نیست.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که در مقدمه مقاله اشاره کردیم که ممکن است مدعای این مقاله در پاره‌ای موارد با مبانی اهل سنت سازگار نباشد ولی راه حل، کنار گذاشتن برداشت عقلی و منصفانه نیست بلکه باید در مبانی تجدید نظر کرد. کنجی شافعی در کتاب *البیان* پس از نقل حدیث اقتدای عیسی علیه السلام به مهدی و امامت مهدی علیه السلام می‌گوید:

فالامام افضل من الماموم لموضع ورود الشریعة المحمدیة بذلك بدلیل قوله ﷺ: یوم القوم أقرأهم لکتاب الله، فان استوتوا فأعلمهم، فإن استوتوا فأفقههم... فلو علم الامام ان عیسی. افضل منه لما جاز له ان یتقدم علیه، لإحکامه علم الشریعة، و لموضع تنزیه الله تعالی له من ارتکاب کل مکروه. و کذلک لو علم عیسی. انه افضل منه لما جاز ان یتقدمی به... (صدر، ۱۳۷۹: ۱۰۵-۱۰۶)

امام (مهدی) از ماموم (عیسی) افضل است به دلیل روایت پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: باید مردم را (در نماز) اقرأ امامت کند و چنان چه در قرائت مساوی بودند اعلم ایشان و اگر در آن نیز یکی بودند افقه ایشان و ...

این روایت با کمی اختلاف در نقل در منابع معتبر اهل سنت نقل شده است. ابن حنبل در *مسند* (بی تا: ج ۵، ۲۷۲) مسلم در *صحیح* (بی تا: ج ۲، ۱۳۳) نسائی در *سنن* (۱۳۴۸ ق: ج ۲، ۷۶) حاکم نیشابوری در *مستدرک* (بی تا: ج ۱، ۲۴۳) این روایت را نقل می‌کنند و حاکم نیشابوری بر صحیح السند بودن آن تاکید می‌کند.

البته در این روایت چنان چه مشهود است اقرأ برا علم مقدم است و از این جهت ممکن است کسی مدعی شود چه بسا مهدی به دلیل اقرأ بودن مقدم است نه اعلم و افقه بودن. اما انصاف این است که ملاک اعلم و افقه بر اقرأ

مقدم است چنانچه برخی از علمای اهل سنت بر آن تأکید و تصریح دارند.

نویی شارح صحیح مسلم در این باره می نویسد:

وقال مالك والشافعي وأصحابهما الأئمة مقدم على الأقران لأن الذي يحتاج إليه من القراءة مضبوط والذي يحتاج إليه من الفقه غير مضبوط وقد يعرض في الصلاة أمر لا يقدر على مراعاة الصواب فيه إلا كامل الفقه... (نوی، ۱۴۰۷ق: ج ۵، ۱۷۲)؛

مالك و شافعی واصحاب ایشان ائمه را بر اقرار مقدم می دانند چرا که آن مقدار قرائتی که مورد نیاز است مضبوط بوده ولی آن مقدار فقهی که مورد نیاز است نامضبوط است و چه بسا در نماز مسئله ای عارض شود که جزا فقه مراعات صواب در آن را نداند.

بلکه بعضی تأکید دارند که مراد از اقرار نیز اعلم است:

المراد من قوله: كان أقرؤهم، أعلمهم يعني: أعلمهم بكتاب الله دون السنة. ومن قوله: أعلمهم بالسنة أعلمهم بأحكام الكتاب والسنة جميعا. فكان الأعلم الثاني غير الأعلم الأول... (عینی، بی تا: ج ۵، ۲۰۳)؛ مقصود از قول پیامبر «كان أقرؤهم» اعلم ایشان است یعنی اعلم به کتاب خدا است و مراد از «أعلمهم بالسنة» اعلم به احکام کتاب و سنت با هم است.

حضرت مهدی علیه السلام احیاگر سنت نبوی

یکی از خصوصیات حضرت مهدی علیه السلام که در روایات اهل سنت ذکر شده است، عمل به سنت نبوی و فراگیر کردن اسلام در زمین است:

ويعمل (رجل من قریش) في الناس بسنة نبهم عليه السلام ويلقي الاسلام بجرانه في الأرض... (ابوداود، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۱۱)؛ او (مردی از قریش) در میان مردم به سنت پیامبرشان رفتار می کند و اسلام را در سراسر زمین مستولی می کند...

ابن قیم در المنار المنيف می گوید این حدیث حسن است و جایز است به

امثال آن صحیح اطلاق شود. گرچه در این روایت مراد از آن مرد قریشی صراحتاً معین نشده، ابوداود آن را در «باب المهدی» آورده است. علاوه بر ابوداود صاحب کتاب *عون المعبود* و برخی دیگر از محدثان اهل سنت نیز روایت را منطبق بر حضرت مهدی علیه السلام می دانند. (آذرشین فام، ۱۳۹۵: ۱۳۷)

حال سوال این است که آیا مراد از سنت، سنت به دست آمده از راه اجتهاد است که احتمال خطا دارد یا سنت واقعی (قطعی) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؟ یا اعم از هردو؟ ظاهر روایت سنت قطعی صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است (همو: ۱۳۸-۱۳۹) به دلیل آن که:

۱. زیرا حضرت ختمی مرتبت در مقام بیان ویژگی ها و فضایل مخصوص حضرت مهدی علیه السلام هستند، در حالی که عمل به اجتهاد اختصاص به حضرت مهدی علیه السلام ندارد و برخی خلفای صدر اسلام، بنابر عقیده اهل سنت، مدعی چنین سیره ای بوده اند؛ هم چنان که همه مجتهدان در طول تاریخ، خود را عامل به سنت نبوی می دانند (همو: ۱۳۹).

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سنتی را که متخذ از اجتهاد باشد، اگر چه تصدیق و تأیید کرده باشند، هیچ گاه با لفظ «سنتی» از آن یاد نکرده اند، بلکه اجتهاد همواره در مقابل «سنت» و آن جا که به سنت دسترسی نیست، مطرح بوده است. این بحث مجال واسعی می طلبد اما در این جا به ذکر دو روایت اکتفا می کنیم:

الف) سترون من بعدی اختلافا شديدا، فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين. (ابن ماجه، بی تا: ۱۵، ح ۴۲)^۱

ب) قال له (معاذ بن جبل) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما تقضى. قال بكتاب الله قال فإن لم تجد قال فبسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فإن لم تجد قال أجتهد

۱. این روایت با کمی اختلاف در سنن ترمذی (۱۴۰۳: ج ۴، ۱۵۰) سنن دارمی (۱۳۴۹: ج ۱، ۴۵) مسند احمد (بی تا: ج ۴، ۱۲۶) و مستدرک حاکم نیشابوری (بی تا: ج ۱، ۹۶) آمده است.

رَأَى قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِهِ ... (ترمذی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۳۹۴).

از دقت و تأمل در این دو روایت روشن می‌شود:

۱. طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنت ایشان غیر از سنت خلفاست؛
۲. سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلام آن حضرت، سنت قطعی ایشان است نه سنت به دست آمده از طریق اجتهاد.

نتیجه این که حضرت مهدی علیه السلام عامل به سنت نبوی خواهند بود، ولی سنت واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله که مبتنی بر رای و اجتهاد نیست و از این رو در حوادث جدید، پیشامدهای مستحدثه، کلیه احکام و جزئیات امور دینی که مربوط به حکومت جهانی است و در آن‌ها حدیث و سنت قطعی نبوی مفقود است، از طرقی خارج از چارچوب‌های طبیعی علوم اصطلاحی، باید به حکم اسلام و خداوند دسترسی داشته باشند. (آذرشین فام، ۱۳۸۵: ۱۳۸-۱۴۳)

عصمت مهدی موعود علیه السلام

عصمت مهدی موعود علیه السلام در روایات اهل سنت بیشتر در روایات^۲ و

۱. این روایت نیز با کمی اختلاف در مسند احمد (بی تا، ج ۵، ۲۳۰ و ۲۳۶) و سنن دارمی (۱۳۴۹ق: ج ۱، ۶۰) و سنن ابی داود (۱۴۱۰ق: ج ۲، ۱۶۲) نقل شده است.

۲. عن عبد الله بن عباس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: انا وعلى والحسن والحسين وتسعة المعصومين من ولد الحسين مطهرون معصومون (جوینی، ۱۴۰۰: ج ۲، ۱۳۳؛ قندوزی، ۱۴۱۶، ج ۲، ۳۱۶) و در منابع اهل سنت بر این نکته تأکید شده که مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه (ابوداود، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۱۰)، از خلفای اثنی عشر و خلیفه آخر الزمان (بستوی، ۱۴۲۰: ۳۲۱، قادری، ۱۳۹۴: ۱۳۸) و فرزند نهم امام حسین علیه السلام می‌باشد. (قندوزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ۲۹) عن جابر بن عبد الله قال: قال الباقر علیه السلام: ... اذا قام مهدينا اهل البيت قسم بالسوية، وعدل في الرعية، فمن اطاعه فقد اطاع الله ومن عصاه فقد عصى الله. (مقدسی شافعی، ۱۴۱۶: ۶۷) در تکمیل دلالت این حدیث باید گفت کسی که اطاعت او برابر با اطاعت خدا و عصیان او مساوی با عصیان خدا است حجت خدا و معصوم است چنان چه ذیل آیه ولایت آن جا که این آیه از اطاعت همسنگ اولی الامر با خدا سخن به میان می‌آورد، فخر رازی از مفسران برجسته اهل سنت بر این نکته تأکید می‌کند که به دلیل هم طرازی اطاعت اولی الامر با اطاعت خدا، باید ایشان معصوم ←

کلمات^۱ راویانی مانند جوینی، قندوزی ابن جوزی و مقدسی شافعی که دیدگاه‌هایی نزدیک به شیعه دارند انعکاس یافته و یا در کلمات کسانی مانند ابن عربی^۲ که مشرب عرفانی و صوفی‌گرایانه دارند. با این حال می‌توان در منابع اهل سنت شواهدی برای آن یافت:

۱. مهدی موعود علیه‌السلام از اهل بیت علیهم‌السلام و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم

روایات متعددی از اهل سنت تاکید دارند بر این که مهدی موعود علیه‌السلام از اهل بیت علیهم‌السلام و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم است. از این روایات می‌توان عصمت مهدی علیه‌السلام را بدین بیان استفاده کرد:

الف) مهدی علیه‌السلام از اهل بیت علیهم‌السلام و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم است.

ب) اهل بیت علیهم‌السلام و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم معصوم‌اند. در نتیجه مهدی علیه‌السلام نیز معصوم خواهد بود.

این روایات دو دسته‌اند:

باشند. البته فخر رازی در تعیین مصداق دچار اشتباه شده و مصداق اولی الامر امت معرفی می‌کند. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۲-۱۱۳)

۱. سبط ابن جوزی حنفی نیز پس از نقل روایاتی در مورد امام مهدی علیه‌السلام و امامت او در آخر الزمان می‌نویسد: قلت ومن شرط الامام ان يكون معصوما لئلا يقع في الخطا او يحتاج الى مثقف (مراقب و نگهدارنده) فيتسلسل الى ما لا نهاية له وانه محال ولا نهم حجج الله على عباده ومن شرط الحجة العصمة في كل وصمة (عیب و کاستی). (ابن جوزی، بی‌تا: ۳۶۷) الهی به نقل از گنجی شافعی در البیان می‌گوید: هما (امام مهدی علیه‌السلام و حضرت عیسی علیه‌السلام) قدوتان نبی و امام... وهما ايضا معصومان من ارتكاب القبائح كافة والمداهنه والرياء والنفاق... (الهی، بی‌تا: ۲۰)

۲. وکذا ورد الخبر في صفة المهدى انه قال عليه‌السلام انه يقفواثرى لا يخطئ وهذه هي العصمة في الدعاء الى الله وينالها كثير من الاولياء بل كلهم... (ابن عربی، بی‌تا: ج ۳، ۳۳۲)... قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم في صفة المهدى يقفواثرى لا يخطئ فعرفنا انه متبع لا متبوع وانه معصوم ولا معنى للمعصوم الا انه لا يخطئ فان حكم الرسول لا ينسب اليه خطا فانه لا ينطق عن الهوى ان هوالا وحى يوحى... (همو: ۳۳۵)... ما نص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم على امام من ائمة الدين يكون بعده يرثه و يقفواثره لا يخطئ الا المهدى خاصة فقد شهد بعصمته في احكامه... (همو: ۳۳۸)

دسته اول: روایاتی که می‌گویند مهدی موعود علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

(الف) المهدی منا اهل البيت یصلحه الله فی لیلۃ.

بستوی می‌گوید:

این روایت را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند. ابن ماجه در سنن، احمد بن حنبل در مسند، ابن ابی شیبہ در مصنف، نعیم بن حماد در فتن و حتی بخاری در تاریخ الکبیر و دیگران این روایت را آورده‌اند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۴۷-۱۵۱)

وی پس از بررسی سندی این حدیث به این نتیجه می‌رسد که سند آن حسن است. نیز از البانی از متعصبان اهل سنت نقل می‌کند که سند این حدیث صحیح است.

(ب) لولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جورا.

حدیث فوق را بستوی ذیل احادیثی که صراحت در نام مهدی ندارند (ولی مقصودشان مهدی است) آورده و می‌گوید:

این حدیث را ابوداود در سنن و احمد بن حنبل در مسند، ابن ابی شیبہ در مصنف، ودانی در مسندش آورده‌اند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۳۳-۲۳۴)

ابوداود و ابن ابی شیبہ و دانی در باب اخبار مهدی این حدیث را آورده و اسنادش صحیح است. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۳۸) البته در این خصوص روایات بی‌شمار دیگری وجود دارد که مجال نقل همه آن‌ها نیست.

دسته دوم: روایاتی که تاکید دارند مهدی موعود علیه السلام از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله

است.

(الف) المهدی من عترتی من ولد فاطمه.

بستوی می‌گوید:

این حدیث را ابوداود و ابن ماجه در سنن خود و حاکم نیشابوری در

دو موضع از مستدرک و حتی بخاری در تاریخ الکبیر و دیگران نقل کرده‌اند. وی در کتابش ۱۳ سند برای این حدیث نقل کرده. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۹۵-۱۹۸)

و در پایان می‌گوید:

اسناد آن حسن است. البانی نیز تمامی رجال آن را ثقه می‌داند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۲۰۳)

ب) تملأ الارض جورا و ظلما فیخرج رجل من عترتی یملک سبعا او تسعا فیملأ الارض قسطا و عدلا.

این حدیث را احمد بن حنبل و حاکم و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند و اسناد آن حسن است. (بستوی، ۱۴۲۰: ۳۰۲-۳۰۵)

تا این جا روشن شد که امام مهدی علیه السلام از اهل بیت و عترت پیامبر است. حال اگر اثبات شود اهل بیت و عترت پیامبر معصوم‌اند به نتیجه مطلوب رسیده‌ایم. از نظر علمای شیعه به عنوان نمونه آیه تطهیر و حدیث ثقلین دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد. در آیه تطهیر تا جایی که جستجو شد اهل سنت دلالت آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام را تمام نمی‌دانند و برخی در تقابل با علمای شیعه در این باره برخاسته‌اند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۱، ۱۹۸؛ مظهری، ۱۴۱۲: ج ۷، ۳۴۱-۳۴۲) ولی از منظر شیعه دلالت این آیه بر عصمت اهل بیت که منظور از ایشان حین نزول آیه پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه زهراء علیها السلام و حسنین علیهم السلام بوده‌اند، تمام است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۱۲-۳۱۳) اما در حدیث ثقلین برخی از اهل سنت با شیعه هم عقیده شده و دلالت آن را بر عصمت اهل بیت تمام دانسته‌اند. بسیاری از محدثین اهل سنت این روایت را با عبارت «ان تمسکتم بهما لن تضلوا» نقل کرده‌اند که دلالتش بر عصمت تمام است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله قد ترکتم فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی

الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترقى اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.
(احمد بن حنبل، بی تا: ج ۳، ۵۹؛ ترمذی، ۱۴۰۳؛ ج ۵، ۳۲۷-۳۲۸؛
حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۳، ۱۱۰)

برخی از اهل سنت با نقل ذیل این حدیث عبارات صریحی دال بر عصمت آورده اند. میلانی از ابی عبدالله محمد بن مسلم رازی چنین نقل می کند:

قال النبي ﷺ: اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترقى اهل بيتي...
الا وان اهل بيتي امان امتي، ... الا وان الله عصمهم من الضلالة و
طهرهم من الفواحش واصطفاهم على العالمين... (میلانی، ۱۴۱۴: ج ۲،
۲۶۷).

گروهی دیگر از اهل سنت نیز این واقعیت را کتمان نکرده و به گونه ای دیگر به دلالت حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت علیهم السلام معترف اند. سیوطی در خطبه کتاب الاساس خود می نویسد:

الحمد لله الذي وعد هذه الامة المحمدية بالعصمة من الضلالة ما ان
تمسكت بكتابه وعترة نبيه... (همو: ۲۶۹).
و ابن حجر در المنح المكية فی شرح القصيدة الهمزية می گوید:

وفي الحديث اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى، كتاب
الله وعترقى، فليتأمل كونه قرنهم بالقرآن في ان التمسك بهم يمنع
الضلال ويوجب الكمال. (همو: ۲۶۸-۲۶۹)

سندی نیز در شرح این حدیث گفته است:

وفيه من تاكد اخبار كونهم على الحق كالقرآن وصونهم ابدًا عن الخطأ
كالوحي المنزل ما لا يخفى على الخبير... (همو: ۲۶۹).

۲. وجوب تبعیت از امام مهدی علیه السلام، بیعت با او و نصرت او

الف) يخرج المهدى من قرية يقال لها كربة وعلى رأس المهدى ملك
ينادى ألا إن هذا المهدى فاتبعوه. (قندوزی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۲۹۹)

قندوزی پس از نقل این حدیث می‌گوید:

این حدیث را ابونعیم و طبرانی و غیر این دو نقل کرده‌اند و سند آن نیز حسن است. (همو)

ابن صباغ این حدیث را با کمی اختلاف نقل کرده است:

عن عبدالله بن عمر قال: قال رسول الله ﷺ: يخرج المهدي وعلی راسه غمامه فیها ملک ینادی: هذا خليفة الله المهدي فاتبعوه.

ابن صباغ مالکی مدعی است این حدیث را ابونعیم (در الاربعون حدیثاً فی المهدی) و طبرانی (در) نقل کرده‌اند. (مالکی، ۱۴۲۲: ۲، ۱۱۱۷) با این حال بستوی این حدیث را موضوع و مجعول خوانده است. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۱۴)
(ب) ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق... فاذا سمعتم به فأتوه فبايعوه ولو حبوا علی الثلج فانه خليفة الله المهدي.
بستوی می‌گوید:

این حدیث با یازده سند کسانی مانند ابن ماجه و حاکم نیشابوری و دیگران نقل کرده‌اند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۸۴-۱۸۷)

وی مدعی است که سند این حدیث صحیح است. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۹۲)
(ج) عن نوف البکالی قال: فی رایة المهدي مكتوب البيعة لله.

این حدیث و به عبارت بهتر اثر را نعیم بن حماد در کتاب الفتن (ابن حماد، ۱۴۱۴، ۲۲۰) زرنندی شافعی در کتاب معارج الوصول الى معرفة آل الرسول (زرنندی شافعی، بی تا: ۱۹۵) و قندوزی حنفی در نیایع المودة (قندوزی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۲۶۷) و چنان‌چه بستوی می‌گوید دانی در سنن خود آورده‌اند. با این حال بستوی آن را ضعیف‌السند می‌داند. (بستوی، ۱۴۲۰: ۱۹۰)

(د) ورد انه ﷺ قال: فی المحرم ینادی مناد من السماء ألا إن صفوة الله فلان فاسمعوا له واطيعوا. (فقيه ایمانی، ۱۳۹۰: ۸۷۲ به نقل از ابن حجر در الفتاوی الحدیثیة)

با عنایت به این روایات و نظایر آن‌ها می‌توان دریافت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه پیشوایی است که بیعت با او به طور مطلق واجب و اطاعت از او بی قید و شرط لازم است. این گونه از بیعت و تبعیت معنایی جز عصمت نخواهد داشت چنان چه فخر رازی درباره اطاعت مطلق از «اولی الامر» در آیه ولایت به آن اعتراف دارد. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳)

سید صدرالدین صدر در این باره می‌نویسد:

امر مطلق به اطاعت از مهدی و نهی مطلق از مخالفت با ایشان، مفید دو نکته است: اول این که مهدی معصوم است و گرنه این امر و نهی، امر به معصیت و نهی از طاعت در برخی اوقات خواهد بود - چرا که چنان چه مهدی معصوم نباشد ممکن است امر به معصیت یا نهی از طاعت کند - (و حال این خداوند امر به معصیت و نهی از طاعت نمی‌کند) (صدر، ۱۳۷۹ ش: ۱۱۸)^۱

۳. امامت مطلقه مهدی عجل الله تعالی فرجه بر حضرت عیسی علیه السلام

در صفحات گذشته این نکته اثبات شد که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه بر حضرت عیسی علیه السلام در عین داشتن مقام نبوت و علم الهی و عصمت امامت و برتری دارد. از این رو مقام عصمت نیز برای ایشان قابل اثبات است.

نتیجه‌گیری

این مقاله کوشید تا با استفاده از روایات معتبر اهل سنت و با تکیه بر نگاه عقلی تحلیلی، ظرفیت اثبات مقامات معنوی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از این روایات را به اثبات برساند و در پی آن بر شعار همایش یعنی مهدویت محور مشترک

۱. الامر بالطاعة والنهي عن المخالفة بالنسبة اليه على وجه الاطلاق يدلنا على امرين: الاول؛ كون المهدي معصوماً، والاكان امرا بالطاعة في معصية الله ومخالفته احياناً ونهياً عن طاعة الله و موافقته في بعض الاوقات، اذ لولم يكن معصوماً جازان بأمر بالمعصية ونهي عن الطاعة، و يترتب عليه ما ذكر.

مذاهب اسلامی تأکید دوباره‌ای کند و بگوید که چنان‌چه شیعه و اهل سنت به منابع اصیل و روایات ریشه‌دار خود مراجعه کرده و منصفانه در آن تأملی عقل‌مدارانه و تحلیل‌محور داشته باشند، به یک نقطه مشترک خواهند رسید و این خود تایید دیگری است بر این باور که باورهای اصیل شیعی و سنی از منبعی واحد که همان دو ثقل گرانیهای پیامبر ﷺ یعنی کتاب خدا و سنت پیامبرش است، سرچشمه می‌گیرد.

منابع

- ابن أبی شیبۃ الکوفی، المصنف، تحقیق و تعلیق: سعید اللحام، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الأولى، ۱۹۸۹م
- ابن أبی عاصم، عمرو، کتاب السنة، تحقیق: محمد ناصرالدین الألبانی، بیروت، المکتب الإسلامی، الثالثة، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م
- ابن الجوزی، سبط، تذکرة الخواص، طهران، مکتبة نینوی الحدیثه، بی‌تا
- ابن الصباغ مالکی، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، تحقیق: سامی الغیری، بی‌جا، دارالحديث للطباعة والنشر، الأولى، ۱۴۲۲ق
- ابن العربی، الفتوحات المکیة، بیروت، دارصادر، بی‌تا
- ابن حجر، فتح الباری، بیروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بی‌تا
- ابن حنبل، احمد، مسند احمد الإمام، بیروت، دارصادر، بی‌تا
- ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، قم، مؤسسة صاحب الامر ﷺ، ۱۴۱۶ق
- ابن عدی، عبدالله، الکامل، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الثالثة، ۱۹۸۸م
- ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، سنن ابن ماجه، ابن ماجه محمد بن یزید القزوینی، تحقیق وترقیم و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بی‌تا

- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دارالملايين، ۱۴۰۷ق
- _____، *لسان العرب*، محقق / مصحح: جمال الدين ميردامادی، بيروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع / دارصادر، سوم، ۱۴۱۴ق
- أبويعلى الموصلى، *مسند أبى يعلى*، تحقيق: حسين سليم أسد، بی جا، دارالمأمون للتراث، الأولى، ۱۴۰۷ق
- أبى داود، ابن الأشعث السجستاني، *سنن أبى داود*، تحقيق وتعليق: سعيد محمد اللحام، بيروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، الأولى، ۱۴۱۰ق
- إلهى، الشيخ محمد باقر، *الروض الفسيح فى الفرق بين المهدي والمسيح*، بی جا، بی نا، بی تا
- آذرشين فام، سعيد، *ویژگی های شیعی امام مهدی عليه السلام در روایات اهل سنت*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵ش
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فى تفسیر القرآن العظیم*، تحقيق: على عبدالبارى عطية، بيروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق
- بستوى، عبدالعليم عبدالعظیم، *المهدى المنتظر عليه السلام فى ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة*، مكة المكرمة، المكتبة المکیة / بيروت، دارابن حزم للطباعة و النشر و التوزيع، الأولى، ۱۹۹۹م
- ترمذی، *سنن الترمذی*، تحقيق و تصحيح: عبدالرحمن محمد عثمان، بيروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، الثانية، ۱۴۰۳ق
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهيم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بيروت، دار إحياء التراث العربی، اول، ۱۴۲۲ق
- حاکم نیشابوری، *المستدرک على الصحیحین*، تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلى، بی جا، بی نا، بی تا
- حقى بروسوى، اسماعيل، *تفسیر روح البیان*، بيروت، دارالفکر، بی تا

- دارمی، عبدالله بن بهرام، سنن الدارمی، دمشق، بی نا، ۱۳۴۹ق
- دژاکام، علی، موعود اهل سنت: مهدی پژوهی در آثار اهل سنت، تهران، موعود عصر ع، ۱۳۹۰ش
- ذهبی، تذکرة الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- ذهبی، میزان الاعتدال، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بی تا
- رازی، الجرح والتعديل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الأولى، ۱۹۵۲م
- زرنندی الشافعی، معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول علیهم السلام، تحقیق: ماجد بن أحمد العطیة، بی جا، بی نا، بی تا
- صدر، سید صدرالدین، المهدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش
- صدوق، الأمالی، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية / مؤسسة البعثة، قم، مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثة، الأولى، ۱۴۱۷ق
- صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، تحقیق وتخریج وتعلیق: حبیب الرحمن الأعظمی، بی جا، منشورات المجلس العلمی، بی تا
- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۴۱۷ق
- طبرانی، المعجم الکبیر، تحقیق وتخریج: حمدی عبدالمجید السلفی، قاهره، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- عینی، عمدة القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- فخر رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ق
- فقیه ایمانی، مهدی، امام مهدی علیه السلام در منابع اهل سنت، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۹۰ش
- قادری، سیدرضی، بررسی تقریبی، تطبیقی مسئله مهدویت در صحیح مسلم، فصل نامه پژوهش های مهدوی، قم، مؤسسه آینده روشن، ۱۳۹۴ش

- قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، تهران، انتشارات ناصر خسرو، اول، ۱۳۶۴ ش
- قندوزی، **ینابیع المودة لدوی القربی**، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، بی جا، دارالأسوة للطباعة والنشر، الأولى، ۱۴۱۶ ق
- مرعشی نجفی، شهاب الدین، **احقاق الحق**، قم، مكتبة مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق
- مروزی، نعیم بن حماد، **كتاب الفتن**، تحقیق و تقدیم: الدكتور سهیل زکار، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م
- مظہری، محمد ثناء اللہ، **التفسیر المظہری**، تحقیق: غلام نبی تونسلی، پاکستان، مكتبة رشديه، ۱۴۱۲ ق
- مناوی، **فیض القدير شرح الجامع الصغير**، تصحيح أحمد عبدالسلام، بیروت، دارالکتب العلمیة، الأولى، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴ م
- نسائی، سنن، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۳۴۸ ق
- نووی، **شرح مسلم**، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق

ضرورت اعتقاد به مهدویت در میان اهل سنت

قنبرعلی صمدی^۱

چکیده

یکی از آموزه اسلامی مورد اتفاق در میان پیروان مذاهب اسلامی، اعتقاد به مهدویت و ظهور فردی از خاندان اهل بیت (علیهم السلام) در آخرالزمان است. عقیده به مهدویت را می‌توان باور فراگیر اسلامی و محور مشترک همه پیروان مذاهب اسلامی دانست؛ زیرا همان‌گونه که علمای شیعه، عقیده به مهدویت را ضروری می‌دانند، علمای اهل سنت نیز آن را واجب می‌شمارند و انکار ظهور مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مستلزم نفی اخبار متواتری می‌دانند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در منابع معتبر آنان در این باره گزارش شده است. از این رو، عقیده به مهدویت - برخلاف آن چه مشهور شده است - صرفاً یک باور شیعی نبوده بلکه عقیده رسمی اهل سنت نیز می‌باشد و علمای آنان بر این امر اذعان دارند و اگر اختلاف نظری دیده می‌شود، مربوط به برخی فروع است مسئله می‌باشد. مقاله حاضر، دیدگاه عالمان اهل سنت در این زمینه را مورد بررسی قرار داده است و دلایل و نقطه نظرات دانشمندان و مؤلفان برجسته آنان درباره وجوب عقیده به مهدویت را تبیین نموده و به برخی از شبهات موجود در این خصوص، پاسخ داده است.

۱. پژوهشگر پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) (samadi313@gmail.com)

واژگان کلیدی

مهدویت، اهل سنت، مذاهب اسلامی، عقیده به مهدویت، انکار مهدویت.

مقدمه

اعتقاد به آمدن موعود الهی در آینده تاریخ، با دورویکرد درون دینی و برون دینی، می تواند مورد توجه قرار گیرد؛ رویکرد برون دینی ناظر به موعودباوری به معنای عام آن است که همه پیروان ادیان توحیدی به آمدن منجی موعود در آینده باور دارند. اما رویکرد درون دینی، ناظر به مهدویت اسلامی و اعتقاد به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخرالزمان است که این نوع اعتقاد در دو سطح قابل تبیین است: یکی اعتقاد اجمالی؛ یعنی عقیده به ظهور مهدی موعود از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرالزمان که اصطلاحاً از آن به مهدویت نوعی یاد می شود؛ چنان که نگرش غالب در میان اهل سنت، آن است که آن حضرت در آینده خواهد آمد و به عنوان آخرین فرمانروا (امیر) (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۹، ۱۰۱) و خلیفه (قشیری نیشابوری، ۱۳۹۸: ج ۳، ۱۱۵۴)، دین اسلام را در جهان گسترش خواهد داد. دوم اعتقاد تفصیلی؛ یعنی عقیده به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف شناخته شده، حی و غائب که از لوازم آن معرفت شخص، مقام و صفات^۱ و ارتباط معنوی با آن حضرت است. از این نوع اعتقاد اصطلاحاً به «مهدویت شخصی» تعبیر می شود؛ همان چیزی که عموم شیعیان و بسیاری از اهل سنت بدان معتقدند؛ زیرا بسیاری از تاریخ نگاران، محدثان و اندیشمندان

۱. چنان که امام کاظم علیه السلام در این باره فرموده است: مَنْ شَكَّ فِي أَوْبَعَةٍ فَقَدْ كَفَرَ بِجَمِيعِ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَهَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَأَوَانٍ بِشَخْصِهِ وَنَعْيِهِ؛ هر که در چهار چیز شک کند، به همه آن چه خدای تبارک و تعالی نازل کرده، کافر شده است. یکی از آن ها معرفت امام است که در هر عصر و زمانی بایست او را به شخص و صفات و خصوصیاتش شناخت. (صدوق، ۱۴۰۵: ج ۲، ۴۱۳)

اهل سنت نیز به ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اذعان کرده و این موضوع را جزو مسلمات تاریخ دانسته‌اند. بیش از ۱۳۰ نفر از علمای تاریخ، فقه، حدیث، انساب و... اهل سنت در کتاب‌های خود، به ولادت یافتن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح کرده‌اند و بیش از ۶۵ نفر از دانشمندان اهل سنت در خصوص زندگانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کتاب‌های مستقلی تألیف نموده و مسئله ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از رخداد‌های انکارناپذیر تاریخ شمرده‌اند. (حکیمی، ۱۳۷۱ ش: ۱۸؛ عمیدی، ۱۳۸۷ ش: ۱۸۹-۱۹۹)

وجه مشترک این دو سطح از اعتقاد، ضرورت عقیده به مهدویت است و علمای شیعه و اهل سنت آن را واجب و ضروری دین شمرده و انکار ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را مستلزم کفر دانسته‌اند. لازم به ذکر است که مراد از ضرورت اعتقاد در این جا، ضرورت به مفهوم فلسفی و کلامی؛ یعنی حتمیت و اجتناب‌ناپذیری و یا بداهت عقلی نیست بلکه مراد وجوب اعتقاد به مهدویت و قطعی بودن آن در آموزه‌های دینی است.

وجوب اعتقاد به مهدویت در احادیث

لزوم اعتقاد به ظهور مهدی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرالزمان، اختصاص به شیعه نداشته بلکه جزء اعتقادات قطعی اهل سنت نیز شمرده می‌شود. بسیاری از عالمان و محدثان اهل سنت در کتاب‌های خود، با استناد به احادیث نبوی در این زمینه، عقیده به خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را واجب دانسته و انکار آن را موجب کفر شمرده‌اند.

در منابع حدیثی اهل سنت از جابر بن عبدالله نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من أنكر خروج المهدي فقد كفر بما أنزل على محمد صلی الله علیه و آله ومن أنكر نزول عيسى - ابن مريم عليه السلام فقد كفر ومن أنكر خروج الدجال فقد كفر

(کشمیری هندی، ۱۴۰۲ق: ج ۱، ۲۴۲؛ قندوزی، ۱۳۸۵ق: ج ۳، ۱۰۸؛

هموئی جوبنی، ۱۳۷۸ش: ج ۲، ۳۳۴)؛

هرکس خروج مهدی را انکار کند، به درستی که کافر شده به آن چه که بر محمد ﷺ نازل شده است. هرکس نزول عیسی بن مریم علیه السلام و خروج دجال را منکر شود، کافر شده است.

هم چنین این حدیث را پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ (مقدسی شافعی، ۱۳۸۷ش: ۱۵۷)؛

هرکس مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار کند به راستی کافر شده است.

در این گونه احادیث، ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، از امور قطعی شمرده شده و انکار آن مستلزم کفر ذکر شده است. همان گونه که در روایات شیعه،^۱ بر وجوب اعتقاد به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و کفر منکران وی، تأکید شده است.

بر پایه این گونه احادیث، عالمان اهل سنت، بر لزوم ایمان و اعتقاد به مهدویت اسلامی تأکید ورزیده اند. حتی مرکز «رابطة العالم الاسلامی» که يك مرکز مذهبی رسمی متعلق به جریان وهابیت در مکه است نیز، وجوب عقیده به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را عقیده رسمی اهل سنت اعلام کرده است:

ان الاعتقاد بخروج المهدی، واجب و انه من عقائد اهل السنة والجماعة (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش: ۱۴۲).

اعتقاد به ظهور مهدی بر هر مسلمانی واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بی خبری

۱. در منابع روایی شیعه نیز این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛ هرکس فرزندم، حضرت قائم علیه السلام را انکار کند، مرا انکار کرده است. (صدوق، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۴۱۲) در سخن دیگر فرمود: مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِي فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هرکس که قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش انکار کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۵، ۷۳)

بدعت گذار، آن را انکار نمی کنند.

اتفاق اهل سنت بر وجوب اعتقاد به مهدویت

از منظر اهل سنت، عقیده به مهدویت یک اصل اعتقادی مسلم و انکارناپذیر و ریشه دار است؛ تا جایی که علمای مذاهب اهل سنت آن را از مسلمّات دین مبین اسلام و عقیده رسمی اهل سنت بر شمرده و انکار عقیده به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را موجب ارتداد دانسته اند.

شیخ محمد بن جعفر الکتانی (متوفای: ۱۳۴۵ق) لزوم اعتقاد به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از مسلمّات عقائد اهل سنت و جماعت شمرده و در بیان دیدگاه اهل سنت در این باره می نویسد:

ورد خبر المهدی فی أحادیث إلى حد التواتر... وقد كثرت بخروجه الروایات حتى بلغت حد التواتر المعنوی وشاع ذلك بين علماء السنة حتى عدّ من معتقداتهم... فالإيمان بخروج المهدی واجب كما هو مقرر عند أهل العلم ومدون في عقائد أهل السنة والجماعة (کتانی، بی تا: ۲۲۵ تا ۲۲۸):

خبر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در احادیث در حد تواتر نقل شده است. احادیث خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آن قدر زیاد است که در حد تواتر معنوی است... پس ایمان به خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف واجب است هم چنان که در نزد اهل علم ثابت است و در عقاید اهل سنت مدون است.

براین اساس، علما و بزرگان مذاهب اهل سنت، از گذشته تا حال، به مناسبت های مختلف، عقیده به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را واجب اعلام کرده اند و مدعیان دروغین مهدویت را بدعت گذار دانسته و بر لزوم توبه و قتل منکران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، فتوی داده اند.

طبق آن چه که علاء الدین، متقی هندی (متوفای ۹۷۵ق)، در کتاب *البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان* (متقی هندی، ۱۴۰۸ق: ج ۲، ۸۷۱-۸۷۳)

گزارش داده است، علما و مفتیان بزرگ مذاهب چهارگانه اهل سنت ساکن مکه مکرمه، به وجوب اعتقاد به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و کفر منکران مهدویت، فتوی داده‌اند. این فتوی، در پاسخ به استفتایی صادر شده است که در سال ۹۵۲ هجری قمری درباره شخصی که در هند در سال‌های ۸۹۰ هجری قمری ادعای مهدویت نموده است، سؤال گردیده و از علمای بزرگ مکه کسب تکلیف شده است. این مدّعی در سال ۹۱۰ هجری قمری در گذشته است و در این مدت عده‌ای به او ایمان آورده و منکران مهدی بودن وی را کافر شمرده‌اند. این موضوع سبب شده است تا مسلمانان هند، از عالمان و مفتیان بزرگ مکه مکرمه، درباره این موضوع کسب تکلیف کنند تا نظر خود را درباره این شخص و معتقدان به او، و نیز درباره انکار «مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف» بیان نمایند.

در این پاسخ، تمام این بزرگان اهل سنت مانند: ابن حجر هیتمی، مفتی مذهب شافعی، محمد بن محمد خطابی مفتی مذهب مالکی، یحیی بن محمد حنبلی، مفتی مذهب حنابلّه، احمد ابوالسرور بن الضیاء، مفتی مذهب حنفی، ضمن بدعت خواندن و تکذیب ادعای این مدعی هندی و عدم انطباق علائم و نشانه‌های ذکر شده در احادیث بر این فرد، به وجوب اعتقاد به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و کفر منکران مهدویت، فتوی داده‌اند و بر اجرای احکام کفر مانند توبه کردن و قتل، تأکید نموده‌اند.

در دوران معاصر نیز، علمای بزرگ اهل حجاز که دارای تفکر افراطی وهابی‌اند، با تأکید بر متواتر بودن احادیث مهدی از طریق صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، بر وجوب اعتقاد به امام مهدی و کفر منکران مهدویت، فتوی داده‌اند. چنان‌که محمد صالح القزاز، دبیر کل مرکز «رابطة العالم الاسلامی» که از منتقدترین مراکز مذهبی حجاز و مکه است، در پاسخ به سؤال شخصی به نام أبو محمد از کشور «کنیا» درباره ظهور مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، با اشاره به این‌که «ابن

تیمیه» مؤسس مذهب وهابیان، احادیث مربوط به ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه را پذیرفته است، متن رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند برای وی ارسال نموده است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و محلّ ظهور او، به این حقیقت اذعان شده است که او آخرین خلفای راشدین دوازده‌گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آنها داده است. و این احادیث را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند از جمله: عثمان بن عفان؛ علی بن ابی طالب؛ طلحة بن عبیدالله؛ عبدالرحمن بن عوف؛ عبدالله بن عباس؛ عمار یاسر؛ عبدالله بن مسعود؛ ابوسعید خدری؛ ثوبان؛ قره بن اساس مزنی؛ عبدالله بن حارث؛ أبوهیره؛ حذیفة بن یمان؛ جابر بن عبدالله؛ أبوامامه؛ جابر بن ماجد؛ عبدالله بن عمر؛ انس بن مالک؛ عمر بن حصین؛ و ام سلمه. این‌ها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند و نیز بسیاری از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی در سرحدّ تواتر است. سپس در بخش آخرین فتوی آمده است:

... إِنَّ الْإِعْتِقَادَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، وَاجِبٌ وَأَنَّهُ مِنْ عَقَائِدِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ

الْجَمَاعَةِ وَلَا يَنْكَرُ إِلَّا جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ وَمُبْتَدِعٌ فِي الْعَقِيدَةِ؛^۱

ایمان به ظهور مهدی، واجب است و جزء عقائد قطعی اهل سنت و جماعت شمرده می‌شود و هیچ‌کسی جز ناآگاه از سنت نبوی و بدعت‌گذار در عقیده، آن را انکار نمی‌کند.

بنابراین، عقیده به مهدویت، اعتقاد عموم جامعه اهل سنت شمرده می‌شود، چنان‌که عالمان و اندیشمندان آنان، این عقیده را دیدگاه رسمی و

۱. متن کامل این فتوی (عربی) در کتاب «حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه» تألیف آیت الله مکارم شیرازی، نقل شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش: ۱۴۰-۱۴۲)

مستقر در میان اهل سنت و جماعت بیان کرده‌اند و بروجوب آن فتوی داده‌اند.

جراحی وجوب اعتقاد به مهدویت در میان اهل سنت

در باره جراحی و دلایل لزوم اعتقاد به مهدویت، علمای اهل سنت برخلاف رویکرد عقلی، قرآنی^۱ و روایی عالمان شیعه نسبت به این موضوع، بیشتر با رویکرد روایی و با تکیه بر احادیث، به اثبات این عقیده پرداخته‌اند و دلیل وجوب عقیده به مهدویت را احادیثی می‌دانند که از رسول خدا ﷺ در این باره رسیده است.

براین اساس، غالب علمای اهل سنت با رویکرد روایی به تبیین جراحی اعتقاد به مهدویت پرداخته‌اند و به تبعیت از احادیث مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به وجوب عقیده به مهدویت قائل شده‌اند. از این رو، در میان عالمان و مصنفان اهل سنت تنها برخی از آنان، برای اثبات وجوب عقیده مهدویت و کفر منکران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از آیات قرآنی کمک جسته‌اند؛ بدین معنا که انکار مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، بدین جهت موجب کفر شمرده می‌شود که به تکذیب سخن رسول خدا ﷺ و مخالفت با وحی الهی می‌انجامد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خدا سخن می‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴) و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، گزارش غیبی است که ریشه در وحی دارد. از این رو، حمود بن عبدالله تویجری به نقل از احمد بن حنبل می‌گوید:

هرچه به طریق صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باشد، ایمان به آن بر هر مسلمانی واجب است؛ زیرا در راستای اعتراف و شهادت به

۱. مانند آیات ۵۵ سوره نور، ۱۰۵ سوره انبیاء، ۳۳ سوره توبه، ۸ سوره صف، ۲۸ سوره فتح، ۳۹ سوره انفال و... مرحوم سید هاشم بحرانی در کتاب المحجة فیما نزل فی القائم الحجة بیش از ۱۲۰ آیه را که در روایات به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر شده را گردآوری کرده است.

رسالت اوست و اگر به آن اقرار و اعتراف نکنیم، امر خدا را انکار کرده‌ایم، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷) پس ایمان به آن چه رسول خدا ﷺ خبر داده است واجب است. (تویجری، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۶)

چون انکاریک حقیقتی که از سوی رسول خدا ﷺ بازگوشده است، به انکار نبوت پیامبر ﷺ می‌انجامد و مخالفت با آن سبب کفر و خروج از دایره ایمان می‌گردد. به ویژه اگر آن حقیقت به صورت متواتر و یقین‌آور، بیان شده باشد. حتی افرادی همچون محمد ابن عبدالوهاب نیز کسانی را که منکر این‌گونه احادیث متواتر باشند، کافرو یا دست‌کم فاسق می‌شمارد، می‌نویسد:

... من أنكر ذلك فقد أنكر المتواتر وحال منكره معلوم أقل مرتبه أن يكون فاسقاً (ابن عبدالوهاب، بی‌تا: ج ۱، ۴۱)؛

... کسی که این احادیث را انکار کند، پس متواتر را انکار کرده است و حال منکر متواتر نیز معلوم است و کم‌ترین مرتبه آن، فاسق بودن شخص منکر است.

اما اکثریت قریب به اتفاق علمای اهل سنت، وجوب اعتقاد به مهدویت را، ناشی از وجود احادیث فراوانی می‌دانند که در کتب حدیثی اهل سنت از رسول خدا ﷺ به طور متواتر در این باره وارد شده است.

بنابراین لزوم عقیده به مهدویت در میان اهل سنت، مبتنی بر مجموعه احادیثی است که در منابع روایی اهل سنت از رسول خدا ﷺ درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه نقل شده‌اند؛ به گونه‌ای که در میان روایان این احادیث، بزرگانی از صحابه حضور دارند که این احادیث را بدون واسطه از رسول خدا ﷺ گزارش کرده‌اند. البته درباره این‌که چه تعدادی از صحابه در اسناد این احادیث حضور دارند، در منابع اهل سنت، گزارش‌های گوناگونی ارائه شده است. برخی این افراد را ۲۶ نفر ذکر کرده‌اند (العباد، ۱۳۸۸ق: ۳) برخی دیگر ۳۱ نفر (اسماعیل مقدم، ۱۴۲۳ق: ۶۳)، برخی نیز ۳۳ نفر (اکبرنژاد،

۱۳۸۸ش: ۹۹) و عده‌ای دیگر، تعداد پنجاه نفر (امیر عرب، ۱۹۹۸م: ۱۴۳) از صحابه رسول خدا ﷺ را که در اسناد احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شده‌اند، نام برده‌اند که در میان آنان اسامی برخی از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ همانند امیر المؤمنین علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، جناب سلمان فارسی، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، عباس بن عبدالمطلب، جابر بن عبدالله انصاری، جابر بن سمره، عبدالله بن جعفر طیار، معاذ بن جبل، قتاده بن نعمان و... دیده می‌شود. (عمیدی، ۱۴۲۵ق: ۳۷-۳۸) مؤلفان، حافظان و محدثان اهل سنت، از گذشته تا حال در کتاب‌های خویش احادیث حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از این طرق، نقل کرده‌اند.^۱

صحت و تواتر احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیدگاه اهل سنت

اگرچه درباره صحت و تواتر احادیث مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند دیگر نقل‌های حدیثی، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما بیشتر احادیث مهدویت از سوی عالمان و صاحب نظران اهل سنت، مورد پذیرش واقع شده و محدثان و دانشمندان بسیاری، بر صحت و تواتر این احادیث، اعتراف نموده‌اند:

الف) اذعان علمای اهل سنت به صحت احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

بسیاری از علما و نویسندگان اهل سنت در کتاب‌های خود بر صحت احادیث منقول از رسول خدا ﷺ درباره مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح کرده‌اند که در این جا به تصریحات شماری از آنان بر حجّیت و صحت این احادیث اشاره می‌شود:

۱. در این زمینه، نویسنده کتاب المهدی المنتظر فی الفكر الاسلامی اسامی تعداد ۹۱ نفر از دانشمندان شاخص اهل سنت که احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، یادآور می‌شود. (عمیدی، ۱۴۲۵ق: ۳۴-۳۶)

ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ق) در کتاب *تاریخ مدینه دمشق* (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۴۷، ۵۱۸) و نیز قرطبی مالکی (م ۶۷۱ق) در کتاب تفسیری *الجامع لاحکام القرآن* به نقل از بیهقی (متوفای ۴۵۸ق) چنین می نویسد:

والأحادیث فی التنصيص علی خروج المهدي أصح إسناداً؛^۱
احادیثی که نص بر خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد صحیح ترین اسناد را دارا می باشد.

ابن تیمیة (متوفای ۷۲۸ق)، در کتاب *منهاج السنة* می نویسد:

إنّ الأحادیث التي یحتجّ بها - یعنی: العلامة الحلی - علی خروج المهدي،
أحادیث صحیحة رواها أبو داود و الترمذی و أحمد و غیرهم؛
آن احادیثی که علامه حلی درباره خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف احتجاج کرده است، احادیث صحیح السندی که ابو داود و ترمذی و احمد بن حنبل آن را نقل کرده اند.

ابن قیم الجوزیه (متوفای ۷۵۱ق) در کتاب *المنازل المنيف فی الصحيح و الضعيف* در بررسی احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، درباره جمع میان حدیث «لا مهدی إلا عیسی بن مریم» و حدیث های امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، احتمالات و اقوالی را ذکر کرده، سپس می گوید:

والأحادیث علی خروج المهدي أصحّ أسناداً (ابن قیم جوزیه، ۱۴۰۳ق: ۱۴۳)؛

حدیث هایی که بر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارند از لحاظ سند، صحیح ترند.

۱. قرطبی در کتاب تفسیری *الجامع لاحکام القرآن* ذیل آیه ۳۳ توبه می نویسد: «قال البیهقی فی کتاب البعث والنشور: ... والأحادیث التي قبله فی التنصيص علی خروج المهدي وفيها بیان کون المهدي من عتره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أصحّ إسناداً؛ بیهقی در کتاب «بعث و نشور» می گوید: احادیث شامل بر نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر خروج مهدی و این که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، صحیح ترین اسناد را دارد (قرطبی، بی تا: ج ۸، ۱۲۲).

شیخ حمّود بن عبدالله تویجری (متوفای ۱۴۱۳ق) نیز در کتاب **الاحتجاج بالأثر** ضمن بیان تفریض بن باز بر کتابش، می نویسد:

ولقد تأملت ما ورد في هذا الباب من الأحاديث فأتضح لي صحة كثير منها، كما بين ذلك العلماء الموثوق بعلمهم ودرايتهم؛ كأبي داود، والترمذي، والخطابي، ومحمد بن الحسين الأبري، وشيخ الإسلام ابن تيمية، والعلامة ابن القيم، والشوكاني، وغيرهم (تویجری، ۱۴۰۳ق: ۳)؛
ومن در باب احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تأمل کرده و صحت بسیاری از آنها برای من روشن شده هم چنان که بسیاری از علمای موثق در علم و درایت، آن را بیان کرده اند؛ همانند ابی داود و ترمذی و محمد بن حسین أبری و ابن تیمیه و ابن قیم و شوکانی و غیر آنان.

محمد ناصرالدین البانی (متوفای ۱۴۲۰ق) در رساله **حول المهدي** در مجله **التمدن الاسلامی** چنین می گوید:

أما مسألة المهدي فليعلم أن في خروجه أحاديث كثيرة صحيحة، قسم كبير منها له أسانيد صحيحة (ألبانی، ۱۳۷۱ق: ۶۴۲-۶۴۶)؛
اما در مورد مسئله مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس بدان که احادیث صحیح زیادی درباره خروج او آمده است که گروه زیادی از آن دارای اسناد صحیح می باشد.

ب) اعتراف علمای اهل سنت به تواتر احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

«تواتر» در لغت به معنای پی در پی و دنبال هم بودن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۵، ۲۷۵) خبری «متواتر» به آن گزارشی گفته می شود که راویان آن، در درجات آغازین، میانه و فرجامین، چنان پر شمار باشند که بنابر عادت، تبانی و هم سازی آنان بر دروغ، محال شمرده شود.^۱
هر جا حدیثی به صورت متواتر نقل شده باشد، دیگر به بررسی سند آن

۱. کتانی در تعریف خبر متواتر آورده است: «والخبر التواتر ما بلغت رواه في الكثرة ما أحالت العادة مواطنهم على الكذب و يدوم هذا فيكون أوّله كآخرة و وسطه كطرفیه». (کتانی، بی تا: ۱۰)

نیازی نیست، و اگر در برخی طرق آن، افراد ضعیفی هم وجود داشته باشد، وجود آن افراد نمی‌تواند در اعتبار سند آن خدشه‌ای ایجاد نماید؛ زیرا در اخبار متواتر، عدالت راوی و بلکه اسلام وی نیز، شرط نیست؛ بلکه معیار پذیرش، کثرت ناقلان آن است.

احادیث مهدویت از این دسته بوده و متّصف به تواترند، زیرا بیش از هفت هزار راوی در نقل اخبار و روایات مهدویت وساطت و نقش دارند و تعداد راویانی که هویت آن حضرت را به عنوان فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده‌اند بیش از هزار نفرند که بسیاری از آنان از صلحا و نیکان بوده و در جامعه اسلامی به پاکی و وثاقت شناخته شده‌اند. البته در هر طبقه افراد فراوانی روایت نموده‌اند و احتمال تبانی آنان بر خبر کذب ناشی از سوءظن و جدل است زیرا اولاً بسیاری از راویان احادیث دین دارند و دین‌شناس؛ چگونه چنین تهمت و افترا را بر آنان رواست و ثانیاً انگیزه‌ای برای تبانی بر کذب وجود ندارد. آری، درباره گروه‌های سیاسی که پایه‌های سیاست آنان مکرو و دروغ است، احتمال تبانی وجود دارد نه گروه‌های دینی که همواره دین خدا را در ابعاد اعتقادی و اخلاقی و عملی از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقل نموده‌اند. تاریخ بر انگیزه راویان راستگو که فراوان هم هستند گواهی می‌دهد. ثالثاً تبانی این همه راوی بر کذب در آن زمان امکان نداشته است زیرا در آن زمان اصولاً وسایل ارتباط جمعی وجود نداشته است و این راویان در روستاها و شهرها و کشورهای مختلف چون یمن، حجاز، عراق، ایران، شام و سایر نقاط از هم دور چگونه می‌توانسته‌اند با هم ارتباط پیدا کنند و در چنین مسئله حساسی برای اسلام و مسلمین جهان تبانی نمایند و هیچ‌یک از مسلمانان آن عصر از این تبانی مطلع نشود و با آن مخالفت نکند. این سخن ناروا بر این همه انسان‌های راستگو جز افترا و تعصّب غلط چیز دیگری نمی‌تواند باشد (امامی کاشانی، ۱۳۸۶ ش: ۲۸۷-۲۸۸).

مضاف براین که حتی اگر در برخی از آن‌ها ضعفی دیده شود، خللی در موضوع مهدویت ایجاد نخواهد کرد. در این جا به برخی از اظهارات بزرگان و دانشمندان اهل سنت به تواتر احادیث مهدویت، اشاره می‌شود.

آبری سجستانی، محمد بن حسین (متوفای ۳۶۳ ق) در کتاب **مناقب الإمام الشافعی** می‌نویسد:

وقد تواترت الأخبار واستفاضت عن رسول الله ﷺ بذكر المهديّ
وأته من أهل بيته (آبری ۱۴۳۰ ق: ۹۵)؛

که تأکید دارد بر این که اخبار پیرامون مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و این که او از اهل بیت رسول خداست، به طور مستفیض و متواتر از رسول خدا صادر شده است.

محمد سفارینی حنبلی (متوفای ۱۱۸۸ ق) می‌گوید:

وقد كثرت الروایات بخروجه حتى بلغت حدّ التواتر المعنويّ فالإيمان
بخروج المهديّ واجب كما هو مقرر عند أهل العلم ومدوّن في عقائد
أهل السنّة والجماعة (سفارینی، ۱۴۰۲ ق: ج ۲، ۸۴)؛

روایات پیرامون خروج مهدی به حدّی است که به تواتر معنوی رسیده است و ایمان به ظهور مهدی واجب است همان گونه که نزد عالمان مستقر بوده و در عقاید اهل سنت و جماعت نیز چنین نگاشته شده است.

علامه قاضی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰ ق) نیز احادیث وارده درباره مهدی را، متواتر می‌داند. طبق آن چه محمد صدیق خان قنوجی در **الاذاعة** از وی نقل کرده است، وی در کتاب **التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والدجال والمسیح** چنین می‌گوید:

والأحاديث الواردة في المهديّ التي أمكن الوقوف عليها منها خمسون
حديثاً... هي متواترة بلا شكّ وشبهة... وأمّا الآثار عن الصحابة
المصرّحة بالمهديّ فهي كثيرة أيضاً، لها حكم الرفع، إذ لا مجال للاجتهاد
في مثل ذلك (قنوجی ۱۴۲۱ ق: ۱۵۰-۱۵۱)؛

احادیثی را که می‌توان در باب مهدی بر آنها تکیه و اعتماد کرد در حدود پنجاه حدیث است که بدون شك و شبهه متواترند و... اما آن‌چه از صحابه رسول خدا رسیده که به نام مهدی تصریح کرده‌اند، بسیار زیاد است که در حکم احادیث مرفوعه‌اند. چه آن‌که درباره این احادیث نتوان اجتهاد کرد.

شیخ صدیق حسن قنوجی (متوفای ۱۳۰۷ق) در کتابش چنین آورده است:

والأحاديث الواردة في المهدى على اختلاف رواياتها كثيرة جداً تبلغ حدّ التواتر، ولا شكّ في أنّ المهدى يخرج آخر الزمان من غير تعيين شهر و عام لما تواتر من الأخبار في الباب و اتفق عليه جمهور الأئمة خلفاً عن سلف إلا من لا يعتدّ بخلافه فلا معنى للريب في ذلك الفاطمي الموعود المنتظر المدلول عليه بالأدلة بل إنكار ذلك جرأة عظيمة في مقابلة النصوص المستفيضة المشهورة البالغة حدّ التواتر (قنوجی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۲-۱۸۳)؛ احادیث پیرامون مهدی با همه اختلافاتی که در روایاتش وجود دارد، آن قدر زیاد است که به حدّ تواتر رسیده است و هیچ تردیدی وجود ندارد که براساس اخبار متواتری که رسیده است، مهدی در آخر الزمان (بدون تعیین ماه و سال ظهور) ظهور خواهد کرد و براین مطلب تمام گذشتگان و آیندگان امت اسلامی به جز اندک افرادی که مخالفت شان قابل اعتنا نیست، اتفاق و اجماع کرده‌اند، بنابراین هیچ جایی برای شك و تردید در آن فاطمی موعود منتظر باقی نخواهد ماند که ادله فراوانی هم برآمدنش دلالت دارد، بلکه انکار آمدن او، تجزّی بزرگی است در برابر روایات مستفیضی که از شدّت شهرت به حدّ تواتر رسیده‌اند.

شیخ محمد برزنجی مدنی (متوفای ۱۱۰۳ق) می‌گوید:

قد علمت أنّ أحاديث المهدى و خروجه آخر الزمان، و أنّه من عترة رسول الله ﷺ من ولد فاطمة عليها السلام بلغت حدّ التواتر المعنويّ فلا معنى لإنكارها. (برزنجی، ۱۴۲۶ق: ۱۱۲)

و در جای دیگر گفته است:

و غاية ما ثبت بالأخبار الصحيحة الصريحة الكثيرة الشهيرة التي بلغت حد التواتر المعنوي وجود الآيات العظام التي منها بل أولها خروج المهديّ وأنه يأتي في آخر الزمان من ولد فاطمة، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً. (همو: ۱۸۹)

خلاصه سخنان او در دو جای کتاب وی این است که احادیث مهدویت و خروج او در آخر الزمان و این که او از اولاد فاطمه علیها السلام و از نسل رسول خداست به حدی است که به تواتر رسیده و جایی برای انکار نیست و در ادامه مدعی گشته که اخبار صحیح، مشهور و فراوانی که به حد تواتر معنوی رسیده است، دلالت دارد بر آیات عظام (قیامت) که یکی از این آیات و بلکه اولین آنها خروج مهدی در آخر الزمان است و این که او از اولاد فاطمه است و زمین را از عدل پر خواهد کرد، بعد از آن که از ظلم انباشته شد.

در حاشیه کتاب *التاج الجامع للاصول* آمده است:

اشتهر بين العلماء سلفاً وخلفاً أنه في آخر الزمان لابد من ظهور رجل من أهل البيت يسمى المهديّ... وقد روى أحاديث المهديّ جماعة من خيار الصحابة وخرجها أكابر المحدثين كأبي داود و الترمذی وابن ماجه و الطبرانی وأبي يعلى و البرزاز و الإمام أحمد و الحاكم رضى الله عنهم ولقد أخطأ من ضعف أحاديث المهديّ كلّها كابن خلدون وغيره و ما روى من حديث «لا مهديّ إلا عيسى- بن مريم عليهما السلام» فضعيف كما قاله البيهقي و الحاكم وغيرهما (ناصف، ۱۴۱۸ق: ج ۵، ۳۴۱)؛

در میان عالمان در گذشته و حال، معروف و مشهور شده که در آخر الزمان، به طور مسلم و قطعی فردی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله با نام مهدی ظهور خواهد کرد و... و روایات پیرامون آمدن و ظهور او را گروهی از بهترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که بزرگان از محدثان اسلامی مانند ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و طبرانی و ابی یعلی و برزاز و امام احمد و حاکم نیشابوری و... آنها را در مسانید و صحاح خود نقل کرده اند و کسی که تمام احادیث مهدویت را

تضعیف کرده مانند ابن خلدون و... اشتباه کرده اند و آن چه مانند حدیث «لا مهدی إلا عیسی بن مریم علیهما السلام» نقل شده نیز تضعیف است و غیر قابل اعتنا، چنان که بیهقی و حاکم و دیگران نیز چنین گفته اند.

سجزی، محمد بن حسین آبری (متوفای ۳۶۳ ق) در کتاب المنار المنیف درباره تواتر احادیث نبوی درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می نویسد:

وقد تواترت الأخبار واستفاضت عن رسول الله صلی الله علیه و آله بذكر المهدی وأنه من أهل بيته وأنه يملك سبع سنين وأنه يملأ الأرض عدلاً وأن عيسى - عليه السلام يخرج فيساعده على قتل الدجال وأنه يوم هذه الأمة ويصلي عيسى خلفه. (ابن قیم جوزیه، ۱۴۰۳ ق: ۱۴۲)؛

اخبار متواتر و مستفیض از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد مهدی رسیده است و این که اواز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و هفت سال حکومت خواهد کرد و زمین را از عدل پُر خواهد نمود و این که عیسی علیه السلام برای کشتن دجال، به کمک وی خواهد آمد و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با مردم نماز می گذارد و عیسی علیه السلام به او اقتدا می کند.

عالم سلفی مسلک اهل سنت، صدیق حسن خان قنوجی (متوفای ۱۳۰۷ ق) در کتاب الإذاعة می نویسد:

الأحاديث الواردة في المهدی على اختلاف رواياتها كثيرة جداً تبلغ حد التواتر المعنوی وهی فی السنن وغيرها من دواوين الإسلام من المعاجم و المسانید. لاشك في أن المهدی يخرج في آخر الزمان من غير تعيين لشهر و عام لما تواتر من الاخبار في الباب واتفق عليه جمهور الأمة سلفاً عن خلف إلا من لا يعتد بخلافة فلا معنى للريب في أمر ذلك الفاطمی الموعود المنتظر المدلول عليه بالأدلة بل إنكار ذلك جرأة عظيمة في مقابلة النصوص المستفیضة المشهورة البالغة حد التواتر (قنوجی، ۱۳۹۱ ق: ۱۱۲، ۱۴۵-۱۴۶)؛

احادیث وارد شده در مورد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با احتساب اختلاف روایات بسیار زیاد و دارای تواتر معنوی می باشد و این روایات در کتب

سنن و دیگر کتب معاجم و مسانید آمده‌اند. هیچ شکی در خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان (بدون تعیین ماه و سال خروج او) وجود ندارد زیرا اخبار این باب متواتر بوده و جمهور امت از قبل تاکنون بر این امر اتفاق داشته و برخلاف آن هیچ اعتنایی نیست. پس هیچ شکی در امر این مرد فاطمی موعود منتظر که دلالت ادله بر وجود او می‌باشد وجود ندارد بلکه انکار این مطلب یعنی جسارت و جرات داشتن در مخالفت با نصوص مستفیض مشهور که به حد تواتر می‌رسد.

محمد بن عبد الرسول حسینی برزنجی (متوفای ۱۱۰۳ق) در کتاب *الإشاعة لأشراط الساعة* درباره تواتر احادیث مهدویت می‌نویسد:

أَن أُحَادِثَ وَجُودَ الْمَهْدِيِّ وَخُرُوجَهُ آخِرَ الزَّمَانِ وَأَنَّهُ مِنْ عَتَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ، بَلَغَتْ حَدَّ التَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ فَلَا مَعْنَى لِانْكَارِهَا وَغَايَةُ مَا ثَبَتَ بِالْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ الْكَثِيرَةِ الشَّهِيرَةِ الَّتِي بَلَغَتْ حَدَّ التَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ وَجُودَ الْآيَاتِ الْعِظَامِ الَّتِي مِنْهَا بَلَّ أَوَّلُهَا خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ وَأَنَّهُ يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلُمًا (برزنجی، ۱۴۲۶ق: ۸۷، ۱۱۲، ۱۸۹)؛

احادیث وارد شده درباره وجود مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و خروج او در آخر الزمان و این که او از عترت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از فرزندان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می‌باشد، تواتر معنوی داشته و انکار آن بی معنا می‌باشد و نهایت آن چه که از طریق اخبار کثیر مشهور صحیح که به حد تواتر معنوی می‌رسد به دست می‌آید، وجود نشانه‌های بزرگی است که اولین آنها خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که او در آخر الزمان آمده و از فرزندان فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و زمین را از عدل و داد پر می‌نماید آن چنان که از ظلم و جور پُر شده باشد.

محمد بن جعفر الکتانی المالکی (متوفای ۱۳۴۵ق) وی می‌گوید:

أَنَّ الْأَحَادِيثَ الْوَارِدَةَ فِي الْمَهْدِيِّ مُتَوَاتِرَةٌ (کتانی، بی تا: ۲۴۱)؛
احادیثی که درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد شده است، متواتر می‌باشد.

بن باز (متوفای ۱۴۲۰ق) در شماره سوم مجله الجامعة الإسلامية بالمدينة
المنورة می نویسد:

فأمر المهدي أمر معلوم والأحاديث فيه مستفيضة بل متواترة متعاضدة،
وقد حكى غير واحد من أهل العلم: تواترها... وهي متواترة تواترا معنويا
لكثرة طرقها، واختلاف مخارجها وصحابتها ورواتها وألفاظها فهي بحق
تدل على أن هذا الشخص الموعود به أمره ثابت وخروجه حق؛
امر مهدي عَنْكَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الْكَرِيمِ امری معلوم بوده واحادیث آن مستفیض بلکه
متواتر بوده و همه اهل علم حکم به تواتر آن را بیان کرده اند...
احادیث آن به علت کثرت طرق روایت آن دارای تواتر معنوی
می باشد و اختلاف در روایات و الفاظ دلالت بر آن دارد که امر آن
شخص موعود، ثابت است و خروج او حق می باشد.

محمد ناصرالدین البانی (متوفای ۱۴۲۰ق) عالم وهابی در کتاب سلسله
الأحاديث الصحيحة می نویسد:

وما مثْلُ هؤلاء إلا كمثْل من ينكر عقيدة نزول عيسى. عَلَيْهِ السَّلَام في آخر الزمان
التي تواتر ذكرها في الأحاديث الصحيحة.... وأكاد أقطع أن كل من أنكر
عقيدة المهدي ينكرها أيضا وبعضهم يظهر ذلك من فلتات لسانه وإن
كان لا يبيّن. وما مثْل هؤلاء المنكرين جميعا عندي إلا كما لو أنكر رجل
ألوهية الله عز وجل بدعوى أنه ادعاها بعض الفراعنة! فهل من مدكر
(ألبانی ۱۴۱۵ق: ج ۴، ۴۳)؛

مثّل این ها همانند کسانی اند که عقیده نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در
آخر الزمان را که احادیث صحیح در مورد آن به تواتر رسیده است
منکر می شوند... و مطمئناً هستم که هر کس عقیده مهدی عَنْكَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الْكَرِيمِ را
منکر شود، آن را نیز منکر می گردد، چنان که از لابلای سخن برخی،
چنین چیزی را نشان می دهد اگرچه آن را آشکارا بیان نمی کند. مثّل
تمامی این گروه منکر در نزد من همانند کسی است که اولو هیئت
خداوند متعال را انکار نماید همانند ادعای برخی از فراعنه، پس آیا
پند گیرنده ای هست؟

هم چنین البانی می گوید:

إن عقيدة خروج المهدي عقيدة ثابتة متواترة عنه صلى الله عليه وآله يجب الإيمان بها لأنها من أمور الغيب، والإيمان بها من صفات المتقين كما قال تعالى: ﴿ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب﴾ وإن إنكارها لا يصدر إلا من جاهل أو مكابر (البانی ۱۴۳۱ق: ج ۹، ۲۷۸)؛
عقیده به خروج مهدی وَجَاءَ الْمُرْسَلُونَ عقیده متواتر و ثابت به نقل از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بوده و ایمان به آن واجب است زیرا از اموری غیبی است و ایمان به آن از صفات متقین است هم چنان که خداوند متعال می فرماید: این است کتابی است که در حقانیت آن هیچ تردیدی راه ندارد و مایه هدایت تقوای پشیه گان است؛ آنانی که به غیب ایمان می آورند. و کسی جز از افراد نادان و لجوج، آن (مهدی وَجَاءَ الْمُرْسَلُونَ) را انکار نمی کند.

شیخ عبدالمحسن بن العباد (معاصر) می نویسد:

إن أحاديث المهدي الكثيرة التي ألّف فيها مؤلفون... تدلّ على حقيقة ثابتة بلا شك هي حصول مقتضاها في آخر الزمان (عبدالعباد، ۱۳۸۸ق: ۱۶۰)؛

حدیث های فراوانی که درباره امام مهدی وَجَاءَ الْمُرْسَلُونَ آمده و مؤلفان در این زمینه تألیفاتی داشته اند... بربك واقعتی قطعی دلالت دارند آن تحقیق حتمی مفاد در آینده است.

در اعلام نظری که مرکز «رابطة العالم الاسلامی»^۱ در این باره صادر کرده

۱. «رابطة العالم الاسلامی» یک مرکز دینی وابسته به علمای وهابی است. محمد صالح القزازی دبیر کل این مرکز در سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۴ هجری شمسی)، در بخشی از نامه ای که در پاسخ به سؤال شخصی به نام أبو محمد از کنیا درباره ظهور مهدی، نگاشته شده است، چنین آورده است: «... و احادیث المهدي واردة عن الكثير من الصحابة يرفعونها الى رسول الله ﷺ ومنهم عثمان بن عفان؛ و علی بن ابی طالب، و طلحة بن عبیدالله، و عبدالرحمن بن عوف، و عبد الله بن عباس؛ و عمار بن یاسر، و عبد الله بن مسعود، و ابوسعید الخدری، و ثوبان، و قرة بن ایاس المزنی، و عبد الله بن الحارث بن جز، و ابوهریره، و حذیفه بن الیمانی، جابر بن عبد الله؛ و أبو أمامه، و جابر بن ماجد الصدفی؛ و عبد الله بن عمرو و انس بن مالک، و عمران بن حصینی، و

است نیز بر صحت و تواتر احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید گردیده است و به نام بیست نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که از راویان این احادیث اند، تصریح شده است.

شیخ جاسم بن محمد الیاسمین از پژوهشگران سعودی، در این باره می نویسد:

تتأكد قضية المهدي باعتبارها قضية عقيدية من عقائد أهل السنة و الجماعة... ولثبوت الأحاديث واستفاضتها حتى بلغت حد التواتر المعنوي المفيد للقطع واليقين بمجيء الموعود؛

قضیه مهدی به عنوان این که یکی از قضایای عقیدتی در میان اهل سنت و جماعت است، بسیار مهم است... و دلیل بر آن این است که احادیث پیرامون آن، به حدی است که به تواتر معنوی رسیده که موجب علم و قطع و یقین درباره آمدن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف گشته است.

انکار عقیده به مهدویت از دیدگاه علمای اهل سنت

با توجه به تواتر معنوی مجموعه احادیث رسیده از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، یکی از پیامدها و لوازم انکار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، کفر و فسق منکران آن خواهد بود؛ زیرا علاوه بر تصریح این احادیث (چنان که گذشت) بر کفر منکران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، انکار مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موجب تکذیب اخبار متواتر خواهد بود و از دیدگاه علمای اهل سنت کسی که منکر احادیث متواتر باشد، کافر شده است؛ چنان که نظام الدین بلخی رئیس علمای هند در کتاب *الفتاوی الهندیة* می نویسد:

مَنْ أَنْكَرَ التَّوَاتُرَ فَقَدْ كَفَرَ (بلخی ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۲۶۵)؛

ام سلمه. هؤلاء عشرون منهم، ممن وقفت عليهم، وغيرهم كثير، وهناك آثار عن الصحابة، مصرحة بالمهدي من أقوالهم، كثيرة جدا». (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش: ۱۴۰)

می شود که با کمال تعجب، علیرغم تأکید اکثریت قاطع عالمان و محدثان اهل سنت بر اثبات موضوع مهدویت و تواتر احادیث حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از روی ناآگاهی یا غرض ورزی و تعصب، در صحت عقیده به مهدویت، تشکیک نموده اند و عقیده به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را افسانه ساختگی شیعه می پندارند!

نخستین کسی که در این راه پیشگام شده است، ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۵۶ق) است. افکار و تهمت ها و دروغ های او در کتاب *جمهرة انساب القریش* راجع به فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، منشأ انحراف عقیده گروه دیگر از نویسندگان سنی در این باره شده است. پس از او، افرادی همچون: خطیب بغدادی (۴۶۳ق) در *تاریخ بغداد*، ابن جوزی (۵۹۷ق) در *المنتظم*، ابن کثیر شامی (۷۷۴ق) در *البدایة والنهایة*، یوسف ابن تغری بردی (۸۷۴ق) در *النجوم الزاهرة*، ابن خلدون اشبیلی (۸۰۸ق) در *المقدمة*، علاء الدین سمنانی در کتاب *تاریخ خمیس* و... از این حقیقت انکارناپذیر، چشم پوشی کرده اند. (دوانی، ۱۳۸۴ش: ۶۶-۷۰) از معاصرین نیز افرادی مانند رشیدرضا صاحب *تفسیر المنار*، احمد امین مصری نویسنده کتاب *ضحی الإسلام*، اقبال لاهوری و... از آنان تبعیت نموده اند.

با تأمل در سخنان مخالفان عقیده به مهدویت، می توان دریافت که مخالفت آنان بر این پیش فرض که احادیث مهدویت مخدوش و فاقد اعتبار است! مبتنی بوده است. آن چه این تلقی را پدید آورده و یا دست کم در تشدید این ذهنیت نقش اساسی داشته است، عدم نقل احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط بخاری و مسلم در دو کتاب معتبر حدیثی اهل سنت؛ یعنی *صحیح بخاری و صحیح مسلم* است و منکران احادیث مهدویت، نبود این احادیث در *صحیحین* را، بیان گریبی اعتبار بودن این احادیث دانسته اند. چنان که رشیدرضا عدم نقل این احادیث توسط بخاری و مسلم را، شاهی بر صحت ادعای

خود در انکار این احادیث، ذکر کرده، می نویسد:

لَمْ يَعْتَدِ الشَّيْخَانِ بَشْيَءٍ مِنْ رَوَايَاتِهَا فِي صَحِيحَيْهِمَا (رشید رضا، ۱۹۹۰م: ج ۹، ۴۱۶)؛

دو شیخ (بخاری و مسلم) در دو کتاب صحیح خود به روایات مهدویت اعتنایی نکرده اند.

هم چنین احمد امین مصری، با این تعبیر:

ولم يرو البخاری والمسلم شيئاً عن احاديث المهدي؛ مما يدل على عدم صحتها عندهما (احمد امین ۱۹۹۷م: ج ۳، ۲۳۷).

عملکرد بخاری و مسلم در این زمینه را، دلیلی بر نامعتبر بودن این احادیث اعلام کرده است.

بدون شک، رویکرد حذفی صاحبان «صحیحین» نسبت به احادیث مهدویت، می تواند یکی از عوامل توجیه کننده نگرش انکارگرایانه در میان مخالفان عقیده به مهدویت محسوب شود. از این نظر، این دو شخصیت حدیثی اهل سنت؛ یعنی محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ق) و مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ق)، در گشودن باب تشکیک نسبت به احادیث مهدویت نقش کلیدی داشته اند، زیرا روش تعصب آمیز بخاری و مسلم^۱ در بایکوت نمودن احادیث مهدی عَلَيْهِ السَّلَام، سبب شده است که منکران مهدویت، با تلقی ساختگی بودن عقیده به مهدویت، به بررسی چرایی پیدایش این عقیده در میان شیعیان بپردازند؛ برخی با تحلیل های جامعه شناسانه، ظهور مهدی از خاندان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را، به دلیل عدم بسترهای اجتماعی لازم و عصبیت قومی در میان فاطمیون، ناممکن بشمارد

۱. بعض اهل تحقیق بر این باور است که تعصب بخاری بیشتر از مسلم بوده است، زیرا برخی فضایل و مناقب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در صحیح مسلم آمده است، اما بخاری هیچ ذکری از آن ها به میان نیاورده است، همین امر سبب شده است تا متعصبین اهل سنت کتاب بخاری را بر کتاب مسلم ترجیح دهند. (میلانی، ۱۳۸۹ش: ج ۱، ۴۸-۴۹)

(ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ۳۸۸)؛ برخی دیگر، عقیده به مهدویت و ترویج آن از سوی شیعیان را، افسانه و خرافه قلمداد کند (أحمد أمين ۱۹۹۷م: ج ۳، ۲۴۱-۲۴۲)؛ عده‌ای نیز با سیاسی پنداشتن این موضوع، عقیده به مهدویت را، نتیجه سرخوردگی، حقارت و انزوای تاریخی شیعیان ذکر کنند (رشیدرضا، ۱۹۹۰م: ج ۹، ۴۰۳ و ۴۱۷) و هدف از دینی جلوه دادن تفکر مهدویت را، ایجاد انگیزه‌های اعتقادی، برای مبارزه و تغییر نظام‌های ضد شیعی، قلمداد کند.

با این حال، این حقیقت برای هراسان محقق و آشنا به فنون علم رجال، روشن است که معیار پذیرش یک خبر، صحت صدور روایت و ثبوت انتساب آن به مبدأ خبر است نه نقل آن در کتاب خاص. از این رو، خالی بودن این دو کتاب (صحیحین) از احادیث مهدویت، هرگز دلیل ضعف این احادیث شمرده نمی‌شود. به ویژه آن‌که پیش از بخاری و مسلم، دیگر محدثان و شخصیت‌های بزرگ اهل سنت مانند: عبد الرزاق صنعانی (۲۱۱ق)،^۱ صاحب المصنّف، نُعیم بن حمّاد مزوری (۲۲۹ق)،^۲ صاحب الفتن، ابن ابی شیبّه (۲۳۵ق)^۳ صاحب المصنّف فی الأحادیث والآثار، احمد بن حنبل (۲۴۱ق)، صاحب المسند^۴ و... احادیث مهدی را در کتاب‌های خود

۱. عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری صنعانی، فرد موثق و از علمای بزرگ حدیث و تفسیر بوده است. بزرگانی مانند: احمد بن حنبل و یحیی بن معین و صاحبان صحاح سته از او نقل حدیث کرده‌اند. ذهبی او را منبع جوشان دانش توصیف کرده است «وهو خزانه علم». (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۲، ۶۰۹)

۲. نُعیم بن حماد، از بزرگان اهل حدیث است. در کتاب الفتن او، حدود ۱۷۰ روایت در باب‌های ۲۹ تا ۴۴ درباره امام مهدی علیه السلام و سفیانی نقل شده است. (صادقی، ۱۳۸۲ش)

۳. ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابراهیم ابن ابی شیبّه کوفی، از فقیهان و محدثان بنامی است که رجال‌شناسان اهل سنت برای او در دانش حدیث و پرورش محدثان نقش ویژه‌ای قائلند. از جمله آثار مشهور او «المصنّف فی الأحادیث والآثار» است. وی در این کتاب بخشی را تحت عنوان «الفتن» نامیده و در آن به ذکر احادیث مربوط به امام مهدی علیه السلام پرداخته است.

۴. کتاب «مسند احمد» از قدیمی‌ترین منابع حدیثی اهل سنت شمرده می‌شود، امام احمد بن حنبل که پیشوای مذهب حنبله می‌باشد، در بخش‌هایی از این کتاب، احادیث امام

گردآوری کرده‌اند؛ به گونه‌ای که تنها در کتاب *مسند احمد بن حنبل*، تعداد ۱۳۶ حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و صفات و علامات ظهور او، نقل شده است. هم چنین محدثان پس از بخاری و مسلم نیز مانند: محمد ابن ماجه قزوینی (۲۷۵ق)، ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی (۲۷۵ق)، محمد بن عیسی ترمذی (۲۷۹ق) و احمد بن علی بن شعیب نسائی (۳۰۳ق) که همگی از مؤلفان *صحاح سته* اهل سنت می‌باشند، احادیث مهدی را در جوامع حدیثی خود، بازگو کرده‌اند.

بنابراین، چشم‌پوشی معنی‌دار بخاری و مسلم از نقل این احادیث، به چند دلیل نمی‌تواند توجیه‌گر بهانه‌جویی‌های منکران مهدویت باشد:

اولاً؛ براساس ضوابط علم رجال، ملاک اعتبار یا عدم اعتبار یک گزاره روایی، صحت صدور آن است نه نقل در کتاب خاص. چه این‌که علمای اهل سنت نیز هیچ کدام شرط صحت و یا متواتر بودن حدیث را، وجود آن در صحیحین و یا یکی از آن دو، ذکر نکرده‌اند بلکه معتقدند احادیث صحیح بسیاری بوده است که در صحیحین ذکر نشده است اما دیگر علمای اهل سنت آن احادیث را در دیگر کتاب‌های صحیح و مسند و مستدرک نقل و استدارک کرده‌اند تا بدین وسیله کاستی‌های صحیحین را جبران کنند. پس صحت یا تواتر یک حدیث، مشروط به نقل آن در صحیحین نخواهد بود. بنابراین، نقل یا عدم نقل بخاری و مسلم، هرگز معیار اعتبار احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، شمرده نمی‌شود. لذا خودداری تأمل برانگیز بخاری و مسلم از نقل احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، نمی‌تواند در اصالت و اعتبار احادیث مهدویت، خللی ایجاد کند.

ثانیاً؛ احادیث مهدویت چنان پر تعداد است که در کمتر موضوعی این

حجم از احادیث وارد شده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از علما و محدثان اهل سنت - چنان‌که خواهد آمد - کثرت و تواتر احادیث مهدویت را مورد پذیرش قرار داده‌اند. از این رو، با توجه به قطع‌آور بودن احادیث متواتر، اعتبار آن قطعی است و نیاز به بررسی سند نخواهد داشت. چنان‌که ابن حجر عسقلانی در کتاب *نزهة النظر* خبر متواتر را، مفید یقین و بی‌نیاز از بررسی سند دانسته است (ابن حجر عسقلانی ۱۴۲۲ق: ۱۲).

ثالثاً؛ بخاری و مسلم در صدد جمع‌آوری همه احادیث صحیح در کتاب خود نبوده‌اند بلکه تنها برخی از احادیث صحیح را گردآوری و گزینش کرده‌اند، چنان‌که ابن حجر عسقلانی شارح مشهور *صحیح بخاری* در مقدمه شرحش، اعتراف بخاری به این موضوع را، یادآور شده می‌گوید:

بخاری گفته است هرچه در این کتاب آورده‌ام، صحیح است ولی روایات صحیحی که نیاورده‌ام، از آن‌ها بیشتر بوده است. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق: ج ۱، ۷)

بنابراین، صرف عدم نقل بخاری و مسلم، نمی‌تواند دلیل بر ضعف یک حدیث شمرده شود.

رابعاً؛ طبق گفته برخی از نویسندگان در نسخه‌های اصلی و دست نخورده صحیحین، برخی احادیث صریح و روشنی درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود داشته است، اما با کمال شگفتی، بعدها این‌گونه احادیث از آن دو کتاب برداشته شده است! چنان‌که برخی از علمای مورد وثوق اهل سنت، در کتاب‌های خود، حدیث نبوی «*الْمَهْدِيُّ حَقٌّ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ*» را از صحیح مسلم و بخاری نقل کرده‌اند؛ افرادی مانند: ابن حجر هیثمی (متوفای ۹۷۴ق) در کتاب *الصواعق المحرقة* (ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۷ق: ۱۶۳)؛ متقی هندی (متوفای ۹۷۵ق) در کتاب *کنز العمال* (متقی هندی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۴، ۲۶۴، ح ۳۸۶۶۲)؛ شیخ محمد علی صبان (متوفای ۱۲۰۶ق) در کتاب

اسعاف الراغبین (ابن صبان، ۱۳۲۰ق: ۱۴۵)؛ شیخ حسن عدوی حمزوی مالکی (متوفای ۱۳۰۳ق) در کتاب *مشارك الانوار* (برسی، ۱۳۴۹ش: ۱۱۲). ولی متأسفانه با مراجعه به چاپ‌های موجود و در دسترس امروزی این کتاب، اثری از آن دیده نمی‌شود! (عمیدی، ۱۴۲۵ق: ۱۴۷) گنجی شافعی درباره صحت و اعتبار این حدیث می‌گوید:

هذا حدیث حسن صحیح (گنجی شافعی، ۱۳۶۲ش: ۴۸۶)؛
این حدیث نیکو و صحیح است.

خامساً؛ در دو کتاب صحیحین بخاری و مسلم که الآن موجود است، اگرچه احادیث صریح درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دیده نمی‌شود، اما در این دو کتاب، احادیث متعددی که بیان‌گر رخداد‌های مربوط به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، نقل گردیده است و از ایشان با عناوینی همچون؛ خلیفه بخشنده در آخر الزمان،^۱ امام^۲ و امیر مسلمانان که حضرت عیسی علیه السلام به امامت او نماز اقامه خواهد کرد^۳ یاد شده است. این احادیث در روایات دیگر

۱. چنان‌که مسلم در صحیح خود به نقل از جابر بن عبدالله انصاری این حدیث را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: «يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَخْبِي الْمَالُ خَبِيئًا لَا يَعْدُهُ عَدَاً»؛ در اواخر دوران امت من، خلیفه‌ای خواهد آمد که بخشش فراوان خواهد کرد و آن را شمارش نخواهد کرد. (قشیری نیشابوری: ج ۴، ۲۲۳۴)

۲. بخاری با سند خودش از ابوهریره نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «كيف بكم إذا نزل ابن مريم فيكم وإمامكم منكم»؛ چگونه خواهید بود به هنگامی که فرزند مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خود شما باشد. (بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۴، ۱۴۳)

۳. مسلم با اسناد خود از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که وی می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيامة قال: فينزل عيسى بن مريم عليه السلام فيقول أميرهم: تعال صل لنا فيقول: لا ان بعضكم على بعض امراء تكومة الله هذه الامة»؛ گروهی از امت من همیشه برای حق، در جنگند و تا روز قیامت پیروز خواهند شد؛ سپس فرمود: آن‌گاه عیسی بن مریم علیه السلام فرود خواهد آمد و امیر و پیشوای این گروه، به وی می‌گوید: بیا برای ما نماز بگزار، او جواب خواهد داد: خیر، برخی از شما برخی دیگر امیرند و این به خاطر گرامی‌داشت این امت، از جانب خداوند است. (قشیری نیشابوری، ۱۳۹۸ق: ج ۱، ۹۵)

به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر و تطبیق شده است.

لازم به ذکر است که در میان منکران عقیده به مهدویت، عبدالرحمن ابن خلدون بیش از دیگران شهرت پیدا کرده است. انکارها و مخالفت‌های افراطی و صریح او، نقش مهمی در ترویج رویکرد انکارگرایانه در میان مخالفان عقیده به مهدویت داشته و راه را برای مخالفت‌های دیگران هموار کرده است.

اگرچه بسیاری از نویسندگان منصف اهل سنت سخنان ابن خلدون در رد این احادیث مهدویت را، فاقد اعتبار اعلام کرده و به تشکیک‌های او پاسخ داده‌اند مانند علامه احمد بن محمد بن صدیق غماری مغربی (م ۱۳۸۰ ق) که به طور خاص در رد سخنان ابن خلدون، کتاب *إبراز الوهم المکنون فی کلمات ابن خلدون* را تدوین کرده است. علامه صدیق حسن القنوجی (متوفای ۱۳۰۷ ق) در کتاب *الإذاعة*، دیدگاه افراطی ابن خلدون در این خصوص را، ستیزه‌جویی با قطعیات دین و بی‌اعتنایی آشکار با نصوص متواتر دانسته است (قنوجی، ۱۳۹۱ ق: ۱۱۲).

ابو عبدالله محمد بن جعفر کتانی (متوفای ۱۳۴۵ ق) در کتاب *النظم المتناثر* سخنان ابن خلدون در ارزیابی احادیث مهدویت را فاقد ارزش علمی اعلام کرده می‌نویسد:

أنه ليس من أهل هذا الميدان والحق الرجوع في كل فن لأربابه (کتانی، بی‌تا: ۲۲۵ تا ۲۲۸ رقم ۲۸۹)؛
او اهل نظر در این میدان نیست و باید در فن به اهلش رجوع شود.

هم‌چنین شیخ منصور علی ناصف، از دانشمندان معروف جامع الازهر مصر و نویسنده کتاب *التاج الجامع للأصول* می‌نویسد:

ولقد أخطأ من ضعف أحاديث المهدى كلها كابن خلدون وغيره
(ناصر، ۱۴۱۸ ق: ج ۵، ۳۴۱)؛

کسی چون ابن خلدون و مانند او که تمام احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ضعیف شمرده است، سخت دچار خطا شده است.

هم چنین مرکز «رابطة العالم الاسلامی» نیز، سخنان منکران مهدویت درباره تضعیف احادیث مهدویت را جاهلانۀ و غیرقابل پذیرش دانسته است:

ان الاعتقاد بخروج المهدی واجب... ولا ینکر الا جاهل بالسنّة، و مبتدع فی العقیده (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش: ۱۴۲)؛
اعتقاد به ظهور مهدی برهر مسلمانی واجب است و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار، آن را انکار نمی کنند.

به راستی، اگر عقیده به مهدویت با این روشنی و این حجم گسترده از احادیث، مورد تردید و تشکیک قرار گیرد، آن وقت دیگر اعتقادات اسلامی چگونه می تواند از تردید و تشکیک در امان بماند؟ در حالی که بسیاری از دیگر اعتقادات دینی، از چنین جایگاه و پشتوانه حدیثی، برخوردار نمی باشد. از این رو، انکار احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی امثال ابن خلدون از راه تضعیف سند کل روایات، روش نامعقول و بی اساس است، زیرا احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف يك واحد به هم پیوسته نیست که همه آن ها را يك جا بپذیریم یا همه را یک جا رد کنیم، بلکه اعتبار هر حدیثی، مستقلاً به صحت اسناد آن وابسته است.

این در حالی است که تردیدها و انکارهای روشنفکر مآبانی همچون رشیدرضا و احمد امین و دیگران، بیشتر تحت تأثیر اظهارات ابن خلدون در این رابطه بوده است؛ چنان که این تأثیرپذیری را در ستایش های رشیدرضا از انکارهای ابن خلدون نسبت به احادیث مهدویت (رشیدرضا، ۱۹۹۰ م: ج ۹، ۴۱۷) و نیز تحلیل های تقلیدی احمد امین از وی (احمد امین، ۱۹۹۷ م: ج ۳، ۲۴۱-۲۴۳) می توان مشاهده نمود. در حالی که از دیدگاه بسیاری از علمای حدیث شناس اهل سنت نظرات ابن خلدون درباره روایات مهدویت مخدوش و فاقد اعتبار است. از این رو، دیدگاه ابن خلدون نمی تواند مرجع داوری درباره

احادیث مهدویت قرار گیرد؛ زیرا حدیث شناسان بزرگ اهل سنت همانند غماری، قنوجی، کتانی، ناصف و دیگران در ردیه‌های خویش بردیدگاه ابن خلدون، نظرات وی در این خصوص را، نامعتبر و مغایر با دیدگاه اهل سنت اعلام کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

از آن چه گذشت می‌توان به این جمع‌بندی دست یافت که عقیده به مهدویت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، یک اعتقاد اصیل و ریشه‌داری است که از گذشته تا حال مورد اتفاق و اجماع عموم مسلمانان بوده و در مدت بیش از چهارده قرن پیوسته علما، دانشمندان، نویسندگان، محققان و محدثان اسلامی در این باره کتاب‌ها، رساله‌ها و مقاله‌های فراوانی نگاشته شده است که همگی بیانگر اصالت عقیده به مهدویت در میان پیروان مذاهب اسلامی، به ویژه اهل سنت است.

- تحقيق: على شيرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق / ١٩٩٥م.
- ابن قيم جوزيه، شمس الدين، *المنار المنيف فى الصحيح والضعيف*، تحقيق: عبدالفتاح أبوغدة، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية، دوم، ١٤٠٣ق.
 - ابن منظور، محمد بن مكرم بن على بن منظور الأنصارى، *لسان العرب*، محقق / مصحح: جمال الدين ميردامادى، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، دارصادر، سوم، ١٤١٤ق.
 - اسماعيل مقدم، محمد احمد، *المهدى وفقه اشراف الساعة*، مصر، الدار العالمية، دارلنسيه، ١٤٢٣ق.
 - اقبال لاهورى، محمد، *احياء فكر دينى در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، بى تا.
 - اكبر نژاد، مهدى، *بررسى تطبيقى مهدويت در روايات شيعه و اهل سنت*، پژوهشكده علوم و فرهنگ اسلامى، قم، بوستان كتاب، سوم، ١٣٨٨.
 - ألبانى، محمد ناصر الدين بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم الأشقودرى، *موسوعة العلامة محمد ناصر الدين الألبانى* (عدد الأجزاء: ٩) «موسوعة تحتوى على أكثر من ٥٠ عملاً ودراسة حول العلامة الألبانى وتراثه الخالد»، صَنَعَةُ: شادى بن محمد بن سالم آل نعمان، صنعاء اليمن، مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقيق التراث والترجمة، اول، ١٤٣١ق / ٢٠١٠م.
 - _____،
مجلة التمدن الإسلامى، مقالة حول المهدى، دمشق، بيست و دوم، ١٣٧١ق.
 - _____،
سلسلة الأحاديث الصحيحة وشىء من فقهها وفوائدها، الرياض، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ١٤١٥ق / ١٩٩٥م.
 - امامى كاشانى، محمد، *خط امان*، پژوهشى در موعود اديان، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٨٦.
 - أبى، محمد بن الحسين بن إبراهيم بن عاصم، أبو الحسن السجستانى،

مناقب الإمام الشافعي، المحقق: جمال عزون، بي جا، الدار الأثرية، اول، ١٤٣٠ق / ٢٠٠٩م.

- بحراني، سيدهاشم، المحجة فيما نزل في الحجة، بيروت، مؤسسة الوفا، ١٤٠٣ق.

- بخاري، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل، الصحيح البخاري، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق.

- برزنجي، محمد بن رسول الحسيني الشهرزوري، الإشاعة لأشراط الساعة، المحقق: حسين محمد علي شكرى، ١٤٢٦ق / ٢٠٠٥م.

- برسى، حافظ رجب، مشارق انوار اليقين في حقائق اسرار امير المؤمنين عليه السلام، ترجمه: صادق يزدي، تصحيح و تعليق: قربان مخدومي، آيت اشراق، اول، ١٣٩٤ش.

- بلخي، نظام الدين، رياسة لجنة من علماء الهندي، الفتاوى الهندية في مذهب الإمام الأعظم أبي حنيفة النعمان (عدد الأجزاء: ٦)، دارالفكر، دوم، ١٤١٠ق.

- تويجري، حمود بن عبدالله بن حمود بن عبد الرحمن، إنحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشراط الساعة، الرياض، دارالصميعي للنشر والتوزيع، دوم، ١٤١٤ق.

- _____، الاحتجاج بالأثر على من أنكر

المهدي المنتظر، الرياض، الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد، اول، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.

- حكيمي، محمدرضا، خورشيد مغرب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، هفتم، ١٣٧١ش.

- حموئي جويني، صدرالدين، ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبدالله ابن علي بن محمد الشافعي الخراساني، فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول و السبطين والائمة من ذريتهم عليهم السلام، تحقيق: محمد باقر محمودي، قم، دارالحبيب، اول، ١٤٢٨ق / ١٣٨٦ش.

- دوانی، علی، *دانشمندان عامه و مهدی موعود* عجل الله تعالی فرجه الشریف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، اول (با ویرایش جدید)، ۱۳۸۴.
- ذهبی، شمس الدین أبوعبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة للطباعة والنشر، اول، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۳م.
- رشیدرضا، محمد رشید بن علی رضا بن محمد شمس الدین بن محمد بهاء الدین بن منلا علی خلیفه القلمونی الحسینی، *تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار) عدد الأجزاء: ۱۲*، هیئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
- سفارینی، محمد بن أحمد الأثری الحنبلی، *لوامع الأنوار البهیة وسواطع الأسرار الأثریة لشرح الدرة المضية فی عقد الفرقة المرضیة*، دمشق، مؤسسة الخافقین، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.
- صادقی، مصطفی، *«الفتن ابن حماد قدیمی ترین کتاب در مهدویت»*، مجله آینه پژوهش، دفتر تبلیغات اسلامی، شماره ۸۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۲.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، *کمال الدین وتمام النعمة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق / ۱۳۶۳ش.
- العباد البدر، عبدالمحسن بن حمد بن عبدالمحسن بن عبدالله بن حمد، *عقيدة أهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر*، مجلة الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، اول، ۱۳۸۸ق / ۱۹۶۹م.
- عرب، امیر، *المهدی المنتظر حقیقة أم خرافة*، بیروت، دارالمحجة البيضاء؛ دار الرسول الأکرم صلی الله علیه وآله، ۱۹۹۸م.
- عمیدی، ثامر هاشم حبیب، *المهدی المنتظر* عجل الله تعالی فرجه الشریف *فی الفكر الإسلامی*، قم، مرکز الرسالة، ۱۴۲۵ق.
- _____، *در انتظار قنوس کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری*، مترجم: مهدی علیزاده، تهران، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، ششم، ۱۳۸۷ش.

- غمارى، أحمد بن محمد بن صديق الشافعى المغربى، *إبراز الوهم المكنون من كلام ابن خلدون*، دمشق، مطبعة الترقى، اول، ۱۳۴۷ ق.
- قرطبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبى بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى، *الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي (عدد الأجزاء: ۲۰ جزء) فى ۱۰ مجلدات*، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، القاهرة، دار الكتب المصرية، دوم، ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م.
- قشيري نيشابورى، مسلم بن حجاج، *الجامع الصحيح*، بيروت، دار الفكر، دوم، ۱۳۹۸ ق.
- قندوزى، سليمان بن ابراهيم، *ينابيع المودة لذوى القربى (مجلدات: ۴)*، تحقيق: على بن جمال اشرف حسيني، قم، دار الأسوة للطباعة والنشر، دوم، ۱۴۲۲ ق.
- قنوجى، محمد صديق خان بن حسن على الحسينى البخارى، *الإذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة*، قاهره، نشر المكتبة العلمية بالمدينة، مطبعة المدنى، سوم، ۱۳۹۱ ق / ۱۹۷۱ م.
- كتانى، أبو عبد الله محمد بن جعفر، *نظم المتناثر من الحديث المتواتر*، تحقيق: شرف حجازى، مصر، دار الكتب السلفية، بى تا.
- گنجى شافعى، محمد بن يوسف بن محمد، *البيان فى أخبار صاحب الزمان* عجل الله تعالى فرجه، تهران، دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام، تهران، ۱۳۶۲.
- متقى هندى، علاء الدين على بن حسام الدين، *كنز العمال فى سنين الاقوال و الافعال*، محقق: محمود عمر دمياطى، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد على بيضون، ۱۴۱۹ ق.
- _____، *البرهان فى علامات مهدى آخر الزمان*، مكه، بى تا، اول، ۱۴۰۸ ق.
- مجلسى، محمد باقر بن مولى محمد تقى، *بحار الانوار*، تحقيق سيد هدايت الله مسترحمى، بيروت، دار الأحياء التراث العربى، مؤسسة الوفاء، دوم،

۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

- مقدسی شافعی سلمی، یوسف بن یحیی بن علی بن عبدالعزیز، عقد الدرر فی اخبار المهدي المنتظر، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، سوم، ۱۳۸۷ش.
- مکارم شیرازی، ناصر، حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، نسل جوان، پنجم، ۱۳۸۶ش.
- میلانی، سید علی، جواب الکلام فی معرفة الامامة والامام، قم، مرکز الحقائق الاسلامیة، ۱۳۸۹ش.
- ناصف، منصور علی، التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول صلی الله علیه وآله (و بهامشه غایة المأمول فی شرح التاج الجامع للأصول)، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۸ق.
- هاشمی شهیدی، اسد الله، ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان، قم، مسجد مقدس جمکران، چهارم، ۱۳۸۷ق.

استمرار امامت در آیه اطاعت

حبیب توحید^۱

چکیده

یکی از مسائل مهم جهان اسلام مسئله مهدویت است البته شیعه قائل به زنده و غائب بودن امام مهدی علیه السلام و غالب اهل سنت قائل به تولد در آخرالزمان هستند، بدون شک بهترین راه فهم درستی یکی از این دو مبنا استدلال به لوازم عقلی آیات است و یکی از این آیات آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۵۹) است، در این تحقیق با طرح نظر برخی از اندیشمندان اسلامی و با تحلیل لوازم عقلی آیه شریفه، عصمت اولی الامر و نیز زنده و غائب بودن ولی امر زمان حاضر اثبات شده و بنابراین نقیصه درون مذهبی بودن مبنای شیعه در استدلال به آیات تاویلی برای اثبات وجود امام مهدی علیه السلام هم برطرف شده است.

علمای شیعه مصداق اولی الامر را به اتفاق ائمه معصومین علیهم السلام می دانند، اما مفسران اهل سنت نه تنها با شیعه، بلکه بین خودشان هم در این زمینه اختلاف نظر دارند، فخر رازی از امر جزمی به اطاعت اولی الامر، عصمت را برای آنان نتیجه گرفته، سپس با ادعای عدم شناخت معصوم در خارج، اهل حل و عقد را مصداق آن دانسته، در حالی که اهل حل و عقد، نه تک تک و نه به صورت جمع معصوم نیستند و اولی الامر هم برای اهل ایمان معرفی شده و ایشان با

۱. پژوهشگر مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (tohidallah110@gmail.com).

ادعای عدم شناخت ایمان را از خود نفی کرده است. پس بعض امت در شناخت آنها کوتاهی کرده اند، البته ایشان در جای دیگر اعتراف کرده که باید انسان کامل و معصومی در دنیا باشد، مثل آن چه شیعه امامیه می گویند که معصوم و غائب و امام زمان علیه السلام است. ضمن این که لازمه وجود اولی الامر در گذشته و نبودشان در زمان حاضر، ترجیح بلامرجح است بنابراین آن چه شیعه در مورد جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می کند، مقتضای آیات قرآن بوده و از لوازم برخی از آیات قرآن، از جمله آیه معروف به اطاعت می باشد.

واژگان کلیدی

اولی الامر، عصمت، اهل حل و عقد، امام معصوم، استمرار امامت، ولی غائب.

مقدمه

روایات نقل شده در منابع اسلامی درباره امام مهدی علیه السلام بسیار است، در این بین شیعه قائل به زنده و غائب بودن حضرت و اهل سنت قائل به ولادت امام مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند. بدون شک بهترین راه فهم درستی یکی از این دو مبنا، استدلال به لوازم عقلی آیات قرآنی در این زمینه است.

برای همین در این تحقیق تلاش شد تا به روش تفسیر معهود بین مفسران شیعه و اهل سنت از آیه ۵۹ سوره نساء که به آیه اطاعت معروف است، وجود امام معصوم در زمان حاضرات اثبات شود تا نقیصه درون مذهبی بودن آیات تأویلی شیعه در این زمینه حل شود.

هدف از طرح و بحث از این آیه شریفه، اثبات سه مطلب است. نخست این که اثبات کنیم مراد از اولی الامر در آیه شریفه امامان معصوم علیهم السلام هستند. البته این مسئله با توجه به مطالب موجود در تفاسیر

شیعه و اهل سنت کار چندان دشواری نیست.

مطلب دوم و مهم‌ترین که اثبات کنیم طبق آیه شریفه در همه زمان‌ها و از جمله زمان حاضر شخص معصومی به عنوان اولی الامر وجود دارد که در روایات متواتر شیعی از آن شخص در زمان غیبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه تعبیر می‌شود.

و بالاخره مطلب مهم سوم هم این که اثبات کنیم اطاعت از امام غائب هم ممکن است.

شکی نیست که اثبات سه مطلب فوق صرفاً از لوازم عقلی آیه اطاعت و بدون استناد به روایات تأویلی، نقطه قوتی برای مبنای شیعه بوده و زمینه قبول مبنای شیعه برای افراد منصف از سایر فرق مسلمین را فراهم می‌کند. ضمن این که مهم‌ترین بحث این تحقیق مطلب دوم است و نویسنده، کتاب یا مقاله‌ای نیافت که مطلب دوم در آن صرفاً با استناد به لوازم آیات بحث شده باشد و با توجه به ضرورت مسئله، نوشته حاضر آماده گردید.

مباحث اساسی آیه اطاعت

یکی از مهم‌ترین آیات امامت و مهدویت به آیه اطاعت معروف است. خدای تعالی در این آیه شریفه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خدا و پیامبر و از صاحبان امر بین خودتان؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظریافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌تر است.

آیه شریفه، نکات و بحث‌های زیادی دارد اما مباحث مهم و قابل طرحش

به سه بخش عمده تقسیم می شود که به ترتیب از آنها بحث می کنیم.

بخش اول: نظر مفسران درباره مصداق اولی الامر و اثبات معصوم بودن آنان

الف) مفسران شیعه

مفسران شیعه غالباً از دوراه عمده برای عصمت اولی الامر استدلال کرده اند:

۱. عموماً با توجه به اطلاق امر به اطاعت اولی الامر در آیه شریفه، عصمت را برای آنان ثابت دانسته اند. (طوسی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ۲۳۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۳، ۱۰۰؛ طباطبائی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۱)
 ۲. طبق روایات امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، مصداق اولی الامر را همه به اتفاق ائمه معصومین علیهم السلام می دانند (طوسی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ۲۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق: ج ۳، ۲۸۷).
- علامه طباطبائی رحمه الله می فرماید:

البته عصمت رسول با ادله عقلی و نقلی دیگر امری مسلم است، ولی در عصمت اولی الامر ممکن است توهم شود که اطاعت آنها برای مصلحت امت و دوری از تفرقه است، برای همین با روایت: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» (هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می دهد نباید اطاعت شود) که از شیعه و سنی نقل شده، اطلاق اطاعت مقید می شود؛ در حالی که خدای سبحان در مواردی که قید روشن تر و طاعت کم اهمیت تر بوده، با این حال قید را ذکر کرده، مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (عنکبوت: ۸) پس چطور ممکن است درباره اصلی که همه سعادت های انسانی بدان منتهی می شود، هیچ قیدی را نیاورد؟! بنابراین چون آیه شریفه

برای رسول که احتمال اشتباه و گناه ندارد و اولی الامر بک اطاعت ذکر نموده و اگر در مورد اولی الامر چنین احتمالی بود، باید در خود آیه شریفه یا در آیات دیگر ذکر می شد، از عدم ذکر قید، عصمت اولی الامر استفاده می شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۲۳، با تلخیص).

ب) مفسران اهل سنت

از علماء و مفسران اهل سنت آراء مختلفی راجع به مصادیق اولی الامر نقل شده که به عنوان نمونه برخی از آنها عبارتند از:

خدا و پیامبران از حاکمان جور بیزارند، بنابراین در وجوب اطاعت بر خدا و پیامبر ﷺ عطف نمی شوند. تنها اطاعت از حکامی را می توان در ردیف اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ قرار داد که عدالت پیشه بوده و حق را برگزینند. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ج ۱، ۲۴۰)

آلوسی گفته:

در مراد از اولی الامر اختلاف است، برخی گفته اند امراء مسلمین در زمان رسالت و بعد از آنند و مندرج می شود در آن خلفاء و سلاطین و قضات و غیر آنها و گفته شده مراد فرماندهان جنگی است یا اهل علمند و بعید نیست که به خاطر شمول عنوان همه موارد مراد باشند. (آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ج ۳، ۶۴)

فخر رازی گفته:

خدای تعالی با جزم امر به اطاعت از اولی الامر کرده و کسی که خدا به جزم امر به اطاعتش کند، باید معصوم از خطا باشد و گرنه در فرض اقدامش به خطا امر به اطاعت از او کرده در حالی که متابعت از خطا نهی شده و لازمه این اجتماع امر و نهی در فعل واحد و محال است، پس اولی الامر باید معصوم از خطا باشند. حال این اولی الامر یا مجموع امت است و یا بعض امت.

اما بعض امت نیست، چون لازمه وجوب طاعت شان این است که

ما آنها را بشناسیم و بتوانیم به آنها دسترسی داشته باشیم تا بتوانیم اوامرشان را اطاعت و از آنها استفاده کنیم در حالی که به ضرورت می‌دانیم در زمان خودمان عاجز از شناخت امام معصوم هستیم، بنابراین معصومی که خدای تعالی امر به اطاعت او کرده نه بعض امت است و نه طائفه‌ای از آن. حال که چنین است، پس مراد از آن معصوم اهل حل و عقد از امت است و این موجب قطع به حجیت اجماع امت است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۱۱۳)

نقد و بررسی: استدلال محکم فخر رازی با اطلاق «اطیعوا» بر عصمت اولی الامر، خط بطلان بر اقوال سایر مفسرین اهل سنت است، چون در هیچ یک از آنها بر عصمت اولی الامر استدلال نشده است؛ البته اما اشکال‌هایی هم بردو ادعای ایشان وارد است که بیان می‌شود:

۱. ادعای اول فخر رازی و اشکال‌های وارد بر آن

فخر رازی می‌نویسد:

اولی الامر یا مجموع امت است و یا بعض امت. اما بعض امت نیست، چون لازمه وجوب طاعت شان این است که ما آنها را بشناسیم و بتوانیم به آنها دسترسی داشته باشیم تا بتوانیم اوامرشان را اطاعت و از آنها استفاده کنیم در حالی که به ضرورت می‌دانیم در زمان خودمان عاجز از شناخت امام معصوم هستیم. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۱۱۳)

این استدلال اشکال‌هایی دارد که عبارتند از:

اول: فقط خدای عالم الخفیات می‌تواند معصوم را معرفی بفرماید؛ چون عصمت امری مخفی است و فقط خدای عالم الخفیات از آن آگاه است، پس بر او لازم است که در قالب نصی آن معصوم را معرفی بفرماید. (حلی، ۱۳۶۵ش: ۱۲) و گرنه:

۱. یا معرفی نکرده و مؤمنین را تکلیف به غیر ممکن (وجوب اطاعت از افراد

نامعلوم) نموده در حالی که این امور از خدای حکیم قبیح و صدورش محال است. مثل این که فرماندهی به سربازانش بگوید هر کس در نبود من از دستورات نماینده ام سرپیچی کند، مجازاتش خواهم کرد و مشخص نکند نماینده اش کیست! همه عقلای عالم در سلامت عقل چنین فرماندهی شک می کنند.

۲. یا دستور معرفی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده، ولی حضرت خلاف دستور عمل کرده و معرفی نفرموده که با مقام عصمت منافات داشته و محال است. بنابراین یا خدای تعالی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معرفی اولی الامر کوتاهی کرده اند، یا معرفی کرده اند، اما گروهی از امت که مخالف معرفی اند، نتوانستند و یا به خاطر اغراض دنیوی نخواستند اولی الامر معصوم را که در حقیقت جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در امر حکومت و هدایت هستند را بشناسند. بنابراین ادعای اهل سنت در این مسئله برخلاف حکم عقل و سیره عقلاء و خلاف حکمت الهی و عصمت نبویست.

دوم: معرفت قید تکلیف نیست؛

تا تکلیف به مکلف نرسد، و مکلف به موضوع و متعلق آن معرفت پیدا نکند، تکلیف منجز نمی شود و اگر معرفت مثل سایر شرایط قید تکلیف یا مکلف به بود، نظیر استطاعت در حج که قید مکلف به است و وجود آب برای وضو که قید تکلیف است، می بود، دیگر واجبات به دو قسم مطلق و مشروط تقسیم نمی شد و اصلاً تکلیف مطلق وجود نمی داشت، چون تکلیف هر اندازه بی قید و شرط باشد لاجرم مشروط به شرایط عامه یعنی علم و قدرت و امثال آن هست، پس باید بگوییم تمامی تکالیف مقیدند در حالی که چنین نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۳۸)

سوم: نیافتن یک شیء در خارج لزوماً دلیل بر نبود آن نیست؛
هر نیافتنی نتیجه یکی از دو احتمال است:

الف) شیء موجود بوده، ولی یافت نشده؛

ب) چون موجود نبوده، یافت نشده.

بنابراین تعیین اهل حل و عقد به عنوان مصداق قطعی اولی الامر نتیجه قطعی دانستن احتمال «الف» و نادیده انگاشتن احتمال «ب» است در حالی که احتمال «ب» وجدانی است و با وجود چنین احتمالی، نمی توان اهل حل و عقد را مصداق اولی الامر دانست.

چهارم: کسی که منکر معرفی اولی الامر باشد، ایمان خود را زیر سوال برده است؛

معرفه بودن اولی الامر به این معناست که آنها نزد مؤمنین «الذین آمنوا» افراد شناخته شده ای بوده و از جانب خدا معرفی شده اند؛ بنابراین کسی که ادعا کند اولی الامر برایش معرفه نیست، داخل خطاب «یا ایها الذین آمنوا» نبوده و از محدوده ایمان آورندگان خارج خواهد بود؛ از این رو بر هر مسلمانی واجب است اولی الامر را بشناسد تا تکلیف واجب اطاعت از آنها را به انجام برساند. در حقیقت اولی الامر همان امامانی هستند که در روایت متواتر نبوی آمده است:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

شیخ مفید بعد از اذعان به تواتر روایت بین مسلمین، می فرماید:

وهذا صریح بأن الجهل بالإمام يخرج صاحبه عن الإسلام؛

این روایت صراحت دارد در این که نشناختن فردی امام زمانش را موجب خروج او از اسلام می شود.

سپس فرموده:

لا خلاف بين أهل الإسلام أن معرفة إمام المسلمين واجبة على العموم؛

بین مسلمان ها اختلافی در این نیست که شناخت امام مسلمین بر همه واجب است. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۹)

۲. ادعای دوم فخر رازی و اشکال های وارد بر آن

ایشان در ادامه ادعای خود، از نیافتن اولی الامر معصوم در خارج چنین نتیجه گرفته اند:

... بنابراین معصومی که خدای تعالی امر به اطاعت او کرده نه بعض امت است و نه طائفه ای از آن، حال که چنین است پس مراد از آن معصوم اهل حل و عقد از امت است و این موجب قطع به حجیت اجماع امت است.

در حالی که اجماع اهل حل و عقد نمی تواند مصداق اولی الامر معصوم باشد، چون:

یکم: عصمت نه وصف تک تک اهل حل و عقد است و نه وصف هیئت جمعی؛

این که تک تک افراد حل و عقد معصوم نیستند، یک امر وجدانی است، اما جمع اهل حل و عقد هم وصف عصمت ندارد، چون وقتی فرد فرد اهل حل و عقد ممکن الخطا باشند کل ایشان نیز جایزالخطا خواهند بود، ضمن این که چگونه تصور می شود که يك موضوع اعتباری - یعنی هیات حاکمه - به يك صفت حقیقی متصف گردد، با این که آن چه در خارج وجود و حقیقت دارد افرادند، و هیات امری است اعتباری و امر اعتباری نه معصوم می شود و نه گنهکار. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ج ۴، ۶۲۷-۶۳۲، با تلخیص و اندکی تصرف)

دوم: هم عقل و هم سیره عقلا اطاعت مطلق از غیر معصوم را تقبیح می کنند؛

عقل امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم را که در او امر و نواهی و احتمال اشتباه و فساد وجود دارد، تقبیح کرده و آن را منع می کند و صدور و تجویز آن از خدای تعالی را نقض غرض و محال می داند. عقلای عالم نیز آن را به دلیل احتمال ضرر تقبیح کرده و تنها جایی اطاعت مطلق را جایز می دانند که

احتمال خطا به صفر برسد، بنابراین از اطلاق امر به اطاعت اولی الامر، عصمت آنان استفاده می‌شود.

سوم: اهل حل و عقد غیر معرفه نمی‌تواند مصداق اولی الامر معرفه باشد؛ اگر اولی الامر همان اهل حل و عقد باشند، در آن صورت باید نکره ذکر می‌شد نه معرفه، چون اهل حل و عقد در هر زمانی از قبل مشخص نبوده و بعد از انتخاب مشخص و معرفه می‌شوند، در حالی که اولی الامر از ۱۴۰۰ سال قبل برای همه زمان‌ها و برای ایمان‌آوردندگان در هر زمانی معرفه ذکر شده.

چهارم: استدلال فخر رازی هم مغالطه جزء و کل و هم موجب تناقض است:

ایشان در بیان مصداق اولی الامر دچار مغالطه جزء و کل شده است، چون اهل حل و عقد امت را به عنوان مصداق ذکر کرده «وَأُولَى الْأَمْرِ أَهْلُ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ مِنَ الْأُمَّةِ» (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ج ۱۰، ۱۱۳) اما مرادش اهل حل و عقد اهل سنت است و اهل حل و عقد شیعه را که به اجماع مصداق اولی الامر را ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌دانند، نادیده گرفته و چیزی را به اهل حل و عقد دو گروه عمده امت نسبت داده که حداقل یک گروه آن را قبول ندارند.

پنجم: اجماع امت نمی‌تواند به تنهایی مصون از خطا باشد؛ اشکال دیگر به فخر رازی این است که ایشان بعد از این که اهل حل و عقد را مصداق اولی الامر دانست، گفت:

... و این موجب قطع به حجیت اجماع امت است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ج ۱۰، ۱۱۳)

در حالی که اگر تک تک افراد امت خطا پذیر باشند که هستند، مجموع‌شان نیز همان‌گونه خواهند بود و صرف ضمیمه شدن افراد خطا پذیر به هم دیگر، خطا ناپذیری مجموع را نتیجه نمی‌دهد.

البته ممکن است ایشان به خاطر روایت عامی «ان الله لا یجمع امتی علی

ضلالة». (ترمذی، ۱۴۰۳ق: ج ۳، ۳۱۶، ح ۲۲۵۵)، اجماع را به دور از خطا بداند، چنان که در جایی این روایت را به عنوان یکی از ادله حجیت اجماع ذکر کرده است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۱، ۱۹۸) اگر در سند و دلالت روایت خدشه نکنیم، باز ادعای ایشان اثبات نخواهد شد، چون روایت ضلالت را از مجموع امت نفی می کند و ما هم این را قبول داریم که هر جا جمیع امت از شیعه و سنی و فرقه های مختلف اسلامی و از جمله امام معصوم، بر مسئله ای اجماع کنند آن مسئله حق و خلاف ضلالت خواهد بود، بنابراین استدلال ایشان مغالطه است چون در کلام اجماع امت را مطرح کرده اما منظورش اجماع اهل سنت است.

ضمن این که اشکال علامه طباطبائی رحمته الله علیه هم به ایشان وارد است که فرموده:

شما چه دلیلی دارید بر این که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلمه (امت) همه امت نیست، بلکه مراد اهل حل و عقد است؟ آن چه از حدیث برمی آید این است که خطای در مسئله ای از مسائل، آن قدر فراگیر نمی شود که همه امت را به سوی خود بکشاند، بلکه دائماً کسانی در بین آنان خواهند بود که پیرو حق و برحق باشند، حال یا همه امت برحق و پیرو حق می شوند، و یا بعضی از آنان، هر چند آن بعض، یک نفر معصوم باشد، در نتیجه مضمون روایت نام برده موافق است با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر این که دین اسلام و ملت حق، از صفحه زمین برانداخته نمی شود، بلکه تا روز قیامت باقی خواهد ماند. (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۷-۶۲۸)

ششم: مجمعی در اجماعات، ولایت و حق امر و نهی ندارند، برخلاف اولی الأمر:

بر فرض وجود اجماع و تحقق شرائطش، آن اجماع از آن جهت که کاشف از حکم شرعی است، حجت می شود، اما دلیلی نداریم که برای خود اجماع کنندگان هم حق امر و ولایتی ثابت شود، برخلاف

اولی الامر و رسول که حق امر و حکم بین مردم دارند. (خرازی،
۱۴۱۷ق: ج ۲، ۶۰)

اعتراف فخر رازی به دیدگاه شیعه

البته فخر رازی برخلاف ادعایش در تفسیر خود، در جای دیگر به دیدگاه شیعه امامیه اعتراف کرده و گفته:

چون کمال و نقصان با مراتب مختلفش بین خلایق وجود دارد و در هر زمان اشخاصی وجود دارند که در جانب نقصان و کمی فهم و ادراک نزدیک به حیواناتند، پس ناچار در مراتب کمال هم باید انسانی وجود داشته باشد که اکمل و افضل انسان‌ها بوده و در آخرین مرتبه انسانیت بوده و متصل به ملائک باشد، کسی که کامل‌ترین انسان آن زمان بوده و اوست که مقصود اصلی خلقت این عالم عنصری است و ناقص مقصود بالعرض است. بنابراین آن شخص کامل به منزله قطب این عالم عنصری می‌باشد، همان کسی که شیعه امامیه او را امام معصوم نامیده به صاحب الزمان تعبیر می‌کنند و قائلند که او غائب است و راست می‌گویند، چون کسی که خالی از نقائص دیگران باشد، معصوم از آن نقائص خواهد بود و نیز صاحب زمان خواهد بود چون مقصود بالذات در آن زمان است و نیز غائب از خلق خواهد بود چون اهل آن زمان نمی‌دانند که او افضل اهل آن زمان است. (فخر رازی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ۱۰۶ با تلخیص)

بخش دوم: اولی الامر معصوم در هر زمانی باید در خارج موجود باشند

برای اثبات این مدعا از آیه شریفه، با دو محذور مواجهیم که عبارتند از:
(الف) هیچ خطابی متکفل اثبات موضوعش در خارج نبوده و به عبارت دیگر حکم موضوع ساز نیست، بنابراین صرف وجوب اطاعت، موجب تحقق وجود اولی الامر در خارج نمی‌باشد.

(ب) اگر اطاعت پیامبر ﷺ با عمل به سنت‌شان قابل تحقق است و

متوقف بر زنده بودن ایشان نیست، اولی الامر نیز لازم نیست زنده باشند و اطاعت شان با عمل به سنت شان قابل تحقق است.

بنابراین حتی طبق مبنای شیعه با توجه به دواشکال فوق، اطاعت از اولی الامر سابق کافی بوده و از آیه شریفه لزوماً استمرار وجود اولی الامر قابل اثبات نیست.

اما با کمی تأمل متوجه می شویم که مسئله این گونه نبوده و اطاعت اولی الامر سابق اگرچه واجب است ولی کافی نبوده و کفایت این وجوب تنها با اطاعت از اولی الامر زنده قابل تحقق است، به دلایل زیر:

یکم: به دلالت لفظ «اولی»؛

از آن جا که اولی الامر به معنای صاحبان امر اطاعت شان واجب شده و صاحب شیء بر انسان زنده اطلاق می شود، پس طبق آیه شریفه مردم هر زمانی به اطاعت از صاحب امر معصوم زنده زمان خود مکلف شده اند.

دوم: به دلالت لفظ «الامر»؛

علامه طباطبائی رحمته الله علیه درباره معنای «الامر» در این آیه شریفه فرمودند:

«الامر» یعنی شأن و کارهایی که با دین مؤمنین یا دنیای آنان ارتباط دارد مؤیدش این دو آیه است: وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ (آل عمران: ۱۵۹) و وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (شوری: ۳۸)، البته ممکن است به معنای فرمان هم باشد، اما این احتمال بعید است. (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۲۳)

بررسی: هر دو احتمالی که ایشان در معنای «الامر» داده اند، ناصحیح است، زیرا:

الف) «الامر» نمی تواند به معنای «شأن» باشد، چون:

۱. در این صورت چیزی مثل دنیا یا آخرت یا هر دو را باید در تقدیر بگیریم و اصل عدم تقدیر است؛

۲. با این معنا «الأمر» باید کلی و مبهم و در نتیجه نکره باشد، در حالی که معرفه و معین است.

ب) اما احتمال و امکان معنای فرمان هم در «الأمر» وجود ندارد، در حالی که ایشان این معنا را ممکن ولی بعید دانسته، چون شخص واجب الطاعة فقط امر ندارد و نهی هم دارد و اگر به این معنا بود باید می فرمود: اولی الأمر و النهی، یا اولی الاوامر و النواهی، ضمن این که چنین شخصی را امر و ناهی می گویند و اولی الأمر استعمال نمی کنند.

ضمن این که این تعبیر (اولی الأمر) از تعابیر خاص قرآنی بوده و سابقه استعمال ندارد، پس باید به معنای ویژه ای غیر از دو مورد یاد شده باشد و عنوانی باشد که با معنویات خود که معصومند سنخیت داشته باشد، اتفاقاً در قرآن چنین معنای خاصی برای «امر» وجود دارد چنان که خود علامه رحمه الله در این باره در جای دیگر فرموده:

قرآن کریم هر جا نامی از امامت می برد، متعرض هدایت می شود، مثل «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً، وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را دادیم و همه را صالح نمودیم و آنها را امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می کردند. (انبیاء: ۷۳) و نیز می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و ما از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند. (سجده: ۲۴)

باز درباره این «امر» فرموده:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس: ۸۲)؛

امرا و چنین است که وقتی اراده چیزی کند تنها می گوید باش و او هست می شود، پس منزّه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست او است.

یعنی این امر، امری الهی و ملکوت و باطن اشیاء و مجرد از زمان و مکان و تغییر است، چنان که فرمود:

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَفَحَ بِالْبَصْرِ﴾ (قر: ۵۰)؛

امر ما جز یکی نیست آن هم چون چشم بر هم زدن.

و امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می شوند. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش:

ج ۱، ۴۱۰-۴۱۱ با تلخیص)

بنابراین «الأمر» در «اولی الامر» به دو معنای یاد شده نبوده و اشاره به آن امر ملکوتی دارد که صاحب خود را از اشتباه و عصیان حفظ کرده و از دیگران به عصمت متمایز نموده است. چنین ویژگی اقتضا می کند که هر زمانی، امام صاحب امری داشته باشد که هدایت های الهی را به واسطه آن امر الهی دریافت کرده و به انسان های غیر معصوم برساند و آنها را رهبری کند، چنان که امامان امت های گذشته طبق گزارش قرآن چنین بودند و قرآن هدایت به واسطه آن امر ملکوتی را با تعبیر (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) به زمان زنده بودن شان نسبت می دهد.

سوم: به دلالت اطلاق زمانی اطیعوا نسبت به «اولی الامر»؛

توضیح این که مصادیق اولی الامر نسبت به درازای زمان سه حالت دارند:

۱. از زمان رحلت تا مقطع زمانی معینی صاحب امر زنده در خارج باشد نه تا قیامت، اما آن چه این احتمال را رد می کند، ذکر نشدن قید زمانی است. بنابراین چنین احتمالی در آیه شریفه مردود است.

۲. از زمان رحلت تا قیامت برخی از زمان ها به صورت نامشخص صاحب امر زنده داشته باشد، مقتضای چنین حالتی این است که به صورت نکره بفرماید هرگاه اولی الامر بود، اطاعت کنید. این احتمال هم منتفی است، چون اولی الامر معرفه است.

۳. از زمان رحلت تا قیامت به صورت مستمر، هر مقطع زمانی صاحب امر مشخص و شناخته شده‌ای داشته باشد. در چنین فرضی کافی است به صورت مطلق امر به اطاعت اولی الامر شود تا بر استمرار زمانی وجوب اطاعت دلالت کند که لازمه اش استمرار وجود خارجی اولی الامر است؛ چنان که آیه شریفه همین گونه است و مقید به زمان خاصی نشده است.

بنابراین چون اولی الامر نسبت به ایمان آورندگان به صورت معرفه ذکر شده و هیچ قید زمانی در آیه نیامده، پس در هر زمانی یک صاحب امر مشخصی در خارج وجود دارد.

چهارم: به دلالت لفظ «منکم»؛

«اولی الامر» در این آیه به ظرف مستقر «منکم» مقید شده (که عاملش از افعال عموم است مثل «کون») یعنی اطاعت کنید از اولی الامر که از خودتان باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۲۳ با تلخیص)

توضیح این که «من» در ادبیات عرب معانی مختلفی دارد که برخی از آنها مثل ابتدای غایت، تعلیل، بدل، عن، فصل، باء و... با معنای «من» در مقام سازگاری ندارد و تنها معنای «عند» یا «فی» یا «بعض» می تواند مراد باشد که وجه مشترک هر سه معنا این است که اولی الامر معصوم در هر زمانی با (الذین آمنوا) همراه بوده و هیچ زمانی بدون اولی الامر معصوم نمی باشد.

پنجم: چون «من» در «منکم» نمی تواند به معنای بیان جنس باشد؛

در صورتی اطاعت از «اولی الامر» سابق کافی است که «من» در «منکم» به معنای بیان جنس باشد، یعنی از اولی الامر اطاعت کنید که از جنس خودتان هستند و از جنس ملک نیستند چنان که در «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» (جمعه: ۲)، و «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» (بقره: ۱۲۹) این گونه است.

در حالی که علامت «من» جنس، صحت اخبار به وسیله مابعد «من» از

ماقبل آن است مثل: (اجتنب المستهزئين من الزملاء)؛ که می شود گفت بعضی از زملاء مستهزه هستند. (عباس حسن، ۱۳۷۴ش: ج ۲، ۴۲۶)

و ما اگرچه به دلائل متعدد می دانیم اطاعت خدای تعالی و پیغمبر ﷺ بر اولی الامر هم واجب است، اما قرینه داریم که مخاطبین آیه اطاعت خصوص ایمان آورندگان غیر اولی الامر است، زیرا پیغمبر ﷺ فقط مکلف به اطاعت از خدای تعالی است و معنا ندارد مأمور به اطاعت از خود یا اولی الامری هم باشد که بعد از رحلتش می آیند، چنان که برای اولی الامر هم تنها اطاعت خدای تعالی و پیغمبر ﷺ واجب است و معنا ندارد مأمور به اطاعت از خود هم باشند.

بنابراین «کم» در «منکم» نمی تواند اولی الامر را هم شامل باشد و اطاعت ولی امر را بر خودش هم واجب کند، پس خصوص غیر اولی الامر از ایمان آورندگان مراد است، در این صورت «من» در «منکم» نمی تواند به معنای جنس باشد، چون نمی توانیم بگوییم بعض از «کم» همان اولی الامر هستند.

ششم: به دلیل دوری از تکلیف به غیر ممکن و ترجیح بلا مرجح؛

مسئله به حسب حصر عقلی از سه حال خارج نیست:

احتمال یکم: یا طبق ظاهر آیه شریفه همیشه اولی الامر معصومی در خارج

موجود است فهو المطلوب؛

احتمال دوم: در هیچ زمانی موجود نیست که باطل است، چون لازمه اش این است که خداوند حکیم با این که می دانست هیچ زمانی موضوع این تکلیف محقق نخواهد شد، حکم به وجوبش نمود و این تکلیف بما لا یتطاق و قبیح و صدور آن از خدای حکیم محال است؛

احتمال سوم: این که گاهی در خارج موجود باشد و گاهی نباشد که این هم لازمه اش ترجیح بلا مرجح و محال است چون ملاک وجوب اطاعت اولی الامر در هر زمانی عصمت آنان و عدم عصمت مردم است و این ملاک همیشه

موجود است و تخصیص آن به زمانی دون زمان دیگر ترجیح بلامرجح و تخصیص بدون ملاک از جانب خداوند حکیم و محال است بنابراین طبق آیه شریفه لازم است در تمامی زمان ها اولی الامر معصومی در خارج موجود باشد تا مردم غیر معصوم از او اطاعت کنند.

بله در زمان غیبت مبنای شیعه امام معصوم و اولی الامر غائب بوده و در بین مردم نیست، اما مقصر خود مردمند که مانع برای ظاهر بودنش ایجاد کرده اند و گرنه مانع از طرف خدای تعالی نیست و هر زمان برطرف شود، ظهور می فرمایند.

هفتم: مقتضای جمع بودن «اولی الامر» استمرار وجود آنهاست؛ اگر اطاعت اولی الامر سابق کافی بود، وجود یک ولی امر برای اطاعت همه انسان های هم زمان آن اولی الامر و انسان های آینده کافی بود، در این صورت نه تنها ذکر «اولی الامر» به صیغه جمع لغو بود، بلکه اصلاً جعل عنوان اولی الامر هم در کنار عنوان الرسول لغو و بیهوده می بود چون خود حضرت رسول ﷺ علاوه بر عنوان رسالت، اولی الامر زمان خودش هم بود زیرا خطاب اطاعت از اولی الامر مؤمنین زمان رسالت را هم شامل است و آنها از این اطاعت استثناء نشده اند و این همان جهت دوم اطاعت رسول است که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، پس این که اولی الامر به صیغه جمع ذکر شده، به این معناست که این افراد در طول زمان موجود بوده و هر زمانی مقتضی ولی امر معصوم خود است.

هشتم: مقتضای اطلاق اطیعوا؛

اطاعت پیامبر ﷺ و اولی الامر با یک اطیعوا به صورت مطلق برایمان آورندگان واجب شده است بنابراین اولی الامر معصوم همه جهات و جوب اطاعت پیامبر ﷺ از جمله وجوب اطاعت از جهت ولایت و رهبری جامعه (به استثناء حیثیت رسالت) را دارا هستند و لازمه رهبری جامعه زنده بودن

اولی الامر است وگرنه لازم می آید اطیعوا هم مطلق باشد و هم مقید که امری واضح البطلان است، چون مطلق و مقید از قبیل عدم و ملکه هستند که اجتماع شان در مورد واحد عقلاً ممکن نیست.

نهم: خارج بودن اختیار جعل اولی الامر از دست مکلفین؛

قاعده «حکم موضوع ساز نیست»، جایی جاری می شود که مکلف در ایجاد و عدم ایجاد موضوع حکم تأثیرگذار باشد مثل تحقق موضوع استطاعت نسبت به وجوب حج که هرگاه استطاعت بود، حکم وجوب حج محقق می شود برخلاف اولی الامر که تحقق شان در خارج ارتباطی به شرایط مکلف نداشته و ایجادش در خارج به دست خداوند است و فرض این است که خدای تعالی بوجود این موضوع در طول زمان هیچ قیدی چه متصل و چه منفصل ذکر نفرموده و هیچ زمانی را هم استثناء نده است. بنابراین استمرار دائمی وجود اولی الامر در خارج استفاده می شود.

دهم: عدم ذکر قید متصل یا منفصل برای اطیعوا؛

خداوند در موارد بسیار کم اهمیت تر که حتی اگر ذکر نمی شد، مقید بودن موضوع به وسیله عقل فهمیده می شد، به فهم عقل اکتفا نکرده و قید را ذکر فرمود. مثلاً در آیه شریفه:

﴿وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِأَوْدِيهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾

و ما به آدمی سفارش کردیم که در حق پدر و مادر خود نیکی کند، و اگرانها (خود مشرک باشند و) کوشند تا توبه من از روی جهل و نادانی شرک آوری هرگز اطاعت امر آنها مکن. (عنکبوت: ۸)

با این که قبح شرک طبق عقل معلوم است و در خود قرآن به صورت قید منفصل از آن یاد شده است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾، به این اکتفا نفرموده و بلافاصله با قید متصل تذکر داد. سپس چگونه ممکن است در مسئله

اولی الامر و جانشینی نبوت بعد از رحلت که همان امامت است، زمان‌هایی خالی از اولی الامر باشد، با این حال سکوت کرده و چیزی بیان نفرموده باشد. اما این که در ادامه آیه شریفه فرمود:

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾؛

پس هرگاه در امری اختلاف نظریافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌تر است.

فخر رازی درباره این قسمت از آیه شریفه گفته:

اگر مراد از اولی الامر امام معصوم بود، باید می‌فرمود: «فان تنازعتم فی شیء فردوه... الی الامام»، پس ثابت می‌شود حق همان است که ما آیه را تفسیر کردیم. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۱۱۴)

در حالی که چنین برداشتی اشتباه است، زیرا:

از آن جا که اولی الامر اختیاری در تشریع شرایع و یا نسخ آن ندارند، و تنها امتیازی که با سایرین دارند این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، لذا خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرمود: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۰)

ضمن این که:

نخستین تنازع پس از رحلت پیامبر ﷺ همین تعیین اولی الامر و اختلاف در اصل معنای آن است و در این نزاع مرجع حل اختلاف باید مقبول همه باشد و مرجع بودن متنازع فیهِ معقول نیست و از همین رو مرجع حل این نزاع جز خدا و رسول ﷺ نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ش: ج ۱۹، ۲۳۹-۲۴۰)

شکی نیست که علت اساسی دو گروه شدن مسلمین، نزاع در مصداق خارجی اولی الامر به عنوان جانشینان پیغمبر ﷺ در مسئله هدایت و حکومت بر امت بود. یک گروه قائل به استمرار وجود اولی الامر و امام معصوم در خارج به

عنوان جانشینان معصوم پیغمبر ﷺ هستند و عده دیگر آن را نفی می کنند. پیامبر ﷺ یا جانشین معصوم با عنوان اولی الامر تعیین فرموده و یا تعیین نفرموده، هر دو ادعا هم نمی تواند صحیح باشد، چون امر دایر بین نفی و اثبات است. بنابراین ادعای یک گروه هم چنان که از ادامه آیه شریفه پیداست، باید ملازم با ایمان باشند و گروه دیگر غیر ملازم چون در ادامه آیه شریفه رد مشروط به ایمان شد یعنی همان گروهی که اولی الامر پیش آنان معلوم است، ادعای آنها بر حق و ادعای مقابل باطل خواهد بود.

بنابراین علت تنازع در مصداق اولی الامر، جهالت یا تجاهل یکی از متنازعان نسبت به واقع است و نتیجه رد به خدای تعالی و رسول ﷺ، حصول علم است چنان که در آیه دیگر فرمود:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾؛

و چون از ناحیه کفار خبری از امن و یا خوف به این سست ایمان ها برسد آن را منتشر سازند، در حالی که اگر قبل از انتشار، آن را به اطلاع رسول و کارداران خویش رسانده، درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان که قدرت استنباط دارند، حقیقت مطلب را فهمیده، به ایشان می گویند. (نساء: ۸۴)

اما حصول چنین علمی از طریق رد به پیغمبر ﷺ مختص زمان حیات حضرت بوده که خود حضرت حق را از باطل جدا کرده و برای متنازعان علم به حق ایجاد می شد اما در زمان حال چنین چیزی ممکن نیست، چون هر دو گروه در خصوص تعیین مصداق اولی الامر روایاتی از پیغمبر ﷺ نقل کرده اند که فقط آن را بر حق دانسته و ادعای طرف مقابل را باطل می دانند. بنابراین معنی ندارد در چنین وضعیتی رد به رسول ﷺ موجب حصول علم برای هر دو طرف بشود و حق را از بین دو ادعا مشخص کند.

بنابراین قطعاً ادعای یکی از دو گروه مطابق با حق بوده و به طور صحیح به رسول رد می‌کند و گروه دیگریا به اشتباه و یا به عمد روایاتی جعلی را به حضرت نسبت داده و ادعایش باطل است، چون ممکن نیست که پیامبر ﷺ هم مصادیق معصوم اولی الامر را معرفی فرموده باشد و هم معرفی نفرموده باشد. بنابراین تنها راه ممکن برای تعیین ادعای حق، رد به خدای تعالی و رجوع به خود آیات و لوازم بدیهی آنهاست. ما درباره لوازم بدیهی آیه شریفه در دو بخش قبلی به تفصیل بحث کرده و ثابت کردیم که اولی الامر لزوماً هم باید معصوم باشند و هم استمرار وجود داشته باشند و این حقانیت ادعای شیعه را اثبات می‌کند که ادعایش مطابق لوازم عقلی آیه شریفه است.

بخش سوم: چگونگی اطاعت از ولی امر و امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف

خدای تعالی علاوه بر واجب کردن اطاعت اولی الامر، حکومت در جامعه را نیز مختص آنان نموده است چون:

ولایت حقیقی از آن خداوندی است که مالک حقیقی، خالق و مدبر انسان‌هاست و هیچ‌کس بدون اذن او [چه با دیکتاتوری و چه با دموکراسی] حق حکمرانی بر بندگان را ندارد و تنها به اذن او از چنین حقی برخوردارند. (سبحانی، ۱۳۸۰ش: ۴۳، با تلخیص)

از طرفی تنها کسانی که بعد از زمان رسالت چنین اذنی به آنها داده شده، اولی الامر معصومند چون:

رسول گرامی دو جنبه اطاعت دارد: یکی تبیین جزئیات احکام: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ ماکلیات احکام را بر تو نازل کردیم تا تو برای مردم جزئیات آنها را بیان کنی. (نحل: ۴۴) دوم اطاعت به خاطر رأی صواب که مربوط به ولایتش در حکومت و قضاست: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا در میان مردم به آنچه خدا به تو نمایانده است، داوری کنی. (نساء: ۱۰۵) و اما اولی الامر چون

نصیبی دروحي ندارند، پس قطعاً وجوب اطاعت آنها در قول و رأى صوابشان خواهد بود و اين چيزى زايد بر ولايت و سرپرستى معهود در بين امت‌ها و مجتمعات نيست. (طباطبايى، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۱۷، با تلخيص)

اما بديهى است كه صرف جعل حكومت توسط خداى تعالى براى اولى الامر كافى نبوده و شرط مهم ديگرش پذيرش و همراهى مردم است، اما اگر مردم به خاطر جهالت سراغ ديگران رفتند، يا افراد ظالم و دنياطلب به خاطر رسيدن به قدرت و ثروت با ديكتاتورى و غلبه حكومت را غصب كردند، در اين صورت دست ولئى امراز حكومت كه منصب تبعى است، کوتاه شده و چاره‌اى جز اكتفا به منصب اصلى يعنى هدايت مردم نخواهد داشت، هم‌چنان‌كه غالب امامان شيعه اين‌گونه بوده‌اند.

اما اگر ولئى امرى ويژگى‌هاى خاصى داشت كه از طريق شيعه و سنى نقل شد، مثل اين‌كه او آخرين جانشين پيامبر ﷺ بوده و همه حكومت‌هاى ظالم و فاسد را از بين خواهد برد و قسط و عدل را در كل جهان برپا خواهد كرد، در چنين شرايطى طبيعى است كه حاكمان ظالم و طاغوت حتى به صرف احتمال وجود چنين ويژگى‌هاى در شخصى، او را به عنوان خطرى بالقوه براى حكومت خود دانسته و درصدد پيدا كردن و قتل او باشند، چنان‌كه طبق روايات شيعى چنين اتفاقى براى امام مهدى عجل الله تعال فرجه الشريف افتاد؛ براى نمونه در روايتى صحيح امام صادق عليه السلام فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ فَقِيلَ لَهُ وَلَمْ يَأْمُرْ اللَّهُ قَالَ يَخَافُ الْقَتْلَ»؛

رسول خدا ﷺ فرمودند: ناگزير براى آن جوان غيبتى خواهد بود، پرسيدند چرا يا رسول الله؟ فرمودند: از كشته شدن مى‌ترسد. (ابن بابويه، ۱۳۸۵ ش: ج ۱، ۲۴۳، ح ۱)

نتيجه منطقي چنين وضعيتى غائب شدن ولئى امر است تا ضمن حفظ

جان، در زمان مقتضی ظاهر شده و زمام امور را به دست گیرد، چنان‌که این کار حکیمانه در مورد تعدادی از انبیاء علیهم‌السلام هم اتفاق افتاده است.

البته غیبت به معنای انقطاع کامل ولی امر از جامعه نیست و گرنه نقض غرض لازم می‌آید و حجت الهی در زمین قطع می‌شود. بنابراین اگر مانع برای حضور مستقیم وجود دارد، نمی‌توان گفت به صورت غیرمستقیم هم نتواند با بیان ملاک‌هایی نواب و جانشینانی برای زمان غیبت قرار داده و امت را به آنها ارجاع دهد تا به صورت غیرمستقیم جامعه را هدایت کند. اگر چنین کاری ممکن است که هست، پس واجب است این کار را انجام دهد و گرنه نقض غرض و تخلف از تکلیف نموده، چنین کاری از معصوم قبیح و محال بوده و صادر نمی‌شود.

بر نواب هم واجب است هدایت امت را به عهده بگیرند و در صورت آمادگی شرایط، تشکیل حکومت دهند تا زمینه اطاعت و حکومت مستقیم ولی امر فراهم شود.

پس هر کسی در زمان غیبت غیر از نایبان عام حکومتی را در زمین عهده‌دار شود، غاصب است، چون بدون اذن در حق و منصب خاص معصوم تصرف کرده و چنین تصرفی غصب و حرام است.

دلایل تعیین نائب عام توسط امام معصوم علیه‌السلام برای زمان غیبت

دلیل عقلانی: فقهای شیعه به اتفاق با استناد به آیات و روایات، ولایت در قضا را برای فقیه جامع شرایط ثابت می‌دانند؛ منصب قضائی که برای رفع نزاع‌های فردی یا نهایت قومی و قبیله‌ای است. بنابراین عقل نمی‌پذیرد که شرع مقدس در مورد نزاع‌های فردی و قومی و قبیله‌ای در جامعه حساس بوده و حتی به سیره عقلا در انتخاب قاضی برای رفع نزاعات‌شان در جامعه اکتفا نکرده و خود کسانی را برای تصدی این منصب معرفی کند، اما در نزاع‌های

کلان اجتماعی که بسیار مهم‌ترند، سکوت کرده و بی تفاوت باشد و افرادی را برای تصدی منصب حکومت معرفی نکرده باشد! وگرنه نقض غرض خواهد بود.

مقتضای سیره عقلاء: اگر کار مهم و خطیری به صورت مستقیم قابل انجام نبود اما به واسطه نائب قابل انجام بود، عقلا اقدام به گرفتن نائب می‌کنند و کسی که چنین نکند، او را مذمت می‌کنند: قاعده «المیسور لا یسقط بالمعسور» هم دلالت بر همین دارد.

دلیل قرآنی: در ادامه آیه اطاعت فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
يَرِيدُونَ أَنْ يُثَاكُمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء: ۶۰)؛

آیا ندیدی آنهایی را که گمان می‌کنند به قرآن و تورات و انجیل ایمان آورده‌اند و می‌خواهند مراغه را پیش طاغوت ببرند، حال آن‌که به آنها امر شده است که به طاغوت کافر گردند و شیطان می‌خواهد آنها را به بیراهه دوری بکشاند و گمراه سازد.

در شأن نزول آیه شریفه چنین آمده است:

بین مردی یهودی و منافقی اختلافی شده بود، یهودی گفت: نزد محمد بن عبدالله برویم، چون می‌دانست رشوه نمی‌پذیرد و در صدور حکم ظلم نمی‌کند؛ اما مرد به ظاهر مسلمان گفت: حکم کعب بن اشرف یهودی باشد، زیرا می‌دانست رشوه می‌گیرد، پس آیه شریفه نازل شد، اکثر مفسرین این را گفته‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ج ۳، ۱۰۳)

طاغوت در لغت یعنی کسی که از حد بگذراند (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق: ج ۴، ۴۳۵) یا کسی که در عصیان از حد بگذراند (اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۵۲۰)، یا به معنای رأس ضلالت است. (جوهری، ۱۴۱۰ ق: ج ۶، ۲۴۱۳)

در آیه شریفه طاغوت صرف قاضی نبوده و حاکم و رهبر جامعه را هم شامل می شود چون:

یکم: به دلیل اخذ به قدر متیقن معنای لغوی

قدر متیقن معنای لغوی طاغوت رأس ضلالت است و آن نه تنها با قاضی تناسب ندارد، بلکه بر رهبر فاسد و ظالم نیز قابل تطبیق نیست بلکه باید عصیان و ضلالت او مثل فرعون و نمرود به حد اعلای برسد تا رأس ضلالت صدق کند. بنابراین معنای حقیقی طاغوت بر حاکم ظالمی که ظلم و عصیان را از حد گذرانده، مطابقت دارد. ادامه آیه شریفه: «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» نیز مؤید این معناست، چون با گمراهی و ضلالت رهبران جامعه بیشترین ضلالت و گمراهی در جامعه ایجاد می شود نه با گمراهی برخی از قضات، ضمن این که هدایت و ضلالت مربوط به حکام و رهبران جامعه است نه قضات، بنابراین:

اگر نگوییم منظور از «طاغوت» حکومت های جور و ظالمی است که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت ایجاد کرده اند، باید قائل شویم که اعم از قضات و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می گیرد و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آنها را حکومت کننده می شناسند - اجرا می کنند. (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۸۸)

دوم: به دلیل اطلاق آیه شریفه

تحاکم به معنای حکم قرار دادن کسی در منازعات، اطلاق دارد و هم منازعات فردی را شامل است که مرجع رسیدگی به آن قاضی است و هم منازعات کلان اجتماعی را شامل است که مرجع رسیدگی به آن حاکم و رهبر جامعه است، برای همین اگرچه شأن نزول آیه شریفه در خصوص دو نفر در

زمان رسالت و در تحاکم به قاضی است، اما آیه شریفه صیغه‌ها را نه به صورت تنثیه، بلکه به صورت جمع و قاعده کلی بیان فرموده و مطلقاً از رجوع به حاکم طاغوت چه به معنای قاضی برای رفع نزاع‌های فردی و چه به معنای رهبر جامعه برای رفع نزاع‌های اجتماعی، در هر زمانی نهی فرموده.

سوم: به دلیل ملازمه قطعی

حاکم جامعه اگر توسط امام معصوم معرفی شود، مقتضای حکمت و غیر طاغوت خواهد بود اما اگر به انتخاب مردم واگذار کند، نقض غرض خواهد بود، چون در آن صورت چه بسا مردم، ظالمی را با دموکراسی یا دیکتاتوری حاکم خود کنند که در آن صورت عنوانش طاغوت خواهد بود.

حال اگر همین حاکم طاغوت، منصب قضا را به فقیه عادل هم بدهد، شرطش این خواهد بود که تابع حاکم طاغوت باشد که اگر باشد در آن صورت از عدالت خارج شده و صلاحیت قضا را از دست خواهد داد و خود هم مصداق طاغوت خواهد شد و چنان‌که تابع نباشد عزل خواهد شد. بنابراین منصب قضای دینی بدون منصب حکومت دینی ممکن نیست و لازمه معرفی افرادی برای منصب قضا این است که به طریق اولی افرادی را هم برای منصب حکومت معرفی کند.

بنابراین هم چنان که در تعیین قاضی به تشخیص مؤمنین که از باب امور حسبه او را انتخاب کنند، بسنده نکرده و خود معرفی فرموده است به طریق اولی در مورد حاکم که اهمیتش به مراتب بیشتر است، به انتخاب مؤمنین از باب امور حسبه، بسنده نکرده و خود باید معرفی کند. بنابراین فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت نائب و جانشین ولی امر و امام غائب در تصدی منصب حکومت است و مؤمنین با اطاعت از او در حقیقت با واسطه از خود امام معصوم اطاعت می‌کنند.

نتیجه‌گیری

از مباحث فوق چند نتیجه مهم به دست می‌آید:

۱. اولی الامر ذکر شده در آیه شریفه افراد معین معرفه برای ایمان آورندگان و معصوم هستند.
۲. در هر زمانی فردی از این افراد معصوم در خارج موجود است؛ به صورت ظاهر و یا غائب.
۳. در حال حاضر آن ولی امر غائب بوده و امورات ظاهری جامعه را به جانشین و نائب خود یعنی فقیه جامع الشرائط محول کرده.
۴. بر فقیه جامع لازم است در صورت امکان، تشکیل حکومت داده و اداره جامعه را بر عهده بگیرد و زمینه ظهور و حکومت امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم نماید.

منابع

- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی*، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامیه، دوم، ۱۳۹۵ق.
- _____، *علل الشرائع*، قم، بی نا، اول، ۱۳۸۵ش.
- _____، *فضائل الشیعه*، مترجم: توحیدی، تهران، انتشارات زواره، سوم، ۱۳۸۰ش.
- اصفهانی، حسین بن محمد راغب، *مفردات ألفاظ القرآن*، سوریه، دارالعلم، اول، ۱۴۱۲ق.
- ترمذی، محمد بن عیسی، *سنن الترمذی*، تحقیق: عبدالرحمن محمد بن عثمان، بیروت، دارالفکر، دوم، ۱۴۰۳ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، محقق: علی اسلامی، قم، اسراء، هشتم، ۱۳۸۸ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین، اول، ۱۴۱۰ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *الباب الحادی عشر*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، اول، ۱۳۶۵ش.
- خرازی، سید محسن، *بداية المعارف الالهية*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چهارم، ۱۴۱۷ق.
- زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتاب العربی، سوم، ۱۴۰۷ق.
- سبحانی، جعفر، *مرزهای توحید و شرک*، ترجمه مهدی عزیزیان، تهران، نشر مشعر، اول، ۱۳۸۰ش.

- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، پنجم، ۱۳۷۴ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، محمدجواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بی‌جا، مکتب الاعلام الاسلامی، اول، ۱۴۰۹ ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، المطالب العالیة، تحقیق: حجازی سقا، بیروت، دارالکتب العربی، اول، ۱۴۰۷ ق.
- _____، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، هجرت، دوم، ۱۴۱۰ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، تهران، دارالکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، تهران، دارالکتب الإسلامية، دوم، ۱۴۰۴ ق.
- مفید، محمد بن محمد، الإفصاح فی الإمامة، قم، کنگره شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، نشر مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، اول، ۱۴۲۱ ق.
- موسوی خمینی، سید روح الله، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، تهران، دوازدهم، ۱۴۲۳ ق.

ویژگی‌های شخصی امام مهدی علیه السلام در روایات معتبر اسلامی

مرتضی موحدی^۱

چکیده

از مباحث مهم در بحث مهدویت بحث پیرامون ویژگی‌های شخصی امام مهدی علیه السلام است. این بحث در روایات اسلامی به ویژه در منابع شیعه و اهل سنت بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در این نوشتار سعی در این است که ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام که در روایات معتبر و مشترک فریقین بیان شده است، بررسی شود. روش تحقیق، تفکیک روایات معتبر از غیرمعتبر است تا شیوه پژوهش، علمی و منطقی باشد. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از: مهدی موعود علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام همانام پیامبر صلی الله علیه و آله، کشیده بینی و بلند پیشانی.

واژگان کلیدی

امام مهدی علیه السلام، روایات اسلامی، اشتراک، ویژگی‌های شخصی.

مقدمه

در این تحقیق پیرامون ویژگی‌ها و خصوصیات شخصی امام مهدی علیه السلام از دیدگاه فریقین مباحثی ارائه خواهد شد. برخی از این مباحث مربوط به نسب و

۱. سطح سه حوزه و استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم (movahedi56@gmail.com).

نام ایشان است و این که ایشان از چه خاندانی بوده و فرزند چه کسانی هستند و نام‌شان چیست و پاره‌ای دیگر از این مباحث به اوصاف ظاهری ایشان ارتباط دارد.

پیش از این که وارد اصل موضوع این تحقیق شویم، سزاوار است به عنوان مقدمه یک پرسش اساسی و مهم را مطرح و به آن پاسخ دهیم. آن پرسش این است که هدف از بیان ویژگی‌های شخصی امام مهدی علیه السلام در روایات چیست و اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیاء دین به بیان این ویژگی‌ها به چه منظوری بوده است؟

پاسخ این است که یکی از دلایل بیان ویژگی‌های شخصی مهدی موعود علیه السلام، تشخیص مهدی واقعی از افرادی بوده است که ممکن است با ادعای مهدویت سبب انحراف مردم بشوند. البته نمی‌خواهیم ادعا کنیم که این ویژگی‌ها به تنهایی برای تشخیص درست مهدی موعود علیه السلام کافی است بلکه قطعاً به علائم و نشانه‌های دیگری همانند نشانه‌های ظهور هم نیازمندیم زیرا ممکن است مشابه ایشان در این اوصاف وجود داشته باشد ولی بیان ویژگی‌های شخصی بخشی از معیار و میزانی است که برای جلوگیری از انحراف پیش‌بینی شده است و مجموع این ویژگی‌ها و نشانه‌های دیگر می‌تواند به عنوان معیاری کامل برای تشخیص مهدی واقعی ارائه گردد و این نشان از دوراندیشی، دقت و توجه ویژه‌ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولیاء دین نسبت به مباحث مهدویت و مقابله با مدعیان دروغین مهدویت داشته‌اند.

مؤید پاسخ پیشین، روایتی است که مرحوم نعمانی آن را نقل می‌کند:

حمران بن أعین می‌گوید: به امام باقر عرض کردم: ... شما را به خویشاوندی و بستگی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید از شما می‌پرسم آیا تو صاحب این امروقاتم بدان هستی؟ فرمود: نه، عرض کردم: پدر تو

مادرم فدای تو، پس او چه کسی است؟ فرمود: او شخصی است سرخ و سفید دارای چشمانی گود و فرو رفته، و ابروانی پرپشت و برجسته و شانۀ ای پهن و بر سرش حزاز (پوسته‌ای که از سرفرو می‌ریزد) است و بر صورتش اثری، خداوند موسی را رحمت کند.^۱

همان گونه که ملاحظه می‌شود در روایت بالا امام باقر علیه السلام برای معرفی مهدی موعود علیه السلام ویژگی‌های ظاهری و بدنی ایشان را بیان می‌کند پس روشن می‌شود که یکی از کارکردهای بیان اوصاف شخصی و ظاهری، شناخت مهدی واقعی است.

مرحوم اربلی در همین رابطه ضمن تأکید بر علامت بودن و دلالت‌گری اوصاف شخصی و ظاهری امام مهدی علیه السلام در فائده این علامت می‌نویسد:

از آن جا که رسول الله صلی الله علیه و آله مهدی علیه السلام را به صفات متعددی همانند نسب و اسم او و این که از فرزندان فاطمه علیها السلام و عبدالمطلب است، و گشاده پیشانی و کشیده بینی است و ویژگی‌های دیگر توصیف فرموده و این اوصاف و ویژگی‌ها را دلالت‌کننده و علامت برای مهدی موعود علیه السلام قرار داده و به دنبال آن احکامی که در روایات برای مهدی موعود علیه السلام بیان شده است جریان پیدا می‌کند. پس از ثبوت علامت بودن این صفات، مشاهده می‌کنیم این صفات تنها در ابوالقاسم محمد فرزند حسن بن علی عسکری علیه السلام جمع است. در این صورت لازم است به حکم علامت بودن این صفات ایشان را همان مهدی موعود علیه السلام مذکور در روایات دانسته و احکام و دستوراتی که پیرامون ایشان بیان شده را اجرا نماییم و اگر با وجود گرد آمدن این صفات و علائم در ایشان وی را همان مهدی موعود علیه السلام روایات ندانیم با علامت قرار دادن این صفات از سوی رسول

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو سَلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْرَاهِيْمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَّائِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَمَادٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ عَنْ خُمْرَانَ بْنِ أُعَيْنٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام... فَقُلْتُ سَأَلْتُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَالْقَائِمُ بِهِ قَالَ لَا قُلْتُ فَمَنْ هُوَ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ: «ذَلِكَ الْمُشْرَبُ خُمْرَةُ الْغَائِزِ الْعَيْتَيْنِ الْمُشْرِفُ الْحَاجَتَيْنِ الْعَرِيضُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ بِرَأْسِهِ خَزَّازٌ وَ بَوْجُهُ أَثَرُ رَجِمَ اللَّهُ مُوسَى» (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۱۵).

خدا ﷺ مخالفت کرده‌ایم و مخالفت با رسول خدا ﷺ شرعاً امکان ندارد. (اربعی، ۱۳۸۱ق: ج ۲، ۴۳۹)

ویژگی‌های نسب و نام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از موضوعات مشترک میان شیعه و اهل سنت در معارف مهدوی این است که مهدی عجل الله تعالی فرجه از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

روایات شیعه

این موضوع که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است از مسلمات عقائد شیعه است. و دلیل آن روایات فراوانی است که با نگاه به مجموع آن‌ها می‌توان به درستی تواتر آنها را ادعا نمود. (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۵۷، ح ۲، ۲۵۸، ح ۳ و ۲۶۴، ح ۱۰، ۲۸۶، ح ۲ و ۳؛ نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۳۰۸؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۴۵۶؛ القمی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۱۴، ۱۴۳، ۲۸۹؛ ج ۲، ۶۸، ۱۲۹، ۲۷۵، ۳۱۷، ۳۶۶ و ۴۲۵؛ حمیری، ۱۴۱۴ق: ۸۰ و ۳۱۷) افزون بر این برخی روایات معتبر نیز برای موضوع دلالت دارند. شیخ صدوق چنین نقل می‌کند:

امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می‌کند که از علی در معنی این کلام رسول خدا ﷺ که «من دوشیء نفیس در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که؛ عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه که از فرزندان حسین علیه السلام هستند و نه‌مین آنها مهدی و قائم آن‌هاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آن‌که بر رسول خدا ﷺ در حوض کوثر وارد شوند.^۱

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ

شیخ طوسی چنین نقل کرده است:

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: به درستی که مهدی ﷺ از خاندان و اهل بیت من است (قطعاً) در آخر الزمان قیام می‌کند...^۱

افزون بر این، روایاتی که مهدی موعود ﷺ را فرزند پیامبر ﷺ (همین نوشتار، ۷-۶) و فرزند فاطمه زهرا ﷺ (همین نوشتار، ۸-۹) و فرزند امام حسین ﷺ معرفی می‌کنند نیز از دلایل بحث فعلی (امام مهدی ﷺ از اهل بیت پیامبر ﷺ) به شمار می‌روند^۲ زیرا از نظر شیعه، اهل بیت ﷺ و عترت

أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي مَنِ الْعِزَّةُ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ النَّبَسَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيَهُمْ وَ قَائِمُهُمْ لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَوْضَهُ (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۴۰-۲۴۱). محمد بن زیاد در واقع احمد بن زیاد است زیرا آن کسی که شیخ مرحوم صدوق است و از علی ابن ابراهیم روایت می‌کند، احمد بن زیاد است نه محمد بن زیاد رک: خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۱۲۸ سند حدیث معتبر است و راویان آن احمد بن زیاد (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۳۶۹) و علی بن ابراهیم (جواهری، ۱۴۲۴ق: ۳۸۰) و ابراهیم بن هاشم (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۲۹۰-۲۹۱) و محمد بن ابی عمیر (همو: ج ۱، ۲۹۱) و غیاث بن ابراهیم (همو: ج ۱، ۲۵۰) همگی گفته‌اند. ۱. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْمُقَرِّي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ الْمُقَائِعِيِّ عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيْرَةَ عَنْ عَمَّارَةَ بْنِ جُوَيْنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَنْزِلُ لَهُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرُهَا وَ تُخْرَجُ لَهُ الْأَرْضُ بِذُرَاهَا فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْقَوْمُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۰).

۲. در این جا ممکن است این پرسش در ذهن خواننده پدید آید که حسینی بودن امام مهدی ﷺ از موارد اختلافی میان شیعه و اهل سنت است پس چرا به عنوان دلیلی بر برخی اشتراکات فریقین اقامه شده است؟ پاسخ این است که گرچه این موضوع اختلافی است نه اشتراکی، ولی از این نکته اختلافی چند موضوع مشترک به دست می‌آید به این بیان که گرچه شیعه ایشان را فرزند امام حسین و اهل سنت ایشان را فرزند امام حسن می‌دانند اما از آن جا که هر یک از امام حسن و امام حسین ﷺ فرزندان حضرت فاطمه زهرا ﷺ هستند پس شیعه و اهل سنت در این که امام مهدی ﷺ فرزند حضرت فاطمه ﷺ و پیامبر اکرم ﷺ و از اهل بیت پیامبرند اشتراک نظر دارند. بر این پایه یک موضوع اختلافی (حسینی یا حسینی بودن مهدی موعود) خود یکی از استدلالات بر چند موضوع اشتراکی است که عبارتند از فاطمی بودن امام مهدی ﷺ، فرزند پیامبر بودن و

پیامبر ﷺ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و فرزندان ایشان می باشند. (شرف الدین، ۱۴۱۷ق: ۲۲۹؛ مکارم، ۱۳۷۹ش: ج ۱۷، ۲۹۸-۳۰۳؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق: ج ۸، ۵۵۸-۵۶۰؛ حویزی، ۱۴۲۲ق: ج ۴، ۲۷۰-۲۷۷؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۱۸۷-۱۸۹)

روایات اهل سنت

روایات فراوانی در منابع اهل سنت وجود دارد که مهدی موعود ﷺ را از اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ می شمارد. (ابی داود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۸۸، ح ۴۲۸۴؛ ابن ماجه، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۱۳۶۷، ح ۴۰۸۵؛ ابن ابی شیبه، ۱۴۲۶ق: ج ۸، ۶۷۸، ح ۱۹۴ و ۱۹۵؛ احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۱۸۳، ح ۶۴۵؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۳۵، ح ۱۰۲۲۴؛ متقی هندی، ۱۴۰۵ق: ج ۱۴، ۲۶۷، ح ۳۸۶۷۵)

از جمله ابن ماجه در سنن از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که:
رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از ما اهل بیت است خداوند کار او در شیعی اصلاح می کند.^۱

به جز ابن ماجه، بسیاری از محدثان اهل سنت نیز این حدیث را با اسناد گوناگون در کتب حدیثی خود نقل کرده اند افرادی مانند احمد بن حنبل در مسند، (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۱۸۳، ح ۶۴۵) ابن ابی شیبه در المصنف، (ابن ابی شیبه، ۱۴۲۶ق: ج ۸، ۶۷۸، ح ۱۹۰) نعیم بن حماد در الفتن، (ابن حماد، ۱۴۲۴ق: ۲۹۵، ح ۱۱۲۵) ابویعلی در مسند (ابی یعلی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ۲۴۴، ح ۴۶۱) والدانی در السنن. (الدانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۱۰۵۹).

از اهل بیت پیامبر بودن، گفتنی است فاطمی بودن و فرزند پیامبر بودن در ادامه اشتراکات خواهد آمد.

۱. قال رسول الله ﷺ: «المهدي منا اهل البيت يصلحه الله في ليلة» (ابن ماجه، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۱۳۶۷، ح ۴۰۸۵).

سند این روایت در نگاه بسیاری از حدیث‌شناسان از درجه اعتبار برخوردار است برخی آن را صحیح (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۵۸، ح ۶۴۵؛ البانی، ۱۴۰۸ق: ج ۶، ۲۲، ح ۶۶۱۱؛ البانی، ۱۴۰۵ق: ح ۲۳۷۱) و پاره‌ای آن را حسن شمرده‌اند. (مناوی، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ۲۷۸؛ بستوی، ۱۴۲۰ق: ۱۵۷)

حاکم نیشابوری به تنهایی چهار حدیث به این مضمون روایت کرده است که از دید خودش سه حدیث دارای اعتبارند و یک حدیث از آن سه براساس ملاکی که بخاری و مسلم در صحیحین برای اعتبار حدیث ذکر کرده‌اند معتبرند ولی بخاری و مسلم آن حدیث را در صحیحین نیاورده‌اند.

آن حدیث روایتی است از ابی سعید خدری که می‌گوید:

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: قیامت برپا نمی‌گردد تا این که زمین از ستم و دشمنی پر شود سپس شخصی از اهل بیت من که زمین را از عدل و داد پر می‌کند قیام خواهد کرد. (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۱ق: ج ۵، ۴۵۴، ح ۸۸۴۷)

حاکم پس از نقل این حدیث می‌نویسد:

این حدیث براساس معیار بخاری و مسلم صحیح است و آن دو این حدیث را در صحیحین نیاورده‌اند. (همو)

دو حدیث دیگر از سه حدیثی که حاکم آنها را معتبر می‌داند براساس ملاک مسلم در صحیح خود معتبرند و حال آن که بخاری و مسلم آن دو را روایت نکرده‌اند.

آن دو حدیث این چنین‌اند؛

پیامبر ﷺ فرمود: مهدی از ما اهل بیت است... (همو: ح ۸۸۴۸).

پیامبر ﷺ فرمود: پس مردی از خاندان من قیام می‌کند... (همو: ح ۸۸۵۲).

وی پس از نقل این دو حدیث نوشته است:

این دو حدیث براساس معیار مسلم صحیح‌اند و بخاری و مسلم

این دو حدیث را در صحیحین نیآورده‌اند. (همو: ۴۵۴، ح ۸۸۴۸؛
۴۵۵، ح ۸۸۵۲)

این مضمون را صنعانی در *المصنف* (صنعانی، ۱۴۲۳ق: ج ۱۱، ۱۶۸،
ح ۲۰۷۷۰) و ابن حبان در *صحیح خود*^۱ نیز نقل کرده‌اند.
براین اساس، یکی از عقائد اهل سنت در معارف مهدوی این است که
مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در زمره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از عقائد مشترک شیعه و اهل سنت در موضوع مهدویت که از روایات
فریقین استفاده می‌شود این است که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از
نسل ایشان می‌باشد.

روایات شیعه

مجموع روایاتی که در مصادر حدیثی شیعه براین عقیده به شکل‌های
گوناگون دلالت دارند به اندازه‌ای فراوان‌اند که ادعای تواتر در مورد آن‌ها درست
و منطقی می‌باشد. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۵۳۲، ح ۹؛ نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۶۷،
ح ۷ و ۷۱ و ۱۹۱ و ۲۴۸؛ صدوق، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۸۰؛ صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۵۱
و ۲۶۰، ح ۶ و ۷ و ۸ و ۲۸۰، ح ۲۷ و ۲۸۲، ح ۳۴ و ۲۸۶ و ۲۸۷، ح ۴ و ۵ و ۷؛
صدوق، ۱۳۷۸ش: ج ۲، ۲۰۲ و ۲۶۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۴۶ و ۳۷۱-۳۷۲؛
طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۷-۱۸۸؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱۵۵، ح ۸؛ اربلی، ۱۳۸۱ق:
ج ۳، ۲۲۸ و ۲۵۸؛ مغربی، ۱۳۸۵ق: ج ۲، ۱۸۸-۱۸۹؛ طبرسی، ۱۳۹۰ق: ۳۸۶
و ۴۲۴ و ۴۵۵)

در میان این روایات متواتر، روایاتی هستند که به شکل مطابقی و صریح بر

۱. به نقل بستوی از صحیح ابن حبان (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۸۷).

فرزندی مهدی موعود علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت می کنند این روایات به دلیل مستفیض بودن می توانند اطمینان به صدور را پدید آورند. (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۷۱ و ۲۴۸؛ صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۵۱ و ۲۶۰، ح ۷ و ۸ و ۲۸۰، ح ۲۷ و ۲۸۲، ح ۳۴ و ۲۸۶ و ۲۸۷، ح ۴ و ۵ و ۷؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۷۱-۳۷۲؛ صدوق، ۱۳۷۸ش: ج ۲، ۲۰۲؛ مغربی، ۱۳۸۵ق: ج ۲، ۱۸۸-۱۸۹؛ طبرسی، ۱۳۹۰ق: ۳۸۶ و ۴۲۴ و ۴۵۵)

افزون بر این، در میان این روایات احادیثی با سند معتبر دیده می شود که یکی از بهترین اسناد و مضامین آن ها این گونه است؛

شیخ صدوق رحمه الله نقل می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است. از نظر خلق و خلق شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است تا جایی که مردم از ادیان شان گمراه می شوند، آن گاه مانند شهاب ثاقب پیش می آید و زمین را پراز عدل و داد می کند همان گونه که پراز ظلم و جور شده باشد.^۱

۱. «حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ جَمِيعاً قَالُوا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيْسَى وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَزْجِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّرَّادُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْخُصَّيْنِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «المهدي من ولدي اسمه اسمي وكنيته كنييتي أشبه الناس بي خلقاً وخلقاً تكون له غيبة و خيرة حتى تضل الخلق عن أدبائهم فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملؤها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً». همان گونه که ملاحظه می شود در برخی از طبقات سند، راویان متعدد و جلیل القدری وجود دارند که اگر ادعا کنیم این موضوع اطمینان به صدور را در پی دارد ادعای گزافی نکرده ایم (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۸۷).

همه راویان این حدیث به اتفاق همه رجال شناسان از ثقات، و بیشتر آنان از اجلاء مشایخ حدیث به شمار می روند. برای اطلاع از وثاقت و جلالت قدر افراد زیر به مصادر رجالی پیش رو مراجعه شود؛ علی بن حسین پدر مرحوم صدوق (نجاشی، ۱۴۰۸ق: ۲۶۱) محمد بن حسن بن ولید (خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۶، ۲۱۹-۲۲۰) سعد بن عبدالله (همو: ج ۹، ۷۷-۷۸) عبدالله بن جعفر

مرحوم صدوق رحمه الله در روایت دیگری چنین نقل کرده است:

عبدالله بن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من خلفا و اوصیاء و حجت های الهی بر خلق، دوازده نفرند که اول آنان برادرم و آخرین ایشان فرزند من است. گفتند: ای رسول خدا برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب رضی الله عنه، گفتند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، کسی که زمین را پراز عدل و داد می کند همان گونه که پراز ظلم و جور شده باشد...^۱

افزون بر این، روایاتی که مهدی موعود عجل الله فرجه را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله (همین نوشتار) و احادیثی که ایشان را فرزند فاطمه زهرا رضی الله عنها (همین نوشتار) و فرزند امام حسین رضی الله عنه می دانند به صورت دلالت التزامی امام مهدی عجل الله فرجه را فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کنند زیرا از نظر شیعه، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها و فرزندان ایشان می باشند (همین نوشتار) و حضرت زهرا رضی الله عنها و فرزندان شان فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند، پس امام مهدی عجل الله فرجه نیز فرزند

حمیری (همو: ج ۱۱، ۱۴۸) محمد بن یحیی العطار (همو: ج ۱۹، ۲۳) احمد بن محمد بن عیسی (همو: ج ۳، ۸۶-۸۷) محمد بن حسین بن ابی الخطاب (همو: ج ۱۶، ۳۰۸) حسن بن محبوب (همو: ج ۶، ۹۶) ابی بصیر لیث المرادی (همو: ج ۱۵، ۱۴۴-۱۵۰) و برای اطلاع از وثاقت افراد زیر به مصادر مربوطه مراجعه شود؛ محمد بن موسی المتوکل (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۸، ۳۰۰) ابراهیم بن هاشم (همین نوشتار) احمد بن ابی عبدالله برقی (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ۵۰-۵۲) داود بن الحصین (همو: ج ۸، ۱۰۲-۱۰۳) همین متن با سند دیگر در جای دیگری از کمال الدین چنین نقل شده است: «حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْخُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي غَمْبَرٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۸۶).

۱. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مُسْرُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْخُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَهُمْ أَخِي وَآخِرُهُمْ وَلَدِي قَبْلَ يَأْتِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مِنْ أَخْوَاكَ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه قِيلَ فَمَنْ وَلَدَكَ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَ غَدَاكَمَا مُلِثَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا... (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۸۰، ۲۷۲).

پیامبر ﷺ می باشد.

روایات اهل سنت

این موضوع که امام مهدی ﷺ از نسل پیامبر ﷺ است، یکی از عقائد مورد قبول اهل سنت است.^۱ شاهد این ادعا روایات متعددی است که در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده است.

(ابی داوود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۸۸، ح ۴۲۸۵؛ ابن اثیر، بی تا: ح ۷۸۱۳؛ کنجی شافعی، ۱۴۰۴ق: باب ۸، ح ۳۱؛ مناوی، ۱۴۱۵ق: ح ۹۲۴۴)
ابی داوود در سنن از ابی سعید خدری روایت کرده است که:
رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی ﷺ از نسل من است... (ابی داوود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۸۸، ح ۴۲۸۵).

پیرامون سند این حدیث حدیث شناسان و رجالیان زیادی آن را معتبر دانسته اند، برخی مانند سیوطی آن را صحیح (سیوطی، ۱۹۹۴م: ۱۸۷) و برخی همچون بستوی و البانی آن را حسن شمرده اند. (بستوی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ۱۶۶؛ البانی، ۱۴۰۸ق: ج ۶، ۲۲، رقم ۶۶۱۲)

افزون براین، روایاتی که امام مهدی ﷺ را فرزند فاطمه زهرا علیها السلام دانسته (همین نوشتار) و یا ایشان را از اولاد امام حسن مجتبی علیهما السلام می دانند نیز بالملازمه براین که امام مهدی ﷺ فرزند پیامبر اکرم ﷺ است دلالت می کنند.

مفاد این روایات، به انضمام این مطلب مسلم و قطعی که امام حسن

۱. آقای فقیه ایمانی در کتاب «أصالة المهدوية في الإسلام»، صفحه ۶۹-۷۴ بیش از ۵۰ تن از عالمان و محدثان اهل سنت را ذکر کرده است که این عقیده را ابراز نموده اند برخی از آنان از این قرارند: بخاری در التاريخ الكبير، ج ۳، ۳۴۶، رقم ۱۱۷۱؛ غماری در ابراز الوهم المکنون، ۲۹۱-۲۹۵؛ کنجی شافعی در البیان فی اخبار صاحب الزمان، ۹۸؛ ذهبی در تذکرة الحفاظ، ج ۱، ۴۶۳-۴۶۴.

مجتبی علیه السلام فرزند فاطمه زهرا علیها السلام است و فاطمه زهرا علیها السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد ما را به این نتیجه خواهد رساند که از منظر اهل سنت مهدی موعود علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

امام مهدی علیه السلام فرزند حضرت فاطمه علیها السلام

از مشترکات شیعه و اهل سنت در احادیث مهدویت این است که امام مهدی علیه السلام فرزند حضرت فاطمه علیها السلام است.

روایات شیعه

این مضمون، در منابع اصیل و دست اول شیعه با اسناد گوناگون و معتبر به شکل های متفاوت روایت شده است که در نگاه کلی به مجموع آنها ادعای تواتر درست و منطقی می باشد. (کلینی ۱۴۰۷ق:، ج ۱، ۵۳۲، ح ۹؛ صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۳۰۴، ح ۱۶ و ۳۱۵-۳۱۶، ح ۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۸۰، مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۴۶؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۷-۱۸۸؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱۵۵، ح ۸؛ خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۹۷، ح ۳ و ۲۲۴-۲۲۶، ح ۴؛ فرات الکوفی، ۱۴۱۰ق: ۱۷۹؛ اربلی، ۱۳۸۱ق: ج ۳، ۲۲۸ و ۲۵۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ج ۱، ۲۸۸؛ طبرسی، ۱۳۹۰ق: ۴۰۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۲۸۸)

در این میان، روایاتی هستند که به صورت صریح و به دلالت مطابقی فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام را بیان می کنند. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ۴۹، ح ۱۰؛ نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۴۷، ح ۱؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۵، ح ۱۴۴؛ طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۶۹، ح ۴۵۷؛ صافی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ۱۴۷-۱۵۲)

مرحوم شیخ طوسی چنین نقل می کند:

مهدی علیه السلام مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام است و او مردی گندم گون

می‌باشد.^۱

شیخ کلینی با سندی معتبر از جابر بن عبدالله انصاری این گونه روایت می‌کند:

به محضر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که در برابر ایشان تخته‌ای بود که در آن نام‌های اوصیاء از فرزندان ایشان در آن نوشته شده بود آن‌ها را شمردم دوازده تن بودند که آخرین آنها قائم بود سه تن از این دوازده تن نام‌شان محمد و سه تن علی بود.^۲

۱. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ وَهُوَ رَجُلٌ آدَمُ» (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۸۷) راویان حدیث ثقه‌اند به جز منخل بن جمیل؛ احمد بن ادريس (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۴۶-۴۷) علی بن محمد بن قتیبه (آیت‌الله زنجانی، ۱۴۱۹ق: ج ۸، ۲۵۵۴) فضل بن شاذان (جواهری، ۱۴۲۴ق: ۴۵۶) محمد بن سنان، (آیت‌الله زنجانی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۴، ۴۷۱۹-۴۷۲۰) عمار بن مروان، (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۳، ۲۷۵) جابر بن یزید (آیت‌الله زنجانی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۸، ۵۹۴۹) منخل بن جمیل (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۹، ۳۵۷).

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ» (مرحوم صدوق این حدیث را با کمی اختلاف در متن در کتب متعددی نقل کرده است (صدوق، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۱۸۰؛ صدوق، ۱۳۶۲ش: ج ۲، ۴۷۸، ۴۲؛ صدوق، ۱۳۷۸ش: ج ۱، ۴۷، ۷۶؛ صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۶۹، ۱۳) همچنین مرحوم شیخ مفید این حدیث را مطابق متن مرحوم صدوق به نقل از کافی چنین نقل کرده: أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا آخِرَهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَارْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۵۳۲؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۴۶) رجال هر دو سند بی تردید همگی از بزرگان روات و اجلاء ثقات‌اند به جز ابی الجارود که جلالت وی ثابت نیست ولی وثاقتش ثابت است، جعفر بن محمد بن قولویه (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۵، ۷۶) محمد بن یحیی (همین نوشتار) محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۶، ۳۰۸) حسن بن محبوب (همین نوشتار) ابی الجارود (زیاد بن منذر) (خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ۳۳۶).

پاره‌ای از روایات نیز بالملازمه بر فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام دلالت دارند مانند روایاتی که مهدی موعود علیه السلام را فرزند امام حسین علیه السلام یا فرزند یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام می‌داند (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۶۷، ح ۷؛ صدوق، ۱۳۷۸ش: ج ۲، ۲۶۵-۲۶۶؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۹۱؛ حرعاملی، ۱۴۲۵ق: ج ۳، ۵۰۵، ح ۳۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۵۱، ۷۶، ح ۳۲؛ صافی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ۱۵۸-۲۰۱) زیرا در دیدگاه فریقین، مسلم است که امام حسین علیه السلام فرزند حضرت فاطمه علیه السلام می‌باشد.

روایات اهل سنت

فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام، در روایات فراوانی در منابع دست اول اهل سنت منعکس شده است. (ابی داوود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۱۰۶، ح ۴۲۸۵؛ ابن ماجه، ۱۴۲۴ق: ح ۴۰۸۶؛ ابن حماد، ۱۴۲۴ق: ۳۷۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۲۱ق: ج ۵، ۴۵۴، ح ۸۸۴۷ و ج ۵، ۴۵۴، ح ۸۸۴۹ و ج ۸۸۵؛ احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۱۸۳، ح ۶۴۵؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۳۵، ح ۱۰۲۲۴؛ ابن ابی شیبه، ۱۴۲۶ق: ج ۸، ۶۷۸، ح ۱۹۴ و ۱۹۵) برخی روایات فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام را با صراحت بیان کرده‌اند.

ابی داوود از ام سلمه این گونه نقل می‌کند:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: مهدی علیه السلام از خاندان من از فرزندان فاطمه علیه السلام است. (ابی داوود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۸۸، ح ۴۲۸۴)

ابن ماجه و دیگران با تفاوتی اندک با متن بالا، این چنین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کنند:

مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیه السلام است. (ابن ماجه، ۱۴۲۴ق: ح ۴۰۸۶؛ ابن حماد، ۱۴۲۴ق: ۳۷۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۲۱ق: ج ۵، ۴۵۴، ح ۸۸۴۹ و ج ۸۸۵؛ متقی هندی، ۱۴۰۵ق: ج ۱۴، ۲۶۴، ح ۳۸۶۶۲)

این حدیث از جهت سندی معتبر است، برخی آن را صحیح و بعضی حسن می‌دانند.^۱

پاره‌ای از روایات به صورت دلالت التزامی فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام را بیان کرده‌اند مانند روایتی که امام مهدی علیه السلام را فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی کرده‌اند. اکثریت اهل سنت این روایت را پذیرفته‌اند و از آن جا که امام مجتبی علیه السلام فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است پس فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام اثبات می‌گردد.

نتیجه این که بنابر روایات معتبر اهل سنت، از منظر آنان اعتقاد به فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام اعتقادی صحیح و مبتنی بر اسناد معتبر و دلالت‌هایی گویا و رساست. از این روی این موضوع از مشترکات فریقین در احادیث مهدویت به شمار می‌رود.

همنام بودن امام مهدی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از موارد اشتراک شیعه و اهل سنت در احادیث مهدویت همنام بودن مهدی موعود علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که هم در احادیث شیعه و هم اهل سنت روایات معتبری دارد همان گونه که در ادامه روشن خواهد شد.

روایات شیعه

همنامی مهدی موعود علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از موضوعاتی است که در متون دینی شیعه اعم از روایات، ادعیه و زیارات در حد تواتر معنوی بیان شده است. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۵۳۲؛ سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۶۲۷ و ۹۵۸؛

۱. سیوطی در الجامع الصغیر، ۱۸۷ آن را صحیح، عزیزی در سراج المنیر، ج ۴، ۵۳۰ و بستوی در المهدی المنتظر، ۲۰۳ آن را حسن می‌دانند و البانی در سلسله الاحادیث الضعیفه و الموضوعه، ج ۱، ۹۳ و در حاشیه مشکات المصابیح، ج ۳، ۲ نوشته: «راویان این حدیث همگی ثقات هستند».

ابن بابویه، ۱۴۰۴ق: ۲ و ۱۲؛ خزاز رازی، ۱۴۰۱ق: ۶۷ و ۲۹۶؛ نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۹۳ و ۲۳۱؛ مغربی، ۱۳۸۵ق: ج ۲، ۱۸۸؛ صدوق، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۱۸۰، ح ۵۴۰۸؛ صدوق، ۱۳۶۲ش: ج ۲، ۴۷۸، ح ۴۲؛ صدوق، ۱۳۷۸ش: ج ۱، ۴۷، ح ۷۰۶؛ صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۶۹، ح ۲۸۶ و ۲۸۷، ح ۴ و ۳۱۲ و ۳۱۳، ح ۴ و ج ۲، ۴۰۹، ح ۹ و ۴۱۱، ح ۶ و ۴۳۲، ح ۱۰؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۲۰۸؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۴۰ و ۳۴۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۹۷؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۱۳۹ و ۱۸۱؛ طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۷۷، ح ۷۱؛ قمی، ۱۳۸۴ش: ۸۱۶)

مرحوم شیخ صدوق روایتی را در *کمال‌الدین* آورده است که همه راویان آن به اتفاق همه رجال شناسان از ثقات، و بیشتر آنان از اجلاء مشایخ حدیث به شمار می‌روند. افزون بر این، در برخی از طبقات سند آن، راویان متعدد و جلیل‌القدری وجود دارند که اگر با توجه به این دو نکته اطمینان به صدور را ادعا کنیم ادعای گزافی نکرده‌ایم.^۱

آن روایت این چنین است؛

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است. از نظر خلق و خلق شبیه ترین مردم به من است ...^۲

شیخ کلینی با سندی معتبر از جابر بن عبدالله انصاری این گونه روایت

می‌کند:

به محضر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که در برابر ایشان تخته‌ای بود که در آن نام‌های اوصیاء از فرزندان ایشان در آن نوشته شده بود آن‌ها را شمردم دوازده تن بودند که آخرین آنها قائم بود سه

۱. سند حدیث در ص ۷ همین نوشتار مفصلاً بررسی شده است.

۲. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا...» (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱، ۲۸۷).

تن از این دوازده تن نام‌شان محمد و سه تن علی بود.^۱

آن سه امامی که نام‌شان محمد است عبارتند از؛ امام محمدباقر، امام محمدتقی و امام مهدی علیه السلام.

روایات اهل سنت

همنامی مهدی موعود علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روایات متعددی در منابع اهل سنت، بیان شده است. این روایات، اسناد متعددی دارند ولی همگی به ابن مسعود منتهی می‌گردد.

در این روایات سه متن اصلی وجود دارد که تا حدود زیادی به هم نزدیک‌اند.

متن اول

عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می‌کند:
دنیا به پایان نمی‌رسد تا این که مردی از اهل بیت من که هم نام من است بر عرب پادشاهی خواهد کرد.^۲

این روایت را محدثان بزرگ اهل سنت در مجامع حدیثی با اسناد گوناگون و در مواضع متعددی نقل کرده‌اند که همه آن اسناد در سه نفرپایانی مشترک هستند؛ آن سه نفر عبارتند از؛ عاصم بن بهدله، زر بن حبیش و عبدالله بن مسعود.

برخی از این محدثان عبارتند از؛

ابی داوود در سنن با سه طریق، (ابی داود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۸۷) ترمذی در

۱. «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۵۳۲) برای اعتبار سند به همین نوشتار مراجعه کنید.

۲. عن عبدالله بن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «لا تذهب (لا تنقضي) الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي» (ابی داود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۸۷).

سنن با اندک اختلافی در سند، (ترمذی، ۱۴۲۱ق: ج ۴، ۵۰۵) احمد بن حنبل با اندک اختلافی در متن و سند در دو موضع از مسندش، (احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۱۰-۱۱، ح ۳۵۷۲ و ۳۵۷۱ و ۳۵۷۳) طبرانی در المعجم الکبیر با هفت طریق. (طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۶۴-۱۶۷)

از نظر اعتبار این اسناد، بیشتر رجالیان اهل سنت این اسناد را صحیح شمرده‌اند^۱ و برخی نیز بین هر دو عنوان جمع کرده‌اند مانند خود ترمذی که پس از نقل این حدیث نوشته است که:

هذا حدیث حسن صحیح (ترمذی، ۱۴۲۱ق: ج ۴، ۵۰۵).

اما پیرامون دلالت حدیث و این که مقصود از «رجل من اهل بیتی» همان مهدی موعود علیه السلام می باشد، بستوی نوشته است که:

این حدیث را ابی داوود در کتاب المهدی سنن خود و ترمذی و دانی نیز در باب روایاتی که در مورد مهدی موعود علیه السلام رسیده آورده‌اند و عالمان نیز از گذشته تا کنون این روایات را بر مهدی موعود علیه السلام حمل کرده‌اند و هیچ کسی حتی کسانی که منکر مهدویت هستند با این تفسیر از روایات مخالفتی نکرده‌اند.^۲

متن دوم

ابن حبان در صحیح خود و طبرانی در المعجم الکبیر از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده‌اند:

اگر از دنیا تنها یک شب مانده باشد مردی از اهل بیت من که همنام

۱. احمد بن حنبل (۱۴۱۴ق: ج ۵، ۱۹۹، ح ۳۵۷۲ و ۳۵۷۳ و ج ۶، ۷۴، ح ۴۰۹۸ و ج ۶، ۱۳۹، ح ۴۲۷۹)؛ البانی (۱۴۰۸ق: ج ۶، ۱۴۲، ح ۷۱۵۲) و بستوی آن را صحیح لغیره می‌داند. (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۵۱)

۲. «و الحدیث اخرجہ ابو داود فی کتاب المهدی و الترمذی فی باب ما جاء فی المهدی و ابو عمرو الدانی فی باب ما جاء فی المهدی و قد حملة العلماء سلفا عن خلف علی المهدی و لم یخالفهم فیه احد فیما علمت حتی المنکرین للمهدویة» (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۵۲).

من است به حکومت خواهد رسید.^۱

بستوی پس از بررسی راویان این حدیث نوشته است:

النتیجه: الحدیث حسن (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۵۷).

متن سوم

ابونعیم در أخبار اصبهان و حلیه الاولیاء و طبرانی در المعجم الکبیر و ذخائر العقبی و دیگر محدثان این گونه از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند:

در پایان این امت مردی از اهل بیت من که همنام من است عهده دار ولایت و حکومت بر این امت خواهد شد.^۲

دکتر بستوی این حدیث را حسن دانسته است. (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۶۱)

نتیجه این که از روایات پیشین به دست می آید که هم نامی امام مهدی ﷺ با پیامبر ﷺ یکی از اعتقادات اهل سنت در معارف مهدوی است که مبتنی بر دلالت روشن روایات معتبر است.

براین پایه، اعتقاد به همنامی پیامبر اسلام ﷺ و امام مهدی ﷺ نیز از دیدگاه های مشترک میان شیعه و اهل سنت در مباحث مهدویت می باشد.

ویژگی های ظاهری امام مهدی ﷺ

یکی از مشترکات شیعه و اهل سنت در موضوع مهدویت اوصاف ظاهری امام مهدی ﷺ است مقصود از اوصاف ظاهری اوصافی است که به چهره و بدن ایشان مربوط می شود شیعه و اهل سنت روایات مشترکی دارند که به برخی ویژگی های چهره و بدن ایشان پرداخته اند. در میان روایات معتبر

۱. قال رسول الله ﷺ: «لو لم یبق من الدنیا الا لیلہ لملک رجل من اهل بیتی یواطئ اسمہ اسمی» (ابن حبان، ۱۴۱۸ق: ج ۷، ۲۳۵؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۶۴، ح ۱۰۲۱۶).

۲. قال رسول الله ﷺ: «یلی امر هذہ الامه فی آخر زمانها رجل من اهل بیتی یواطئ اسمہ اسمی» (ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۴م: ج ۱، ۳۲۹؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۳۸۷ق: ج ۵، ۷۵؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۶۷، ح ۱۰۲۲۷؛ طبری، ۱۹۷۴م: ۱۳۶؛ متقی هندی، ۱۴۰۵ق: ج ۷، ۱۸۸).

فریقین، تنها دو صفت از اوصاف ظاهری ایشان مطرح شده است:

۱. اَقْنَى الْأَنْف (کشیده بینی)؛

۲. اَجَلَى الْجَبِين (بلند پیشانی).

۱. اَقْنَى الْأَنْف (کشیده بینی)

اَقْنَى از ریشه «قنوّ» و به معنای بینی کشیده‌ای است که در وسط آن برآمدگی وجود داشته و سوراخ‌های آن تنگ است.^۱ روایات معتبر فریقین بر وجود این صفت در سیمای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه دلالت می‌کنند.

روایات شیعه

در چند روایت و نقل در منابع حدیثی شیعه به صفت «کشیده و برآمده بودن بینی» امام مهدی عجل الله تعالی فرجه اشاره شده است. (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۱۵، ح ۲؛ صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۶۸؛ طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۶۹؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۶۶) شیخ صدوق با سند معتبر داستانی را از دیدار ابراهیم بن مهزیار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در سن نوجوانی ایشان نقل کرده و در ضمن این داستان پرمحتوا و مهم ویژگی‌های ظاهری مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه را از قول ابن مهزیار توصیف می‌کند. وی از زبان ابن مهزیار چنین می‌نویسد:

به شهر مدینه وارد شدم و از اخبار خاندان ابومحمّد حسن بن علی عسکری تفحص کردم و به خبری دست نیافتم از آن‌جا به مکه رفتم و در آن‌جا با جوانی آشنا شدم... همراه او به سمت طائف رهسپار

۱. الْقَنْوُ: العذق، ... وأما الْقَنَا الذي هو الاحديداب في الأنف فتشبيه في الهيئة بالقنا. يقال: رجل أَقْنَى، وامرأة قَنْوَاءٌ؛ الْقَنْوُ: خوشه و شاخه تر، ... واما قَنَا - که همان کژی یا برآمدگی روی بینی است از نظر شکل تشبیهی است به نیزه که در پرتاب به شکل نیم‌دایره‌ای پرتاب می‌شود و حرکت می‌کند. رجل أَقْنَى وامرأة قَنْوَاءٌ: مرد و زن بینی برآمده. ابن اثیر در نهاییه می‌نویسد: «فی صفته «كان أَقْنَى العرنين» الْقَنَا في الأنف: طوله و رِقَّةُ أُرْبَنْتِه مع حذب فی وسطه. و العرنين: الأنف. و منه الحديث «يملك رجل أَقْنَى الأنف» يقال: رجل أَقْنَى وامرأة قَنْوَاءٌ» (ابن اثیر، بی‌تا: ج ۴، ۱۱۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۸۷-۶۸۶).

شدم و بیابان‌ها را در نور دیدیم و فلاتی را پشت سر گذاشتیم تا آن‌که خیمه‌ای پشمین بر ما نمودار گردید که بر بلندی ریگستانی برپا شده بود و بقاع اطراف خود را روشن کرده بود، او نخست به درون چادر رفت تا برای ورودم اجازه بگیرد و به آن‌ها سلام کرد و از وجودم آن‌ها را مطلع گردانید، آن‌گاه محمد بن الحسن بیرون آمد و او جوانی نارس و نورانی و سپید پیشانی بود با ابروانی گشاده و گونه و بینی کشیده و قامتی بلند و نیکو چون شاخه سرو و گویا پیشانی‌ش ستاره‌ای درخشان بود...^۱

روایات اهل سنت

کشیده بینی بودن امام مهدی علیه السلام در روایات متعددی در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده است که از نظر اعتبار سندی دو روایت دارای اسناد معتبری هستند.

حدیث اول

ابی داوود در سنن چنین روایت کرده است:

بیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مهدی از من است (او) پیشانی بلند کشیده بینی (است)...^۲

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجُمَيْرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَبَارٍ قَالَ: قَدِمْتُ مَدِينَةَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَبَحْتُ عَنْ أَخْبَارِ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَخِيرِ عليه السلام فَلَمْ أَقْعَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا... فَشَخَصْتُ مَعَهُ إِلَى الطَّائِفِ أَنْتَخِلُ رَمْلَةً فَرَمَلَهُ حَتَّى أَخَذَ فِي بَعْضِ مَخَارِجِ الْفَلَاةِ فَبَدَتْ لَنَا خِيَمَةٌ شَعْرٌ قَدْ أَشْرَفَتْ عَلَى أَكْمَةِ رَمْلٍ تَتَلَا نِلَاقُ الْبِقَاعِ مِنْهَا تَلَالُؤًا فَبَدَرَنِي إِلَى الْإِذْنِ وَدَخَلَ مُسْلِمًا عَلَيْهِمَا وَاعْلَمَهُمَا بِمَكَانِي فَخَرَجَ عَلَيَّ أَحَدُهُمَا وَهُوَ الْأَكْبَرُ سِنًا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ غُلَامٌ أَمْرَدٌ نَاصِعُ اللَّوْنِ وَاضِحُ الْجَبِينِ أَبْلَجُ الْحَاجِبِ مَسْنُونُ الْخَدَّيْنِ أَقْنَى الْأَنْفِ أَشْمُ أَرْوَعُ كَأَنَّهُ غَضُنٌ بَانٍ وَكَأَنَّ صَفْحَةَ غُرَّتِهِ كَوْكَبٌ ذُرَى (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۴۴۵-۴۴۶)... برای وثاقت محمد بن موسی بن المتوکل و حمیری، به همین نوشتار مراجعه کنید؛ ابراهیم بن مهزیار نیز گفته است (حکیم، ۱۴۱۶: ج ۵، ۳۸۲؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶: ج ۲، ۱۵۹).

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «المهدي مني اجلي الجبهة اقلني الانف...» (ابی داوود، ۱۴۲۰: ج ۴، ۸۸، کتاب المهدی، ح ۴۲۸۵)

به جزایی داوود محدثان دیگری نیز این روایت را نقل کرده‌اند افرادی همچون حاکم نیشابوری، نعیم بن حماد (با چهار سند) و... (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۱ق: ج ۵، ۴۵۴؛ ابن حمتد، ۱۴۲۴ق: ۲۸۶-۲۸۷؛ ابن اثیر، بی تا: ح ۷۸۱۳؛ کنجی شافعی، ۱۴۰۴ق: باب ۸، ح ۳۱؛ مناوی، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ۳۶۲، ح ۹۲۴۴).

در مورد سند این روایت برخی مانند سیوطی آن را صحیح و برخی همچون البانی و بستوی آن را حسن شمرده‌اند. (سیوطی، ۱۹۹۴م: ۱۸۷؛ آلبانی، ۱۴۰۸ق: ج ۶، ۲۲، رقم ۶۶۱۲؛ بستوی، ۱۴۲۰ق: ۱۶۶)

حدیث دوم

ابن حبان در صحیح خود و احمد ابن حنبل در مسند این چنین از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند:

قیامت برپا نمی‌شود تا این که مردی از اهل بیت من به پادشاهی می‌رسد که پیشانی بلند و بینی کشیده و برآمده‌ای دارد (او) زمین را از عدل پر می‌کند همان گونه که پیش از وی از ظلم پر شده است...^۱

بستوی پس از بررسی رجال سند نوشته:

سند این حدیث حسن است (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۹۷).

به این ترتیب در این دو حدیث از نظر صدور اشکالی وجود ندارد اما از نظر دلالت حدیث دوم با صراحت از مهدی نام برده و دلالت روشنی بر کشیده بینی بودن ایشان دارد ولی در حدیث نخست واژه مهدی نیامده و تنها تعبیر «رجل من اهل بیتی» مطرح است ولی به این دلیل که در ادامه می‌فرماید: «وی زمین را پراز عدل می‌کند همان گونه که پیش از وی پراز ستم شده است» معلوم می‌شود که مقصود از «رجل من اهل بیتی» همان مهدی موعود ﷺ است

۱. قال رسول الله ﷺ: «لا تقوم الساعة حتى يملك رجل من اهل بيتي اجلى اقنى يملؤ الأرض عدلاً كما ملئت قبله ظلماً...» (ابن حبان، ۱۴۱۸ق: ج ۸، ۲۹۴؛ احمد بن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ۱۷).

زیرا در سایر روایات این تعبیر پیرامون مهدی موعود علیه السلام به کار رفته است.
(ابی داوود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۱۰۶، ح ۴۲۸۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۲۱ق: ج ۴،
۵۵۷)

روی همین جهت است که محدثان اهل سنت این روایات و امثال آن‌ها را
در کتب حدیثی خود در ابوابی که مربوط به مهدی موعود علیه السلام است گردآوری
کرده‌اند همان‌گونه که در مبحث هم نامی مهدی موعود علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل
شد. (همین نوشتار)

۲. أجلي الجبین (پیشانی بلند)

واژه أجلي از ریشه «جلو» است به معنی آشکار شدن و به مردی که پیشانی
یا بعضی سر او بی مو است «رَجُلٌ أَجَلِيٌّ» گفته می‌شود^۱ در نتیجه می‌توان أجلي
را به معنای پیشانی بلند دانست به ویژه این که تعبیر أجلي و جلواء به جبین یا
جبهه نسبت داده شده و گفته می‌شود: «رَجُلٌ أَجَلِيٌّ الْجَبْهَةُ وَأَجَلِيٌّ الْجَبِينَ»
(زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۹، ۲۹۰) یا «جَبْهَةٌ جَلْواء» (ابن منظور، ۱۴۲۴ق: ج ۱۴،
۱۵۱) و این صفت سبب زیبایی در مرد می‌شود و به همین جهت است که
أجلي به خوشرو و زیباروی نیز معنا شده است. (همو)

ابن اثیر در توصیف مهدی موعود علیه السلام در کتاب لغت خویش می‌نویسد:
به درستی که مهدی أجلي الجبهه است أجلي کسی است که موی
میان دو گیجگاه وی کم است و کسی که موی پیشانی او ریخته
است.^۲

۱. أصل الجلو: الكشف الظاهر، يقال: أَجْلِيْتُ القوم عن منازلهم فَجَلَّوْا عنها. أي: أبرزتهم عنها،... و
رجل أَجَلِيٌّ: انكشف بعض رأسه عن الشعر... أصل - جَلَّوْ - آشکار شدن و کشف کردن است،
گفته می‌شود: آن عده را از منازلشان کوچاندم و آنها نیز بیرون رفته و جلای وطن کردند... رجل
أَجَلِيٌّ - مردی که جلو سرش کم مو است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۰).

۲. أنه (ای المهدی) أجلي الجبهة الأجلي الخفيف شعرا ما بين النزعتين من الصدغين والذى
انحسر الشعر عن جبهته... این جمله در نهاییه ابن اثیر حاکی از اعتقاد وی به این صفت در مورد
←

روایات شیعه

در مصادر حدیثی شیعه تنها یک روایت از طریق راویان شیعه نقل شده است که صفت پیشانی بلند بودن امام مهدی علیه السلام را با تعبیر «أجلی» بیان کرده است که آن هم مرسل است و بی اعتبار (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ۲۱۵) و به جزاین یک روایت همه روایات دیگری که در کتب حدیثی شیعه آمده است یا تمام راویانش از اهل سنت اند (اربلی، ۱۳۸۱ق: ج ۲، ۴۶۹ و ص ۴۷۰ و ۴۸۱؛ ابن بطریق، ۱۴۰۷ق: ۴۳۳؛ (سید بن طاووس، ۱۴۱۶ق: ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۲۷۴؛ ورام، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۱۹) و یا بخشی از سند را راویان اهل سنت تشکیل می دهند. (طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۶۹ و ۴۸۱)

با این حال در نظر گرفتن مجموع دو نکته پیش رو می تواند صفت بلند پیشانی بودن را از منظر شیعه به اثبات برساند، گرچه همان گونه که خواهد آمد، نکته نخست برای اثبات مطلب به تنهایی کفایت کرده و نکته دوم را مؤید آن می توان قرار داد.

نکته اول: داستان معتبر دیدار ابن مهزیار با امام مهدی علیه السلام

همان گونه که گفتیم در روایات شیعه، حدیث معتبری که صفت بلند پیشانی بودن مهدی را با تعبیر «أجلی» بیان کرده باشد وجود ندارد ولی این صفت با تعبیر دیگری در روایتی معتبر منعکس شده است.

شیخ صدوق با سند معتبر داستانی را از دیدار ابراهیم بن مهزیار با امام مهدی علیه السلام در سن نوجوانی ایشان نقل کرده و در ضمن این داستان پرمحتوا و مهم ویژگی های ظاهری مهدی موعود علیه السلام را از قول ابن مهزیار توصیف می کند. وی از زبان ابن مهزیار این چنین می نویسد:

به شهر مدینه وارد شدم و از اخبار خاندان ابومحمد حسن بن علی عسکری تفحص کردم و به خبری دست نیافتم از آن جا به مکه رفتم

امام مهدی علیه السلام است (ابن اثیر، بی تا، ج ۱، ۲۹۰).

و در آن جا با جوانی آشنا شدم... همراه او به سمت طائف رهسپار شدم و بیابان ها را در نور دیدیم و فلاتی را پشت سر گذاشتیم تا آن که خیمه ای پشمین بر ما نمودار گردید که بر بلندی ریگستانی برپا شده بود و بقاع اطراف خود را روشن کرده بود، او نخست به درون چادر رفت تا برای ورودم اجازه بگیرد و به آنها سلام کرد و از وجود آنها را مطلع گردانید، آن گاه محمد بن الحسن بیرون آمد و او جوانی نارس و نورانی و بلندپیشانی بود با ابروانی گشاده و گونه و بینی کشیده و قامتی بلند و نیکو چون شاخه سرو و گویا پیشانی ستاره ای درخشان بود... (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۴۵-۴۴۶).^۱

همان گونه که در این حدیث، لفظ «أجلی» وجود ندارد ولی معنی و مفهوم آن با تعبیر «واضح الجبین» بیان شده است. این نکته نیز لازم به ذکر است که در پاره ای از روایات، صفت پیشانی بلند بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه با عبارت «صلت الجبین»^۲ بیان شده است که این روایات از نظر سندی فاقد اعتبارند ولی برای تأیید مناسب اند.^۳

نکته دوم: تعداد فراوان روایات اهل سنت

۱. سند حدیث در صفحه در همین نوشتار بررسی شده است (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۴۵-۴۴۶).

۲. «الصَّلْتُ: الجبین الواضح». (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۲۵۶)

۳. سند مرحوم شیخ صدوق چنین است؛ «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الطَّوَالُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَدِّي عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ يَقُولُ...» (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۶۸، ۲۲، باب ۴۲؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۶۶) مشکل سند مجهول بودن محمد بن احمد الطوال، پدرش و حسن بن علی الطبری و عدم توثیق علی بن ابراهیم بن مهزیار است، (خویی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۲۱۲) سند حدیث الغیبه شیخ طوسی این گونه است؛ «وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلَافُظِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ قَرْوِينَ لَمْ يَذْكُرْ اسْمَهُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يُونُسَ بْنِ شَادَانَ الصَّنَعَانِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ الْأَهْوَاوِيِّ فَسَأَلْتُهُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ...» اشکال سند، مردی از اهل قزوین است که حال وی معلوم نیست و علی بن ابراهیم بن مهزیار که توثیق ندارد. (همو)

همان‌گونه که در بحث اثنی‌العشر بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه گذشت و در ادامه نیز خواهد آمد پیرامون پیشانی بلند بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در منابع روایی اهل سنت روایات فراوانی با اسناد متعدد وجود دارد و این موضوع می‌تواند به حصول اطمینان و وثوق به وجود این صفت در امام مهدی عجل الله تعالی فرجه کمک کند.

برخی از محدثان شیعه در موضوع محل کلام پس از نقل روایات اهل سنت بلند پیشانی بودن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شکل قطعی نسبت داده و آن را به عنوان یک اعتقاد جزمی و مسلم اظهار داشته‌اند و این دلیل است بر این که از روایاتی که از طرق اهل سنت و در مجامع روایی آنان نقل شده اطمینان یا گمان قوی به صدور پیدا کرده‌اند زیرا در این موضوع از شیعه روایتی را نقل نکرده‌اند و فقط روایات اهل سنت را دلیل بر بلند پیشانی بودن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه قرار داده‌اند.

اربلی در کشف الغمّة پس از نقل روایات اهل سنت می‌نویسد:

از آن‌جا که رسول الله مهدی را به صفات متعددی همانند نسب و اسم او این که از فرزندان فاطمه و عبدالمطلب است، و گشاده پیشانی و بلند بینی است و ویژگی‌های دیگر توصیف فرموده و این اوصاف و ویژگی‌ها را دلالت‌کننده و علامت برای مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه قرار داده و به دنبال آن احکامی که در روایات برای مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه بیان شده است جریان پیدا می‌کند. (اربلی، ۱۳۸۱ق: ج ۲، ۴۳۹)

بر اساس این دو نکته می‌توان صفت أجلی الجبین (پیشانی بلند) بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را به عنوان یکی از اعتقادات شیعه در معارف مهدوی به اثبات رساند.

روایات اهل سنت

صفت پیشانی بلند بودن مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در روایات متعددی در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده است که از نظر اعتبار سندی دو روایت دارای اسناد معتبری هستند. این دو روایت در بحث اثنی‌العشر (کشیده بینی)

بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه گذشت (همین نوشتار)

یکی از آن دو روایت چنین است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مهدی از من است (او) پیشانی بلند کشیده بینی (است) ...^۱

در مورد سند این روایت برخی مانند سیوطی آن را صحیح و برخی همچون آلبانی و بستوی آن را حسن شمرده‌اند. (سیوطی، ۱۹۹۴م: ۱۸۷؛ آلبانی، ۱۴۰۸ق: ج ۶، ۲۲، رقم ۶۶۱۲؛ بستوی، ۱۴۲۰ق: ۱۶۶)

بر پایه درستی سند و دلالتِ دو روایت پیشین و تایید سایر روایات، می‌توان گفت: یکی از اعتقادات اهل سنت در مورد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه دو ویژگی ظاهری در آن حضرت است که وی دارای پیشانی بلند و آشکار است و به این جهت خوشرو و زیباروی است و دارای بینی کشیده‌ای است که در میان آن برآمدگی وجود دارد. در نتیجه این دو ویژگی از مشترکات شیعه و اهل سنت در معارف مهدوی به شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

نتیجه این شد که روایات معتبر فریقین در اوصاف شخصی و ظاهری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه مشترک‌اند این اوصاف عبارتند از: امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرزند ایشان و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هستند، ایشان همانم پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و کشیده بینی و بلند پیشانی می‌باشند.

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «المهدي مني اجلي الجبهة اقلني الانف ...» (ابی داوود، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ۱۰۶، ح ۴۲۸۵).

منابع

قرآن كريم

مفاتيح الجنان

- ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد، المصنف، بيروت، دارالكتب العلميه،
دوم، ١٤٢٦ق

- ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، جامع الاصول، قاهره، مكتبه الحلواني،
بى تا

- _____، النهاية فى غريب الحديث والأثر، قم، اسماعيليان،
اول، بى تا

- ابن بابويه، على بن الحسين، الامامه والتبصره من الحيره، قم، مدرسة الامام
المهدي عليه السلام، اول، ١٤٠٤ق

- ابن بطريق، يحيى بن حسن، عمدہ عيون صحاح الاخبار، قم، جامعه مدرسين،
اول، ١٤٠٧ق

- ابن حبان الخرساني، محمد، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، بيروت،
مؤسسة الرسالة، سوم، ١٤١٨ق

- ابن حماد، نعيم، الفتن، نجف، المكتبة الحيدريه، اول، ١٤٢٢ق

- ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بيروت، دارالفكر، دوم، ١٤١٤ق

- ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابى طالب عليه السلام، قم، علامه، اول،
١٣٧٩ق

- ابن صباغ مالكي، على بن محمد، الفصول المهمه فى معرفه الاثمه، بى جا،
المجمع العالمى لاهل البيت، اول، ١٤٢٧ق

- ابن طاووس، على بن موسى، التشریف بالمنن، قم، مؤسسه صاحب الامر، اول،
١٤١٦ق

- ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، دمشق، مكتبة ابن حجر، اول،

۱۴۲۴ق

- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارصادر، هشتم، ۱۴۲۴ق
- ابویعلی، احمد بن علی، مسند ابی یعلی، جده، دارالقبله، ۱۴۰۸ق
- ابی داود، سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، سوم، ۱۴۲۰ق

- اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، تبریز، بنی هاشمی، اول، ۱۳۸۱ق.

- اصفهانی، ابونعیم، اخبار اصبهان، لیدن، بی نا، ۱۹۳۴م
- _____، حلیه الاولیاء، بیروت، دارالکتاب العربی، پنجم، ۱۳۸۷ق
- آلبانی، محمد ناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحیحه، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۵ق

- _____، سلسلة الاحادیث الضعیفه، دمشق، دارالفکر، اول، ۱۳۷۹ق

- _____، صحیح جامع الصغیر، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۸ق

- بخاری محمد بن اسماعیل، التاريخ الكبير، بیروت، دارالفکر، بی تا
- بستوی، عبد العلیم، الموسوعة فی احادیث المهدي الضعیفه والموضوعه، بیروت، دار ابن حزم، اول، ۱۴۲۰ق

- _____، المهدي المنتظر، بیروت، دار ابن حزم، اول، ۱۴۲۰ق

- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، بیروت، دارالفکر، سوم، ۱۴۲۱ق
- جواهری، محمد، المفید من معجم رجال الحديث، قم، محلاتی، دوم، ۱۴۲۴ق
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دارالعلم للملایین، اول، ۱۴۱۰ق

- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالفکر، اول، ۱۴۲۱ق

- حر عاملی، محمد بن حسن، *اثبات الهداه*، بیروت، اعلمی، اول، ۱۴۲۵ق
- حکیم، سید محسن، *مستمک العروة الوثقی*، قم، دارالتفسیر، اول، ۱۴۱۶ق
- حمیری، عبدالله بن جعفر، *قرب الإسناد*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیه السلام، اول، ۱۴۱۳ق
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، *تفسیر نورالثقلین*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، اول، ۱۴۲۲ق
- خزاز رازی، علی بن محمد، *کفایة الاثر*، قم، بیدار، ۱۴۰۱ق
- الخطیب التبریزی، محمد بن عبدالله، *مشکات المصابیح*، تحقیق الالبانی، بیروت، المکتب الاسلامی، اول، ۱۳۸۰ق
- خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، بی‌جا، بی‌نا، پنجم، ۱۴۱۳ق
- دانی، عثمان بن سعید، *السنن الواردة فی الفتن*، ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۶ق
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دارالعلم، اول، ۱۴۱۲ق
- زبیدی، مرتضی، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق
- سیوطی، جلال‌الدین، *الجامع الصغير*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴م
- شبیری زنجانی، سید موسی، *کتاب نکاح*، قم، مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز، اول، ۱۴۱۹ق
- _____، *الدرالمشور*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق
- شرف‌الدین، سید عبدالحسین، *المراجعات*، بیروت، الدارالاسلامیة، چهارم، ۱۴۱۷ق
- صافی، لطف‌الله، *منتخب الاثر*، قم، مکتب المؤلف، اول، ۱۴۲۲ق
- صدوق، محمد بن علی، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین، اول، ۱۳۶۲ش
- _____، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، تهران، اسلامیه، دوم، ۱۳۹۵ق
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین، دوم، ۱۴۱۳ق

- _____، *عيون أخبار الرضا*، تهران، نشر جهان، اول، ۱۳۷۸ش
- صنعانی، عبدالرزاق، *المصنف*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۳ق
- طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الكبير*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، اول، ۱۴۰۳ق
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، اول، ۱۴۱۲ق
- _____، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران، اسلامیه، سوم، ۱۳۹۰ق
- طبری، احمد بن عبدالله، *ذخائر العقبی*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۷۴م
- طبری، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامه*، قم، بعثت، اول، ۱۴۱۳ق
- طوسی، محمد بن حسن، *الغیة*، قم، دارالمعارف الإسلامیة، اول، ۱۴۱۱ق
- _____، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۴۰۷ق
- _____، *الامالی*، قم، دارالثقافه، اول، ۱۴۱۴ق
- عزیزی، *السراج المنیر شرح الجامع الصغیر*، بی جا، المطبعة المیمنیة، ۱۳۱۲ق
- غماری، سید احمد بن الصدیق، *ابرار الوهم المکنون*، قاهره، مکتبة الازهریه، ۱۳۸۹ق
- فرات کوفی، ابن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، تهران، مؤسسة الطبع والنشر فی وزارة الارشاد الاسلامی، اول، ۱۴۱۰ق
- فقیه ایمانی، مهدی، *اصاله المهدویه فی الاسلام*، ترجمه سید محمدرضا مهری، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، اول، ۱۴۲۰ق
- فیض کاشانی، محمد محسن، *تفسیر صافی*، تهران، مکتبة الصدر، ۱۳۷۴ش
- قشیری نیشابوری، مسلم بن الحجاج، *صحیح مسلم*، قاهره، دارالحديث،

۱۴۱۲ق

- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب، سوم، ۱۴۰۴ق
- کنجی شافعی، محمد بن یوسف، *البيان فی اخبار صاحب الزمان*، تهران، دار احیاء تراث اهل البيت، ۱۴۰۴ق
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق
- متقی هندی، علاء الدین علی، *البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان*، قم، مطبعة الخيام، ۱۳۹۹ق
- _____، *کنز العمال*، بیروت، الرسالة، پنجم، ۱۴۰۵ق
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ق
- مجلسی، محمد تقی، *روضه المتقین*، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، دوم، ۱۴۰۶ق
- مغربی، نعمان بن محمد، *دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضاء و الأحکام*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، دوم، ۱۳۸۵ق
- مفید، محمد بن نعمان، *الإختصاص*، قم، کنگره شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ق
- _____، *الفصول المختارة*، قم، کنگره شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ق
- _____، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ق
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، هفدهم، ۱۳۷۹ش
- مناوی، فیض القدير، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ق
- نسایی، احمد بن شعيب، *السنن الكبرى*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق

- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیة، تهران، صدوق، اول، ۱۳۹۷ق
- ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، قم، مکتبه فقیه، اول، ۱۴۱۰ق
- هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، قم، الهادی، اول، ۱۴۰۵ق.

آموزه‌های مهدوی در تفسیر تطبیقی آیه ۳۳ سوره توبه با تأکید بر آراء تفسیری سُدّی

محمد هادی منصوری^۱

صدیقه گوهری بهاری^۲

چکیده

یکی از محورهای مشترک آموزه‌های مهدوی مبتنی بر آیه ۳۳ سوره توبه، مسئله اتمام نور الهی و غلبه دین اسلام بر سایر ادیان است که اندیشمندان و فرزندگان شیعه و سنی در تفسیر آن اشتراکاتی دارند. اکثر مفسران شیعه و اهل سنت معتقدند منظور از «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»، غلبه خارجی و فعلی است که تاکنون محقق نشده است. عمده تفاسیر شیعه با استناد به روایات، به ظهور مهدی (عج) اشاره نموده و سیطره دین حق را به عصر ظهور اختصاص می‌دهند. سُدّی که از تابعان است، در تفسیر آیه مذکور، رأیی شبیه تفاسیر شیعی دارد و بسیاری از تفاسیر اهل سنت که چنین دیدگاهی را موجه دانسته‌اند، از طریق سُدّی این مطلب را گزارش کرده‌اند. اهل فن در شیعه یا سنی بودن سُدّی کبیر اختلاف نظر دارند. از این رو و با توجه به جایگاه علمی، تقدم تاریخی و ویژگی‌های دیگری که سُدّی دارد، تبیین

۱. استادیار دانشگاه معارف اسلامی قم (mmh.f110@yahoo.com).

۲. دانشجوی دکتری مدرسی قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم (sedigheh.gohari@gmail.com).

دیدگاه این مفسر تابعی اهمیت به سزایی در تقریب اندیشه مهدویت میان مذاهب اسلامی دارد. لذا نوشتار پیش رو تلاش دارد با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن تبیین کیستی سدی، تفسیر تطبیقی آیه ۳۳ سوره توبه را با محوریت آراء وی بررسی و از این رهگذر گامی در همگرایی و تقریب مبانی اعتقادی فریقین در عرصه مهدویت بردارد. با کاربری روش تفسیر قرآن با قرآن و دقت در معناشناسی اتمام و چرایی کاربری آن، خواهیم دانست همان گونه که نعمت در آیه اکمال به معنای ولایت الله و اتمام آن به ولایت رسول الله ﷺ است، مراد از نور الهی ولایت الله و اتمام آن به برپایی حکومت الهی در سرتاسر گیتی است که با غلبه دین اسلام بر سایر ادیان در زمان ظهور حضرت مهدی ﷺ به وقوع می پیوندد.

واژگان کلیدی

امام مهدی ﷺ، آیه ۳۳ سوره توبه، سدی کبیر، فریقین، اظهار دین اسلام.

مقدمه

قرآن کریم اندیشه مهدویت را در آیات متعددی مورد تأیید خود قرار داده است. یکی از آیات مورد استناد شیعه و اهل سنت، آیه ۳۳ سوره مبارکه توبه است (که شبیه آن در آیه ۲۸ سوره فتح و آیه ۹ سوره صف آمده است). در این آیه شریفه، خدا خطاب به اهل ایمان می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.

در آیه قبل سخن از اراده کافران در خاموش کردن نور الهی است:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه: ۳۲).

با دقت در سیاق این دو آیه شریفه می توان دانست که نور الهی به اظهار

دین اسلام بر همه ادیان به اتمام می‌رسد. مفسران در تبیین چیستی و چگونگی اظهار، مرجع ضمیر در «لیظهره» و... اختلاف نظر دارند. از سوی دیگر روایات تفسیری ذیل آیه ۳۳ سوره توبه اظهار دین را به ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه تفسیر کرده‌اند و منابع اهل سنت نیز شبیه این تفسیر را ارائه کرده‌اند. به عنوان مثال سیوطی می‌نویسد:

وذلك إذا نزل عيسى بن مريم عليه السلام (سیوطی؛ ۱۴۰۴: ج ۳، ۲۳۱).

در میان آراء تفسیری اهل سنت ذیل آیه ۳۳ سوره توبه، آراء سدی هماهنگ با تفاسیر شیعی است و برخی از تفاسیر اهل سنت بعد از او به نقل از سدی، همان رأی را ارائه نموده‌اند:

قال السدي: ذاك عند خروج المهدي، لا يبق أحد إلا دخل في الإسلام أو أدي الجزية. (قرطبي؛ ۱۳۶۴: ج ۸، ۱۲۱)

از این رو نوشتار پیش رو ضمن بررسی تطبیقی آراء مفسران و ارائه روایات تفسیری ذیل آیه مورد بحث، دیدگاه سدی را تبیین می‌نماید و به تحلیل قرآنی آن می‌پردازد. پیش از آن بایسته است پژوهش پیشینه‌شناسی شود، سپس معنای واژگان کانونی مرتبط با بحث بیان گردد و پس از تبیین کیستی سدی، محورهای اصلی مقاله ارائه شود.

پیشینه پژوهش

از آن جا که نوشتار پیش رو در بستری تفسیری پیدایش دارد، تفاسیر فریقین پیشینه عام آن‌اند. اما منبع خاصی که به این مسئله ورود تخصصی داشته باشد یافت نشد به جز مقالاتی نظیر مقاله «بررسی تطبیقی آیات مهدوی (اظهار دین) در دیدگاه فریقین» تألیف حجت الاسلام دکتر فتح‌الله نجارزادگان، چاپ شده در سیزدهمین شماره فصل‌نامه مشرق موعود، و مقاله «بررسی تطبیقی «آیه اظهار» از منظر فریقین» که به قلم حجت الاسلام

والمسلمین سیدمسعود پورسیدآقای و همکاری آقایان رضا رمضان و سید محمدحسین موسوی در فصل نامه پژوهش های مهدوی شمارگان یازدهم به زیور چاپ آراسته گردیده است. مقالات مذکور با وجود وزانت علمی و کارآمدی، کاستی هایی در تحلیل قرآنی دیدگاه مشترک فریقین ذیل آیه ۳۳ توبه دارد. علاوه بر این برخاستگاه آراء مفسران اهل سنت و متأثر بودن تفاسیر اهل سنت از سدی در تفسیر آیه مذکور نپرداخته اند. همچنین محور اصلی این دو مقاله در تحلیل مباحث، واژه «اظهار» است. اما نوشتار پیش رو علاوه بر نگاهی گذرا بر تفسیر واژه اظهار، ارتباط «اتمام نور» با «اتمام نعمت» و نیز «اظهار دین» را بررسی می کند. از این رو مقاله حاضر دارای نوآوری در رویکرد و تحلیل است. امید آن که مرضی حضرت ولی عصر علیه السلام و قابل استفاده برای فرزندان و اندیشمندان باشد.

معناشناسی واژه اتمام

اتمام، مصدر باب افعال از ریشه تمم است. تم: تَمَّ الشَّيْءُ یتِم تماماً، و تتممه اللهُ تَتِمِّمًا وَتَتِمَّةً. وَتَتِمَّةٌ كُلُّ شَيْءٍ مَا يَكُونُ تَمَامًا لِغَايَتِهِ (فراهیدی، بی تا: ج ۸، ۱۱۱) راغب اصفهانی در مفردات می گوید:

تمام الشَّيْءُ یعنی انتهای آن تا حدی که دیگر نیاز به چیزی خارج از خودش نداشته باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۱۶۸)

در تاج العروس آمده:

أَتَمَّهُ إِتْمَامًا، وَتَتِمَّةٌ تَتِمِّمًا... إِذَا جَعَلَهُ تَامًا وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ إِتْمَامُهَا - یعنی - تَأْدِيَةُ كُلِّ مَا فِيهِمَا مِنَ الْوُقُوفِ وَالطَّوَافِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. (زبیدی، بی تا: ج ۳۱، ۳۳۱)

مفسران نیز در تبیین معنای اتمام با اربابان لغت هم آوایند. زمخشری در تعریف اتمام می نویسد:

اتمام به معنای به پایان آوردن امر یا رساندن آن به حد غایة القصوی

است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۲۶۵)

علامه طباطبایی در تبیین معنای اتمام می نویسد:

آثار موجودات دو نوع است. يك نوع از موجودات وقتی اثر خود را می بخشند که همه اجزای آن جمع باشد، مانند روزه که مرکب است از اموری که اگر یکی از آنها نباشد روزه روزه نمی شود، مثلاً اگر کسی در همه اجزای روز از خوردن و سایر محرمات امساك بکند ولی در وسط روز در يك ثانیه [عمداً] دست از امساك بردارد، و جرعه ای آب فرو ببرد، روزه اش روزه نیست. از جمع شدن اجزاء این گونه امور تعبیر می کنند به تمامیت و در قرآن کریم می فرماید: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» (بقره: ۱۸۷) و یا می فرماید: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (انعام: ۱۱۵). و نوع دیگر قسمتی از اشیاء هستند که اثر بخشیدن آنها نیازمند به آن نیست که همه اجزای آن جمع باشد، بلکه اثر مجموع اجزاء مانند مجموع آثار اجزاء است، هر يك جزئی که موجود بشود اثرش هم مترتب می شود (البته اثری به مقدار خود آن جزء) و اگر همه اجزاء جمع شود همه اثر مطلوب حاصل می شود، مانند روزه که اگر يك روز روزه بگیری، اثر يك روز را دارد، و اگر سی روز بگیری اثر سی روز را دارد، تمامیت را در این قسم «کمال» می گویند. (طباطبایی؛ ۱۳۹۰: ج ۵، ۱۸۰-۱۷۹)

بررسی: دیدگاه مفسران در تعریف اتمام همان دیدگاه اهل لغت است. با توجه به معنای لغوی اتمام و کار بست آن در قرآن دانسته می شود که اتمام نور الهی که همان اتمام ولایت الله است با پذیرش و محقق شدن ولایت همه اولی الامر پس از رسول الله ﷺ معنا می پذیرد. از این رو تا حضرت مهدی ﷺ ظهور نکنند و حکومت الهی را در سراسر گیتی نگسترانند اتمام نور الهی محقق نشده است. از این رو «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه: ۳۳) تحقق بخش «يَتِمَّ نُورُهُ» (توبه: ۳۲) است.

معناشناسی واژه اظهار

ریشه واژه "اظهار"، "ظهر" است. به گفته صاحب *تاج العروس* ظاهر هر چیز، خلاف بطن آن است. (زبیدی، بی تا: ج ۱۲، ۴۸۷) براین اساس اظهار به معنای آشکار کردن است. این واژه گاه به معنای برتری دادن و یاری کردن به کار می رود. (بغوی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۳۴۰). راغب در مفردات می گوید: «اظهار از ریشه ظاهر است و در این کلام خدا *﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾* صحیح است بگوییم به معنای بروز، معاونت و غلبه است؛ یعنی لیغلبه علی الدین کله. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۵۴۱) «وَأُظْهِرَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ»، یعنی مسلمانان را برایشان علو و برتری بخشید. (زبیدی، بی تا: ج ۱۲، ۴۸۷)

بررسی: از داده های متون لغوی دانسته می شود اظهار در زبان عربی دارای سه معنای: ۱. آشکار و نمایان ساختن؛ ۲. یاری و امداد؛ ۳. چیره ساختن است. براین اساس ابن عباس، آیه *﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ﴾* را به معنای آشکار ساختن همه ادیان برای شخص رسول الله ﷺ معنا کرده اند. (طوسی، بی تا: ج ۵، ۲۰۹؛ مدنی، ۱۳۸۴: ج ۸، ۳۴۷). طبری در این باره می نویسد:

وقال آخرون: معنى ذلك: ليعلمه شرائع الدين كلها فيطلعها عليها. ذكر من قال ذلك: حدثني المثنى، قال: ثنا أبو صالح، قال: ثني معاوية، عن علي، عن ابن عباس، قوله: *﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾* قال: ليظهر الله نبيه على أمر الدين كله (طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۰، ۸۲).

اما سیاق آیه بر معنای سوم (غلبه و چیره ساختن) دلالت دارد؛ زیرا این که آشکار شدن ادیان و آگاهی پیامبر ﷺ بر شرایع همه ادیان باعث کراهت مشرکان باشد بعید است؛ بلکه متناسب با سیاق، کراهت مشرکان در اثر غلبه و چیره شدن اسلام بر سایر ادیان است. از این رو علامه طباطبایی رحمه الله معتقد است:

الضمير في قوله: *﴿لِيُظْهِرَهُ﴾* راجع إلى دين الحق كما هو المتبادر من

السياق، وربما قيل: إن الضمير راجع إلى الرسول، والمعنى ليظهر رسوله و يعلمه معالم الدين كلها وهو بعيد (طباطبائي، ۱۳۹۰: ج ۹، ۲۴۷).
برهمن اساس بيشتراهل لغت معنای اظهار در آيه شريفه را به معنای غلبه منحصر دانسته اند. حميرى مى نويسد:

و يقال: أظهره الله تعالى على عدوه: أى غلبه عليه، قال عز وجل:
﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (حميرى، ۱۴۲۰: ج ۷، ۴۲۶۱).

شناخت نامه سدى

ابومحمد، اسماعيل بن عبدالرحمان بن ابى كريمه معروف به سدى كبير (سدی بضم سين و تشديد دال) در مقابل محمد بن مروان كوفى كه معروف به سدى صغير است (م ۱۲۸ ق). كنيه اش ابومحمد بود و سدى منسوب به «سده» به معنای پیشگاه درب خانه يا مسجد است. مشهور است كه او در پیشگاه مسجد كوفه، خمار و مقنعه مى فروخت. در الأنساب مى خوانيم:

إنما سمي السدى لأنه كان يبيع الخمر - يعنى المقانع - بسدة المسجد،
يعنى باب المسجد، قال أبو الفضل الفلكي: إنما لقب بالسدى لأنه كان
يجلس بالمدينة في موضع يقال له السد. (سمعانى، ۱۳۹۶: ج ۷، ۱۰۹)

در برخى منابع گفته شده كه وى در پیشگاه مسجد الحرام تفسير قرآن درس مى داد. از مردم حجاز بود و در كوفه زيست. سمانى مى نويسد:

حجازى الأصل سكن الكوفة، يروى عن أنس بن مالك رضى الله عنه
وعبد خيروأبى صالح، وقد رأى ابن عمر رضى الله عنهما، وهو السدى
الكبير. (سمعانى، ۱۳۹۶: ج ۷، ۱۰۹)

وى شاگرد ابن مسعود و ابن عباس بود. از اين رو تفسير وى از اهميت بالايى برخوردار است. عطا يوسف در اين باره مى نويسد:

فقد قُدِّرَ للسدى أن يتلمذ على أيدي علمين من أعلام الصحابة في
التفسير وهما: عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس. و من هنا كان
لتفسيره أهمية بالغة و درجة رفيعة. جعلت كتب التفسير في العصور

التالية من بعده تحرص على روايته و نقله و تعهده بالحفظ... (يوسف،

۱۹۹۳: ۹).

از تفسیر او به نام تفسیر کبیر یاد می شود و از منابع سرشار تفاسیر پس از وی است. تفسیر او پیوسته و شامل تمامی سوره ها و آیات قرآن است که در تفاسیر متأخر پراکنده شده به ویژه در تفسیر جامع البیان طبری و الکشف و البیان ثعلبی. (معرفت، ج ۲، ۱۴۳)

حیات علمی

عبدالرحمن، پدر سدی از محدثینی است که از ابوهریره روایت کرده است. سدی ابتدا از علم پدر استفاده نمود و سپس در دوران جوانی از مدرسه تفسیر که عبدالله بن عباس در مکه مکرمه تأسیس کرد، بهره برد. پس آن نیز که به کوفه رحل اقامت افکند از مدرسه تفسیر عبدالله بن مسعود دیگر صحابی رسول خدا ﷺ بهره مند شد. مزئی می گوید:

او عده ای از صحابه را درک کرد و از آنان روایت نمود از جمله انس بن مالک، ابی صالح باذان، عکرمه، عمرو بن حدیث مخزومی، مرة همدانی، مصعب بن سعد ابن ابی وقاص و ولید بن ابی هشام. نقل شده که سدی حسن بن علی رضی الله عنه، عبدالله بن عمر بن خطاب، ابوسعید خدری و ابوهریره را نیز ملاقات نمود. عده قابل توجهی نیز از او نقل روایت کرده اند از جمله: أسباط بن نصر همدانی، اسرائیل بن یونس، إسماعیل بن ابی خالد، حسن بن صالح بن حی، حسن بن یزید کوفی، حکم ابن ظهیر، حکم بن عبدالله کوفی، زائدة بن قدامة، زید بن ابی أنيسة، سفیان ثوری و... (المزئی، ۱۴۰۰: ج ۳، ۱۳۳).

اعتبار علمی و مذهب سدی

صاحب نظران، دیدگاه های متفاوتی در خصوص مذهب سدی و اعتبار سخنان او ابراز کرده اند که به دو دسته کلی تقسیم پذیرند؛

۱. گروهی از مفسران، ضمن تأکید بروثاقت سدی، او را مفسری مستقیم الحديث و صدوق می‌دانند: صاحب *روضات الجنات* چنین می‌گوید:

كان (السدّي) من جملة المفسرين المشاهير والمحدثين النحارير نظير مجاهد وقتادة والكلبي والشعبي ومقاتل والجبائي وفي طبقاتهم أيضا.
(موسوی خوانساری، ۱۳۹۰: ج ۲، ۹۰)

ابن حجر العسقلانی می‌گوید:

قال بن أبي داود ليس أحد بعد الصحابة أعلم بالقراءة من أبي العالية وبعده سعيد بن جبيرة وبعده السدي وبعده الثوري. (عسقلانی، ج ۳، ۲۸۵)

سیوطی در *الإتقان* می‌گوید:

اسماعیل سدی، تفسیر خود را با اسانیدی از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده و افراد بزرگی مانند ثوری و شعبه از سدی تفسیر نقل کرده‌اند. تفسیری که سدی جمع‌آوری کرده، از طریق اسباط بن نصر روایت شده است گرچه برثقه بودن اسباط اتفاق نظر نیست، ولی تفسیر سدی بهترین تفاسیر است. (سیوطی، ج ۴، ۲۳۸)

۲. عده‌ای دیگر از صاحب نظران، اعتقادی به اقوال سدی نداشته و به دلایل متعددی نظریات وی را رد می‌نمایند: در *تهذیب التهذیب* این گونه آمده:
قال الجوزجاني "هو كذاب شتام" و در جای دیگر می‌گوید: وقال العقيلي: "ضعيف وكان يتناول الشيخين" سدی ضعیف بوده و شیخین را دشنام می‌داد.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل عدم اعتنای عده‌ای از مفسران اهل سنت به اقوال سدی، برخی ادعاها مبنی بر گرایش‌های وی به نظریات شیعه است. در حدیث مشهور طبر از طریق سدی از انس نقل است که روزی نزد پیامبر خدا ﷺ پرنده‌ای (بریان شده) وجود داشت. ایشان به درگاه خدا چنین دعا کرد:

اللهم اثنى بأحب خلقك إليك يأكل معي هذا الطير؛
خدایا محبوب ترین خلقت را نزد من بفرست تا همراه من از این
پرنده تناول کند.

در این هنگام حضرت علی علیه السلام آمد و با پیامبر صلی الله علیه و آله از گوشت آن پرنده میل کرد (الجوزی، ۱۴۰۱: ج ۱، ۲۲۶). در الأثر از طریق سدی در تفسیر آیه شریفه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷) آمده که منظور از "هادی"، علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) است. به عقیده برخی از محققان اهل سنت معنای این سخنان شیعه بودن سدی یا حتی گرایش او به تشیع نیست؛ بلکه او صرفاً از مناقب علی علیه السلام گفته است و هرکه از مناقب علی بگوید لازمه اش شیعی بودن او نیست. قول برخی مبنی بر رمی به تشیع سدی نیز خود دلیل دیگری است بر این که تشیع وی اثبات نشده است. (حسن احمد، ۱۴۱۳: ۴۷)

عطا یوسف در کتاب *تفسیر السدی الكبير* بحثی راجع به تشیع سدی مطرح نموده و می نویسد:

لم يظهر اتهام السدی بالتشيع إلا في النصف الأول من القرن الثامن على لسان الذهبي فقال: «رمى السدی بالتشيع» و توسع ابن حجر من بعده فجاء بروايتين، أولاهما عن الحسين بن واقد أنه جلس يستمع السدی حتى سمعه يتناول الشيخين فقام عنه، والآخرى عن العقيلي قال: كان السدی يتناول الشيخين. (يوسف، ۱۹۹۳: ۳۰-۲۹)

شیخ طوسی سدی را شیعه دانسته است. سید محسن عاملی در *اعیان الشیعه* سخن شیخ طوسی را دو پهلومی داند و تعجب خویش را درباره اظهار نظر شیخ طوسی درباره سدی این گونه بیان می دارد:

وما قد يستغرب ما عن التبيان للشيخ الطوسي ان من المفسرين من حمدت طريقته ومدحت مذاهبه كابن عباس والحسن وقتادة وغيرهم ومنهم من ذمت مذاهبه كأبي صالح والسدي والكلبي وغيرهم انتهى فانظره مع جعل الشيخ الطوسي له من رجال السجاد والصادقين عليهم السلام الذين رووا عنهم. وقال بعض المعاصرين صح ذكره وذكر تفسيره

النجاشی والشیخ أبو جعفر الطوسی فی فهرست أسماء مصنفی الشيعة وقد نص على تشييعه ابن قتيبة في كتاب المعارف. انتهى أقول لم أجد له ذكرا في كتاب النجاشی ولا فهرست الطوسی ولا فی المعارف سوى ما مرفی نسبته. (عاملی، بی تا: ج ۳، ۳۸۰)

در روضات الجنات می خوانیم:

وقد ذكره شيخنا الطوسی رحمته الله من جملة من روى عن الصادق عليه السلام من كتاب رجاله إلا أن لنا إلى الآن لم يثبت روايته منه ولا من أمثاله المذكورين عن أحد من أهل البيت المعصومين. (خوانساری: ۱۳۹۰: ج ۲، ۹)

عطا یوسف معتقد است به جزیک مورد، هیچ شاهدی در آراء تفسیری سدی وجود ندارد که بر تشیع او دلالت نماید. سپس با استناد به منابع رجالی اهل سنت، راوی آن یک مورد را هم مردود برمی شمارد. (یوسف؛ ۱۹۹۳: ۳۰)

از مجموع آن چه درباره مذهب سدی گفته آمد می توان دانست که تا نیمه نخست قرن هشتم گویا اختلافی در سنی بودن سدی وجود نداشته و از قرن هشتم به بعد است که برخی صاحب نظران سدی را شیعه می دانند و در میان بزرگان شیعه نیز اتفاق نظر درباره تشیع سدی وجود ندارد.

تفسیر علمای شیعه و اهل سنت از لیظهره

مفسران شیعه و سنی در تفسیر این آیه دیدگاه های متفاوتی دارند. آن چه بیشتر از همه محل اختلاف است، کیفیت ظهور دین اسلام بر سایر ادیان در عبارت شریفه «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» است. در خصوص مفهوم اظهار در این آیه شریفه سه نظر مختلف وجود دارد:

نظریه اول: برخی از مفسران مرجع ضمیر را در لیظهره، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانند. بر این اساس تفاسیری که از این آیه شریفه به دست می آید، به دو دسته تقسیم می شود:

دسته اول: عده ای از مفسران معتقدند که مراد از اظهار در این آیه شریفه،

آگاه ساختن پیامبر اسلام ﷺ بر جمیع شرایع دین و اطلاع وی از آنهاست. مبنای این دیدگاه، روایتی از ابن عباس است: عن ابن عباس، قوله: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» قال: «لِيُظْهِرَ اللَّهُ نَبِيَهُ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ كُلِّهِ، فَيُعْطِيَهُ إِيَّاهُ كُلَّهُ، وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْهُ شَيْءٌ». تا آن که پیامبرش را از همه شرایع آگاه سازد پس چنین دانشی را به او داد و هیچ امری از این شرایع بروی پنهان نماند. (طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۰، ۸۲)

دسته دوم: اندکی از مفسران ضمن بازگشت ضمیر در لیظهره به پیامبر ﷺ، مفاد آیه را غلبه پیامبر بر یهود، نصاری، مجوس و... می دانند و می نویسند:

الظاهر أن الضمير في ليظهره عائد على الرسول... فهو غلبت أمته اليهود وأخرجوهم من بلاد العرب، وغلّبوا النصراني على بلاد الشام إلى ناحية الروم والمغرب، وغلّبوا المجوس على ملكهم، وغلّبوا عباد الأصنام على كثير من بلادهم مما يلي الترك والهند، وكذلك سائر الأديان. (اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۵، ۴۰۷)

نظریه دوم: عده ای دیگر از مفسران، مراد از لیظهره را در این آیه شریفه، پیروزی از جهت منطق و استدلال می دانند و معتقدند این انتصار هم اکنون حاصل شده است؛ زیرا هیچ دینی از حیث برهان و استدلال قابل قیاس با اسلام نیست. نحاس در اعراب القرآن چنین می گوید: «لِيُظْهِرَهُ أَيْ لِيُظْهِرَهُ بِالْحُجَّةِ وَالْبَرَاهِينِ وَقَدْ أَظْهَرَ» (نحاس، ۱۴۲۱: ج ۲، ۱۱۶).

این نظریه طرفداران اندکی دارد و بسیاری از مفسرین آن را به دلایل مختلف رد کرده اند:

اول: این که آیه شریفه دارای اطلاق است و می تواند هرگونه انتصار و غلبه را در بر گیرد؛ لذا مقید نمودن مفاد آن به نوع خاصی از ظهور قابل قبول نیست. دست کم می توان گفت مفهوم اظهار دین منحصر در این معنا نیست.

دوم: ظاهر آیه حکایت از وعده ای دارد که در آینده محقق خواهد شد، در

حالی که غلبه منطقی و استدلالی از ابتدای ظهور اسلام وجود داشته است. رازی در تفسیر خود و می گوید:

أَنْ هَذَا ضَعِيفٌ لِأَنَّ هَذَا وَعْدٌ بِأَنَّهُ تَعَالَى سَيَفْعَلُهُ وَالتَّقْوِيَةُ بِالْحُجَّةِ وَ
الْبَيَانِ كَانَتْ حَاصِلَةً مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۶، ۳۳).
سوم: بررسی موارد استعمال اظهار در قرآن کریم این نظریه را رد می کند.
صاحب کتاب الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، تحقیق در موارد استعمال
ماده «الإظهار» را دلیلی بر رد نظریه غلبه با حجت و برهان دانسته و معتقد
است: این ماده غالباً برای قدرت ظاهری و غلبه مادی به کار می رود؛ چنان که
در قصه أصحاب کهف می خوانیم: ﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ﴾ (کهف: ۲۵)
و نیز در شأن مشرکین می فرماید: ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْجُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَّ
لَا دِمَّةً﴾ (توبه: ۸). چگونه [برای آنان عهدی است] با این که اگر بر شما دست
یابند، درباره شما نه خویشاوندی را مراعات می کنند و نه تعهدی را. بدیهی
است که غلبه چنین مواردی غلبه منطقی و استدلالی نیست، بلکه غلبه
عینی و فعلی است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ج ۶، ۱۶)

نظریه سوم: اکثر مفسران شیعه و اهل سنت معتقدند منظور از ظهور اسلام
بر سایر ادیان، پیروزی همه جانبه اسلام بر ادیان جهان است، و این که اسلام
سرانجام سراسر زمین را فرا گرفته و بر همه جهان پیروز خواهد شد. در تفسیر
جصاص از مفسران اهل سنت چنین آمده است:

فيه بشارة للنبي ﷺ وللمؤمنين بنصرهم وإظهار دينهم على سائر
الأديان وهو إعلانه بالحجة والغلبة وقهر أمته لسائر الأمم. (الجصاص،
۱۴۰۵: ج ۴، ۳۰۰)

در این آیه بشارتی است برای پیامبر اسلام ﷺ و مؤمنان مبنی بر
یاری ایشان و غلبه دین شان بر دیگر ادیان و آن اظهار همان برتری اش
به واسطه حجت و غلبه و پیروزی امت اسلام بر سایر امت ها است.

انحصار غلبه به عصر ظهور (غلبه خارجی) در بین مفسران شیعه و سنی به ویژه آنان که تفسیرشان صبعهٔ روایی دارد، مورد توجه قرار گرفته است. این قول سیطرهٔ اسلام را در عصر ظهور متعین می‌داند. این احتمال نخستین بار در شیعه، از سوی علی بن ابراهیم قمی (از دانشمندان قرن سوم و اوایل قرن چهارم) و در بین اهل سنت از سوی ابن جریری طبری (م ۳۱۰ ق) مطرح شد. (نजारادگان، ۱۳۸۹: ۵۳؛ پورسیدآقایی، ۱۳۹۳: ۱۸). متعددی شدن فعل اظهار به وسیله «علی» نیز این نظریه را تأیید می‌کند؛ ابن عاشور می‌گوید:

فعل الإظهار إذا عدّ بـ "علی" كان مضمنا معنى النص، أو التفصيل،
أى لينصره على الأديان كلها، أى ليكون أشرف الأديان وأغلبها، ومنه
المظاهرة أى المناصرة. (ابن عاشور، بی تا: ج ۱۰، ۷۴)

این تفسیر از «لیظهره» با تفکر ظهور منجی و نجات جهان در آخرالزمان همخوانی دارد و بسیاری از مفسران فریقین در شرح چگونگی غلبه خارجی به موضوع مهدویت اشاره می‌کنند. برخلاف دو نظریه گذشته که از حیث مفهوم راهی به مهدویت پیدا نمی‌کند.

بررسی دلالت آیه ۳۳ سوره توبه بر مهدویت

مفسران فریقین در تفسیر ﴿لَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ به غلبه نهایی اسلام و ظهور مهدی علیه السلام و هم زمانی آن با نزول عیسی علیه السلام هم عقیده هستند و هر دو گروه به این موضوع اشاره نموده‌اند:

تفسیر ﴿لَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ به ظهور مهدی علیه السلام در تفاسیر شیعه

اکثر تفاسیر شیعه در تبیین اظهار دین اسلام بر سایر ادیان، به ظهور مهدی علیه السلام اشاره نموده و سیطره دین حق را به عصر ظهور اختصاص می‌دهند. این تفاسیر در عین حال مستظهر به روایات امامان معصوم علیهم السلام است که آیه شریفه را به ظهور قائم علیه السلام تفسیر نموده‌اند. شیخ طوسی از امام

باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

وقال ابو جعفر علیه السلام ان ذلك يكون عند خروج القائم علیه السلام. (طوسی، بی تا:

ج ۵، ۲۰۹)

در تفسیر صافی می خوانیم:

نزلت في القائم من آل محمد عليه وعليهم السلام قال وهو الذي ذكرناه
ثم تأويله بعد تنزيله وفي الإكمال عن الصادق علیه السلام في هذه الآية والله ما
نزل تأويلها بعد ولا ينزل تأويلها حتى يخرج القائم فإذا خرج القائم علیه السلام
لم يبق كافر بالله العظيم ولا مشرك بالإمام. (فيض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۲،
۳۳۸)

شریف لاهیجی می گوید:

در احادیث خازن وحی الهی سلام الله علیهم مصرح است که این
آیه کریمه در شأن قائم آل محمد علیه السلام نازل شده و تأویل آن بعد از
تنزیل آن است؛ زیرا که بعد از خروج قائم محمد، غالب می گردد
دین حق که ولایت اوصیاء به حق است بر جمیع ادیان و باقی
نمی ماند هیچ دینی و مذهبی مگر این دین حق حتی آن که اگر
کافری یا مشرکی در آن زمان در میان سنگی جا گیرد آن سنگ به
زبان آمده مؤمنین را اعلام کند که در میان من کافری پنهان شده مرا
بشکنید و او را بکشید. (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۲۵۴)

تفسیر «لَيُظْهَرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» به ظهور مهدی علیه السلام در تفاسیر اهل سنت

کتب تفسیری اهل سنت، در مورد غلبه اسلام بر سایر ادیان در آخر الزمان دو
دیدگاه را بیان نموده است:

دیدگاه یکم: غلبه اسلام با نزول عیسی علیه السلام از آسمان

۱. سمرقندی در بحر العلوم چنین می گوید:

قال ابن عباس: "لَيُظْهَرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ" یعنی: بعد نزول عیسی علیه السلام لا

يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا وَدَخَلَ فِي دِينِ الْإِسْلَامِ. (سمرقندی، بی تا: ج ۲، ۵۴)

۲. همین موضوع را طبری که از مفسران معاصر است این گونه نقل می‌کند:
عن أبي هريرة في قوله:

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ قَالَ: حين خروج عيسى. ابن مريم. (طبری،
۱۴۱۲: ج ۱۰، ۸۲)

۳. طبری در تفسیر لیظهره به دو قول اشاره می‌کند:

قول یکم: منظور از لیظهره علو اسلام بر سایر ملت‌هاست و به استناد حدیثی از ابوهریره، این برتری در زمان نزول عیسی علیه السلام حاصل خواهد شد، آن‌گاه که همه ملت‌ها یکی شوند.

قول دوم: مراد از لیظهره، آگاه کردن پیامبر صلی الله علیه و آله بر جمیع شرایع دین است. این نظر مبتنی بر سخنی از ابن عباس است.

۴. سیوطی ضمن نقل نظرات مختلف به دو روایت از جابروقتاده اشاره می‌کند که هر دو روایت، تحقق لیظهره را در دوران ظهور عیسی علیه السلام مطرح می‌نمایند. (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۳، ۲۳۱)

۵. در تفسیر روح المعانی، درباره لیظهره دو احتمال مطرح شده است: یکی بازگشت ضمیر به پیامبر صلی الله علیه و آله که براساس آن مفاد آیه، آگاه ساختن ایشان بر شرایع دین خواهد بود و دیگری بازگشت ضمیر به دین. آلوسی احتمال دوم را قوی‌تر می‌داند و معتقد است تحقق ظهور دین در دوران عیسی علیه السلام خواهد بود:

و ذلك عند نزول عيسى عليه السلام فإنه حينئذ لا يبقی دين سوى دين الإسلام.
(آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۲۷۸)

دیدگاه دوم: غلبه اسلام با ظهور مهدی علیه السلام

۱. نیشابوری در تفسیر خود از سدی نقل می‌کند که این وعده خدا هنگام خروج مهدی علیه السلام به وقوع خواهد پیوست به گونه‌ای که هیچ‌کس باقی نمی‌ماند جز این که یا داخل در دین اسلام شده و یا جزیه می‌پردازد. (نیشابوری، ۱۴۱۶:

ج ۳، ۴۵۸)

۳. صاحب تفسیر روح البیان به حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ اشاره کرده که پیروزی اسلام را در دوران نزول عیسی علیه السلام محقق می‌داند. سپس بدون اشاره به راوی خاصی، به نظریه‌ای دیگر می‌پردازد که براساس آن، این وعده با خروج مهدی علیه السلام به وقوع خواهد پیوست. (حقی، بی تا: ج ۳، ۴۱۷)

۳. قرطبی نیز از سدی این گونه نقل می‌کند:

وقال السدی ذاك عند خروج المهدي، لا يبقی أحد إلا دخل في الإسلام
أو أدى الجزية.

اوسپس تصور برخی که معتقدند مهدی علیه السلام همان عیسی علیه السلام است را به استناد اخبار متواتر نادرست می‌داند. به گفته وی براساس این اخبار مهدی علیه السلام از عترت رسول الله ﷺ است بنابراین این همانی مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام جایز نیست. (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۸، ۱۲۲)

۴. صاحب زاد المسیر در مورد ظرف زمانی تحقق وعده الهی در این آیه شریفه، دو احتمال را مطرح می‌نماید:

ومتی يكون ذلك؟ فيه قولان: أحدهما: عند نزول عیسی علیه السلام، فإنه يتبعه أهل كل دين، وتصير الملل واحدة، فلا يبقی أهل دين إلا دخلوا في الإسلام أو أدوا الجزية، قاله أبوهريرة، والضّحاک. والثاني: أنه عند خروج المهدي. قاله السدی. (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ج ۲، ۲۵۳)

۵. فخرالدین رازی در مفاتیح الغیب در تبیین چگونگی غلبه اسلام بر سایر ادیان و ملل، یکی از موارد محتمل را این گونه بیان می‌کند:

قال السدی: ذلك عند خروج المهدي، لا يبقی أحد إلا دخل في الإسلام
أو أدى الخراج. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۶، ۳۳)

۶. ابوحیان اندلسی ضمن بیان وجوه مختلف آیه همان مطلب فوق را از سدی نقل می‌کند. (اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۵، ۴۰۶)

۷. ثعلبی پس از نقل اقوال مختلف در مرجع ضمیر لیظهره، دو قول در تحقق وعده الهی و تبدیل ادیان به دین واحد ذکر می‌کند: یکی نزول عیسی علیه السلام و دیگری ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌نویسد:

قال السّدي: وذلك عند خروج المهدي لا يبق أحد إلا دخل في الإسلام
أو أدى الخراج. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۵، ۳۶)

بررسی تفاسیر اهل سنت در تبیین آیه ۳۳ سوره توبه نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها از طریق سدی به مسئله ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه اشاره نموده‌اند. این تفسیر کاملاً منطبق با نظریه شیعه در خصوص ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه است. این امر نشان‌دهنده جایگاه و اعتبار آراء تفسیری سدی در میان اهل سنت است.

تحلیل قرآنی دلالت آیه ۳۳ سوره توبه بر مهدویت

برای تحلیل قرآنی دلالت آیه مورد بحث بر مهدویت بایسته است بدانیم سیاق آیه ۳۲ و ۳۳ سوره توبه یکسان است: خدای سبحان می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

[کافران] می‌خواهند که نور خدا را با دهان‌های شان خاموش کنند؛ و [لی] خدا جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل کند، و گرچه کافران ناخشنود باشند. * او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین [ها] پیروز گرداند؛ و گرچه مشرکان ناخشنود باشند.

با توجه به یکسانی سیاق دو آیه شریفه ۳۲ و ۳۳ سوره مبارکه توبه می‌توان دانست که نور الهی با اظهار دین اسلام بر همه ادیان به اتمام می‌رسد. یعنی کافران اراده خاموش کردن نور الهی را با دهان‌های شان دارند، اما خدای سبحان نورش را با ارسال رسولش و اظهار دین اسلام بر همه ادیان به اتمام می‌رساند.

مفسران درباره این که مراد از نور در آیه «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ يُأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» (توبه: ۳۲) چیست دیدگاه‌های مختلفی مطرح و نور در آیه شریفه را به دین (سعدی، ۱۴۰۸: ۳۸۰)، قرآن (رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱۰، ۳۸۴)، نبوت محمد ﷺ، اسلام (مغنیه، ۱۴۲۵: ۲۴۶) و... معنا کرده‌اند. اما با دقت در نظارت آیه اکمال و آیه اظهار دین می‌توان دانست نور همان نعمت است و همان خدایی که نعمت ولایت الهی را بر بندگان تمام نموده است، همونورش را به اتمام می‌رساند. از این رو امام کاظم علیه السلام نور را به «امام» تفسیر نموده است. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۴۳۲)

این تفسیر امام کاظم علیه السلام دقیقاً مطابق آیات قرآن است؛ زیرا با درنگریستن در آیه اکمال (مانده: ۳) که سخن از اکمال دین و اتمام نعمت است و در کنار هم قرار دادن اتمام نعمت (مانده: ۳) و اتمام نور (توبه: ۳۲) به خوبی روشن می‌گردد که مراد از نور الهی همان نعمتی است که در حجة الوداع به اتمام رسید. با کاربست روش تفسیر قرآن با قرآن اگر درنگی در سخن برخی مفسران نظیر علامه طباطبائی رحمه الله در معنا شناسی اتمام و چرایی کاربست آن بنمائیم، خواهیم دانست همان گونه که نعمت در آیه اکمال به معنای ولایت الله و اتمام آن به ولایت رسول الله ﷺ و اولی الامر علیهم السلام است، مراد از نور الهی و اتمام آن، اجرای ولایت الله و برپایی حکومت الهی در سرتاسر گیتی است. علامه طباطبائی رحمه الله در این باره می‌نویسد:

مراد از «نعمت» هر چه باشد امری معنوی و واحد است، و کانه ناقص بوده، یعنی اثری که باید نداشته، امروز [روز غدیر خم] آن نعمت ناقص تمام شد، و در نتیجه امروز آن معارف و احکام اثری که باید داشته باشند دارا شده است... پس هر چیزی فی نفسه برای انسان نه نعمت است و نه نعمت، تا ببینی انسان با آن چه معامله‌ای بکند، اگر در راه عبودیت خدای تعالی مصرفش کند، و از حیث آن تصرفی که گفتیم روح عبودیت در آن بدمد، و در تحت ولایت خدا

که همان تدبیر ربوبی او بر شئون بندگان است قرارش دهد، آن وقت برای او نعمت خواهد بود، و لازمه این حرف این است که نعمت در حقیقت همان ولایت الهی است، و هر چیزی وقتی نعمت می شود که مشتمل بر مقداری از آن ولایت باشد... پس اسلام که عبارت است از مجموع آن چه از ناحیه خدای سبحان نازل شده، تا بندگان به وسیله آن اسلام، وی را عبادت کنند یکی از ادیان الهی است، و این دین بدان جهت که از حیث عمل به آن مشتمل است بر ولایت خدا و ولایت رسول او و ولایت اولیای امر، بدین حیث نعمت خدای تعالی است، و آن هم چه نعمتی که قابل قیاس با هیچ نعمت دیگر نیست. و ولایت خدای سبحان یعنی سرپرست او نسبت به امور بندگان و تربیت آنان به وسیله دین تمام نمی شود مگر به ولایت رسولش، و ولایت رسولش نیز تمام نمی شود مگر به ولایت اولی الامر که بعد از درگذشت آن جناب و به اذن خدای سبحان زمام این تربیت و تدبیر را به دست بگیرند. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۵، ۱۸۱-۱۷۹)

از این رو نعمتی که در حجة الوداع به اتمام رسید، با رخداد تعیین وصی از سوی خدا و از طریق ابلاغ رسول ﷺ همزاد است و به تعبیر صاحب المیزان براساس آیه اكمال دین از مرحله قیام به حامل شخصی به مرحله قیام به حامل نوعی ارتقاء یافت:

خروج الدین عن مرحلة القيام بالحامل الشخصي. إلى مرحلة القيام بالحامل النوعي (طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۵، ۱۷۷).

یعنی اكمال دین و اتمام نعمت منحصر در تعیین وصایت امیر مؤمنان علی علیه السلام نیست، بلکه یأس کفار و منت الهی مبنی بر اكمال دین و اتمام نعمت به دلیل آن است که علمداران دین تا قیامت مشخص شدند و با رحلت پیامبر ﷺ، قائم به دین در هر عصر و زمانی همان اولی الامرند که بر اساس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

اطاعت شان بر همه مسلمان واجب است.

کلینی در تفسیر آیه از امام کاظم علیه السلام چنین نقل کرده است:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (صف: ۸) قَالَ يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ وَاللَّهِ مَثَرُ نُورِهِ قَالَ وَاللَّهِ مَثَرُ الْإِمَامَةِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ قُلْتُ - هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ رَسُولُهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ قَالَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولُهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ قُلْتُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ قَالَ يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ وَاللَّهِ مَثَرُ نُورِهِ وَلَايَةَ الْقَائِمِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بَوَلَايَةَ عَلَى قُلْتُ هَذَا تَنْزِيلٌ قَالَ نَعَمْ أَمَّا هَذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ وَأَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ. (کلینی، ۴۳۲، ۱: ۴۰۷)

از آن جا که روایات شیعی مصادیق اولی الامر را کاملاً مشخص کرده اند (هلالی، ۱۴۰۵: ج ۱، ۱۷۹؛ ثقفی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۱۱۶؛ کوفی، ۱۴۱۰، ۱۰۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۵۰؛ کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ۲۱) و در دوران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و یازده اولی الامر و امام شهید، وعده الهی مبنی بر اظهار دین اسلام بر همه ادیان به وقوع نپیوسته است، می توان اذعان نمود بر اساس آیه ۳۳ سوره توبه، اتمام نور الهی که جز با غلبه دین اسلام بر همه ادیان حاصل نمی شود، متعین به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و اظهار دین که وعده الهی است با ظهور مهدی موعود علیه السلام به وقوع خواهد پیوست. لذا تفسیر برگرفته از روایات دال بر اظهار دین در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، کاملاً با دلیل قرآنی قابل تأیید است و آن چه سدی و تفاسیر اهل سنت به نقل از سدی در این باره گفته اند همانند رأیی که مفسران شیعه بر آن صحه می نهند، خاستگاه قرآنی دارد. از این رو آیه ۳۳ سوره توبه از آیاتی است که محور تقریب مذاهب اسلامی در آموزه های مهدوی است.

نتیجه‌گیری

بررسی تفاسیر فریقین نشان می‌دهد آیه ۳۲ و ۳۳ توبه با کاربست روش تفسیری قرآن با قرآن سخن از اتمام نعمت و نور دارد و با «اظهار دین اسلام بر همه ادیان» رخ می‌دهد و این مهم جز از رهگذر برپایی حکومت الهی در زمین و تمسک به ولایت الله در پرتو ولایت رسول الله و اولی الامر علیهم‌السلام میسر نمی‌گردد. مطالعه تطبیقی تفاسیر فریقین انسان را به قرابت دیدگاه‌های مفسران رهنمون می‌شود؛ به ویژه با محور قرار دادن تفسیر سدی این نزدیکی آراء در متون تفسیری اهل سنت و شیعه بیشتر و بهتر نمود پیدا می‌کند. بر این اساس می‌توان دانست دیدگاه سدی درباره «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» منطبق بر نظریه شیعه مبنی بر ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه‌ه در آخر الزمان است و با تحلیل دقیق قرآنی قابل تأیید است و آن چه سدی و تفاسیر اهل سنت به نقل از سدی در این باره گفته‌اند همانند رأیی که مفسران شیعه بر آن صحه می‌نهند، خاستگاه قرآنی دارد. گرچه برخی از آراء و اقوال منتسب به سدی، موجب شده تا برخی از مفسران اهل سنت گمان تشیع نسبت به او داشته باشند و برخی نیز سدی را شیعه معرفی نموده‌اند؛ اما مهم، تقدم وی بر بیشتر مفسران، حیات و جایگاه علمی او در میان تابعان و استناد مفسران بزرگی همچون قرطبی به کلام وی است که از اهمیت تفسیر و آراء او حکایت دارد و بررسی دیدگاه‌های چنین مفسرانی می‌تواند گام بزرگی در تقریب مذاهب اسلامی به شمار آید.

منابع

قرآن کریم

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۲۲ق
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر والتنویر*، بی جا، بی نا، بی تا
- اندلسی، ابو حیان، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق
- بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق
- پورسیدآقای، سید مسعود؛ رمضان، رضا؛ موسوی، سید محمد حسین، بررسی تطبیقی «آیه اظهار» از منظر فریقین، *پژوهش های مهدوی*، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۹۳
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، *الکشف والبیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق
- ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، *الغارات أو الاستنفار والغارات*، قم، دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ق
- جصاص، احمد بن علی، *أحكام القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق
- جوزی، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *العلل المتناهية فی الأحادیث الواهية*، پاکستان، إدارة العلوم الأثرية، ۱۴۰۱ق
- حسن احمد، فائقة، *مرویات السدی الكبير وقواله فی التفسیر من سورة یوسف الى سورة فاطر*، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ق
- حقی بروسوی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر، بی تا

- حميرى، نشوان بن سعيد، شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم، دمشق، دارالفكر، ١٤٢٥ق
- راغب اصفهاني، أبو القاسم الحسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، بيروت، الدارالشامية، ١٤١٢ق
- رشيد رضا، محمد، تفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٤ق
- زبيدى، مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق
- زمخشري، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ق
- سعدى، عبد الرحمن، تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المنان، بيروت، مكتبة النهضة العربية، ١٤٠٨ق
- سمرقندى، نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم، بى جا، بى نا، بى تا
- سمعاني، ابي سعد عبد الكريم بن محمد، الأنساب، هند (حيدرآباد)، دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٦ق
- سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، لبنان، دارالفكر، ١٤١٦ق
- _____، الدر المنثور فى تفسير المأثور، قم، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق
- شريف لاهيجى، محمد بن على، تفسير شريف لاهيجى، تهران، نشر داد، ١٣٧٣ش
- طباطبائى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٣٩٥ق
- طبرى، ابو جعفر، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ق
- طوسى، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا

- عاملی، سید محسن أمين، *أعيان الشيعة*، بی جا، بی تا
- عسقلانی، احمد بن علی ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارصادر، ۱۳۲۵ق
- عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق
- فخرالدین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق
- فراهیدی، ابو عبد الرحمن الخلیل بن أحمد، *العین*، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق
- فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الكافی*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق
- کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، تهران، مؤسسة الطبع والنشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۰ق
- مدنی، علی خان بن احمد، *الطراز الأول*، مشهد مقدس، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۳۸۴ش
- مِزّی، جمال الدین ابن الزکی، *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ق
- معرفت، محمد هادی، *التفسير والمفسرون فی ثوبه القشيب*، مشهد، الجامعة الرضویة للعلوم الإسلامية، ۱۴۲۹ق
- مغنیه، محمد جواد، *التفسير المبين*، قم، دارالکتاب الإسلامي، ۱۴۲۵ق
- مکارم شیرازی، ناصر، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب عليه السلام، ۱۴۲۱ق
- موسوی خوانساری، محمد باقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ش

- نـجارزادگان، فتح الله، بررسی تطبیقی آیات مهدوی (اظهاردین) در دیدگاه فـریقین، فصل نامه مشرق موعود، شماره ۱۳، ۱۳۸۹
- نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، إعراب القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق
- هاللی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهاللی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ق
- یوسف، محمد عطا، تفسیر السدی الکبیر، قاهره، دارالوفاء للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۹۹۳م

نسب‌شناسی تحلیلی امام مهدی (ع) از منظر فریقین

سیدتقی واردی^۱

چکیده

گرچه مسئله مهدویت و ظهور حضرت مهدی (ع) در آخرالزمان مورد اتفاق و اجماع شیعه و اهل سنت است، ولی در برخی از موضوعات مربوط به آن حضرت، اختلاف نظرهایی بین فریقین وجود دارد. یکی از موارد اختلافی، بحث درباره نسب امام مهدی (ع) است. اجماع شیعه و برخی از اهل سنت با استناد به احادیث متواتر آن است که آن حضرت از نسل رسول خدا (ص) و از ذریه حضرت فاطمه زهرا (ع) و از اولاد امام حسین (ع) است. هم‌چنین معتقدند وی فرزند امام حسن عسکری (ع) می‌باشد. ولیکن برخی از اهل سنت، به ویژه آن‌هایی که در مخالفت و حتی دشمنی با پیروان مکتب اهل بیت (ع) ابا و امتناعی ندارند، گاهی شبهه می‌کنند که وی از تبار عباس بن عبدالمطلب است، نه از عترت و اهل بیت (ع). گاهی می‌گویند وی از نسل امام حسن مجتبی (ع) است، نه از نسل امام حسین (ع). هم‌چنین می‌گویند نام پدرش عبدالله است، نه امام حسن عسکری (ع). آنان چنین شبهاتی را مستند به برخی از روایاتی

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم (waredi@gmail.com).

نموده‌اند که با بررسی سندی و دلالتی آن‌ها ثابت خواهد شد، که
جملگی مرسل و مرفوع بوده و با انگیزه‌های خاصی توسط معاندان
در طول تاریخ (به ویژه در عصر عباسیان) جعل و وضع شده‌اند و از
منظر فریقین (شیعه و کثیری از اهل سنت) غیرقابل اعتبار و اعتنا
بوده و اخبار موضوعه محسوب می‌گردند.

واژگان کلیدی

نسب‌شناسی، امام مهدی علیه السلام، مهدویت، شبهات، روایات موضوعه،
جعل روایات.

مقدمه

با این‌که دو فرقه شیعه و اهل سنت در مسئله کلامی مهدویت و ظهور
حجت خدا، حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان اتفاق و اجماع دارند،
ولیکن به خاطر اختلاف نظر در برخی از موضوعات مربوط به آن حضرت، از
جمله در نسب و تبار مطهر وی بین آنان وجود دارد، بهانه‌ای برای مغرضان و
مخالفان تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمانان به وجود آمده که با
استفاده از برخی عالم نمایان تکفیری از زمان‌های گذشته تا عصر حاضر درباره
آن حضرت ایجاد شبهه و دودلی نمایند و از این طریق، مسلمانان را همیشه
به خودشان مشغول و تنور اختلاف و تفرقه بین آنان را به امر استکبار جهانی
گرم نگه دارند، تا زمینه مهدویت‌گرایی و مهدی‌باوری را از ذهن مردم خارج و
به سلطه شیطانی خود برعالم اسلام ادامه و استمرار بخشند.

واکاوی چنین شبهاتی، محققان منصف را به این نتیجه می‌رساند که
پشت چنین انحرافات فکری و اعتقادی، انگیزه‌های سیاسی حاکمان
ستمگر هر عصر و یا توطئه‌های برون مرزی دشمنان مسلمین نهفته است. در
زمان عباسیان برخی به هواداری عباسیان، مهدی موعود علیه السلام را عباسی
پنداشتند و برخی برای مبارزه با عباسیان و هواداری از بنی‌الحسن علیهم السلام وی را از

نسل امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) دانستند و دو طرف برای تفوق بردیگری اقدام به جعل روایات نمودند و همان دستمایه برای زمامداران مستبدی شد که در طول تاریخ اسلام و مسلمین در صدد تضعیف اعتقاد به مهدویت و تقویت شبهات مربوط به وی برآیند. چون مهدی باوری و انتظار ظهور آن حضرت را منافی و معارض با حکومت و سلطنت خویش می‌دیدند.

در عصر حاضر، دو تفکر تکفیری و صهیونیستی، که یکی از جانب وهابیان و حکومت آل سعود و دومی از سوی صهیونیست‌های آمریکا و اسرائیل (با عملگی بهائی‌ها) تغذیه و تبلیغ می‌گردند، مهدویت گرای (به قرائت پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام)) را منافی منافع خود دانسته و با تمام امکانات فکری، فرهنگی و رسانه‌ای در صدد مقابله با آن برآمدند و چون غالب مسلمانان عالم (اعم از شیعه و اهل سنت) اعتقاد راسخ به مهدویت داشته و آن را از اصول غیرقابل خدشه دین می‌دانند، لاجرم در موضوعات پیرامونی آن ایجاد شبهه می‌کنند، تا اعتقادات آنان را متزلزل و آنان را سرگرم بحث‌های درونی خود نموده و از اندیشیدن در مسائل برونی، مانند استعمار، استبداد و غصب سرزمین‌های اسلامی باز دارند.

در هر حال، دریاره حضرت حجت (علیه السلام) شبهات متعددی مطرح و در کتب و مقالات و هم‌چنین در رسانه‌ها و فضا‌های سایبری پخش و نشر نمودند، که یکی از آن‌ها درباره تبار و نسب آن حضرت است. در این خصوص سه شبهه به شرح ذیل از آنان بیان و در اذهان جوانان تزریق گردیده است:

۱. امام مهدی (علیه السلام) از تبار عباس بن عبدالمطلب است، نه از تبار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)؛

۲. امام مهدی (علیه السلام) از تبار امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) است، نه از تبار امام حسین (علیه السلام)؛

۳. نام پدر امام مهدی (علیه السلام) همانند نام پدر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، عبدالله

است، نه امام حسن عسکری علیه السلام.

آنان گفتار خود را مستند به اخبار و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از ائمه اطهار علیهم السلام می‌نمایند و بر این اساس شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام را به خاطر اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام و این که آن حضرت از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، مورد تمسخر و بدگویی قرار می‌دهند. البته کز رفتاری‌های این چنینی بی‌سابقه نیست. پیش از این نیز برخی از اسلاف‌شان چنین برخوردهای غیرمنطقی با پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند. به عنوان نمونه ابن قیم جوزی در بحث اقوال مسلمین درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بعد از بیان سه قول از آنان، در خصوص اعتقاد پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام درباره حضرت حجت علیه السلام گفت:

و اما برای رافضیان امامی قول چهارمی است، که می‌گویند مهدی محمد فرزند حسن عسکری علیه السلام است، که منتظر از نسل حسین بن علی علیه السلام است، نه از نسل حسن علیه السلام. وی در زمان‌ها حاضر و از دیدگان غائب است. همان کسی که عصا (مراد عصای رسالت) را به ارث می‌برد و فضا را در اختیار می‌گیرد.^۱

وی در حالی که کودک خردسالی بود، وارد سرداب سامرا شد و از آن زمان بیش از پانصد سال می‌گذرد، پس نه چشمی او را دیده و نه از او خبر و اثری احساس شده است. آنان (شیعیان) هر روز انتظار وی را می‌برند و در جلوی در سرداب با اسب ایستاده‌اند و صدا می‌زنند که به سوی آنان بیرون بیاید. (می‌گویند) بیرون بیا مولای ما، احتجاج کن مولای ما، سپس با ناامیدی و بی‌بهره‌مندی بر می‌گردند. پس این عادات آنان و عادت وی (مهدی) است.

۱. در عبارت عربی کلمه «و یختم القضاء» آمده، که سه احتمال برای آن وجود دارد: ۱. در اصل یخدم القضاء است، که به معنای به خدمت گرفتن فضا و کرات آسمانی است؛ ۲. در اصل یختم القضاء است، که به معنای قضاوت نهایی و به حق است؛ ۳. همان یختم القضاء است، که به معنای پایان دادن و ختم نمودن زمین و آسمان است. به نظر می‌آید احتمال دوم مناسب‌تر باشد.

وی بعد از نقل شعری تعریض آمیز، شیعیان و معتقدان به مسئله مهدویت را با این الفاظ مورد تمسخر و تحقیر قرار داد:

و لقد أصبح هؤلاء عارا على بني آدم و ضحكة يسخر منها كل عاقل (ابن قیم جوزی، ۱۳۹۰: ۱۵۱)؛

آنان مایه ننگ بنی آدم و مضحکه هراسان عاقل قرار گرفته اند.

در برابر چنین قضاوت های غیرمنصفانه ای، ممکن است برخی از خودی ها بگویند گفتار آنان ارزش بررسی و پاسخ گویی ندارد و چون واضح البطلان است، در یک محمل علمی و پژوهشی قابل بحث و نقد نمی باشد. ولی برعکس من معتقدم به جا و بایسته است با صبر و حوصله و با منطق و برهان، سخنان مخالفان باورهای خود را شنید و بررسی و نقد نمود و در صورت لزوم پاسخ مناسب داد، تا خوانندگان دو طرف خود درباره صحت و سقم چنین نسبت هایی داوری کنند. این مقاله پژوهشی به همین منظور تدوین گردیده است، که هم شبهات مخالفان را بیان و هم آن ها را از دیدگاه شیعه و اهل سنت مورد بررسی و نقد قرار دهد.

گرچه پیش از این، چنین شبهاتی در برخی از کتب مربوط به مباحث مهدویت (مانند منابع روایی اهل سنت) و یا در ضمن مقالاتی (رضائزاد، ۱۳۸۷: ۲۷؛ منائی، ۱۳۹۶: ۱۲۷) عالمانه مورد نقد و بررسی قرار گرفته اند، ولی از این که هر سه شبهه درباره پدر و تبار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره در یک مقاله بررسی و به عنوان یک پژوهش مستقل که مدارک و مستندات شبهات را از منظر علمای اهل سنت مورد نقد قرار دهد، پیشینه ای برای آن ملاحظه نگردیده است.

به همین منظور، این مقاله تلاش دارد، در مرتبه اول شبهات مخالفان را شناسایی و مستندات اصلی آن ها را بیان کند و در مرحله بعد هر یک از آن ها را از منظر علمای اسلام، به ویژه علمای اهل سنت بررسی و نقد علمی قرار دهد و در مرحله سوم نظر شیعیان و موافقان با آنان از اهل سنت را با ادله تبیین

کند.

شبهه اول: از نسل عباس بن عبدالمطلب

این شبهه، مستند به تعدادی از احادیث نبوی است که ادعا شده برخی از صحابه رسول خدا ﷺ آن‌ها را روایت کرده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: حدیث عثمان بن عفان، حدیث عمار بن یاسر، حدیث عبدالله بن عباس، حدیث عبدالله بن عمرو حدیث کعب الاحبار، که در برخی از کتب روایی و تاریخی اهل سنت نقل شده‌اند. نقد آن‌ها از دو منظر پیگیری می‌گردد: یکی از جهت سند و دلالت و دیگری از جهت تعارض با اخبار و احادیث صحیح.

الف) بررسی روایات

۱. حدیث عثمان بن عفان

این حدیث را بار اول علی بن عمرو بن احمد بغدادی شافعی، معروف به دارقطنی (متوفای ۳۸۵ ق) در جزء دوم کتاب *الافراد* بدین گونه نقل کرد:

حدثنا إبراهيم بن عبد الصمد بن موسى الهاشمي، ثنا محمد بن الوليد القرشي، ثنا أسباط بن محمد، وصلة بن سليمان الواسطي، عن سليمان التيمي، عن قتادة، عن سعيد بن المسيب، عن عثمان بن عفان، رضي الله عنه، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «المهدي من ولد العباس عمي» (دارقطنی، ۲۰۰۴: ح ۲۶).

البته دارقطنی این خبر را به عنوان خبر افراد (یعنی خبری که تنها یک نفر آن را روایت کرده) ذکر نمود، ولی خودش آن را قبول نداشته و بدین جهت بعد از نقل حدیث، بی‌درنگ گفت:

این حدیث غریبی از روایت قتاده از سعید و او از عثمان بن عفان است و هم چنین حدیث غریبی است از روایت سلیمان از قتاده که محمد بن ولید مولای بنی هاشم به تنهایی در سند آن قرار گرفته و من آن را ننوشتم مگر از شیخ ما ابواسحاق (دارقطنی، ۲۰۰۴: م)

ح ۲۶).

مفهوم کلامش آن است که این حدیث از دو جهت غریب (دور از واقع) است، که تنها محمد بن ولید مولای بنی هاشم آن را نقل کرد و اگر استادم ابواسحاق چنین حدیثی را با این سلسله اسناد نقل نمی کرد، من آن را نمی نوشتم.

بعد از وی، برخی از مورخان و محدثان اهل سنت، با ذکر سلسله سند و یا بدون ذکر سند، حدیث فوق را نقل کردند. از جمله: ابن جوزی در *العلل المتناهیه* (ابن جوزی، ۱۴۰۱ق: ج ۲، ۸۵۵)، محب الدین طبری در *ذخائر العقبی* (محب الدین طبری، ۱۳۵۶ق: ج ۱، ۲۱۲)، سیوطی در *العرف الوردی* (سیوطی، بی تا: ۱۵۷)، ابن حجر هیثمی در *صواعق المحرقة* (ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ۴۷۸)، ابن عساکر در *تاریخ دمشق* (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ۵۳، ۴۱۴) و غیرهم.

ولیکن حدیث فوق نه تنها نزد شیعیان، بلکه نزد مورخان و رجالیان اهل سنت، حتی نزد سلفیان و وهابیان نیز از جهت سند اعتبار و ارزشی ندارد و همه در ضعف، بلکه در کذب آن اتفاق و اجماع دارند. زیرا برخی از راویان آن، از جمله محمد بن ولید مقری (مولای بنی عباس)، نه تنها ثقه نمی باشد، بلکه تصریح در کذابیت و وضاعیت وی شده است. از باب نمونه، ابن جوزی در *العلل المتناهیه* به نقل از ابن عدی و ابن ابی معشر که حاکی از نظر خود وی نیز می باشد، درباره محمد بن ولید (مولای بنی هاشم، یعنی مولای بنی عباس) گفت:

اما حدیث عثمان، که تنها محمد بن ولید آن را روایت نمود، ابن عدی درباره اش گفت: وی وضع حدیث و آن را سرهم می کرد و در حدیث سرقت و سند و متنش را تغییر می داد. از حسین بن ابی معشر شنیدم که درباره اش گفت: وی کذاب است (ابن جوزی، ۱۴۰۱ق: ج ۲، ۸۶۱).

- جلال‌الدین سیوطی در **تاریخ الخلفاء** نیز درباره محمد بن ولید گفت:

ابن عدی حدیث مرفوعی را از عثمان روایت نمود که مهدی از فرزندان عمویم عباس است. این حدیث را تنها محمد بن ولید مولای بنی‌هاشم نقل نمود و او جعل و وضع حدیث می‌کرد (سیوطی، ۱۴۲۵ق: ج ۱، ۱۱۱).

- منّای قاهری نیز در **شرح جامع صغیر**، علاوه بر نقل قول ابن عدی، نظر ابن

ابی معشر و سمهودی درباره محمد بن ولید را بدین‌گونه بیان نمود:

ابن ابی معشر گفت: او کذاب است. هم‌چنین سمهودی درباره‌اش گفت: ما قبل و ما بعد این حدیث صحیح‌تر از او می‌باشند. اما این حدیث، در آن محمد بن ولید وضاع (جاعل حدیث) است. اگر بر فرض صحیح هم باشد، حمل می‌شود به مهدی خلیفه سوم عباسیان (نه مهدی منتظر) (مناوی، ۱۳۵۶ق: ج ۶، ۲۷۸).

- ذهبی نیز در **تاریخ الاسلام** پس از نقل حدیث فوق، نظر ابن عدی درباره

محمد بن ولید را نقل کرد، که گفته بود وی واضع و جاعل حدیث است (ذهبی، بی‌تا: ج ۳، ۲۵۷).

این حدیث از نظر سند آن قدر ضعیف و بی اعتبار است، که افراطی‌ترین طوایف مخالف مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، یعنی وهابیان معاصر بر دروغ بودن آن گواهی داده‌اند. از جمله شیخ محمد ناصرالدین آل‌بانی که شیخ الشیوخ علمای سعودی و دانشمند مورد اعتماد وهابیان عصر حاضر است، درباره کذب و عدم اعتبار روایات محمد بن ولید گفت: می‌گویم وی متهم به کذب است. ابن عدی درباره‌اش گفت که وی وضع حدیث می‌کرد. ابو عروبه درباره‌اش گفت که وی کذاب است. به همین جهت منّای در فیض به خاطر معیوب بودن (این روایت)، آن را از ابن جوزی نقل کرد. از این آشکار می‌گردد که سیوطی در نقل آن در کتاب **جامع صغیر** دچار خطا شده است (آل‌بانی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۱۸۰).

سپس شیخ آلبانی در ردّ بر حدیث عثمان بن عفان گفت:

قلت: و مما يدل على كذب هذا الحديث أنه مخالف لقوله ﷺ: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة»، أخرجه أبو داود (ج ٢، ٢٠٧-٢٠٨) وابن ماجه (ج ٢، ٥١٩) والحاكم (ج ٤، ٥٥٧) وأبو عمرو الداني في «السنن الواردة في الفتن» (٩٩-١٠٠) وكذا العقيلي (١٣٩ و ٣٠٠) من طريق زياد بن بيان عن علي بن نفيل عن سعيد بن المسيب عن أم سلمة مرفوعا، وهذا سند جيد رجاله كلهم ثقات، وله شواهد كثيرة، فهو دليل واضح على رد هذا الحديث (آلبانی، ١٤١٢ق: ج ١، ١٨٠).

بنابراین، حدیث عثمان بن عفان را تنها محمد بن ولید (که متهم به هواداری از بنی عباس بوده) نقل کرده که از نظر اهل سنت مردود و دروغی بیش نیست.

٢. حدیث عمار بن یاسر

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد روایت کرد:

أخبرنا أبو عمر عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن مهدي أخبرنا محمد بن مخلد الدورى حدثنا أحمد بن الحجاج بن الصلت حدثنا سعيد بن سليمان حدثنا خلف بن خليفة عن مغيرة عن إبراهيم عن علقمة عن عمار بن ياسر قال: بينا النبي ﷺ راكب إذ حانت منه التفاتة فإذا هو بالعباس فقال يا عباس قال لبيك يا رسول الله ﷺ قال ان الله فتح هذا الأمرى وسيختمه بسلام من ولدك يملؤها عدلا كما ملئت جورا وهو الذى يصلى بعيسى (خطيب بغدادى، ج ٤، ١١٧)؛

... عمار بن یاسر گفت: روزی رسول خدا ﷺ سواره بر مرکب و در حالی که با عباس (بن عبدالمطلب) بود، یک دفعه خطاب به وی فرمود: ای عباس! لبيك يا رسول الله ﷺ. فرمود: همانا خدای متعال این امر (ولایت) را با من آغاز و به زودی با جوانی از فرزندان توبه پایان می برد. زمین را سرشار از عدل می نماید، همان گونه که از جور و ستم سرشار شده باشد. او کسی است که عیسی علیه السلام با او نماز می خواند.

این حدیث نیز از جهت سند و از جهت دلالت با اشکال و ایراد مواجه است و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. اما از جهت سند، به خاطر آن که در بین راویان آن محمد بن مخلد است، که غیر موثق و ضعیف می‌باشد. ذهبی درباره روایت وی در این حدیث گفت:

رواه عنه محمد بن مخلد العطار، فهو آفته. والعجب أن الخطيب ذكره في تاريخه، ولم يضعفه، وكأنه سكت عنه لانهتاك حاله (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۱، ۸۹)؛

از وی محمد بن مخلد عطار روایت نموده، که موجب آفت آن شده است و از خطیب بغدادی عجیب است که محمد بن مخلد را در تاریخ بغداد ذکر نموده، ولی وی را تضعیف نکرد. گویا خطیب بغدادی در برابری آبرویی و بدحالی وی سکوت پیشه نموده است.

ابن حجر عسقلانی نیز در این باره گفت:

رواه عنه محمد بن مخلد العطار، فأحمد آفته، والعجب أن الخطيب ذكره في تاريخ بغداد ولم يضعفه، وكأنه سكت عنه لانهتاك حاله (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ۶۲).

قابل ذکر است، واژه «آفته» که در کلام ذهبی و ابن حجر عسقلانی آمده، در علم درایه به مفهوم ذم راوی و یا وضاعت وی می‌باشد. جوهری در الصحاح در تعریف آفة گفت:

الآفة: العاهة. وقد إيف الزرع، على ما لم يسم فاعله، أي أصابته آفة (جوهری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۱۳۳۳).

اما از جهت دلالت، اولاً در آن آمده که مهدی عليه السلام با عیسی عليه السلام نماز می‌خواند. در حالی که متواتراً وارد شده که حضرت عیسی عليه السلام در نماز به حضرت مهدی عليه السلام اقتدا می‌کند. ثانیاً، بر فرض صحت سند و دلالت، بعید نیست که حضرت مهدی عليه السلام نیز از جهت مادری از نسل عباس بن مطلب باشد. زیرا برخی از مادران ائمه اطهار عليهم السلام نسبشان به عباس بن عبدالمطلب

می‌رسد. بدین جهت می‌توان گفت که مراد رسول خدا ﷺ از ذریه عباس، ذریه دختری وی می‌باشد. همان‌گونه که ابن حجر هیتمی بعد از نقل این روایات و ضعیف خواندن راویان آن‌ها، از جهت دلالتی آن‌ها را قابل خدشه دانست و گفت:

وَعَلَى تَقْدِيرِ صَحْتِهِمَا لَا يَنَافِي كَوْنُ الْمُهْدَى مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ الْمَذْكُورَةِ فِي الْأَحَادِيثِ الَّتِي هِيَ أَصَحُّ وَآكْثَرُ، لِأَنَّهُ مَعَ ذَلِكَ فِيهِ شُعْبَةٌ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ (ابن حجر هیتمی، ۱۹۹۷ق: ج ۲، ۶۷۹).

وی شبیه همین گفتار را در کتاب *المختصر* تکرار کرد (ابن حجر هیتمی، ۱۴۱۹ق: ۳۴).

از این نوع سخن‌ها دانسته می‌شود که این خبر و اخبار مشابه آن جملگی ساخته و پرداخته جیره‌خواران و یا هواداران بنی‌عباس بوده و با هدف دورنگه داشتن مسلمانان از مسئله مهدویت و امیدبخش بودن آن برای رهایی از ظلم و ستم حاکمان و زمامداران وقت، وضع شده‌اند.

۳. حدیث عبدالله بن عباس

محب‌الدین طبری در *دخائر العقبی* سه حدیث متفاوت که دارای مضمون واحد می‌باشند، از عبدالله بن عباس روایت کرد:

۱. و عن ابن عباس قال:

أقبل العباس يومًا على رسول الله ﷺ فنظر إليه رسول الله ﷺ ثم أقبل إلى أبي بكر فقال يا أبا بكر: هذا العباس قد أقبل و عليه ثياب بيض و سلبس ولده من بعده السواد و يملك منهم اثنا عشر رجلاً - يعني ملكا - ولا يناع فيه؛

ابن عباس گفت: روزی عباس (عموی پیامبر ﷺ) به جانب رسول خدا ﷺ می‌رفت. پس آن حضرت نگاهی به وی نمود و سپس رو به ابوبکر نمود و فرمود: این عباس است که می‌آید و بروی جامه سفیدی است. در حالی که بعد از وی، فرزندانش لباس سیاه

می پوشند و از آنان دوازده نفر به زمامداری می رسند، که نزاعی در آن نخواهد بود.

۲. عن ابن عباس أن رسول الله ﷺ قال للعباس:

منك المهدى في آخر الزمان به ينتشر الهدى وبه تطفأ نيران الضلالات.
إن الله عز وجل فتح بنا هذا الأمر وبذريتك يختم؛
ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت نمود، که آن حضرت به عباس فرمود: از تو است مهدی آخر الزمان. به وسیله او هدایت گسترش می یابد و توسط او آتش های گمراهی خاموش می شود. به راستی خداوند متعال به وسیله ما این امر (رسالت و ولایت) را آغاز و به وسیله ذریه تو به پایان می رساند.

۳. وعن عبد الصمد بن علی عن أبيه عن جده قال:

كان رسول الله ﷺ راكباً إذ التفت فرأى العباس فقال: يا عباس. فقال: لبيك يا رسول الله ﷺ. قال: يا عم النبي. قال: لبيك يا رسول الله ﷺ. قال: إن الله عز وجل ابتدأ الإسلام بي وسيختمه بسلام من ولدك وهو الذي يتقدم عيسى بن مريم ﷺ؛
عبدالصمد (از نوادگان عباس بن عبدالمطلب) گفت: رسول خدا ﷺ در حالی که سوار بر مرکب بود، متوجه عباس شد و به وی فرمود: عباس! او گفت: لبيك اي رسول خدا ﷺ. سپس آن حضرت فرمود: اي عموي پيامبر! او گفت: لبيك يا رسول الله ﷺ. آن حضرت فرمود: به راستی خدای متعال اسلام را به وسیله من آغاز و به زودی توسط جوانی از فرزندان توبه پایان می رساند. او کسی است که (در نماز) بر عیسی بن مریم ﷺ پیشی می گیرد (محب الدین طبری، ۱۳۵۶: ج ۱، ۲۰۶).

این روایات از نظر سند، هرسه مرسل و غیرقابل اعتنا می باشند. زیرا محب الدین طبری که متوفای سال ۶۹۴ هجری قمری است، حدیث اول و دوم را بلاواسطه از عبدالله بن عباس که متوفای سال ۶۸ هجری قمری است و حدیث سوم را از عبدالصمد بن علی عباسی که متوفای ۱۸۵ هجری قمری

است، روایت کرده است و بدین جهت هیچ یک از آن‌ها اعتبار و ارزش سندی ندارند.

به همین جهت تعدادی از محدثان و مورخان اهل سنت، مانند ابن حجر هیتمی و سفارینی حنبلی گواهی به ضعف سندی این روایات داده و گفتند: این دسته از اخبار منافات ندارد با احادیثی که دلالت دارند بر این که مهدی از ذریه رسول خدا ﷺ و از فرزند فاطمه زهرا علیها السلام است. به جهت این که احادیثی که در آن آمده مهدی از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام است بیشتر و صحیح‌تر از روایاتی است که دلالت دارد بر این که از فرزندان عباس است. بلکه برخی از حافظان و اعیان امت گفته‌اند احادیثی که دلالت دارند بر این که مهدی از ذریه رسول خدا ﷺ است در حدّ تواتر می‌باشند. همین موجب می‌گردد، دیگر کسی به روایات دیگر نه رجوع کند و نه توجه (ابن حجر هیتمی، ۱۴۱۹: ۳۴؛ سفارینی، ۱۴۰۲ق: ج ۲، ۷۳).

اما از جهت دلالت، روایت اول که دلالت داشت بر این که دوازده تن از اولاد و اعقاب عباس به حکومت می‌رسند، بر فرض صحت سند، ربطی به مسئله مهدویت ندارد و در آن نیامده که آخرین آنان مهدی است. اما روایت دوم و سوم، گرچه در آن‌ها آمده که مهدی از فرزندان عباس است، ولی همان‌گونه که در حدیث عبدالله بن عباس بیان شد، عباس بن عبدالمطلب ممکن است جد مادری حضرت مهدی علیه السلام باشد. به جهت این که برخی از بانوان عباسی با برخی از ائمه اطهار علیهم السلام در طول تاریخ ائمه اطهار علیهم السلام ازدواج کرده‌اند.

در هر صورت، بر فرض صحت دلالت، با احادیث و اخبار متواتره‌ای که دلالت دارند بر این که آن حضرت از نسل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، قابل تعارض نمی‌باشند. از جمله از ابوسعید خدری روایت شد، که گفت من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

لَا يَزَالُ بِكُمْ الْأَمْرُ حَتَّى يُولَدَ فِي الْفِئْتَةِ وَالْجَوْرُ مَنْ لَا يَعْرِفُ غَيْرَهَا حَتَّى

يَمْلَأُ الْأَرْضَ جَوْرًا، فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ يَقُولُ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ (عَزَّوَجَلَّ) رَجُلًا مِثِّيَ وَمِنْ عِثْرَتِي، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَهَا مِنْ كَانَ قَبْلَهُ جَوْرًا؛

همواره وضع شما چنین خواهد بود تا این که در فتنه و جور، کسی متولد گردد که مردم او را نشناسند. آن گاه زمین به گونه ای پُر از جور و ظلم شود، که کسی قادر نخواهد بود نام خدا را ببرد. سپس خداوند عزوجل مردی از من و از عترت من برمی انگیزاند که زمین را سرشار از عدل نماید؛ چنان که دیگران پیش از وی سرشار از ستم کرده بودند (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۵۱۲).

۴. حدیث عبدالله بن عمر

ابن وردی در *در خریده العجائب* بعد از ذکر خروج قحطانی و اختلاف علما در شخصیت وی، از عبدالله بن عمر روایت کرد که مهدی از نسل عباس است:

رجل يخرج من ولد العباس (ابن وردی، ۱۴۲۸ق: ۴۳۶).

و حال آن که وی چند صفحه قبل در ذکر مهدی چنین روایت کرده بود:

ذکر خروج المهدی. قد روی فیہ روایات مختلفه وأخبار عن النبی ﷺ و عن علی و ابن عباس رضی الله عنهم. وأحسن ما جاء فی هذا الباب خبر أبی بکر بن عیاش عن عاصم بن ذر، عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه أن النبی ﷺ قال: لا تذهب الدنيا حتى يأتي على أمتي رجل من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، ليس فيه تواطؤ، اسمه اسمي؛ بیان قیام مهدی. به تحقیق درباره قیام وی روایات گوناگونی نقل شد و اخباری از رسول خدا ﷺ و از علی و ابن عباس روایت گردید. ولی بهترین خبری که در این باب روایت شده، خبرابی بکر بن عیاش از عاصم بن ذر، از عبدالله بن مسعود از رسول خدا ﷺ است که فرمود: دنیا از بین نمی رود تا این که بر اتمم مردی از اهل بیتم می آید که زمین را سرشار از عدل کند، همان گونه که سرشار از جور و ستم شده بود. درباره وی سازش و توافقی بین مردم نیست. نام او نام من است (ابن وردی، ۱۴۲۸ق: ۴۳۴).

به هر روی، حدیث عبدالله بن عمر از جهت سند، همانند احادیث

فوق الذکر مرسل و غیر قابل استناد است. زیرا ابو حفص زین الدین عمر بن مظفر، مکنی به ابن وردی متوفای سال ۷۴۹ هجری قمری از عبدالله بن عمر متوفای سال ۷۳ هجری قمری، خبری را بدون واسطه نقل کرده است. علاوه بر آن، معلوم نیست که قائل روایت چه کسی است؟ از ظاهر آن برمی آید که قول عبدالله بن عمر است، نه قول رسول خدا ﷺ. اما از جهت دلالت، عبدالله بن عمر گفت مردی از فرزندان عباس قیام می کند و این ربطی به قیام و ظهور حضرت حجت ﷺ ندارد. اتفاقاً همین امر به وقوع پیوست و در اواخر خلافت مروانیان برخی از تیره های بنی هاشم به رهبری یکی از عباسیان به نام محمد (معروف به امام) قیام نموده و خلافت امویان را نابود کردند.

بدین جهت، این روایت نه از جهت سند و نه از جهت دلالت هیچ مزاحمتی با احادیث صحیحیه ای که دلالت دارند که حضرت مهدی ﷺ از ذریه رسول خدا ﷺ و از تبار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، ندارد.

۵. حدیث کعب الاحبار

- ابن حماد مروزی از کعب الاحبار روایت نمود:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، عَنْ شَيْخٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَاعِيِّ، عَنْ كَعْبٍ، قَالَ: الْمُهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ (ابن حماد مروزی، ۱۴۱۲ق: ۳۷۳).

جلال الدین سیوطی نیز در الحاشی همین روایت را از کعب روایت کرد (سیوطی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۹۴).

این روایت گرچه از نظر دلالت اشکال کمتری دارد، ولیکن از جهت سند اشکالاتی دارد و بر فرض اگر معارضی هم نداشته باشد، باز هم غیر قابل اعتبار و اعتنا می باشد. به چند اشکال آن اشاره می گردد:

۱. در روایت نیامد که قائل آن چه کسی است؟ آیا کعب از رسول خدا ﷺ روایت کرده، یا آن که خودش چنین چیزی به یزید بن ولید خزاعی گفته است.

اگر از رسول خدا ﷺ بوده، پس چرا نام مبارکش نیامده است و اگر از خود کعب الاحبار بوده، گفتار وی یک نظر شخصی است و برای دیگران حجتی ندارد.

۲. این روایت، منقطع است. چون بین ولید و یزید بن ولید خزاعی نام شخص شناخته شده‌ای ذکر نگردیده و تنها به نام غیر مشخص و مبهم «شیخ» بسنده شده است. مفهومش آن است که ولید از پیرمردی و یا از عالمی و او از یزید بن ولید روایت کرده است. فریقین (شیعه و اهل سنت) اتفاق دارند که حدیث منقطع حجت ندارد (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق: ج ۳، ۲۶۹). علاوه بر آن، فرد مورد نظر مجهول است. یعنی هیچ یک از رجال نویسان و مورخان در توثیق و یا تضعیف وی چیزی بیان نکرده‌اند. حکم حدیث منقطع و مجهول، حکم حدیث مرفوع و مرسل را دارد.

۳. مبدأ اصلی راویان این حدیث کعب الاحبار است، که وضع حدیث و کذابت و نفاق وی بر کسی پوشیده نیست. وی با آن که ۳۲ سال پیش از هجرت نبوی تولد یافته و اخبار پیامبر خدا ﷺ و دعوت آن حضرت از مردم به اسلام را دریافته بود، با این حال به دین اسلام نگروید و هم چنان بردین خود (یهودیت) باقی مانده بود. او از علمای یهود در منطقه یمن محسوب می‌شد. ولی در خلافت عمر بن خطاب مسلمان شد و به خاطر بهره‌مندی از دانایی و داشتن اطلاعات دین یهود و آموختن اسلام از پیروان خلفای دوم و سوم، خیلی زود در دستگاه حکومت منزلت یافت و حتی راوی احادیث پیامبر خدا ﷺ شد. به گونه‌ای که احادیث آن حضرت را بلاواسطه نقل می‌کرد. وی پس از عمر بن خطاب، از حمایت عثمان بن عفان و معاویه بن ابی سفیان بهره‌مند گردید و با جعل احادیث کذب در تأیید خلفا، در نزد آنان تقرب یافت (محمود ابوریه، ۱۳۷۷ق: ۱۵۲). ولیکن به خاطر دروغ‌گویی و جعل احادیث بی‌شمار، مغضوب صحابه کباری چون امام علی بن ابی طالب علیه السلام، عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و امثال آنان قرار گرفت (جناتی

شاهرودی، بی تا: ۱۵۲).

درباره کعب الاحبار روایتی از امام محمدباقر علیه السلام نقل شده که آن حضرت وی را به صراحت دروغگو دانست:

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ كُنْتُ قَاعِداً إِلَى جَنْبِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ مُحْتَبٌ مُسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّ النَّظَرَ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ فَجَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ بَجِيلَةَ يُقَالُ لَهُ عَاصِمٌ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ لِأَيِّ جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ كَعْبَ الْأَخْبَارِ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْكَعْبَةَ تَسْجُدُ لِبَيْتِ الْمُقَدَّسِ فِي كُلِّ عُدَاةٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَمَا تَقُولُ فِيمَا قَالَ كَعْبٌ؟ فَقَالَ: صَدَقَ الْقَوْلُ مَا قَالَ كَعْبٌ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام كَذَبْتَ وَكَذَبَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ مَعَكَ. وَ غَضِبَ. قَالَ زُرَّارَةُ: مَا رَأَيْتُهُ اسْتَقْبَلَ أَحَدًا يَقُولُ كَذَبْتَ غَيْرَهُ... (كليني، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ۲۳۹)؛

زراره می گوید: خدمت امام محمدباقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودم و ایشان خود را جمع کرده، مقابل کعبه نشسته بودند. بعد امام علیه السلام به من فرمود: نظریه کعبه عبادت است. در این بین شخصی از بجيله به نام عاصم بن عمر خدمت امام آمد و عرض کرد: کعب الاحبار می گوید: کعبه هر روز به بیت المقدس سجده می کند. امام علیه السلام فرمود: نظرتو در مورد آن چه او می گوید چیست؟ عاصم گفت: آن چه کعب گفته درست است. امام علیه السلام فرمود: تو و او هر دو دروغگو هستید. امام محمدباقر علیه السلام عصبانی شد. زراره می گوید: در مدتی که با امام محمدباقر علیه السلام بودم هیچ گاه ندیده بودم با کسی این طور برخورد کند.

علاوه بر پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام، تعدادی از علمای اهل سنت نیز وی را تکذیب و تضعیف نموده و روایات وی را بی اساس دانستند. از جمله در تفسیر یحیی بن سلام (متوفای ۲۰۰ق) درباره تکذیب کعب توسط عبدالله بن مسعود آمده:

أَخْبَرَنِي صَاحِبُ لِي، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

مَسْعُودٌ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَيْهِ فَرَأَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ قَدِمْتَ؟ قَالَ: مِنَ الشَّامِ، قَالَ: فَكُنْ لَقِيتَ؟ قَالَ: لَقِيتُ فُلَانًا وَ فُلَانًا، قَالَ: وَلَقِيتُ كَعْبَ الْأَخْبَارِ، قَالَ: فَمَا حَدَّثَكَ؟ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّ السَّمَوَاتِ تَدُورُ عَلَى مَنْكِبِي مَلِكٍ، قَالَ: لَيْتَكَ أَفْتَدَيْتَ مَنْ لَقِيتَ إِيَّاهُ بِرَأْسِكَ وَ رَحْلِكَ، كَذَبَ كَعْبٌ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (فاطر: ۴۱) (ابن سلام تیمی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ۷۹۶)؛

... عبدالله بن مسعود گفت: مردی به نزد وی آمد که اثر سفر بر او باقی بود. از او پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از شام. پرسید: در شام چه کسانی را دیدار نمودی؟ گفت: فلانی و فلانی را. پرسید: آیا کعب الاخبار را هم دیدی؟ گفت: آری او را نیز دیدم. پرسید: به تو چه گفت؟ گفت: او به من می‌گفت آسمان‌ها بر دو شانه فرشته‌ای در حال چرخش است. عبدالله بن مسعود (به استهزاء) گفت: ای کاش تو مرکب و توشه خود را فدای کسی می‌نمودی که تو را به سوی وی رهنمون نمود. کعب دروغ می‌گوید. همانا خدای متعال فرمود: همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگه نمی‌دارد؛ اوست بر دبار آمرزنده.

هم‌چنین ابن جریر طبری روایت کرد: هنگامی که ابوذر غفاری از ریزه به مدینه آمد و در نزد عثمان بن عفان کعب الاخبار را دید، که درباره نحوه پرداخت زکات نظر می‌دهد و عثمان و دیگران گوش می‌کنند، ابوذر وی را از اظهار نظر در مسائل شرعی بازداشت و چون او با ابوذر در این مسئله مشاجره کرد، ابوذر خشمگین شد و با چوب دستی خویش بر سرش زد و سرش را شکست و به وی گفت:

یا ابن الیهودیة ما أنت و ما ههنا؟ و الله لتسمعن منی أو لادخل علیک؛ ای پسرزن یهودی تو را چه رسد به این حرف‌ها؟ به خدا سوگند آن‌چه را گفتم می‌شنوی (و تفسیر دیگری از دین نمی‌کنی) یا این‌که بر تو خواهم نواخت (ابن جریر طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۳، ۳۳۶).

محمود ابوریه به نقل از ابن کثیر درباره کعب گفت:

إنَّه كان بركان الخرافات واجزم بكذبه، بل لا اثنى بايمانه (محمود ابوریه،
۱۳۷۷ق: ۱۴۷)؛

او کوه آشفشان خرافات بوده و من به کذابیت وی قطع دارم. بلکه
به ایمان وی اعتماد ندارم.

هم چنین در فرازی دیگر این کتاب درباره کعب الاحبار و وهب بن منبه
گفت:

إنَّ شَرَّ رَوَاةِ هَذِهِ الاسرائیلیات، او اشدَّهم تلبیسا و خداعا للمسلمین
هذان الرجلان (محمود ابوریه، ۱۳۷۷ق: ۱۴۷)؛

به راستی بدترین راویان اسرائیلیات، یا شدیدترین آنان در
تلبیس (باطل به جای حق) و فریب مسلمانان، این دو نفرند.

ابن ابی الحدید نیز درباره شخصیت وی گفت:

وروی جماعة من أهل السیران علیاً عليه السلام كان يقول عن كعب الأحمار:
إنه لكذاب. و كان كعب منحرفاً عن علی عليه السلام (ابن ابی الحدید، بی تا:
ج ۴، ۷۷)؛

گروه بزرگی از سیره نویسان از امام علی عليه السلام روایت کرده اند که وی
می فرمود: کعب دروغ گواست. کعب از امام علی عليه السلام منحرف بود.

بی تردید نقل روایت نبوی صلى الله عليه وآله وسلم از چنین فردی که صحابه کبار، هم چون
امیرمؤمنان عليه السلام تصریح بر کذابیت وی نموده اند، هیچ گونه ارزش و اعتباری
ندارد.

به همین جهت شیخ البانی (شیخ الشیوخ و هابیان) به نقل از ابن کثیر
درباره دروغ پردازی های کعب و تأثیرپذیری عمر بن خطاب از وی و اثرگذاری
سوء افکار و اقوال وی در آثار مسلمین گفت:

وهذه الأقوال - والله أعلم - كلها مأخوذة عن كعب الأحمار، فإنه لما
أسلم في الدولة العمرية جعل يحدث عمر رضی الله عنه عن كتب

قدیمة، فریما استمع له عمر رضی الله عنه فترخص الناس فی استماع ما عنده و نقلوا ما عنده منها و سمیتها، و لیس لهذه الأمة و الله أعلم حاجة إلى حرف واحد مما عنده (البانی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۵۰۷)؛

تمام این اقوال (خدا بهتری داند) از کعب الاحبار گرفته شد. وی در دولت عمری مسلمان شد و برای عمر بن خطاب از کتاب های قدیم سخن می گفت و عمر چه بسا از او می شنید و به مسلمانان رخصت می داد که از او بشنوند، از او نقل کنند و از وی نام ببرند. در حالی که برای این امت که خدا بهتری داند، نیازی به یک حرف از آن چه که وی نقل شده نیست.

ب) عدم تعارض با احادیث صحیح

در منابع دیگر فریقین احادیث متواتر فراوانی وجود دارد که در آن ها تصریح شده به این که مهدی موعود علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام است و یا از نسل فاطمه زهرا علیها السلام است. این احادیث به اقرار و اذعان شیعه و اهل سنت صحیح السند و صریح المدلول می باشند. از باب نمونه، ابن حماد مروزی که در کتاب *الفتن* روایتی دال بر این که مهدی از نسل عباس است نقل نموده، در همان کتاب بابی با عنوان «نسبة المهدی» دارد، که در آن ۳۸ حدیث درباره نسب امام مهدی علیه السلام روایت نموده است. غالب آن ها صراحت و یا ظهور و یا حداقل دلالت دارند بر این که مهدی از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از ذریه حضرت فاطمه علیها السلام، از اعقاب امام حسین علیه السلام و یا از اهل بیت و عترت و امثال ذلک است. تنها سه روایت آن گویای این است که عمر بن عبدالعزیز، مهدی است و تنها یک روایت می گوید وی فرزند عباس است. ابن حماد بیش از ۳۰ حدیث که دلالت دارند بر این که حضرت مهدی علیه السلام از نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، نقل کرده است و از بین آن ها یک حدیث دلالت دارد که وی از نسل عباس بن مطلب است و آن هم از جهت سند، بی اعتبار است. آیا این روایت می تواند با ۳۰ روایت دیگر که مشکل سندی نداشته و یا اگر داشته باشند، بسیار کمتر از

آن یک روایت است، برابری کند؟

روایات ادعایی ذکر شده، معارض و متضاد احادیث صحیحہ محسوب نمی شوند. بدین جهت روایات فوق الذکر (حدیث عثمان، عمار یاسر، ابن عباس، ابن عمرو و کعب الاحبار) توان برابری با احادیث صحیح را ندارند و طبعاً از حجیت ساقط می باشند.

در این جا لازم است به چند روایت از معاریف و فحول اهل سنت درباره نسب حضرت مهدی علیه السلام اشاره گردد، که دلالت دارند بر این که وی از نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و این، همان نظر شیعیان است:

۱. احمد بن حنبل:

حَدَّثَنَا فَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ حَدَّثَنَا يَاسِيْنُ الْعُجْلِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: الْمُهَدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ. يَصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ (ابن حنبل شیبانی، ۴۲۱ ق: ج ۲، ۱۱۶)؛

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نمود: مهدی از ما اهل بیت است. خدا (امر) او را در شبی اصلاح خواهد کرد.

۲. ابن ماجه قزوینی:

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الْحَفَرِيُّ حَدَّثَنَا يَاسِيْنُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: الْمُهَدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ (ابن ماجه قزوینی، بی تا: ج ۱۲، ۲۵۵)؛

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نمود: مهدی از ما اهل بیت است. خدا (امر) او را در شبی اصلاح خواهد کرد.

۳. ابوداود:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ حَدَّثَنَا أَبُو الْمَلِيحِ الْحَسَنُ بْنُ عُمرَ عَنْ زِيَادِ بْنِ يَبَانَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ نَفِيلٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ

المُسَيَّبِ عَنْ أَمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «الْمُهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مَنْ وَلَدَ فَاطِمَةَ» (ابن داود، بی تا؛ ج ۴، ۱۷۴، ح ۴۲۸۶)؛
 ام سلمه (رض) گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: مهدی از عثرت من، از فرزندان فاطمه است.

۴. حاکم نیشابوری:

حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الصَّغَانِي، ثنا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ الْكِلَابِي، ثنا عُمَرَانُ الْقَطَّانُ، ثنا قَتَادَةُ، عَنْ أَبِي نَصْرَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمُهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَشْمُ الْأَنْفِ أَقْنَى أَجْلِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا...» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق: ج ۴، ۶۰۰)؛

ابوسعید (رض) گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی از ما اهل بیت ﷺ است. بینی زیبا و باریک و چهره‌ای تابناک دارد. زمین را از قسط و عدل سرشار می‌کند، همان‌گونه که از جور و ستم سرشار شده بود.

تعداد دیگری از علمای اهل سنت به همین مضامین و با عبارت مختلف روایاتی نقل کرده‌اند، که به خاطر اجتناب از اطاله کلام، به آدرس منابع آنان بسنده می‌شود. مانند: بزاز، ۲۰۰۹م: ج ۱، ۳۹۰؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۱۰۳؛ ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۹ق: ۳۴؛ سفارینی، ۱۴۰۲ق: ج ۲، ۷۳.

به هر روی، این شبهه که حضرت مهدی ﷺ از نسل عباس بن عبدالمطلب است، از اساس بی پایه و دروغ است و علمای اسلام (اعم از شیعه و اهل سنت) بر ابطال آن اجماع دارند و تنها یک عده معلوم الحال برای ایجاد تزلزل در باورهای مؤمنان و مهدی باوران و ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین، چنین گفتار مزورانه‌ای را تحت عنوان حدیث مطرح و منتشر می‌کنند.

شبهه دوم: از نسل امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)

اعتقاد شیعه امامیه براین است که حضرت مهدی (علیه السلام) از نسل امام حسین (علیه السلام) است. ولی مسلمانان غیر شیعه امامیه، دیدگاه واحدی ندارند. برخی معتقدند که آن حضرت از نسل امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) است، برخی توقف کرده و امرش را به خدا سپردند و برخی دیگر نظری مانند شیعه امامیه دارند، که وی را از نسل امام حسین (علیه السلام) می‌دانند (بکاء موسوی، ۱۹۹۹م: ۴۲).

دیدگاه سوم آنان که با دیدگاه شیعیان تطابق دارد، نیاز به بحث و بررسی ندارد. هم‌چنین دیدگاه دوم آنان که در آن متوقف شده و امرش را به خدا سپردند، به تدریج در حال کم شدن قائلین آن است. بدین لحاظ در این مقال مورد نقد و بررسی قرار نمی‌گیرد. اما دیدگاه اول آنان، که مع‌الاسف موجب اختلاف و دودستگی بین اهل سنت شده، نیاز به نقد و بررسی دارد، تا صحت و سقم آن روشن گردد.

این شبهه نیز از دو منظر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد: یکی از جهت سند و دلالت و دیگری از جهت تعارض با اخبار و احادیث صحیح.

الف) بررسی روایات

مستند این گفتار که حضرت مهدی (علیه السلام) از نسل امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) است، نه از نسل امام حسین (علیه السلام)، سه حدیث ذیل است:

۱. حدیث ابن حماد مروزی در الفتن:

حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ عَنِ ابْنِ عِيَّاشٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمَى النَّبِيُّ ﷺ الْحَسَنَ سَيِّدًا، وَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّكُمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا (ابن حماد مروزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۳۷۴).

حدیث فوق را علاوه بر ابن حماد، بسیاری از علمای اهل سنت از طریق

وی نقل نمودند.

ولیکن این حدیث از جهت سند مشکل اساسی دارد و از چند جهت مجهول و مقطوع می‌باشد:

اول، واسطه بین ابن حماد مروزی و ابن عیاش است، که به گفته ابن حماد چند نفر «غیر واحد» بوده‌اند، ولیکن وی نام هیچ یک از آنان را مشخص نکرده است.

دوم، بین محدثین شیعه و اهل سنت چند نفر با نام ابن عیاش معروف شده‌اند: یکی ابوسهل کثیر بن عیاش قطان (تفرشی، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ۲۷۹)، دومی عبیدالله بن حسن، مکنی به ابوعیاش است (خویی، بی‌تا: ج ۱۲، ۷۵)، سومی ابن عیاش سلمی سمرقندی، که نامش محمد بن مسعود بن محمد بود (تفرشی، ۱۴۱۸ق: ج ۴، ۳۲۱) و چهارمی احمد بن محمد جوهری، معروف به ابن عیاش است (سبحانی تبریزی، بی‌تا: ج ۵، ۵۵). چون ابن حماد مروزی واسطه بین خود و ابن عیاش را حذف کرده، معلوم نیست کدام یک از آنان بوده است. بدین جهت مجهول می‌باشد.

علاوه بر آن، مراد از کلمه «غیر واحد» که به معنای چند نفر است، افراد در طول یکدیگرند. (یعنی زید از عمرو، وی از بکرووی از ابن عیاش)، نه در عرض هم (یعنی مثلاً زید، عمرو و بکر از ابن عیاش روایت کرده باشند). بدین جهت معلوم می‌گردد چند نفر در سلسله این روایت مجهول می‌باشند، نه یک نفر، یا یک طبقه.

سوم، واسطه بین ابن عیاش و محمد بن جعفر است، که با لفظ «عمن حدّثه» آمده و مشخص نیست آن فرد کیست.

بدین جهت، کسی که ابن عیاش از او روایت نموده و کسی که از ابن عیاش روایت کرده، در دو طرف مجهول و نامعلوم می‌باشند. بدین لحاظ این حدیث هم مجهول است و هم مقطوع. حدیثی که چنین وضعیتی داشته

باشد، نزد فریقین ارزش و اعتبار سندی ندارد.

۲. حدیث ابی داود در السنن:

قَالَ أَبُو دَاوُدَ حَدَّثْتُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي قَيْسٍ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَنَظَرَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ النَّبِيُّ ﷺ وَسَيُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يَسْمَى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يَشْبَهُهُ فِي الْخُلُقِ وَلَا يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ ثُمَّ ذَكَرَ قِصَّةَ يُونُسَ الْأَرْضِ عَدْلًا (ابوداود، بی تا: ج ۴، ۱۷۷، ۴۲۹۲).

شایان ذکر است، این حدیث نه در سنن ترمذی آمده و نه در سنن نسائی.

بسیاری از محشین کتب حدیثی نیز به این امر اشاره کرده اند.

شاهد براین قول آن است که سیوطی در *الحاوی*، این قول را از عبدالغافر فارسی در *مجمع الغرائب*، ابن جوزی در *غریب الحديث* و ابن اثیر در *البدایة و النهایة* نقل کرده، ولی هیچ اشاره‌ای به نقل از سنن ترمذی و نسائی ننموده است (سیوطی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۱۰۲).

به هر صورت، مستند اصلی فائلین به این که مهدی منتظر علیه السلام از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است، همین حدیث است. ولیکن این حدیث نیز از جهت سند مقطوع و مجهول است و بدین جهت اعتباری ندارد. زیرا وقتی ابوداود می‌گوید برای من از طریق هارون بن مغیره این حدیث نقل شده، مفهومش آن است که خودش از هارون بن مغیره نشنیده است. چنین امری بیانگر ارسال و عدم اتصال سند روایت بوده و مشخص نیست چه کسی از هارون بن مغیره این روایت را برای ابوداود نقل نموده است. ثانیاً ثابت نیست که ابواسحاق سبیبی از امام امیرمؤمنان علیه السلام مباشرتاً چنین حدیثی را شنیده و نقل کرده باشد. زیرا آن حضرت در سال ۴۰ هجری قمری به شهادت رسید و ابواسحاق بنابر نقلی در شب شهادت امیرمؤمنان علیه السلام (حائری مازندرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۱۳۵؛ محدث نوری، ۱۴۱۷ق: ج ۸، ۲۵۱). و به نقلی دیگر در سه سال مانده به

قتل عثمان بن عفان به دنیا آمد (تقفی کوفی، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۴۴۲). در صورت اول شنیدن حدیث از آن حضرت برای وی غیرممکن بود ولی در صورت دوم وی در هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام هفت، هشت ساله بود. چگونه در چنین سن و سالی می توانست از آن حضرت بلاواسطه نقل حدیث کرده باشد؟ بدین جهت محیی الدین نووی درباره اش گفت:

ورأى على بن أبي طالب عليه السلام، وأسامة بن زيد، والمغيرة بن شعبة، ولم يصح له سماع منهم (نووی، بی تا: ج ۳، ۳۹).

لازم به ذکر است که در سنن ابی داود، هرگاه ابواسحاق سبیعی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل حدیث می کند، یک یا دو واسطه بین آن دو وجود دارد و حدیثی نیست که وی بلاواسطه از آن حضرت روایت نموده باشد، مگر همین حدیث. بدین جهت واسطه ای در بین بوده که ابواسحاق و یا راویان بعدی آن را حذف کرده اند و چون آن واسطه معلوم و مشخص نیست، اعتباری برای حدیث نمی ماند.

جالب توجه است، برخی از علمای اهل سنت نیز حدیث فوق را ضعیف دانسته اند. به عنوان نمونه، شیخ ناصرالدین آلبنی که از علمای مورد اعتماد وهابیون معاصر است، این حدیث را در ذیل احادیث ضعیف آورد و علتش را از قول خطابی چنین بیان کرد: این حدیث منقطع است. چون ابواسحاق سبیعی حضرت علی علیه السلام را در حد دیدن درک کرده بود. ابوداود نیز در این حدیث گفت:

از جانب هارون بن مغیره به من حدیث شد. من (یعنی شیخ آلبنی) می گویم: پس کسی که حدیث را برای ابوداود نقل کرده (یعنی شیخ و استاد او) در این جا نام برده نشده است. پس آن شخص مجهول است. علاوه بر این، ابواسحاق (در اواخر عمرش) دچار زوال عقل شده بود. دیگر این که شعیب بن خالد که از ابواسحاق روایت نموده، در هیچ جا دیده نشده که قبل از زوال عقل

وی از او روایت کرده باشد (آلبانی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۳، ۱۰۹۶).

عبدالمحسن بن حمد العباد البدر نیز که از اعلام وهابیان است، در علت ضعف حدیث ابوداود گفت: این حدیث از دو جهت صدر و ذیل انقطاع دارد: از جهت ذیل به خاطر این که شیخ و استادی که این حدیث را برای ابوداود روایت نموده، وجود ندارد (نامش ذکر نشده). چون وی گفت: بر من حدیث شد. بدین جهت منقطع است. امرثانی در صدر حدیث است که ابواسحاق حضرت علی علیه السلام را درک نکرده بود. پس از جهت صدر و از جهت ذیل انقطاع دارد. این سخن ثابتی نیست (عبدالمحسن بن حمد، بی تا: نوار صوتی ۴۸۱، ۲۳).

علاوه بر همه این ها، ممکن است در نقل حدیث تصحیف شده باشد. یعنی کلمه «ابنه الحسن» در نسخه ای به جای «ابنه الحسین» کتابت شده باشد، به ویژه در رسم الخط کوفی که فاقد نقطه بوده و احادیث با این رسم الخط نگارش شده اند. هم چنین ممکن است طرفداران بنی الحسن در عصر قیام فرزندان عبدالله بن حسن مثنی به طور عمد چنین تصحیفی را مرتکب شده باشند. علاوه بر این ها، امکان تصحیف روایات توسط تکفیری ها نیز دور از انتظار نیست. آنان به بهانه تحقیق و تصحیح منابع روایی گذشتگان، برخی از احادیثی را که در فضایل اهل بیت علیهم السلام است در چاپ های بعدی حذف و یا در آن ها دست کاری می کنند. به عنوان مثال، شمس الدین جزری شافعی (متوفای ۸۸۳ق) درباره حدیث امیرمؤمنان علیه السلام در خصوص جدّ امام مهدی علیه السلام گفت:

والأصح انه من ذرية الحسين بن علي، لنص أمير المؤمنين علي على ذلك، فيما أخبرنا به شيخنا المسند رحلة زمانه عمر بن الحسن الرقي قراءة عليه... سپس همان روایت ابی داود را نقل کرد (جزری دمشق شافعی، ۱۳۲۴ق: ۴۹).

کتابی که این مطلب را آورده *اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب*، تالیف شمس الدین محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی است، که در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در چاپخانه امیریه مکه معظمه با هزینه حاج عمر مسیمتی و شیخ احمد مکی چاپ و نشر یافته است و هم‌اینک در کتابخانه محقق طباطبایی در شهر مقدس قم موجود است. ولیکن بعدها در سال ۱۳۸۳ هجری قمری این کتاب توسط علی احمد عبدالعال طهطاوی مورد تحقیق و تصحیح و چاپ قرار گرفت و طبق روال تکفیریان، این روایت را نیز تصحیف و به جای «ابنه الحسین»، نگاشت: «ابنه الحسن».

مورد دیگر، گفتار ابن عربی (متوفای ۶۳۸ ق) است که درباره امام مهدی علیه السلام نظرش بر این بود که آن حضرت از نسل امام حسین علیه السلام است، ولیکن مخالفان اهل بیت علیهم السلام در نسخه برداری از کتاب وی، امانتداری رارعايت نکرده و به جای کلمه «جده الحسین بن علی»، نوشته‌اند «جده الحسن بن علی» و نوشته‌اش را بدین‌گونه درآوردند:

اعلم أیدنا الله إن الله خليفة يخرج وقد امتلأت الأرض جوراً وظلماً
فیملؤها قسطاً وعدلاً، لو لم یبق من الدنيا إلا یوم واحد طول الله ذلك
الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة،
یواطیء اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله، جده الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام
بیایع بین الرکن والمقام... (ابن عربی، بی‌تا: ج ۵، ۳۵۸)؛

بدان، خدای متعالی تأیید کند ما را. همانا برای خدا خلیفه‌ای است که خروج می‌کند، در حالی که زمین را جور و ستم فرا گرفته باشد. پس زمین را از قسط و عدل سرشار می‌کند. اگر از دنیا باقی نماند جز یک روز، خدای متعال همان روز را طولانی می‌کند، تا این که بیاید این خلیفه، که از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله، از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام است. نامش همان نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که با وی بین رکن و مقام بیعت می‌گردد...

و حال آن که عبد الوهاب بن احمد بن علی الحنفی شعرانی (متوفای ۹۷۳ق)، که نسب او به محمد حنفیه می‌رسد و از فقها و عرفای عصر خویش بوده و تالیفات فراوان دارد، در یکی از تألیفات خویش به نام *اليواقيت والجواهر* که خلاصه فتوحات مکیه است، این مطلب ابن عربی را بدین گونه نقل کرده است:

واعلموا انه لا بد من خروج المهدي عليه السلام لكن لا يخرج حتى تمتلئ الأرض جوراً وظلماً فيملؤها قسطاً وعدلاً، ولو لم يكن من الدنيا إلا يوم واحد طول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي ذلك الخليفة وهو من عترة رسول الله صلى الله عليه وآله من ولد فاطمة رضي الله عنها، جده الحسين بن علي بن ابي طالب والدة حسن العسكري ابن الإمام علي النقي (بالتون) ابن محمد التقي (بالتاء) ابن الإمام علي الرضا ابن الإمام موسى الكاظم ابن الإمام جعفر الصادق ابن الإمام محمد الباقر ابن الإمام زين العابدين ابن الإمام الحسين ابن الإمام علي بن ابي طالب عليه السلام (شعرانی، بی تا: ج ۲، ۵۶۲)؛

بدان، گریزی از خروج مهدی عليه السلام نیست. ولیکن خروج نمی‌کند تا این که زمین را جور و ستم فرا گرفته باشد. پس وی زمین را از قسط و عدل سرشار می‌نماید. اگر برای دنیا جز یک روز نباشد، همان روز را خدای متعال چنان طولانی می‌کند، تا این که آن خلیفه بیاید، که از عترة رسول خدا صلى الله عليه وآله و از اولاد فاطمه زهرا عليها السلام است. جد وی حسین بن علی بن ابي طالب عليه السلام است و پدرش حسن عسکری، فرزند امام علی النقی، فرزند امام محمد تقی، فرزند امام رضا، فرزند امام موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابي طالب عليه السلام است.

قابل توجه است که شعرانی نسخه خطی فتوحات مکیه را در دست داشته و آن گونه که در متن اصلی آن آمده بود، نقل کرده است.

از این نمونه در منابع اهل سنت کم نیست و با جست و جوی بیشتر می‌توان

موارد فراوان تری پیدا نمود.

به هر روی، از این نمونه‌ها دانسته می‌شود که در حدیث ابواسحاق سبعی تحریف و یا تصحیف واقع شده و در اصل «جده الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)» است، همان‌گونه که از برخی علمای اهل سنت (مانند جزری شافعی، ابن عربی و حنفی شعرانی) آمده است.

۳. حدیث تمام رازی در الفوائد:

أخبر أبو علي الحسن بن حبيب، ثنا حجاج بن الريان في سنة أربع وستين ومئتين وفيها مات ولم أسمع من غيره، ثنا الوليد بن مسلم، ثنا ابن لهيعة عن أبي قبيل، عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال: يخرج رجل من ولد حسن من قبل المشرق لو استقبل به الجبال لهدّها فلا تجد فيها طريق (تمام رازی، ۱۴۱۲ق: ج ۲، ۳۹، ح ۱۱۴۷).

این حدیث نیز از جهت سند معتبر نیست. به جهت این که اولاً عبارت فوق، حدیث محسوب نمی‌گردد. زیرا به پیامبر خدا ﷺ و یا به امام معصوم (علیه السلام) نسبت داده نشد و ظاهر آن دلالت دارد که قول عبدالله بن عمرو بن عاص است که سندیت ندارد. ثانیاً وجود افرادی چون ابن لهیعه و عبدالله بن عمرو بن عاص بهترین دلیل بر عدم وثوق به این حدیث است. زیرا ابن لهیعه را بسیاری از رجال شناسان اهل سنت تضعیف نمودند. ابن حجر در فتح الباری به مناسبت ذکر حدیثی که یکی از راویان آن ابن لهیعه بود، گفت:

در این روایت ابن لهیعه است و او ضعیف است (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق: ج ۶، ۲۰۱).

در جای دیگر گفت:

پس مدار این روایت بر ابن لهیعه است و او ضعیف است (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹ق: ج ۶، ۴۴۰).

ذهبی نیز درباره اش گفت:

ابن لهیعه ضعیف الحدیث است (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ج ۳، ۷۹).

یکی از شارحان سنن ابی داود نیز گفت:
در این حدیث ابن لهیعه است و او ضعیف است (عظیم آبادی،
بی تا: ج ۱، ۴۰۹).

عبدالرؤف مناوی نیز درباره اش گفت:
من می گویم در این روایت ابن لهیعه است و در او ضعف است
(مناوی قاهری، ۱۳۵۶ق: ج ۲، ۴۵۱).

اما عبدالله بن عمرو بن عاص در جنگ صفین به مانند پدرش عمرو بن
عاص در برابر امام مسلمین حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام و در سپاه
معاویه بن ابی سفیان قرار داشت. ابن عساکر در این مورد گفت:
عبدالله بن عمرو بن عاص در جنگ صفین در بخش میمنه سپاه
معاویه بود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۱۸۲۶).

ابن اثیر نیز درباره وی گفت:

او در فتح شام به همراه پدرش عمرو بن عاص حضور داشت و در
جنگ یرموک پرچم پدرش در دست او بود. هم چنین با پدرش در
جنگ صفین حضور یافت و در بخش میمنه سپاه معاویه قرار
داشت (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۱۵۷).

بنابر نقل ابن اثیر، روزی عبدالله بن عمرو بن عاص با صدای بلند در
مسجد النبی و در جمع برخی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام حسین علیه السلام
گفت: وی «أحب أهل الأرض إلى أهل السماء» است. این خبر به امام
حسین علیه السلام رسید و آن حضرت روز بعد به مسجد النبی رفت و همان افراد و
عبدالله بن عمرو را دید و به وی فرمود: ای عبدالله آیا دانستی که من بهترین
بنده خدا در روی زمینم؟ عبدالله بن عمرو گفت: قسم به پرورگار کعبه
همین گونه است. امام حسین علیه السلام فرمود: اگر این گونه است، پس چه چیزی تورا
و داشت که با من و پدرم در صفین بجنگی؟ سوگند به خدای متعال پدرم
بهتر از من بوده است (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۱۵۷). امام حسین علیه السلام با

این گفتار و رفتار خود، علاوه بر توبیخ عبدالله بن عمرو بن عاص به خاطر حضور در سپاه نفاق، چهره منافقانه و مزورانه وی را نیز در بین صحابه رسول خدا ﷺ بر ملا نمود.

از نقل مورخان اهل سنت در بسیاری از منابع تاریخی به وضوح دانسته می‌شود که وی از عوامل و حاکمان حکومت جائزانه معاویه بوده و در سرکوب مؤمنان و مخالفان معاویه در کوفه و مصر نقش به سزایی داشته است (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۱۱۰ و ۱۱۴).

بی‌تردید روایت چنین فردی ارزش و اعتباری ندارد. ذهبی در میزان الاعتدال بعد از نقل روایت فوق گفت:

هذا موقوف. وهو منكر (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۱، ۴۶۲).

علاوه بر همه اینها، ممکن است در این حدیث نیز کلمه «ولد حسن» تصحیف شده باشد و در اصل «ولد حسین» بوده، همان‌گونه که در الفتن مروزی آمده:

از فرزندان حسین مردی قیام می‌کند که اگر کوه‌های سربه فلک کشیده در برابرش قرار گیرند، آن‌ها را منهدم و در بین آن‌ها راهی برای خود پیدا می‌کند (ابن حماد مروزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۲۳۰).

وی در جای دیگر همین حدیث را از عبدالله بن عمرو بن عاص بدین‌گونه روایت کرد:

حدثنا الوليد ورشدین عن ابن لهيعة عن أبي قبيل عن عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما قال: يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق ولو استقبلته الجبال لهدمها واتخذ فيها طرقا (ابن حماد مروزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۲۲۹).

بنابراین، هیچ یک از احادیثی که ادعا شده دلالت دارند که حضرت مهدی ﷺ از فرزندان امام حسن مجتبی ﷺ می‌باشد، سندشان صحیح و یا

حد اقل موثق نمی باشد. بدین جهت ارزش و اعتباری نزد عامه مسلمین (شیعه و اهل سنت) ندارند.

جالب توجه است برخی از وهابیان معاصر، با این که حدیث نبوی «ان المهدی من ولد الحسن بن علی» را ضعیف می دانند، با این حال به خاطر عناد و دشمنی با پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام و فاصله گرفتن با تفکر تقریبی (بین شیعه و اهل سنت)، این قول را قول مشهور اهل سنت می دانند. عبدالمحسن بن حمد العباد البدر که از علمای معروف وهابیان است در پاسخ کسی که از وی پرسید: شیخ عبدالعزیز بن باز ترجیح داد که مهدی از نسل حسن است و در این باره گفت: چون حسن بن علی از خلافت به نفع معاویه کناره گرفت، خداوند تبارک و تعالی مهدی را در نسل وی قرار داده است، آیا این مطلب صحیح است؟

در پاسخ گفت: مشهور نزد اهل سنت آن است که وی از فرزندان حسن است. گفته شد داستان وی شبیه دو فرزند ابراهیم؛ یعنی اسماعیل و اسحاق است. زیرا پیامبران از ذریه اسحاق بودند، ولی پیامبر ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ذریه اسماعیل بود. پس بقای شریعت در پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته است. یعنی پیامبرانی که از نسل اسحاق اند، تعدادشان زیاد بود. ولیکن خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم از نسل اسماعیل است و ولایت و رسالت وی تا انتهای دنیا استمرار می یابد. پس دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی حسن و حسین این گونه اند. خداوند متعال ولایت یا امارت یا خلافت در آخر الزمان را در نسل حسن قرار داده است. چون از نسل امام حسین علیه السلام تعداد زیادی به علم و فضایل دیگر مشهور شده اند، به خلاف نسل حسن. پس آن مردی که در آخر الزمان قیام می کند، خدا او را از فرزندان حسن قرار داده و او مهدی است. بلی، حدیثی که خوانده شد که در آن تصریح شده به این که مهدی از نسل حسن است، این حدیث ضعیف (و بی اعتبار) است، ولیکن مشهور نزد

اهل سنت این چنین است! (عبدالمحسن بن حمد، بی تا: ج ۴۸۱، ۴۲).
 قیاس و گفتار غیر عالمانه این دو عالم وهابی، دقیقاً مقابل حدیث امام
 جعفر صادق علیه السلام است، که در پاسخ مفضل بن عمر که پرسیده بود: ای پسر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از قول خدای متعال که فرمود: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي
 عَقْبِهِ» (زخرف: ۲۷)، آگاه گردان، فرمود: «يَعْنِي بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ، جَعَلَهَا اللَّهُ فِي
 عَقَبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

مفضل دوباره پرسید: چگونه امامت در فرزندان حسین علیه السلام قرار گرفت ولی
 در فرزندان حسن علیه السلام قرار نگرفت، در حالی که هر دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و
 سید جوانان بهشت می باشند؟ فرمود: همانا موسی و هارون دو پیامبر و
 فرستاده خدایند که برادر یکدیگر بودند. در حالی که پیامبری در صُلب هارون
 قرار گرفت، نه در صُلب موسی. برای کسی جایز نیست که بگوید چرا خدا
 چنین کرده است. امامت نیز این چنین است، که خلافتی از جانب خدای
 متعال است. برای کسی جایز نیست که بگوید چرا خدا آن را در صُلب حسین
 قرار داده و در صُلب حسن قرار نداده است. به جهت این که خدا در افعال
 خود حکیم است. نباید از فعل او پرسیده شود. بلکه آنان مورد بازخواست قرار
 می گیرند (صدوق، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۳۰۵).

به هر روی، علاوه بر ضعف سندی، احادیث فوق الذکر از جهت دلالت نیز
 ثابت نمی کنند که حضرت مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام نمی باشد. زیرا
 همان گونه که امام حسین علیه السلام جدّ امام مهدی علیه السلام است، امام حسن مجتبی علیه السلام
 نیز جدّ آن حضرت از طریق مادر می باشد. زیرا امام محمد باقر علیه السلام که جدّ
 اعلای امام مهدی علیه السلام است، از جهت پدر حسینی است و از جهت مادر
 حسنی. شاهد بر این قول احادیث متعددی است که در آن ها امام مهدی علیه السلام
 از نسل امام حسن و امام حسین علیه السلام معرفی شده است. از جمله روایتی که
 مقدسی شافعی از گفتگوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دخترش فاطمه زهرا علیها السلام نقل

نموده است. در بخشی از آن آمده:

و از ما دو سبط این امت اند و آن دو حسن و حسین اند که سید جوانان بهشتند. سوگند به آن کسی که مرا به پیامبری برانگیخت، پدرشان از آن دو بهتر است. ای فاطمه، سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، از حسن و حسین، مهدی این امت می آید. هرگاه دنیا به هرج و مرج برسد و فتنه ها آشکار، راه ها بسته و برخی بر برخی دیگر تجاوز و کبیر بر صغیر رحم نکند، در آن زمان خدا از نسل آن دو کسی را برمی انگیزاند که دیوارهای گمراهی را بازگشایی و قلب هایی که (با گناه) قفل شده بودند، به دین آخرالزمان در می آورد، همان گونه که در اول زمان من آنان را به این دین درآورده ام. اوزمین را از عدل سرشار می کند، همان گونه که از جور و ستم سرشار شده باشد... (مقدسی شافعی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۳۵).

شاهد دیگرش جمله ای است که در زیارت نامه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دختر امام موسی کاظم علیه السلام به روایت امام رضا علیه السلام آمده که به آن حضرت خطاب می گردد:

السلام علیک یا بنت الحسن و الحسین؛

در حالی که وی از جانب پدر حسینی است، ولی از جانب یکی از جد هایش حسنی می باشد.

ب) عدم تعارض با احادیث صحیح

در برابر احادیث ضعیفی که دلالت دارند بر این که امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است، احادیث متواتری در منابع روایی فریقین وجود دارد که به صراحت و یا به ظهور و دلالت، وی را از تبار امام حسین علیه السلام معرفی می کند. این دسته از احادیث را به خاطر قوت سند و صراحت مدلول نمی توان در برابر احادیث ضعیف، مرسل، مجهول و مقطوع قرار داد و گفت که با آنها تعارض دارند. اصلاً تعارضی در بین نیست.

پیامبر خدا ﷺ برای ما خطبه می‌خواند و از رویدادهای آینده خبر می‌داد. سپس فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، همان روز را خدا چنان طولانی می‌کند، تا مردی از فرزندان من که نامش نام من است، برانگیخته شود. در این هنگام سلمان فارسی (رض) برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ، او از کدام فرزند تو است؟ فرمود: او از این فرزند من است. آن حضرت دست خود را روی شانه حسین ﷺ زد.

هم چنین اعمش از ابووائل روایت کرد:

نظر امیرالمؤمنین علی ﷺ إلى الحسين ﷺ، فقال: إن ابني هذا سيد، كما سمّاه رسول الله ﷺ سيدا، وسيخرج الله من صلبه رجلا باسم نبیکم، يشبهه في الخلق والخلق، يخرج على حين غفلة من الناس، وإماتة للحق... (نعمانی، ۱۳۹۷ق: ج ۱، ۲۱۴)؛

امیرمؤمنان حضرت علی ﷺ نگاهی به حسین ﷺ نمود و سپس فرمود: این پسر من آقا است، همان گونه که جدش رسول خدا ﷺ را آقا نامید. به زودی مردی از صلب او قیام می‌کند، که نامش نام پیامبر شما است. در اخلاق و شمائل شبیه پیامبر ﷺ است. هنگامی که مردم در غفلت و حق مرده است، قیام می‌کند.

به هر روی، این شبهه نیز بی‌اساس و فاقد دلیل صحیح می‌باشد و معاندان مکتب اهل بیت علیهم السلام با اغراض خاصی چنین گفتاری را مطرح و منتشر می‌نمایند. ولی علما و دانشمندان بی‌غرض (حتی وهابیان معتدل) چنین شبهاتی را نمی‌پذیرند.

۳. نام پدرش عبدالله، همانم پدر رسول خدا ﷺ

اعتقاد شیعه و بسیاری از علمای اهل سنت بر این است که نام پدر حضرت مهدی ﷺ، امام حسن عسکری ﷺ است. ولی برخی دیگر از اهل سنت، از جمله سلفیان و وهابیان می‌گویند: پدرش همانم پدر حضرت

محمد ﷺ، یعنی عبد اللہ است۔

به عنوان نمونه این تیمیه در این باره گفت:

فالمهدي الذي أخبر به النبي صلى الله تعالى عليه وسلم اسمه محمد بن عبدالله، لا محمد بن الحسن (ابن تيميه، ١٣٢٢ق: ج٢، ١٣٣).

محمد رشید رضا در تفسیر المنار گفت:

أَنَّ أَشْهَرَ الرِّوَايَاتِ فِي اسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ عِنْدَ أَهْلِ السُّنَّةِ، أَنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَفِي رِوَايَةٍ: أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (رشيد رضا، ١٩٩٠م: ج ٩، ٤١٨).

مستند گفتارشان احادیثی است که ادعا شده از رسول خدا ﷺ به این مضمون روایت شده است، که نام مهدی نام من است و نام پدرش نام پدر من است. به همین جهت عثمان بن محمد الخمیسی در کتاب من هو المهدی گفت:

لقد ثبت عن النبي ﷺ في أحاديث كثيرة ذكر المهدي، فمنها ما أخرجه الإمام أبو داود عن رسول الله ﷺ أنه قال: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد، لطوّل الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً من أهل بيتي، يواطىء اسمه اسمي، واسم أبيه اسم أبي، مِلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا (خميس، ت: ١).

اگر این دسته از روایات ادعایی در ترازوی نقد منصفانه قرار گیرند، بی‌پایگی و کذب بودن آن‌ها بر همگان روشن خواهد شد. مهم‌ترین روایات ادعایی عبارتند از:

۱. ابن جوزی در علل المتناهیة:

عن عبدالله بن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ يملك الناس رجل من اهل بيتي، يواطى اسمه اسمي، واسم ابيه اسم ابي، يملأ الارض عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا (ابن جوزى، ١٤٠١ق: ج ٢، ٨٥٥).

۲. ابن حماد مروزی در الفتن:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، وَرَشِيدٌ، عَنْ ابْنِ هُبَيْرَةَ، عَنْ إِسْرَائِيلَ بْنِ عَبَّادٍ، عَنْ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

المَهْدِي اسْمُهُ اسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي (ابن حماد مروزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۳۶۸).

۳. ابن حماد در روایت دیگر گفت:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْيَمَانِ، عَنِ الثَّوْرِيِّ سُفْيَانَ، وَزَائِدَةُ عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: الْمَهْدِيُّ يُوَاطِّئُ اسْمَهُ اسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي (ابن حماد مروزی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۳۶۷).

در این دسته از روایات به نام پدر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تصریح نشده و تنها به این مطلب اشاره شده که نام وی همانند نام پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. اما در برخی دیگر تصریح شده به این که نام پدرش عبدالله است. از باب نمونه، روایتی که ابن حجر هیتمی نقل کرده:

وَأَخْرَجَ ابْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: الْمَهْدِيُّ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، رُبْعَةٌ مَشْرَبٌ بِحَمْرَةٍ، يَفْرَجُ اللَّهُ بِهِ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ كَرْبٍ، وَيَصْرِفُ بَعْدَ كُلِّ جَوْرٍ، ثُمَّ يَلِي الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا سِتَّةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ وَخَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ وَآخِرُ مَنْ غَيْرَهُمْ، ثُمَّ يَمُوتُ فَيَفْسُدُ الزَّمَانُ (ابن حجر هیتمی، ۱۹۹۷: ج ۲، ۶۷۹).

بررسی روایات

تعدادی از روایات فوق الذکر مرسل بوده و آن تعداد که مسند می باشند، در سلسله راویان آن ها افرادی چون زائده و یا رشدین بن سعد مهری و یا هردو وجود دارند که نزد رجالیان شیعه و اهل سنت ضعیف و غیرقابل اعتنا می باشند.

به عنوان نمونه، مزی در تهذیب الکمال از قول احمد بن حنبل گفت:

رشدین بن سعد لیس بیالی عن من روی لکنه رجل صالح. فوثقه هیثم بن خارجة وكان في المجلس فتبسم أبو عبد الله ثم قال لیس به بأس في أحاديث الرقاق وقال حرب بن إسماعيل: سألت أحمد بن حنبل عنه، فضغفه (مزی، ۱۴۰۰ق: ج ۹، ۱۹۱، ردیف ۱۹۱۱)؛

رشدین بن سعد در نقل روایات از دیگران مبالائی نداشت، ولیکن مرد صالحی بود. هیثم بن خارجه وی را توثیق نمود و او در مجلسی بود که ابو عبدالله (احمد بن حنبل) (وقتی که او را دید) تبسم نمود و گفت باکی به او در احادیث ضعیف نیست. حرب بن اسماعیل گفت از ابن حنبل درباره وی پرسیدم. ابن حنبل وی را تضعیف نمود.

هم چنین درباره ابن لهیعه، قول یحیی بن معین را نقل کرد، که گفته بود: لا یکتب حدیثه (مزی، ۱۴۰۰ق: ج ۹، ۱۹۱، ردیف ۱۹۱۱)؛ حدیث وی (به خاطر ضعفش) نوشته نمی شود.

ابن حجر عسقلانی نیز گفتار احمد بن حنبل را نقل و سپس نظر تعداد دیگر از علمای اهل سنت در تضعیف رشدین و ابن لهیعه را بیان نمود (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ۲۴۰).

از بین علمای شیعه، علی بن عیسی اربلی درباره زائده گفت:

و أما الجمهور فقد نقلوا أن زائدة كان يزید فی الأحادیث فوجب المصیر إلى أنه من زیادته لیكون جمعا بین الأقوال والروایات (اربلی، ۱۴۰۳ق: ج ۳، ۴۷۴).

اما روایتی که از عبدالله بن عباس نقل شده، علاوه بر آن که مرسل است، حدیث محسوب نمی شود. زیرا اشاره به قول رسول خدا ﷺ در آن نشده و حد اکثر چیزی که از آن دانسته می شود، این است که عبدالله بن عباس چنین مطلبی گفته است.

بدین جهت تعداد قابل توجهی از علمای اهل سنت، مانند علمای شیعه به این گونه احادیث ضعیف اعتنائی ننموده و با استناد به احادیث صحیح، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را فرزند امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه دانسته اند.

امکان تصحیف

علاوه بر ضعف سندی روایات فوق‌الذکر، بحث دست‌کاری و تصحیف آن‌ها بسیار جدی است. چون غالب احادیثی که راویان اهل سنت، به خصوص منابع روایی اصلی آنان نقل کرده‌اند، جمله «واسم ابیه اسم ابی» در آن‌ها نیامده است. تنها جمله قبل آن وجود دارد. یعنی: یواطی اسمه اسمی. به عنوان نمونه، احمد بن حنبل در مسند خویش روایت کرد:

حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ حَدَّثَنَا عَاصِمٌ عَنْ زُرَّعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا حَتَّى يَلِيَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِيُ اسْمَهُ اسْمِي (ابن حنبل شیبانی، ۱۴۲۱ق: ج ۷، ۴۲۵، ح ۳۳۹۰).

احمد در حدیث دیگر روایت کرد:

حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ سُفْيَانَ حَدَّثَنِي عَاصِمٌ عَنْ زُرَّعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا أَوْ لَا تَنْقُضِ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِيُ اسْمَهُ اسْمِي (ابن حنبل شیبانی، ۱۴۲۱ق: ج ۸، ۴۲۵، ح ۳۸۹۰).

وی در روایت دیگر گفت:

حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الطَّنَافِيسِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِي النَّجُودِ عَنْ زُرَّعٍ حُبَيْشٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَنْقُضِ-الْأَيَّامَ وَلَا يَذْهَبِ الدَّهْرُ حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِيُ اسْمَهُ اسْمِي (ابن حنبل شیبانی، ۱۴۲۱ق: ج ۹، ۸۹، ح ۴۰۵۴).

مقدسی شافعی نیز به روایات احمد حنبل دقت داشت و در این باره گفت:

وأخرجه الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، في مسنده، وقال رجلاً مني، ولم يذكر اسم أبيه اسم أبي (مقدسی شافعی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۹۰).

در سنن ابی داود نیز بدین گونه روایت شده:

وَقَالَ فِي حَدِيثِ سُفْيَانَ «لَا تَذْهَبِ أَوْ لَا تَنْقُضِ-الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَواطِيُ اسْمَهُ اسْمِي» (ابوداود، بی‌تا: ج ۴،

۱۷۳، ح ۴۲۸۴.

ترمذی نیز در سنن خود روایت کرد:

حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ أَسْبَاطٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا
سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ عَاصِمٍ بْنِ بَهْدَلَةَ عَنْ زُرَّعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ: لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي
اسْمُهُ اسْمِي (ترمذی، بی تا: ج ۸، ۴۴۹، ح ۲۳۹۴).

وی در روایت دیگر گفت:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ الْعَلَاءِ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْغَطَّارُ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ
عُيَيْنَةَ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زُرَّعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَلِي رَجُلٌ مِنْ
أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي اسْمُهُ اسْمِي (ترمذی، ج ۸، ۴۵۰، ح ۲۳۹۵).

در مسند بزاز نیز آمده:

وَحَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ أَسْبَاطٍ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ
عَاصِمٍ، عَنْ زُرَّعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا حَتَّى
يَمْلِكَ الْعَرَبُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَوَاطِي اسْمُهُ اسْمِي (بزاز، م ۲۰۰۹: ج ۲،
۴۱۲، ح ۱۸۰۴).

خطیب بغدادی نیز روایت نمود:

عن عاصم عن زرع عن عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ: لا تنقضي الدنيا
أو لا تذهب الدنيا حتى يلي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي
(خطیب بغدادی، بی تا: ج ۴، ۳۸۸، ح ۲۲۷۲).

ابن حماد مروزی که یکی از آن احادیث قبلی را نقل کرده بود، در حدیث

دیگر بدین گونه روایت نمود:

حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: اسْمُ الْمُهْدِيِّ اسْمِي (ابن حماد مروزی،
۴۱۲: ج ۱، ۳۶۸).

وی پیش از این نیز روایت کرده بود:

حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زُرَّعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ

قَالَ: الْمَهْدِيُّ يَواطِي اسمُهُ اسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي. وَسَمِعْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ أَبِيهِ (ابن حماد مروزی، ج ۱، ۳۶۷).

سیوطی نیز روایت نمود:

عن الحسن، أن رسول الله ﷺ ذكر: فلا يلقاه أهل بيته حتى يبعث الله راية من المشرق سوداء، من نصرها نصره الله، ومن خذلها خذله، حتى يأتوا رجلا اسمه كاسمي، فيؤثونه أمرهم، فيؤيده الله وينصره (سيوطی، بی تا: ۱۳۵).

بنابراین، هیچ استبعادی ندارد که گفته شود برخی از راویان روایت رسول خدا ﷺ، این جمله (واسم ابیه اسم ابی) را به عمد و یا به تصور این که چون نام مهدی علیه السلام نام رسول خدا ﷺ است، پس نام پدرش باید عبدالله باشد ذکر کرده اند. در حالی که رسول خدا ﷺ چنین چیزی نفرموده بود و این از اساس دروغ و به آن حضرت نسبت داده شده است. به همین جهت برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که چنین افزوده ای در منابع روایی اصلی آنان وجود ندارد و آن را برخی از راویان میانی، مانند زائده بر حدیث نبوی افزوده اند. صاحب کشف الغمّة به نقل از حافظ گنجی شافعی در این باره گفت:

وقد ذكر الترمذی الحديث في جامعه ولم يذكر «واسم ابیه اسم ابی» و ذكره أبوداود في معظم روايات الحفاظ و الثقات من نقله الأخبار «اسمه اسمی» فقط، و الذی روی «واسم ابیه اسم ابی» فهو زائدة و هو یزید فی الحديث (اریلی، ۱۴۰۳ ق: ج ۳، ۴۷۴).

- ابونعیم اصفهانی نیز به این مطلب تصریح کرده، که در اکثر کتاب های حفاظ حدیث این جمله (واسم ابیه اسم ابی) وجود ندارد. سپس به نقل از شافعی نام برخی از آنان، مثل ابوداود، ترمذی، بیهقی و ابوعمردانی ذکر کردند که آنان تنها جمله اول (یعنی اسمه اسمی) را آورده اند و جمله دوم (یعنی اسم ابیه اسم ابی) را ذکر نکردند. بی تردید این دسته از حافظان حدیث نسبت به حدیثی که از طریق عاصم بن ابی نجود روایت شده بود، بی اطلاع نبودند.

همین مطلب دلالت دارد که به اعتقاد آنان، اضافه شدن جمله دوم صحیح نمی‌باشد (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا: ج ۷، ۱).

از گفتار این عده از علمای اهل سنت به دست می‌آید که جمله «واسم ابیه اسم ابی» از افزوده‌های یکی از راویان حدیث نبوی، یعنی زائده بوده که در صدد ترویج مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن مثنی و یا مهدویت محمد (مهدی) بن منصور دوانقی، خلیفه عباسی بوده است.

علاوه بر آن، امکان دارد که حدیث نبوی را مغرضان به نحو دیگر تصحیف کرده باشند. به این صورت که در اصل بدین گونه بوده «یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابنی». یعنی نام وی نام من است و نام پدرش نام پسر من است. مرادش امام حسن بن علی است، که با نام حضرت امام حسن عسکری بن علی النقی علیه السلام مطابقت پیدا می‌کند. ولی بعدها یک حرف (نون) را حذف و به جای «ابنی»، «ابی» نقل کرده‌اند.

به هر روی، تعدادی از علمای اهل سنت با شیعه در این مسئله اتفاق نظر دارند که نام پدر حضرت مهدی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام است، نه شخص موهومی به نام عبدالله. از جمله شعرانی حنفی در این باره گفت:

فهناک یترقب خروج المهدی علیه السلام و هو من اولاد الامام حسن العسکری علیه السلام (شعرانی، بی‌تا: ج ۲، ۵۶۲).

هم چنین قندوزی در ینابیع الموده اقوال علمای اهل سنت را که قائلند آن حضرت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، جمع‌آوری و نقل نمود و در مطلع سخن خود گفت:

الباب السادس والثمانون فی ایراد أقوال من صرح من علماء الحروف والمحدثین أن المهدی الموعود ولد الامام الحسن العسکری (رضی الله عنهما) ... (قندوزی حنفی، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۳۰۸).

سپس اسامی تعدادی از آنان را ذکر کرد.

نتیجه گیری

شبهاتی که برخی از مغرضان در نسب حضرت مهدی علیه السلام مطرح و آن‌ها را مستند به اخبار و احادیث نموده‌اند، جملگی بی پایه و ساختگی است و دلیل قانع کننده‌ای برای هیچ یک از آن‌ها وجود ندارد و احادیثی که ادعا شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا برخی از ائمه اطهار علیهم السلام در این رابطه وجود دارد، احادیث موضوعه‌اند که برخی از راویان به عمد و یا به اشتباه در آن‌ها دست برده و تغییراتی به وجود آورده و به معصوم علیه السلام نسبت داده‌اند.

بی تردید احادیث صحیح و متواتر فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد بر این که حضرت مهدی علیه السلام از نسل فاطمه زهرا علیها السلام و از اولاد امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و علاوه بر اجماع شیعه، برخی از اهل سنت نیز به آن اعتقاد دارند. ولیکن با این حال مشاهده می شود عده‌ای از مخالفان وحدت اسلامی به خاطر ایجاد تفرقه و تشتت بین مسلمانان و تشدید درگیری‌های فرقه‌ای در عالم اسلام، به چنین شبهاتی دامن زده و نظرات تفرقه افکنانه خویش را مستند به احادیث موضوعه‌ای می نمایند که بطلان شان مبرهن است.

حقیقت آن است که دامن زندگان به چنین شبهاتی، افرادی مخالف مکتب اهل بیت علیهم السلام و مخالف تقریب بین مذاهب اسلامی می باشند، که واکنش خود را از راه ایجاد شبهاتی از این دست، ابراز می نمایند.

آنان چون مهدویت را با عقاید خود در تضاد می بینند، در ظاهر وانمود می کنند که مهدویت را قبول دارند (چون به تواتر برایشان ثابت شد که مهدی فاطمه ظهور می کند)، ولی در باطن آن قدر ایجاد شبهه و فتنه انگیزی می کنند تا مانع اقبال مسلمانان و غیرمسلمانان عالم به این اصل دینی امید آفرین گردند و از این طریق، مذهب رقیب خود را از گردونه خارج کنند. همان

کاری که پیشوای تکفیریان، ابن تیمیه در عصر خویش با شیعیان و اعتقاد آنان به مهدویت می نمود و در منهاج السنه گفت:

ان هذا من أخبار الآحاد فكيف يثبت به اصل الدين الذي لا يصح
الایمان الا به.

وی در جای دیگر این کتاب اظهار داشت:

وهذا لو كان موجودا معلوما، لكان الواجب في حكم الله الثابت بنص
القرآن والسنة والاجماع.

بعد که متوجه شد احادیث مهدویت متواتر و غیرقابل انکار می باشد،
درصدد توجیه آن برآمد و گفت:

فالمهدى الذى أخبر به النبى ﷺ اسمه محمد بن عبد الله، لا محمد بن
الحسن. وقد روى عن على رضى الله عنه أنه قال هو من ولد الحسن بن
على، لا من ولد الحسين بن على.

ولی بی تردید چنین تشبث‌هایی مانع اقبال مسلمانان و غیرمسلمانان به
مسئله مهدویت نمی گردد و این فکر که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه روزی به مشیئت و
امر الهی ظهور و قیام می کند و دنیا را سرشار از عدالت می نماید، در حال
توسعه و فراگیری است و امیدی تازه‌ای به محرومان و ستم‌دیدگان عالم
می بخشد و آن زمان، خیلی دور نیست. إِنَّ مُوعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ
بِقَرِيبٍ.

منابع

قرآن كريم

- ألبانى، محمد ناصرالدين، سلسلة الاحاديث الضعيفة والموضوعة، رياض، دارالمعارف، اول، ١٤١٢ق.

- ابن ابي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، بيروت، دارالكتب العلمية، بى تا.

- ابن اثير جزرى، على بن محمد، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، محقق: على محمد معوض وعادل احمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلمية، اول، ١٤١٥ق.

- ابن تيميه، احمد بن عبد الحلیم، منهاج السنة النبوية، مصر، الاميرية، بولاق، اول، ١٣٢٢ق.

- ابن جرير طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى (تاريخ الرسل والملوك)، بيروت، دارالتراث، دوم، ١٣٨٧ق.

- ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، العلل المتناهية فى الاحاديث الواهية، محقق: ارشاد الحق الاثرى، فيصل آباد، ادارة العلوم الاثرية، دوم، ١٤٠١ق.

- ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، الاصابة فى تمييز الصحابة، محقق: على محمد بجاوى، بيروت، اول، ١٤١٢ق.

- ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، تهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر، اول، ١٤٠٤ق.

- _____، فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، محقق: محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.

- _____، لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، سوم، ١٤٠٦ق.

- ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، محقق: عبدالرحمن

بن عبد الله التركي وكامل محمد الخراط، بيروت، مؤسسة الرسالة، اول، ١٩٩٧م.

_____، *القول المختصر فى علامات المهدي*

المنتظر عليه السلام، محقق: عبد الكريم العقيلي، قم، مؤسسه بضعة المصطفى، اول، ١٤١٩ق.

- ابن حماد مروزي، ابو عبد الله نعيم بن حماد، *كتاب الفتن*، محقق: سميرامين زهيرى، قاهره، التوحيد، اول، ١٤١٢ق.

- ابن حنبل شيباني، احمد بن محمد، *مسند احمد*، محقق: شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ق.

- ابن سلام تيمى، يحيى بن سلام بن ابى ثعلبه، *تفسير يحيى بن سلام*، محقق: هند شلبى، بيروت، دار الكتب العلمية، اول، ١٤٢٥ق.

- ابن عربى، محيى الدين محمد بن على، *الفتوحات المكية*، بيروت، دار احياء التراث العربى، اول، بى تا.

- ابن عساكر، على بن حسن، *تاريخ دمشق*، محقق: عمرو بن غرامة العمروى، دمشق، دار الفكر للطباعة، ١٤١٥ق.

- ابن قيم جوزى، محمد بن ابوبكر، *المنار المنيف فى الصحيح والضعيف*، محقق: عبد الفتاح ابو غدة، حلب، المطبوعات الاسلامية، اول، ١٣٩٠ق.

- ابن ماجه قزوينى، محمد بن يزيد، *سنن ابن ماجه*، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره، دار احياء الكتب العربية، بى تا.

- ابن منظور انصارى، محمد بن مكرم، *مختصر تاريخ دمشق*، محقق: روحية النحاس؛ رياض عبد الحميد؛ محمد مطيع، دمشق، دار الفكر للطباعة، اول، ١٤٠٢ق.

- ابن وردى، سراج الدين عمر بن مظفر، *خريدة العجائب وفريدة الغرائب*، محقق: انور محمد زناني، قاهره، الثقافة الاسلامية، اول، ١٤٢٨ق.

- ابوداود، سليمان بن اشعث سجستاني، *سنن ابى داود*، محقق: محمد

- محبی الدین، صیدا، المكتبة العصرية، پایگاه المكتبة الشاملة، بی تا.
- ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *الاربعمون حديثاً فی المهدي*، محقق: علی جلال باقر، بی جا، مرکز الابحاث العقادیه، بی تا.
- اربلی، علی بن عیسی، *كشف الغمة فی معرفة الائمة* عليه السلام، بیروت، دارالاضواء، اول، ۱۴۰۳ ق.
- بزاز، احمد بن عمرو عتکی، *مسند البزاز البحر الزخار*، محقق: محفوظ الرحمن، عادل بن سعد و صبری عبد الخالق، مدینه منوره، مكتبة العلوم والحکم، اول، ۲۰۰۹ م.
- بکاء موسوی، عدنان علی، *الامام المهدي المنتظر* عليه السلام، بیروت، مرکز الغدير للدراسة الاسلامیة، اول، ۱۹۹۹ م.
- ترمذی سلمی، محمد بن عیسی، *سنن الترمذی*، محقق: احمد محمد شاکر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- تفرشی، سید مصطفی بن حسین حسینی، *نقد الرجال*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، اول، ۱۴۱۸ ق.
- تمام رازی، ابوالقاسم تمام بن محمد، *الفوائد*، محقق: حمدی عبد المجید السلفی، ریاض، مكتبة الرشد، اول، ۱۴۱۲ ق.
- ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، *الفوائد*، محقق: سید جلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ ق.
- جزری دمشقی شافعی، شمس الدین محمد بن محمد، *اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب*، مکه معظمه، امیریہ، اول، ۱۳۲۴ ق.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت* عليه السلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليه السلام، اول، ۱۴۲۶ ق.
- جناتی شاهرودی، محمد ابراهیم، *مناہج اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، بی جا، بی تا.

- جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح - تاج اللغة وصحاح العربية**، بیروت، دارالعلم للملایین، اول، ۱۴۱۰ ق.
- حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، **منتهی المقال فی احوال الرجال**، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام، اول، ۱۴۱۶ ق.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، **المستدرک علی الصحیحین**، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۱ ق.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، **تاریخ بغداد**، بیروت، دارالکتب العلمیة / پایگاه المکتبة الشاملة، بی تا.
- خمیس، عثمان بن محمد، **من هو المهدی**، پایگاه المکتبة الشاملة، بی تا.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی، **معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال**، بی جا، بی نا، بی تا.
- دارقطنی، علی بن عمر بغدادی، **الثانی من الافراد**، نسخه خطی در برنامه جوامع الکلم پایگاه شبکه الاسلامیة، اول، ۲۰۰۴ م.
- ذهبی، محمد بن احمد، **تاریخ الاسلام**، پایگاه المکتبة الشاملة، بی تا.
- _____، **سیر اعلام النبلاء**، محقق: شعیب الارناؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، سوم، ۱۴۰۵ ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، **میزان الاعتدال**، محقق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفة للطباعة، اول، ۱۳۸۲ ق.
- رشید رضا، محمد رشید بن علی رضا، **تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)**، الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۹۰ م.
- رضانژاد، عزالدین، **تبارشناسی حضرت مهدی علیه السلام و پاسخ به دو شبهه**، مجله رواق اندیشه، شماره ۲۱، ۱۳۸۲.
- سبحانی تبریزی، جعفر، **موسوعة طبقات الفقهاء**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، بی تا.
- سفارینی، محمد بن احمد، **لوامع الانوار البهیة و سواطع الاسرار الاثریة**، دمشق،

- الخافقين، دوم، ١٤٠٢ق.
- سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر، *الحاوى للفتاوى*، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر، ١٤٢٤ق.
- _____، *العُرْفُ الوردى فى اخبار المهدي*، محقق: ابوعلی البيضاوى، پایگاه المكتبة الشاملة، بی تا.
- _____، *تاريخ الخلفاء*، محقق: حمدى الدمرداش، مكتبة نزار مصطفى الباز، اول، ١٤٢٥ق.
- شعرائى، عبدالوهاب بن احمد، *اليواقيت والجواهر*، بيروت، داراحياء التراث العربى، بی تا.
- صدوق، محمد بن على ابن بابويه، *الخصال*، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامى، پنجم، ١٤١٦ق.
- طوسى، محمد بن حسن، *الأمالى*، قم، دارالثقافة، اول، ١٤١٤ق.
- عبدالمحسن بن حمد، *شرح سنن ابى داود*، ٥٩٨ درس صوتى، پایگاه الشبكة الإسلامية، بی تا.
- عظیم آبادی، محمد شمس الحق، *عون المعبود فى شرح سنن ابى داود*، پایگاه المكتبة الشاملة، بی تا.
- فاطمى نیا، سيد عبدالله، وب سایت ابنا، مصاحبه در تاريخ ٢ تير ١٣٩٢، به كوشش على شاکر؛ نشانی:
- <http://fa.abna24.com/432967/print.html>
- قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم، *ينابيع المودة لذوى القربى*، محقق: سيدعلى جمال اشرف الحسينى، قم، دارالاسوة، اول، ١٤١٦ق.
- كلينى، محمد بن يعقوب، *الكافى (ط - الإسلامية)*، تهران، دارالكتب الإسلامية، چهارم، ١٤٠٧ق.
- محب الدين طبرى، احمد بن عبدالله، *ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى*، قاهره، دارالكتاب المصرية، ١٣٥٦ق.

- محدث نوری، میرزا حسین، **خاتمة المستدرک**، بی جا، مؤسسة آل البيت عليه السلام، اول، ۱۴۱۷ق.
- محمود ابوریه، **اضواء على السنة المحمدية**، قاهره، دارالمعارف، ششم، ۱۳۷۷ق.
- مزى، يوسف بن زكى، **تهذيب الكمال**، محقق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، اول، ۱۴۰۰ق.
- مقدسى شافعى، يوسف بن يحيى، **عقد الدرر فى اخبار المنتظر**، محقق: مهيب بن صالح، زرقاء، المنار، دوم، ۱۴۱۰ق.
- مناوى قاهرى، عبدالرئوف بن تاج العارفين، **فيض القدير فى شرح الجامع الصغير**، قاهره، التجارية الكبرى، اول، ۱۳۵۶ق.
- منائى، فرشاد؛ معارف، مجيد، «بررسى سندی فقه الحديثى احاديث دلالت كننده برانتساب مهدى موعود عليه السلام به عباس بن عبدالمطلب»، **فصل نامه مشرق موعود**، شماره ۴۳، قم، مؤسسه آينده روشن، ۱۳۹۶
- نعمانى، محمد بن ابراهيم، **الغنية**، محقق: على اكبر غفارى، تهران، صدوق، ۱۳۹۷ق.
- نووى، محيى الدين بن شرف، **تهذيب الاسماء واللغات**، محقق: مصطفى عبدالقادر، پاىگاه المكتبة الشاملة، بى تا.